



# روض الجنان ودرج الجنان فی تفسیر القرآن

شماره ۱

تفسیر شیخ ابوالفتح رازی

تألیف

علی بن ابی حمزہ عثمانی

ترجمہ مولانا محمد رفیع

جلد ۱۵

مؤسسه انتشارات و کتابت دارالحدیث، بیروت

پاکستان

دارالحدیث، بیروت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن

نویسنده:

ابوالفتوح رازی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	..... فهرست
۸	..... روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن - جلد ۱۵
۸	..... مشخصات کتاب
۸	..... [جلد پانزدهم]
۸	..... سورة التمل
۹	..... [سوره النمل (۲۷): آیات ۱ تا ۱۴]
۹	..... [اشاره]
۹	..... [ترجمه]
۱۸	..... [سوره النمل (۲۷): آیات ۱۵ تا ۴۴]
۱۸	..... [اشاره]
۱۹	..... [ترجمه]
۵۱	..... [سوره النمل (۲۷): آیات ۴۵ تا ۷۸]
۵۱	..... [اشاره]
۵۱	..... [ترجمه]
۶۵	..... [سوره النمل (۲۷): آیات ۷۹ تا ۹۳]
۶۵	..... [اشاره]
۶۵	..... [ترجمه]
۷۶	..... [سوره القصص (۲۸): آیات ۱ تا ۲۸]
۷۷	..... [اشاره]
۷۷	..... [ترجمه]
۱۰۷	..... [سوره القصص (۲۸): آیات ۲۹ تا ۵۰]
۱۰۷	..... [اشاره]
۱۰۸	..... [ترجمه]

- ۱۱۹ ..... [سوره القصص (۲۸): آیات ۵۱ تا ۷۰] .....  
 ۱۱۹ ..... [اشاره] .....  
 ۱۲۰ ..... [ترجمه] .....  
 ۱۲۹ ..... [سوره القصص (۲۸): آیات ۷۱ تا ۸۸] .....  
 ۱۲۹ ..... [اشاره] .....  
 ۱۳۰ ..... [ترجمه] .....  
 ۱۴۹ ..... سورة العنكبوت .....  
 ۱۴۹ ..... [سوره العنكبوت (۲۹): آیات ۱ تا ۲۷] .....  
 ۱۴۹ ..... [اشاره] .....  
 ۱۵۰ ..... [ترجمه] .....  
 ۱۶۳ ..... [سوره العنكبوت (۲۹): آیات ۲۸ تا ۴۵] .....  
 ۱۶۳ ..... [اشاره] .....  
 ۱۶۴ ..... [ترجمه] .....  
 ۱۷۲ ..... [سوره العنكبوت (۲۹): آیات ۴۶ تا ۶۹] .....  
 ۱۷۲ ..... [اشاره] .....  
 ۱۷۳ ..... [ترجمه] .....  
 ۱۸۶ ..... سورة الروم .....  
 ۱۸۶ ..... [سوره الروم (۳۰): آیات ۱ تا ۳۰] .....  
 ۱۸۶ ..... [اشاره] .....  
 ۱۸۷ ..... [ترجمه] .....  
 ۲۰۷ ..... [سوره الروم (۳۰): آیات ۳۱ تا ۴۷] .....  
 ۲۰۷ ..... [اشاره] .....  
 ۲۰۸ ..... [ترجمه] .....  
 ۲۱۶ ..... [سوره الروم (۳۰): آیات ۴۸ تا ۶۰] .....

- ۲۱۶ ..... [اشاره]
- ۲۱۶ ..... [ترجمه]
- ۲۲۳ ..... سورة لقمان
- ۲۲۳ ..... [سوره لقمان (۳۱): آیات ۱ تا ۱۹]
- ۲۲۳ ..... [اشاره]
- ۲۲۴ ..... [ترجمه]
- ۲۳۹ ..... [سوره لقمان (۳۱): آیات ۲۰ تا ۳۴]
- ۲۳۹ ..... [اشاره]
- ۲۳۹ ..... [ترجمه]
- ۲۴۹ ..... سورة السّجدة
- ۲۴۹ ..... [سوره السجده (۳۲): آیات ۱ تا ۱۷]
- ۲۴۹ ..... [اشاره]
- ۲۵۰ ..... [ترجمه]
- ۲۵۹ ..... [سوره السجده (۳۲): آیات ۱۸ تا ۳۰]
- ۲۶۰ ..... [اشاره]
- ۲۶۰ ..... [ترجمه]
- ۲۶۴ ..... [سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۱ تا ۲۷]
- ۲۶۴ ..... [اشاره]
- ۲۶۵ ..... [ترجمه]
- ۲۹۶ ..... [سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۲۸ تا ۴۸]
- ۲۹۶ ..... [اشاره]
- ۲۹۷ ..... [ترجمه]
- ۳۰۹ ..... درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن - جلد ۱۵

### مشخصات کتاب

سرشناسه : ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، قرن ۶ق.

عنوان قراردادی : روض الجنان و روح الجنان

عنوان و نام پدیدآور : روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن/ تالیف حسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی النیشابوری مشهور به ابوالفتوح رازی، به کوشش و تصحیح محمدجعفر یاحقی، محمد مهدی ناصح. مشخصات نشر : مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳-.

یادداشت : فهرست نویسی براساس جلد شانزدهم، چاپ ۱۳۶۵.

یادداشت : ج. ۳ (چاپ: ۱۳۷۰).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ: ۱۳۷۲).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ: ۱۳۶۶).

یادداشت : ج. ۱۸ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۱۹ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۲۰ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : عنوان دیگر کتاب " تفسیر ابوالفتوح رازی. "

عنوان دیگر : تفسیر ابوالفتوح رازی.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۶ق.

موضوع : نثر فارسی -- قرن ۶ق.

شناسه افزوده : یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۲۶-، مصحح

شناسه افزوده : ناصح، محمد مهدی، ۱۳۱۸-، مصحح

شناسه افزوده : آستان قدس رضوی. بنیاد پژوهش‌های اسلامی

رده بندی کنگره : BP۹۴/۵/الف ۹۲ ۱۳۰۰ ی

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۲۶

شماره کتابشناسی ملی : م ۶۵-۲۰۲۲

شماره جلد : ۱۵ صفحه : ۹

صفحه : ۱ [جلد پنجم]

### [جلد پانزدهم]

### سورة النمل

بدان که اینکه سورت مکی است در قول قتاده و مجاهد، و در او ناسخ و منسوخ نیست.

و نود و سه آیت است در عدد کوفیان، و چهار در عدد بصریان، و پنج در مدنیان. و هزار و صد و چهل و نه کلمت است، و چهار هزار و هفتصد «۱» و نود و نه حرف است.

و روایت است از زر حیش از ابی کعب که، رسول - علیه السلام - گفت:

هر که او سورت طس سلیمان بخواند، خدای تعالی او را ده حسنه بنویسد به عدد هر کس که به سلیمان «۲». ایمان داشت «۳» و به هود و شعیب و صالح و ابراهیم «۴» و به عدد آنان که به ایشان کافر شدند و روز قیامت از گور برخیزد و می گوید «۵»: لا- اله الا الله «۶»

«۷».

### [سوره النمل (۲۷): آیات ۱ تا ۱۴]

#### [اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طس تلك آيات القرآن و كتاب مبين (۱) هدى و بشرى للمؤمنين- (۲) الذين يقيمون الصلاة و يؤتون الزكاة و هم بالآخرة هم يوقنون (۳) إن الذين لا يؤمنون بالآخرة زيننا لهم أعمالهم فهم يعمهون- (۴) أولئك الذين لهم سوء العذاب و هم فى الآخرة هم الأخسرون- (۵) و إنك لتلقى القرآن من لدن حكيم عليم (۶) إذ قال موسى لأهله إني آنست نارا سأتيكم منها بخبر أو آتيكم بشهاب قبس لعلكم تصطلون- (۷) فلما جاءها نودي أن بورك من فى النار و من حولها و سبحان الله رب العالمين- (۸) يا موسى إنه أنا الله العزيز الحكيم (۹) و ألق عصاك فلما رآها تهتز كأنها جان و لى مدبراً و لم يعقب يا موسى لا تخف إني لا يخاف لدى المرسلون- (۱۰) إلا من ظلم ثم بدل حسناً بعد سوء فإني غفور رحيم (۱۱) و أدخل يدك فى جيبك تخرج بيضاء من غير سوء فى تسع آيات إلى فرعون و قومه إنهم كانوا قوماً فاسقين- (۱۲) فلما جاءتهم آياتنا مبصرة قالوا هذا سحر مبين (۱۳) و جحدوا بها و استيقنتها أنفسهم ظلماً و علواً فانظر كيف كان عاقبة المفسدين- (۱۴)

«۸»

#### [ترجمه]

به نام خدای مهربان بخشاینده  
اینکه آیات قرآن و کتابی است

(۱). آب، لب، آز، آل، مش: هفصد.

(۲). مش پیغامبر.

(۳). آج، لب، آل: داده است.

(۴). آج، لب، آل: ابراهیم (!)

(۵). مش: برخیزند می گویند. [.....]



- (۶). آب، آرز، مش محمد رسول الله، آج، لب، آل و محمد رسول الله و علی ولی الله.
- (۷). اساس: از آغاز تا بدین جا افتادگی دارد، از آج افزوده شد.
- (۸). اساس با خطی متفاوت از متن افزوده: سوگند بدین حروف معجم و یعنی به یاری خدای.

صفحه : ۲

هویدا کننده «۱».

راه نمودن است «۲» و مزدگان مؤمنان را.

آنان که به پای دارند نماز را و بدهند زکات را و ایشان بدان جهان بی گمانان باشند «۳».

بدرستی که آنان که نه آوردند «۴» ایمان بدان جهان، بیاراستیم ایشان را کردارهای ایشان، پس ایشان در گمراهی و سرگشتگی می گردند «۵».

ایشان اند آنان که ایشان راست بدی عذاب و ایشان اندر آن جهان باشند زیانکاران «۶».

[۱۶۱. پ]

و بدرستی که به تو یا محمد فرو می آورند قرآن «۷» از نزدیک خدای محکم کار با حکمت دانا.

چون گفت موسی - علیه السلام - اهل خود را بدرستی که من دیدم آتشی، زود بود که آرم «۸» شما را از آن خبری یا آرم «۹» شما را پاره‌ای آتش فرا گرفته تا مگر شما گرم شوید.

پس چون آمد موسی به آن روشنایی «۱۰» آواز دادند که برکت باد بر آن که اندر چنین آتش است، و آن که گرداگرد آن است و پاک «۱۱» خدای پروردگار جهانیان.

ای موسی بدرستی که منم خدای

(۱). همه نسخه بدلها: کتابی روشن.

(۲). آط، آج، لب، آل: بیانی است، آب، مش: راه نمودنی است.

(۳). آط، آب، آج، لب، آل: به آخرت یقین دارند، مش: به آخرت ایشان یقین داندگان اند.

(۴). آط، آخ، لب، آل: ایمان نیارند، آب، مش: ایمان ندارند.

(۵). آط: ایشان سر در نهاده اند.

(۶). آط، آج، لب، آل: زیانکارتر باشند.

(۷). آط، آج، لب، آل: تو را تلقین می کنند قرآن، آب، مش: بدرستی که پیش تو می آرند قرآن را.

(۸-۹). آط، آب، آج، لب، آل، مش: بیارم.

(۱۰). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۱۱). آط، آج، لب، آل: منزه است، آب، مش: پاک و منزه است.

صفحه : ۳

بی همتای با حکمت «۱».

و ییفگن عصای خود را پس چون بدید آن را که می‌جنید گویی «۲» که آن ماری بزرگ است «۳»، برگشت موسی پشت دهنده و باز پس ننگریست «۴» ای موسی مترس بدرستی که نترسد «۵» نزدیک من پیغامبران. مگر آن که ستم کند پس بدل کند «۶» نیکوی پس از بدی، پس بدرستی که من آمرزنده و بخشاینده‌ام. و در آور «۷» دست خود «۸» در گریبان خود تا بیرون آید سپید نورانی جز بدی «۹» در نه نشانه‌ها «۱۰» سوی فرعون و قوم او بدرستی که ایشان بودند گروهی از فرمان بیرون شوندگان. پس چون آمد به ایشان نشانه‌های ما هویدا «۱۱» گفتند اینکه جادوی است هویدا و روشن. و انکار کردند آن را و یقین دانستند آن را به دلها ستمکاری «۱۲» و بزرگواری کردنی «۱۳» پس بنگر که چگونه بود سرانجام تباهاکاران «۱۴».

(۱). همه نسخه بدلها، بجز آز: محکم کار. [.....]

(۲). آط، آب، مش: پنداشتی.

(۳). آط: ماری است. آب، مش: ماری خرد است، آج، لب، آل: ماری خفیف بود.

(۴). آط: و باز پس بایستاد، آب: و پس نمی‌ایستد: آج، لب: و باز پس رجوع نکرد.

(۵). آج، لب، آل: نمی‌ترسند.

(۶). مش: بدل کرد.

(۷). آط، آب، لب: در آر.

(۸). آج، لب، آل: تو را.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز آز، مش: بی بدی.

(۱۰). آط، آج، لب، آل: معجز، آب، مش: آیت.

(۱۱). همه نسخه بدلها، بجز آز: روشن.

(۱۲). آط، آج، لب، آل: به تنهای ایشان به ستم، آب، مش: نفسهای ایشان از روی ظلم.

(۱۳). مش: تکبر.

(۱۴). همه نسخه بدلها قوله تعالی.

صفحه : ۴

طس، پیش «۱» از اینکه بیان کردیم اختلاف اقوال مفسران در مثل اینکه حروف. عبد الله عباس گفت: طس نامی است از نامهای خدای تعالی، به اینکه نام قسم کرد که اینکه آیات که در اینکه قرآن هست آیات کتابی است روشن. و گفته‌ایم که:

«ابان» هم لازم است و هم متعدی، پس «مبین» هم ظاهر باشد و هم بیان کننده.

و گفته‌اند «۲»: «طا» از لطف است و «سین» از سمیع. و اهل اشارت گفتند:

اینکه کلمه اشارت است الی طهاره سرّ المحب.

هیدی و بشری للمؤمنین، دو معنی را محتمل است: یکی بیان، و دیگر لطف و بشارت و مژده «۳» مؤمنان. و محلّ او نصب است بر حال، و شاید که رفع باشد بر خبر مبتدای محذوف.

آنکه وصف کرد اینکه «۴» مؤمنان را گفت: آنان که نماز به پای دارند، و زکات مال بدهند، و به آخرت ایمان دارند و موقن «۵» باشند، و علم یقین بود ایشان را.

آنکه گفت: آنان که [به قیامت ایمان ندارند، ما]

«۶» مزین بکردیم ایشان را اعمال ایشان. در اینکه [۱۶۲-پ]

دو قول گفتند: یکی آن که اعمالی که ایشان را فرموده‌اند از ایمان و عمل صالح برای ایشان مزین بکردیم. از امر و نهی و ترغیب و ترهیب و وعد و وعید، و اینکه اعمال «۷» برای آن به ایشان حواله کرد که ایشان را فرموده‌اند و کار ایشان است اگر چه کار نبسته‌اند، ایشان متحیراند و عمه به آن که نکرده‌اند و از آن برفته‌اند، و اینکه قول حسن است و جبائی.

وجه دیگر آن است که: ما ایشان را مزین بکردیم از اعمال قبیح که ایشان می‌کردند به خلق شهوت آن در ایشان بر سبیل امتحان و تشدید تکلیف، و لکن ایشان غافل و متحیراند از آن که اینکه معنی اندیشه کنند و دریابند «۸». و العمه، التَّحِیر.

آنکه گفت: جزای ایشان آن است که ایشان را عذاب بد باشد از عقاب دوزخ،

(۱). همه نسخه بدلها: بیشتر. [.....]

(۲). آج، لب، آل: گفتند.

(۳). آل: مجده.

(۴). همه نسخه بدلها: آن.

(۵). آب: مؤمن.

(۶). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۷). همه نسخه بدلها را.

(۸). همه نسخه بدلها: فرمایند.

صفحه : ۵

و آلام متواتر لا الی انقطاع «۱»، و ایشان در قیامت زیانکارتر باشند، و اولیتر «۲» آن بود که اینکه افعال بر فاعل «۳» حمل کنند، ای الخاسرون، كما قال: وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ «۴» إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ، چون گفت موسی، یعنی یاد کن ای محمد چون گفت موسی اهلش را و آنان را که با او بودند، چون از نزدیک شعیب بازگشت و در آن بیابان حاضر «۱۲» آمد و اهل او حامله بود، و شبی تاریک بود، و زن را درد زادن گرفت، ابری سیاه برآمد و رعد غرّیدن گرفت، و گوسپندان «۱۳» بر میدند و باران می‌بارید.

موسی - علیه السّلام - سنگ و آهن برداشت تا «۱۴» آتش زند. چندان که جهد «۱۵» کرد هیچ آتش فرو «۱۶» نیامد، آتش زنه از دست بینداخت. از سنگ و آهن آواز آمد که آتش در ما نه از بازداشتگان «۱۷» تو است، ما جز به فرمان بند از آتش بر نداریم. او فرو ماند.

(۱). چاپ شعرانی: متواتره لا الی الانقطاع.

(۲). همه نسخه بدلها: اولی.

(۳). اساس: فعل، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها و معنی عبارت، تصحیح شد.

(۴). سوره روم (۳۰) آیه ۲۷.

(۹-۵). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۶). آب: الرکبات.

(۷). همه نسخه بدلها: است. [.....]

(۸). همه نسخه بدلها و لقتنه فتلقی.

(۱۰). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۱۱). همه نسخه بدلها: تا بر تو.

(۱۲). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۱۳). آج، لب، آل: گوسفندان.

(۱۴). همه نسخه بدلها، بجز مش: آهن داشت تا، مش: و آهنی که داشت بیرون کرد که.

(۱۵). آج، لب، آل: چهار.

(۱۶). همه نسخه بدلها، بجز آل: بیرون.

(۱۷). آب، آز، مش: باز گذاشتگان.

صفحه ۶:

ساعتی نگاه می کرد از دور آتشی دید از جانب کوه طور، و هو قوله: «آَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا»<sup>۱</sup> «سَاتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبْرٍ، تا من بروم و خبری از آن آتش بیارم، یا پاره‌ای آتش بیارم.

کوفیان خواندند: بِشَهَابٍ قَبَسٍ به تنوین بر بدل، و یعقوب همچین خواند. و باقی قراء به اضافه خواند [ند]

«۲»: «بشهاب قبس»، ای بشعله نار و «شهاب» آتشی باشد چون عمودی، و از اینکه جا گویند: «شهاب»، ستاره‌ای را که کشیده شود. «۳». و «قبس»، پاره‌ای آتش باشد، قال:

فِي كَفِّهِ صَعْدَةٌ مَثْقَفَةٌ فِيهَا سَنَانٌ كَشَعْلَةَ الْقَبَسِ

لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ، تا همانا شما گرم شوی به او.

فَلَمَّا جَاءَهَا، چون موسی - علیه السّلام - بنزدیک «۴» آتش رسید، آتشی دید بر سر درختی سبز که آن درخت را و برگ را نمی سوخت، و برگ سبز از او پزمرده نمی شد، عجب داشت، آهنگ کرد تا آتش بگیرد. آتش از سر درخت به بن «۵» درخت آمد.

چون به زیر درخت آمد، آتش با سر درخت رفت «۶». موسی - علیه السّلام - از آن حال درماند «۷»، از میانه «۸» آتش ندا آمد که: أَنْ

بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا، الی قوله:

أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، برکت «۹» کناد آن را که در آتش است.

عبد الله عیاس گفت و حسن و سعید جبیر: معنی «نار»، نور است، و در لغت اصل هر دو از یک بناست من باب فعل و فعل باتفاق

المعنی «۱۰»، و مراد به «من» خدای است «۱۱» - جل جلاله - نه به معنی مکان و جهت و حیّز، بل به معنی علم و حفظ، و به معنی آن

که موسی را «۱۲» آن جای ندا کرد و کلام خود که حکایت او اینکه است که:

(۱). سوره قصص (۲۸) آیه ۲۹.

(۲). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

- (۳). آط، آب، آژ، مش: می شود.
- (۴). همه نسخه بدلها: بنزد.
- (۵). آل: بربن، آج، لب: بر اینکه. [.....]
- (۶). آژ، آل: آمد.
- (۷). همه نسخه بدلها: فرو ماند.
- (۸). همه نسخه بدلها: در میانه از میان.
- (۹). آط، آب، آج، آژ، مش: بیرکت.
- (۱۰). همه نسخه بدلها: معنی.
- (۱۱). همه نسخه بدلها و معنی «بورک» قدس است و منزّه است آن که در اینکه نور است یعنی خدای.
- (۱۲). همه نسخه بدلها، بجز مش از.

صفحه : ۷

بُورِكٌ مِّنْ [فِي]

«۱» بُورِكٌ مِّنْ فِي النَّارِ وَ مِّنْ حَوْلِهَا.

بعضی دیگر گفتند: در کلام محذوفی است، و تقدیر آن که: بورک من فی النار قدرته «۱۲» و سلطانه و آیاته «۱۳». و اینکه تأویل اگر چه در کلام دلیلی «۱۴» نیست بر اینکه محذوف چون ادله عقل دلیل کرده است بر آن که او را تعالی جای و مکان «۱۵» نیست، و او متعالی است، به دلیل عقل اینکه تأویل توان کردن.

بعضی دیگر گفتند: بُورِكٌ مِّنْ فِي النَّارِ، ای بورک من فی طلب النار، یعنی موسی - علیه السلام، و مثله قوله «۱۶»: فلان ورد الماء، و اگر چه در میان آب نبود، و منه

- (۱). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، از قرآن مجید افزوده شد.
- (۲). همه نسخه بدلها کعب.
- (۳). همه نسخه بدلها ما.
- (۴). مش: ساعیر.
- (۵). همه نسخه بدلها: قاران.
- (۶). مش: تکلم.
- (۷-۱۰). آژ، مش: ساعیر. [.....]
- (۸-۹). آج، لب، آل: قارون.
- (۱۱). همه نسخه بدلها، برخواند، اساس و، با توجه به ضبط دیگر نسخه بدلها تشخیص داده شد.
- (۱۲). همه نسخه بدلها: بقدرته.
- (۱۳). اساس: تأویله، با توجه به فحوای عبارت و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.
- (۱۴). همه نسخه بدلها: دلیل.
- (۱۵). آط، آب: جایی و مکانی.

(۱۶). آط، آز، مش: قولهم، دیگر نسخه بدلها: ندارد، اینکه تعبیر معمولاً پیش از آیات قرآنی به کار می‌رود.

صفحه: ۸

قوله: وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ ﴿۱﴾ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ ﴿۴﴾ مَنْ فِي النَّارِ، محلّ او رفع است باسناد الفعل اليه، يقال: بورك زيد و فيه و له ﴿۵﴾ و عليه، قال الشاعر:

فبوركت مولودا و بوركت ناشئا ﴿۶﴾ و بوركت عند الشيب اذ انت اشيب و من حولها، و آنان که پیرامن ﴿۷﴾ آتش بودند. خلاف نیست ﴿۸﴾ میان مفسران که مراد به اینان فریشتگانند که بر آتش موکل باشند. وَ شَبَّحَانَ اللَّهُ رَبَّ الْعَالَمِينَ، و منزّه است خدای که خداوند ﴿۹﴾ جهانیان است.

یا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ يَا مُوسَى «انه»، اینکه «ها» را ضمیر شأن و کار گویند، یعنی ان الشَّان انا الله. شأن و کار آن است که من خدای عزیز و عالم و محکم کارم، نحو قولهم: انه زيد منطلق، یعنی ان الامر و الشأن زيد منطلق، و اینکه برای تنبیه گویند ﴿۱۰﴾ و تقریر معنی در نفس مخاطب.

آنکه گفت: وَ أَلْقِ عَصَاكَ، هم از جمله کلام خدای است که با موسی

(۱). سوره قصص (۲۸) آیه ۲۳.

(۲). اساس من، که با توجه به فحوای عبارت و نسخه بدلها زائد به نظر رسید.

(۳). لب، آل: بورك.

(۴). سوره نور (۲۴) آیه ۴۵.

(۵). اساس: زيد فيه و قوله، با توجه به اتفاق نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). همه نسخه بدلها: ماشيا.

(۷). آط، آج، آل، مش: پرامن. [.....]

(۸). همه نسخه بدلها در.

(۹). همه نسخه بدلها: خدایي که خدای.

(۱۰). آج، لب، آل: کرد.

صفحه: ۹

- علیه السّلام - گفت: بیفگن عصات. پس از اینکه در کلام محذوفی هست، و آن اینکه است: فآلقيها فصار ت حيه، موسی - علیه السّلام - عصا بینداخت ماری گشت. اگر گویند چه ﴿۱﴾ حکمت بود در آن جایگاه ﴿۲﴾ عصای موسی مار کردن ﴿۳﴾، و اینکه ﴿۴﴾ جا موسی دعوت نمی‌کرد و کس حاضر نبود که آن معجز ﴿۵﴾ بدیدی! گویم جواب از اینکه آن است که: موسی - علیه السّلام - کلامی شنید از جمادی، قطع کرد که آن کلام آدمیان نیست، اما روا داشت که کلام بعضی فریشتگان یا جّیان است، نتوانست دانستن ﴿۶﴾ که آن کلام خدای است ﴿۷﴾ تعالی. اینکه علم، معجز با آن مقرون کرد تا معلوم شد که اینکه کلام، کلام آن ﴿۸﴾ است که اینکه ﴿۹﴾ فعل خارق عادت فعل اوست.

جوابی دیگر اینکه گفتند که: خدای خواست تا موسی - علیه السّلام - مستأنس شود به آن تا چون پیش فرعون اینکه معجز نماید او را خبر ﴿۱۰﴾ باشد از آن و خایف نشود از آن.

فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ، چون موسی - علیه السلام - عصا دید که ماری شده بود، مهین «۱۱» و متحرک و به نشاط می‌تاخت، وَلَّى مُدْبِرًا، پشت بر کرد و بگریخت از آن.

اگر گویند در اینکه آیت گفت: كَانَتْهَا جَانٌّ و «جان» ماری باشد «۱۲» کوچک و سبکرو باشد [۱۶۳-پ] ، و در دگر آیت گفت: فَاِذَا هِيَ تُعْبَانُ مُبِينٌ «۱۳» قَوَارِيرًا «۶» فیه تعالی فیه تعالی، آبگینه‌ای از سیم «۸»، و آبگینه از سیم نباشد، یعنی فی صفاء «۹» القواریر و رقتها «۱۰»، و فی بیاض الفضة و قوتها. وَلَّى مُدْبِرًا، نصب آن بر حال است. و لَمْ يُعَقَّبْ، ای و لم یرجع علی عقبه، و باز پس نیامد.

قتاده گفت: و لم یلتفت، باز پس «۱۱» ننگریست. خدای تعالی گفت: لَا تَخَفْ، مترس که پیغامبران بنزدیک من نترسند، و ترس موسی - علیه السلام - نه از شک بود، از طباع «۱۲» بشریت بود، و هول منظر آن کار و غرابت آن «۱۳».

إِلَّا مَنْ ظَلَمَ، إِلَّا آن که ظلم کرده بود. علما در اینکه استثنا خلاف کردند. حسن و ابن جریج گفتند: استثنای متصل است، و مراد به اینکه ظالم موسی است - علیه السلام - و ظلم او قتل قبطی بود و آن که او معترف شد به آن که: رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي «۱۴» ثُمَّ بَدَّلْ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ، پس نیکویی بدل کند به بدی «۱۶»، یعنی توبه کند چنان که موسی - علیه السلام - کرد از قتل قبطی، و اینکه وجهی است که جز متأول نتوان گفتن، چه هم ظلم و هم توبه را در حق پیغامبران - علیهم السلام - تأویل باید، و بر اینکه وجه در کلام محذوفی باشد، و هو من ظلم «۱۷» منهم ثم بدل حسنا بعد سوء. فَإِنِّي، برای اینکه «فا»

(۱). همه نسخه بدلها: از او.

(۲). لب، مش: خورد.

(۳). همه نسخه بدلها: سبک.

(۴). آط: ازدها.

(۵). همه نسخه بدلها: صفت.

(۶). همه نسخه بدلها: قواریرا.

(۷). سوره انسان (۷۶) آیه ۱۶.

(۸). همه نسخه بدلها: عبارت «آبگینه‌ای از سیم» را ندارد.

(۹). همه نسخه بدلها: صفة.

(۱۰). آط، آج، لب، آل: رقبها، چاپ شعرانی: بریقها.

(۱۱). آط، آب، آج، لب: با او.

(۱۲). آب، آز: طبایع.

(۱۳). همه نسخه بدلها: غوایت او. [.....]

(۱۴). سوره نمل (۲۷) آیه ۴۴.

(۱۵). همه نسخه بدلها: مستقصاتر.

(۱۶). آط، آج، لب: پس بدی.

(۱۷). آز، مش: اظلم.

آورد که می‌باید تا آن جواب «۱» شرط باشد، و «من» در اینکه وجه موصوله است نه جزای. بعضی دیگر گفتند: «الما» به معنی «او» عطف است، و المعنی و من ظلم ثم بدل حسنا بعد سوء فائی. و «من» در اینکه وجه جزای باشد، و مثله قول الشاعر:

و كل اخ مفارقه أخوه لعمر أبيك إلا الفرقدان

ای و الفرقدان، و اینکه هر دو وجه متعسف است. و وجه نیکو در آیت آن است که: «الما» استثنای منقطع است به معنی لکن، و المعنی [لکن]

«۲» من ظلم ثم بدل حسنا بعد سوء فائی. و «من» در اینکه وجه جزای باشد، و اینکه وجهی است نیکو و کلام [با]

«۳» او بر ظاهر مانده است، و گفت: و لکن هر آن کس که او ظلم کند، آنگه بدل کند بدی را به نیکی و گناه را به توبه، من او را بیمارزم که من آمرزنده‌ام و بخشاینده‌ام «۴».

قال که و أدخل يدك في جيبيك، و نیز گفت موسی را که: دست در گریبان کن تا بیرون آید سپید «۵». قال که من غیر سوء، بی بدی و آفتی و برصی. مراد به اینکه «سوء»، برص است به اتفاق مفسران، و اینکه معجزه‌ای دیگر بود موسی را - علیه السلام - که دست در گریبان کردی آنگه از گریبان بر آوردی چندانی نور از آن بتافتی که آفتاب را غلبه کردی. قال که فی تسع آیات، در نه آیت، و معجزه‌ای که موسی را به آن فرستادند به فرعون، منها: العصا و الید البيضاء. و «الی» تعلق دارد به محذوفی، و التقدير: فی تسع آیات انت مرسل بهن الی فرعون و قومه، و مثله قول الشاعر:

رأتني حليلها «۶» فصدت مخافة و في الحبل «۷» روعاء الفؤاد فروق

ای رأتی مقبلا بحليلها.

و اما آن نه آیت: عصا بود، و دست بیضاء، و ملخ، و کراهه «۸»، و بزغ، و خون، و انفلاق دریا، [و کوه]

«۹»، و طوفان، و تفصیل اینکه در سوره الاعراف و بنی اسرائیل رفته

(۱). همه نسخه بدلها: حجاب. (۹-۳-۲). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها: بخشاینده.

(۵). آج، لب، آل: سفید.

(۶). آط، آب: بحيلتها، لسان العرب (۱۰/۳۰۵): مجلها.

(۷). آط، آب، آز، آل، مش: فی الخيل.

(۸). همه نسخه بدلها: قمل.

صفحه : ۱۲

است، به فرعون و قوم «۱» که ایشان قومی اند فاسق و خارج از فرمان من.

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ [۱۶۴-ر]

آياتنا مُبْصِرَةً، چون آمد به ایشان آیات و معجزات «۲» ما روشن و مبين، آنگه روشن را مبصر خواند «۳» برای آن که به او بینند، و با بیان «۴» روشنایی دیدن باشد، و هذا من باب نهاره صائم و ليله قائم، و قوله: فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ «۵» قالوا هذا سِحْرٌ مُّبِينٌ گفتند: اینکه



جادوی است آشکارا.

وَجَحَّ دُوا بِهَا، و جحود و انکار کردند قوم فرعون. وَ اسْتَيْقَّتَهَا، «واو» حال راست، یعنی اینکه جحود در حالی کردند که نفس ایشان به آن آیات عالم و متیقن بود «۶»، قوله: ظُلْمًا وَ عُلوًّا، نصب او بر مفعول له است من قوله: جَحَّ دُوا بِهَا و در کلام تقدیم و تأخیری هست، و التَّقْدِير: جحدوا بها ظلما و علوا بعد ما استيققتها انفسهم، یعنی معاند بودند و جاحد به زبان آن را که به دل می‌شناختند. رَمَّانِي گفت: ایشان را علم نبود به آن که آن افعال و معجزات از قبل خداست، انما وجود و حصول آن می‌دانستند، و اینکه چیزی نیست برای آن که و جحدوا بها ناقض اینکه قول است، چه او نتواند گفتن که ایشان وجود و حصول آن را جاحد بودند. فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ، بنگر که عاقبت و مآل کار مفسدان به چه آمد «۷» از عذاب و هلاک و غرق «۸»؟

### [سوره النمل (۲۷): آیات ۱۵ تا ۴۴]

#### [اشاره]

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ (۱۵) وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ (۱۶) وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ (۱۷) حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۸) فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتِكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدِيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ (۱۹)

و تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدَىٰ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ (۲۰) لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۲۱) فَكَفَّكَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بَنِيَّ يَقِينُ (۲۲) إِنِّي وَجَدتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ (۲۳) وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيْنُ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالُهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ (۲۴) أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ (۲۵) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (۲۶) قَالَ سَتَنْظُرُونَ أَصَدَقْتُمْ أَمْ كُنْتُمْ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۲۷) أَذْهَبَ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقَهٗ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّىٰ عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ (۲۸) قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ (۲۹)

إِنَّهُ مِّنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۳۰) أَلَا تَعْلَمُونَ عَلَيَّ وَأُتُونِي مُسْلِمِينَ (۳۱) قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّىٰ تَشْهَدُونَ (۳۲) قَالُوا نَحْنُ أَوْلَا قُوَّةً وَأُولَا قُوَّةً وَأُولُوا بِأَسْ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ (۳۳) قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَظَهَا أَذَلَّةً وَكَذَلِكِ يَفْعَلُونَ (۳۴)

وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمِ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ (۳۵) فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَ بِمَالٍ فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرًا مِّمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدْيِكُمْ تَفْرَحُونَ (۳۶) ارجع إِلَيْهِمْ فَلَمَّا تَبَيَّنَهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذَلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ (۳۷) قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ (۳۸) قَالَ عِفْرِيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ (۳۹) قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ (۴۰) قَالَ نَكَّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرُ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونِ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ (۴۱) فَلَمَّا جَاءتْ قِيلَ أ هَكَذَا عَرْشُكَ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ (۴۲) وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمِ كَافِرِينَ (۴۳) قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِنْ

قَوَارِيرٍ قَالَتْ رَبِّ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی وَ اَسْلَمْتُ مَعَ سُلَیْمَانَ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ (۴۴)

### [ترجمه]

و بدرستی که بدادیم ما داود پیغامبر را و سلیمان پسر او را

(۱). آط او.

(۲). آط، آب، آز، مش: معجز.

(۳). آج، لب، آل: خوانند. [.....]

(۴). آط، آب، آج، لب، آز، آل: و بیان، مش: و به بیان.

(۵). سوره بقره (۲) آیه ۱۶.

(۶). نسخه لب از اینکه جا چند صفحه افتادگی دارد.

(۷). آج، لب، آل: انجامید.

(۸). همه نسخه بدلها بجز لب، مش قوله تعالی، آط، در حاشیه با خطی متفاوت از متن افزوده: ظاهر آن است که آخر جزو رابع عشر اینکه موضع است و قوله تعالی: و لقد اتینا، اول جزو خامس عشر است. از اجزای تفسیر که مصنف - رحمه الله - تقسیم نموده، چون در اینکه کتاب ظاهر نکرده از نسخه دیگر که مصحح باشد تصحیح نموده شود.

صفحه: ۱۳

- علیهما السّلام - دانش. و گفتند ایشان شکر و سپاس خدای را «۱» - عزّ و جلّ - آن که فضل نهاد «۲» ما را بر بسیاری از بندگان او گروندگان.

و میراث گرفت سلیمان از داود - علیهما السّلام - و گفت ای مردمان در آموختند «۳» ما را سخن گفتن مرغان، و بدادند ما را از هر چیزی، بدرستی که اینکه است فضل آشکارا و هویدا.

«۴» [۱۶۴. پ]

و فراهم آوردند «۵» سلیمان را - علیه السّلام - لشکریهای او از پری و آدمی «۶» و مرغان، پس ایشان را باز داشتند «۷».

تا آنگاه که چون آمدند بر وادی موران «۸» گفت مورچه ماده: ای موران «۹»؟ در شوید در آرامگاههای خود «۱۰» نکوبند «۱۱» شما را سلیمان پیغامبر - علیه السّلام - و لشکریهای او و ایشان ندانند کوفتن شما.

پس بگمارید «۱۲» سلیمان خنده زننده «۱۳» از گفتار آن مور «۱۴» و گفت: ای خداوند من «۱۵»؟ الهام ده مرا بدان که شکر گزارم نعمت تو را، آن که نعمت کردی بر من و بر پدر و مادر من، و آن که کنم نیکی، پسندیده داری تو آن را، و در آور مرا به

(۱). آط، آج: سپاس آن خدای را.

(۲). آط، آج، آل: فزونی داد.

(۳). آط، آج، آل: بیاموختند.

(۴). آط، آب، آج، آز، آل، مش: لسلیمان.

- (۵). آط، آب، آج، آل، مش: حشر کردند.
- (۶). آط: جنیا و انسان، آب، آج، آل، مش: جن و انس.
- (۷). آط، آل: ایشان را الهام دادند، آب، مش: ایشان را در دل می‌اندازند.
- (۸). آب، مش: بر رود مورچه.
- (۹). آط، آب، آج، آل، مش: مورچگان. [.....]
- (۱۰). آج، آل آط، خانه‌ها تان، مش: مسکنهای خود، آب: خانه‌ها خود.
- (۱۱). آط، آب، مش: نیشکنند، آج، آل: تا ناچیز نگردانند.
- (۱۲). کذا: در اساس، همه نسخه بدلها: ندارد.
- (۱۳). آط، آج، آل: بخندید خندان.
- (۱۴). آب، مش: مورچه.
- (۱۵). آب، مش: بار خدایا.

صفحه : ۱۴

رحمت خود در بندگان خویش پارسان»۱).

[۱۶۵. ر]

و، باز جست مرغان»۲) را گفت چه بود که نمی‌بینم پوپو»۳) را یا هست از غایب شوندگان! عذاب کنم او را عذاب کردنی سخت یا بکشم او را، یا آرد به من حجتی هویدا. پس درنگ کرد نه بسی دور، پس پوپو گفت: می‌دانم آنچه نمی‌دانی تو، و آوردم»۴) تو را از شهر سبا خبری یقین. بدرستی که من یافتم زنی را نامش بلقیس که پادشاه است بر اهل سبا، و بداده‌اند او را از همه چیزی، و او را تختی»۵) است بزرگ. یافتم او را و گروه او را سجده می‌کردند آفتاب را از فرود خدای تعالی، و بیاراست ایشان را دیو کردار ایشان، پس برگردانید ایشان را از راه، پس ایشان را راست نمی‌روند.

[۱۶۵. پ]

«۶»

سجده نمی‌کنند خدای را- عزّ و جلّ- آن که بیرون آورد نهانی در آسمانها و زمین و داند آنچه پنهان می‌دارید و آنچه آشکارا می‌کنید»۷).

خدای نیست خدای مگر او خداوند»۸) عرش بزرگ.

(۱). پارسان/ پارسایان.

(۲). آط، آج، آل: و بجست مرغ، آب، مش: بجست سلیمان مرغ.

(۳). آط، آب، آج، آل، مش: هد هد.

(۴). آج، مش: آمدم.

(۵). آط، آج، آل: سریری.

(۶). اساس: ما یخفون و ما یعلنون، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۷). اساس: آنچه پنهان می‌دارند و آنچه آشکارا می‌کنند، که با ضبط آیه در نسخه اساس مناسبت دارد.

(۸). آط، آل: جز او خدای. [.....]

صفحه: ۱۵

گفت سلیمان بنگرم ای «۱» راست گفתי تو یا هستی از دروغ‌زنان.  
 برنامه من اینکه، پس بانداز بدیشان «۲» پس برگرد از ایشان و بنگر تا چه جواب دهند.  
 گفت ای مهتران و سروران لشکر بدرستی که افگندند به من نامه بزرگوار «۳».  
 که او از سلیمان است، و بدرستی که ابتدای نامه به نام خدای مهربان بخشاینده است.  
 که مکنید بزرگی و گردن کشی بر من، و به من آید مسلمانان «۴».  
 گفت بلقیس: ای مهتران اشارت «۵» کنید مرا در کار من، نبودم من برنده و قطع کننده کاری را تا آنگاه که شما حاضر باشید.  
 [۱۶۶. ر]

گفتند ما خداوندان نیرویم «۶» و خداوندان جنگ «۷» سخت و فرمان کار تو راست با تو گذاشته است «۸»، بنگر تا چه چیز می‌فرمایی.  
 گفت بلقیس که: پادشاهان چون در شوند به شهری، تباه کنند آن را و کنند عزیزان اهل آن شهر را خواران، و همچنین کنند پادشاهان.  
 و بدرستی که من فرستنده‌ام سوی ایشان هدیه‌ای، پس بنگرم به چه باز گردند «۹» فرستادگان.

- (۱). آط، آب، آج، آل: تا.
- (۲). آط، آج، آل: بینداز به ایشان.
- (۳). آط، آج، لب، آل: با کرامت.
- (۴). آط، آج، آل: گردن نهاده.
- (۵). آط، آب، آج، مش: فتوی.
- (۶). آط، آب، آج، آل: قوتیم.
- (۷). آط، مش: شجاعت.
- (۸). همه نسخه بدلها: عبارت «با تو گذاشته است» را ندارد.
- (۹). آط، آج: باز آرند، آب: باز می‌گردند.

صفحه: ۱۶

پس چون آمد «۱» رسول به سلیمان گفت: ای مدد می‌فرستید «۲» مرا به خواسته «۳» آنچه بداده است مرا خدای بهتر است از آنچه بداد شما را بلکه شما به هدیه شما «۴» شادمانه شوید.  
 باز گرد «۵» سوی ایشان، آریم بدیشان لشکرهایی که نبود طاقت ایشان را بدان و بیرون آوریم «۶» ایشان را از آن خواران «۷» و ایشان

نژند» ۸) باشند.

[۱۶۶. پ]

گفت سلیمان - علیه السلام - ای بزرگان؟ کیست از شما که بیارد به من تخت بلقیس» ۹) پیش از آن که آیند ایشان به من مسلمانان» ۱۰)!

گفت ستنبه و نیروی از پریان» ۱۱) من بیارم بر تو آن را پیش از آن که برخیزی تو از جایگاه تو» ۱۲) و من بر آن توانام و استوار. گفت آن که نزدیک او بود دانشی از کتاب، گویند جبریل بود - علیه السلام - من بیارم به تو تخت را پیش از آن که بگردد» ۱۳) سوی تو چشم تو» ۱۴)، پس چون بدید آن را آرام گیرنده» ۱۵) نزدیک او گفت: اینکه از فضل خداوند من است تا بیازماید مرا که شکر می گزارم یا ناسپاسی می کنم، و

(۱). آج، آل: آمدند.

(۲). آط، آب، آج، مش: مدد می کنید.

(۳). آط، آب، آج، آل، مش: مال.

(۴). آط، آب، آج، آل، مش: خود.

(۵). آط، آج، آل: باز گردید. [...]

(۶). آط: بیرون کنیم، آج، آل: بیرون کنم.

(۷). آب، مش: خوار.

(۸). آط، آج: ذلیل، مش: ذلیلان.

(۹). آط، آج، آل: سریر او.

(۱۰). آط: تن بداده، آج، آل: گردن نهاده.

(۱۱). آط، آج، آل: گفت سهمناکی از دیوان.

(۱۲). آب، مش: جای خود.

(۱۳). آط، آج، آل: باز آید.

(۱۴). آط، آج، آل: به تو نظرت.

(۱۵). آط، آج، آل: را نهاده، آب، مش: را قرار گرفته.

صفحه: ۱۷

هر کس شکر گزارد بدرستی که شکر گزارد تن خود را، و هر که ناسپاسی کند بدرستی که خداوند من بی نیاز است و بزرگوار.

[۱۶۷. ر]

گفت سلیمان آن تخت بگردانید از جای او او را عرش او» ۱) تا بنگرم» ۲) که باز شناسد» ۳) یا باشد از آنان که راه نبرند. چون آمد بلقیس، گفتند: همچین است تخت تو! گفت بلقیس: گویی» ۴) که اینکه آن است، و سلیمان گفت: بدادند ما را دانش از پیش آمدن بلقیس» ۵)، و بودیم ما مسلمانان.

و، بگردانید» ۶) سلیمان بلقیس را از آنچه بود می‌پرستید از فرود خدای، که او بود از گروهی کافران. گفتند بلقیس را (۷): در شوبدین کوشک (۸)، پس چون بدید آن را پنداشت آن را ژرف آبی است (۹) و برکشید جامه از دو ساق، گفت سلیمان: بدرستی که آن کوشکی است نسو (۱۰) از آبگینه، گفت بلقیس: خداوند بدرستی که من ستم کردم بر تن خود به آفتاب پرستی، و مسلمان شدم با سلیمان، خدای را پروردگار جهانیان. قوله تعالی: وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا، حق تعالی در اینکه آیت بر طریق

- (۱). آط، آج، آل: بگردانی برای او سریرش.
- (۲). آط، آج، آل: تا بنگریم، مش: تا بینم.
- (۳). آط: که راه برد، آج، آل: آیا باز شناسد، آب، مش: که هدایت می‌یابی.
- (۴). آط، آب، آج، آل، مش: پنداری. [.....]
- (۵). آط: از پیش او.
- (۶). آط، آب، آج، آل، مش: بازداشت.
- (۷). آط، آب، آج، آل، مش: او را.
- (۸). آط، آب، آج، آل، مش: در آی در کوشک.
- (۹). آط، آج، آل: پنداشت که دریاست، آب: پنداشت گودال آب است.
- (۱۰). آط، آج، آل: ساده، آب، مش: مملس.

صفحه : ۱۸

مَنْتْ گفتم: ما داود را [۱۶۷-پ]

و پسر او سلیمان را، علم دادیم. گفتند: علم ایشان علم احکام بود، و گفتند: علم داود به صنعت زره بود، چنان که گفت: وَ عَلَّمَانَا صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ (۱) «عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ» (۳) وَقَالَ، و گفتند ایشان هر دو: سپاس آن خدای را که ما را تفضیل داد بر بسیاری بندگان مؤمن که او را هستند به علم و به نبوت.

و وَرِثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ، آنکه گفت: سلیمان میراث داود برداشت، و اینکه آیت دلیل است بر آن که میراث انبیا به وارثان ایشان رسد، خلاف آن که مخالفان روایت کردند که:

«نحن معاشر الانبياء لا نورث»

، ما جماعت پیغامبران را میراث نباشد، و تفسیر آنان که اینکه را حمل کردند بر علم و نبوت نیک نیست، برای آن که حقیقت میراث در مال و ملک باشد دون علم و نبوت، و حمل کردن کلام خدای را بر مجاز با امکان حملش بر حقیقت وجهی ندارد. و قال، گفت، یعنی سلیمان بر سبیل شکر نعمت و نشر احسان و کرامت: عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ، ما را آواز مرغان بیاموخته‌اند (۵)، و برای آن در حق مرغان منطبق فرمود که از او سلیمان را چیزی مفهوم شد، چنان که از منطق بنی آدم. وَ أُوْتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ، و ما را بداده‌اند از هر چیزی. إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ، اینکه فضلی است از خدای تعالی ظاهر.

مقاتل گفت در اینکه آیت که: روزی مرغکی به سلیمان بگذشت و صفیری می‌زد، سلیمان- علیه السلام- اصحاب خود را گفت: دانی که اینکه مرغک چه گفت!

گفتند: نه یا رسول الله. گفت: می‌گویند السلام علیک ایها الملک المسلّم علی بنی اسرائیل (۶)، سلام بر تو باد ای پادشاه مسلّم بر

بنی اسرائیل، خدای تعالی تو را کرامت داد و ظفر داد بر دشمن، می‌روم تا بچگان خود را تعهدی کنم و با خدمت تو آمیم، و برفت. سلیمان گفت: اکنون بنگری تا باز آید. ساعتی بود باز آمد و بایستاد و صفیری

- (۱). سوره انبیا (۲۱) آیه ۸۰.
- (۲). همه نسخه بدلها: ندارد.
- (۳). سوره نمل (۲۷) آیه ۱۶.
- (۴). کالانرت.
- (۵). آج، آل، مش: بیاموختند.
- (۶). آب، آز، آل، مش: اسرائیل.

صفحه : ۱۹

زد. سلیمان - علیه السلام - گفت: می‌گوید اگر دستور باشی «۱» تا بروم و برای بچگان کسبی می‌کنم تا بزرگ شوند، آنگه با خدمت تو آمیم! گفت: روا باشد. مرغ برفت.

فرقد السبخی - گفت: روزی بلبل «۲» به سلیمان بگذشت و صفیری می‌زد، سلیمان گفت: دانی تا چی «۳» می‌گوید «۴»! می‌گوید:

«۵» اكلت نصف تمرة فعلى الدنيا العفا»

، من نیم خرما بخوردم «۶» خاک بر سر همه دنیا «۷».

کلبی گفت از روایتی «۸» دیگر از کعب الاحبار، که او گفت: یکی روز مرغکی که آن را «ورشان» گویند بنزدیک سلیمان آوازی کرد، او گفت: دانی تا چی «۹» می‌گوید! گفتند: نه، گفت می‌گوید - شعر:

«۱۰» ازلدوا للموت و ابنوا للخراب»

بزیایی برای مرگ و بنا کنی «۱۱» برای ویرانی «۱۲».

و روزی فاخته‌ای بنزدیک او آوازی کرد، گفت: دانی تا چی «۱۳» می‌گوید «۱۴»!

می‌گوید:

ليت الخلق لم يخلقوا،

کاشکی تا خلق را نیافریدندی.

و طاووسی آواز داد بر او و گفت: دانی تا چی «۱۵» می‌گوید! گفتند: نه، گفت می‌گوید:

كما تدین تدان،

چنان که کنی تو را جزا کنند «۱۶».

هد هدی بنزدیک او آوازی کرد «۱۷»، گفت: دانی تا چی «۱۸» می‌گوید «۱۹»! می‌گوید:

من لا یرحم لا یرحم،

هر که او رحمت نکند، بر او رحمت نکنند.

روزی سردی بنزدیک او بانگی کرد، گفت: دانی تا چی «۲۰» می‌گوید! گفتند: نه. گفت می‌گوید:

«۲۱» استغفروا الله یا مذنبون،

از خدای آمرزش خواهید ای

- (۱). آج، آل: دستور باشد.
- (۲). کا: مرغکی. [.....]
- (۳). لب: افتادگی دارد، دیگر نسخه بدلها: چه.
- (۴). همه نسخه بدلها، بجز لب گفتند نه، گفت.
- (۵). کا: تراب.
- (۶). کا: خورده‌ام، دیگر نسخه بدلها: خوردم.
- (۷). کا باد.
- (۸). همه نسخه بدلها، بجز لب: راوی. (۲۰-۱۸-۱۵-۱۳-۹). همه نسخه بدلها: چه.
- (۱۰). کاله ملک ینادی کل یوم.
- (۱۱). آب، آز، مش، کا: بنا کنید.
- (۱۲). آز، مش: بیرانی، کا: خرابی.
- (۱۴). آط، آب، آج، آل، آز، مش، کا گفتند نه، گفت.
- (۱۶). همه نسخه بدلها، بجز لب: جزا دهند.
- (۱۷). همه نسخه بدلها، بجز لب: بانگ کرد.
- (۱۹). مش گفتند نه، گفت. [.....]
- (۲۱). کا: مذنبین.

صفحه : ۲۰

گناهکاران، برای آن رسول - علیه السلام - نهی کرد از کشتن او.  
 طوطی بنزدیک او آوازی داد «۱»، گفت: دانی تا چی «۲» می گوید! می گوید:  
 «۳ کل حی میت و کل جدید بال»،  
 هر زنده بمیرد و هر نوی کهن «۴» شود.  
 پرستکی «۵» آوازی داد «۶»، گفت: دانی تا چی «۷» می گوید! گفتند: نه، گفت می گوید:  
 قدّموا خیرا تجدوه،  
 خیری تقدیم کنی تا بیایی، برای اینکه رسول نهی کرد از کشتن او.  
 کبوتری آوازی داد «۸»، گفت: دانی تا چی «۹» می گوید! گفتند: نه، گفت می گوید:  
 «۱۰ سبحان ربّی الاعلی ملء سماءه» و ارضه  
 ، تسبیح می کنم خدای را چندان که آسمان و زمین به آن پر شود.  
 قمری آواز داد «۱۱»، گفت می گوید:  
 سبحان ربّی الاعلی.  
 گفت کلاغ لعنت می کند بر باج ستان «۱۲».  
 گفت و زغن می گوید:



كل شیء هالك الا الله،

همه [۱۶۸-ر]

چیزها «۱۳» هلاک شود الا خدای.

و گفت، سپهر «۱۴» می گوید:

من سکت سلم،

هر که خاموش بود سلامت یاود «۱۵».

و بیغا می گوید:

ویل لمن الدنیا همّه،

وای بر آن که دنیا همّت او باشد.

گفت بزغ «۱۶» در بانگ می گوید:

سبحان المذکور بکل مکان

، پاک است آن خدای که او مذکور است به هر جای. و چرخ «۱۷» می گوید:

سبحان ربی القدّوس.

باز می گوید:

«۱۸» سبحان ربی.»

مکحول گفت: درّاجی بنزدیک سلیمان آوازی کرد، او گفت: دانی تا چه

(۱۱-۸-۶-۱). همه نسخه بدلها: بانگ کرد، کا: بانگ داد. (۹-۷-۲). آط، آج، آل، مش: چه.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز لب: بالی.

(۴). کا: کهنه.

(۵). آط، آج، آل: فرستکی، آب، آز، مش: فرشتکی.

(۱۰). کا: سمواته.

(۱۲). کا: کلاغ می گوید لعنت بر ناجنسان باد.

(۱۳). آط، آج، آل: چیزی.

(۱۴). همه نسخه بدلها، بجز آل و لب: اسفروود، آل: افسرود.

(۱۵). آب، آز: ماند، کا: باشد، مش: گفت.

(۱۶). کا ماده.

(۱۷). اساس: بزغ، به قیاس با نسخه آب تصحیح شد، آط، آج، آل: نزغ، کا: بزغ نر.

(۱۸). آط، آب، آج، آز، آل، مش و بحمده، کا العظیم و بحمده. [.....]

صفحه : ۲۱

می گوید! گفتند: نه، گفت می گوید:

«۱» الرحمن علی العرش استوی.»

حسن بصری گفت، رسول- علیه السلام- گفت: خروه «۲» در بانگ می گوید:

اذكروا الله يا غافلون

، ذکر خدای کنی ای غافلان.

صادق- علیه السلام- گفت از پدرانش، از حسین بن علی که گفت: کرکس در بانگ می گوید:

يا بن آدم عش ما شئت آخرك الموت

، ای فرزند آدم چندان که خواهی بزی که آخرت «۳» مرگ است، و عقاب چون بانگ [کند گوید:

في البعد من الناس انس

، در دوری از مردمان انس است. و چون جلودک بانگ کند]

«۴» می گوید:

اللهم العن مبغضی آل محمد،

با خدایا؟ دشمنان آل محمد را لعنت کن، گفت: و چون پرستک «۵» بانگ کند «۶»:

الحمد لله رب العالمين

«۷» می خواند، و آن مد در آخر برای «الضالین» می کند «۸».

قوله: وَ حُسَيْرٍ لِّسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ، گفت:

جمع کردند برای سلیمان لشکرهای او را از جن و انس و مرغان، و ایشان را الهام دادند، و اینان هر گروهی را رئیسی بود که ایشان

را منع کردی از آن که متفرق باشند. و بر اینکه قول یوزعون را معنی یکفون باشد من الوزع و هو الكف و المنع، و منه قول

بعضهم: لا بد للناس من وزعه، لابد است مردمان را از رئیسی که ایشان را باز زند از قبایح و مناکیر و در خبر دیگر:

«۹» ما يزع السلطان اكثر مما يزع القرآن»

، آنچه سلطان باز دارد بیش از آن است که قرآن باز دارد. و الوزع المانع، قال الشاعر:

على حين عاتبت المشيب على الصبا و قلت الما تصح «۱۰» و الشيب وازع

محمد بن كعب القرظي گفت: در اینکه آیت «۱۱» ما را روایت کردند که لشکرگاه

(۱). سوره طه (۲۰) آیه ۵.

(۲). آج، آل: خروس، آب، آز: خیره.

(۳). مش: آخرش.

(۴). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۵). آط، آب، آز، مش: فرستک، آج، آل: فرسک.

(۶). آط، آب، آج، کا: گوید، آز: می گوید.

(۷). سوره فاتحه الكتاب (۱) آیه ۲.

(۸). آب، آز: در آخر و لا الضالین می گوید، آط، آج، آل، مش: در آخر و لا الضالین می کند.

(۹). کا: الله تعالی بالسلطان اکثر مما يزع بالقرآن و الوزع المانع.

(۱۰). چاپ شعرانی (۸/ ۳۸۷) و لسان العرب (۸/ ۳۹۰): اصح.

(۱۱). همه نسخه بدلها، بجز لب و آز که.

صفحه : ۲۲

سلیمان صد فرسنگ بود «۱»، بیست و پنج فرسنگ انس را بود، و بیست و پنج فرسنگ جن را، و بیست و پنج فرسنگ وحش را، و بیست و پنج فرسنگ مرغان را. و او را هزار خانه بود از آبگینه بر چوب نهاده، سیصد «۲» خانه را زنان آزاد در «۳» بودند و هفتصد خانه را کنیزکان، و او بفرمودی تا باد عاصف ایشان را بر گرفتگی و باد نرم ایشان را ببردی، وحی کردند به او که: ما تقدیر کردیم که در ملک «۴» هیچ کس چیزی نگوید و الا باد آواز «۵» به گوش تو رساند.

مقاتل گفت: جنین برای او بساطی بافتند از زر و ابریشم یک فرسنگ در یک فرسنگ. و او را سریری بود زرین، آن سریر بر میان آن بساط بنهادندی «۶»، و سه هزار کرسی از زر و سیم پیرامن آن سریر بنهادندی. پیغامبران بر آن کرسیهای زرین نشستندی و علما بر کرسیهای سیم، و گرد بر گرد ایشان انس بايستادندی «۷»، و از پس ایشان جن بايستادندی «۸»، و از بالای سر ایشان مرغان پر در پر کشیدندی «۹» چنان که آفتاب بر اینکه بساط نیوفتادی «۱۰»، و باد صبا [بساط] «۱۱» برداشتی، بامداد یک ماهه راه ببردی، و نماز شام یک ماهه «۱۲» باز آوردی.

وهب مته گفت: یک روز سلیمان - علیه السلام - بر اینکه مرتبه که گفتیم به برزگری «۱۳» بگذشت و او زمین می سپرد، بر نگریست «۱۴» سلیمان را دید با اینکه جلالت، گفت: سبحان الله لقد اوتی آل داود ملکا عظیما، آل داود را ملکی عظیم دادند. حق تعالی باد را بفرمود «۱۵» تا آواز او به گوش سلیمان برسانید. سلیمان باد را گفت: بساط فرو نه. باد بساط «۱۶» فرو نهاد. او برزگر «۱۷» را بخواند و گفت: به سمع «۱۸»

(۱). آج، آز، آل، مش و.

(۲). مش: سصد.

(۳). آط، آب، آج، آز، آل، مش، کا: زنان آزاد در او. [...]

(۴). همه نسخه بدلها، بجز لب تو، لب: ندارد.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز آج و لب او.

(۶). آج، آل: بنهادی.

(۷-۸). همه نسخه بدلها، بجز لب و مش: باستادندی.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز لب: گستردهندی.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز لب: نیفتادی.

(۱۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۱۲). همه نسخه بدلها، بجز لب راه.

(۱۳). آط: برزگر، آب: برزگری، کا: برزیگری.

(۱۴). همه نسخه بدلها، بجز لب: برنگرید.

(۱۵). آج، آل: گفت.

(۱۶). آج، آل، مش را.

(۱۷). آب: بزرگر، آب: بزرگری، کا: برزیگری.

(۱۸). همه نسخه بدلها، بجز کا: به گوش. [.....]

صفحه : ۲۳

من رسید آنچه گفتم و برای آن فرود آمدم تا تو را اینکه بگویم، نگر «۱» تمنای اینکه نکنی که ثواب یک تسیح که بنده مؤمن از دل بگوید بنزدیک خدای تعالی بیش از اینکه و به از اینکه باشد. مرد گفت: [۱۶۸-پ]  
خدای تعالی غمانت «۲» براد «۳» چنان که غم «۴» من بردی به اینکه گفتار.  
مبرد گفت: هر چه از خویشتن ابانت کند، عرب و را ناطق و متکلم خوانند بر توسع، چنان که رؤبه گفت:

لو اننی علمت «۵» علم الحکل علم سلیمان کلام النمل

حَتَّى إِذَا أَتَوْا عَلَى وَادِ النَّمْلِ، تا آنکه که آمدند به «۶» وادی مور «۷».

و هب متبه گفت از کعب الاحبار، که او گفت: سلیمان- علیه السلام- چون بر نشستی، جمله خدم و حشم را با خود بردی، و در پیش بساط او ایشان را بساطی بود که بر آن جا هر کس به کار خود «۸» مشغول بودی از نان پختن و طبخ کردن. و بر آن بساط میدانی بود که بر او اسبان تاختندی، و باد ایشان را بر گزفتی و آن جا بردی که سلیمان- علیه السلام- فرمودی.  
یک روز باد را فرمود تا او را از اصطخر «۹» بر گرفت تا به یمن برد. در راه به مدینه رسول بگذشت، گفت: اینکه سرای هجرت پیغامبری است در آخر زمان، خنک آن را «۱۰» که او را دریابد و به او ایمان آرد و او را متابعت کند و به او اقتدار کند.  
چون به مکه رسید، پیرامن «۱۱» خانه کعبه بت می پرستیدند. سلیمان «۱۲» آن جا بگذشت، خانه کعبه در «۱۳» خدای بنالید- و اینکه یا بر طریق توسع باشد و مجاز، یا حواله بر فریشتگان موکل باشد که بر خانه هستند «۱۴»- گفت: بار خدایا! پیغامبری از

(۱). آب، آج، آل، کا تا، آز، مش که.

(۲). آط، آب، آج، آز، آل، مش، کا: غمهایت.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز کا: ببرد.

(۴). کا: غمهای.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز کا: او تیت، لسان العرب (۱۱/۱۶۲): اعطیت.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز کا: بر.

(۷). کا: نمل مورچه.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز کا: خویش.

(۹). کا: اطخن.

(۱۰). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۱۱). کا: برابر.

(۱۲). آج، آل از.

(۱۳). آب: به خدای.

(۱۴). کا کعبه. [.....]

صفحه : ۲۴

پیغامبران تو به «۱» من بگذشت و جماعتی «۲» انبیا و اولیا و مؤمنان با او، فرو نیامد «۳» و اینکه جا نماز نکرد «۴»، و پیرامن من بت می پرستند «۵».

حق تعالی گفت: اندیشه مدار که من چنان سازم که پیرامن تو چندانی رکوع و سجود کنند، و ذکر و تسبیح من کنند که آن را حدی نبود. و پیغامبری را در آخر الزمان بفرستم که تو را قبله او کنم «۶» که او و امت او در نماز روی «۷» به تو آرند، و به حج و زیارت قصد تو کنند، و از اقصای عالم روی «۸» به تو نهند چنان که مرغان روی به آشیانه خود نهند، و یاسه ایشان به تو چنان باشد که حنین شتر به بچه‌ایش، و مادر «۹» به فرزندش، و تو را پاک کنم «۱۰» از بتان و بت پرستان.

سلیمان - علیه السلام - از آن جا بگذشت به وادی السدیر «۱۱» - و آن وادی است در طایف - از آن جا به وادی النمل آمد. قتاده و مقاتل گفتند: وادی النمل به شام است، و سلیمان - علیه السلام - یک روز آن جا رسید با لشکر «۱۲»، بر بساط نبود بر زمین «۱۳» می رفت بر پشت اسب، قَالَتْ نَمَلَةٌ، مورچه‌ای گفت - و گفتند: او رئیس و پیشوای مورچگان بود - و چندان بود که گوسپندی بزرگ، و پر داشت.

نوف الحمیری گفت: چند گرگی بود.

ضحاک گفت: نام او «طاخیه» «۱۴» بود، به بالای بلند «۱۵» بر آمد و آواز «۱۶» داد به مورچگان: يَا أَيُّهَا النَّمْلُ «۱۷» وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ، و ایشان بی خبر باشند از شما.

أبو روق گفت: مورچه سلیمان را گفت: من حطم نفس نخواستم حطم دل خواستم، ترسیدم که دل‌های ایشان کوفته گردد و شکسته شود «۱»، به نظر در ملک تو از تسبیحی که ایشان را هست باز مانند. سلیمان - علیه السلام - گفت: «عظنی»، پندی ده مرا. گفت: یا نبی الله؟ دانی تا چرا پدرت را داود خواندند! گفت: نه. گفت:

لانه داوی جرحه فود «۲»، برای آن که او دواى جراحت خود کرد مودود گشت، گفت:

دانی تا تو را چرا سلیمان نام نهادند! گفت «۳»: بگو. گفت: لانک سلیم القلب، برای آن که تو مردی سلیم القلب «۴» سهل جانبی. گفت: دانی تا چرا باد را در فرمان تو کردند! گفت: نه «۵». گفت: برای آن تا «۶» بدانی که بنای ملک تو و ملک همه دنیا بر باد است، و آن را که بنا بر باد باشد پایدار نباشد.

سلیمان - علیه السلام - از اینکه گفتار او بخندید، و ذلک قوله: فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي، گفت: بار خدایا؟ [۱۶۹- ر]

مرا الهام ده، یعنی توفیق تا شکر نعمت تو کنم که کردی بر من و پدر و مادر من، و عملی صالح کنم که تو بپسندی، و به رحمت خود مرا در میان بندگان صالح بر، یعنی مرا از ایشان کن به الطافی که با من کنی که من عند آن اختیار صلاح کنم تا از جمله صالحان باشم.

عبد الله عباس گفت: رسول - علیه السلام - نهی کرد از کشتن چهار چیز: هد هد، و سرد، و نحل «۷»، و مورچه.

و گفتند: معرفت نمل سلیمان را و احتراز فرمودند از حطم لشکر ایشان را بر سیبل معجز بود از سلیمان. و گفتند: به الهامی بود از قبل خدای تعالی، چه از الهام مورچه

(۱). همه نسخه بدلهای، بجز کا و.

(۲). آط، آب، آج، آل: قود، چاپ شعرانی (۸ / ۳۸۹): خود، تفسیر قرطبی (۱۳ / ۱۷۱): فؤاد.

(۳). مش، کا نه.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز کا، مش: سلیم دلی.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز کا بگو.

(۶). آط، آب، آز: آن که تا تو.

(۷). همه نسخه بدلها انگبین.

صفحه : ۲۶

آن است که: گندم که بنهد به دو پاره بکند تا بنروید، و گشنیز به چهار پاره بکند، چه «۱» اگر «۲» به دو پاره بکند هم بروید «۳». آن که اینکه داند روا بود «۴» که حطم داند و جهت مضرت! و قوله: قَالَتْ نَمَلَةٌ، بعضی گفتند: از آن منطق بود که سلیمان را بیاموختند، چنان که شاعر گفت - شعر:

عجبت لها ائی یکون غناؤها فصیحا و لم تفتح «۵» بمنطقها «۶» فما «۷»

و گفتند: قول مجاز است، اشارتی کرد که ایشان عند آن بدانستند که احتراز می باید کردن، چنان که شاعر گفت - شعر:

امتلاً الحوض و قال قطنی مهلا رویدا قد ملاءت بطنی

و قوله: قَالَتْ أَيْنَا طَائِعِينَ «۸» مَا لِي لَا أَعْيِدُ «۹» أَمْ كَانِ مِنَ الْغَائِبِينَ، یا او از جمله غایبان است. و گفتند «۱۰»: به معنی «بل» است، و گفتند:

«میم» صله است و معنی آن است که: اکان من الغائبین.

آنکه گفت: لَأَعَذِّبَنَّ عَذَاباً شَدِيداً، من او را عذابی سخت کنم. مفسران در آن عذاب خلاف کردند، بعضی گفتند: پرهایش بکنم و دنبالش و «۱۱» بیندازم او را جایی که خانه مورچه باشد تا او را می گزند. و عبد الله شداد گفت: پرش بکنم و در آفتابش

(۱). همه نسخه بدلها، بجز آز: که.

(۲). آط، آب، آج، آل اینکه.

(۳-۴). آج آل که سلیمان را بیاموختند.

(۵). آط، آب، آز، تغفر، آج، آل: تغفر.

(۶). آط، آب، آج، آز، مش: لمنطقها. [...]

(۷). آب، آز، مش: فیها، آل: فها.

(۸). سوره فضلت (۴۱) آیه ۱۱.

(۹). سوره یس (۳۶) آیه ۲۲.

(۱۰). کا ام.

(۱۱). همه نسخه بدلها، بجز کا: ندارد.

صفحه : ۲۷

افکنم. ضحاک گفت: پایش بندم و در آفتابش افکنم مقاتل حیان گفت: به قطرانش بیالایم و در آفتابش افکنم. بعضی دگر گفتند:

جمع کنم میان او و میان ضدش، و بعضی دگر گفتند: جدا کنم میان او و میان دوستش. بعضی دگر گفتند: از خدمت خودش دور کنم. **أَوْ لَأَذِیْحَنَّهُ** [یاش بکشم]

«۱»، **أَوْ لِيَأْتِنِي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ**، یا حجتی روشن بیارد.

اما سبب تفقد سلیمان او را آن بود که گفتند: خدای تعالی شعاع او چنان آفریده بود که حجاب او را منع نکردی از دیدن آب تا او در زیر زمین آب بدیدی، و برای اینکه سبب سلیمان - علیه السلام - او را به خود نزدیک داشتی تا چون وقت عبادت او بودی هد هد ره نمودی بر آب، در بیابان زمین بکنندگی و آب بر آوردندی، اینکه روز وقت نماز در آمد آب نبود، سلیمان او را طلب کرد «۲» حاضر نبود، سلیمان او را تهدید کرد.

قصه اینکه آن بود که، علمای سیر و اخبار و قصص انبیا گفتند: چون سلیمان - علیه السلام - از بنای بیت المقدس فارغ شد، خواست تا به زمین حرم آید، ساز رفتن بکرد و لشکرها را جمع کرد از جن و انس و دواب و سباع و وحوش و طیور، چندان لشکر جمع شد که لشکر گاهشان «۳» صد فرسنگ بود.

او باد نرم را فرمود تا ایشان را بر گرفت و به زمین حرم آورد. چون به آن جا رسید مدتی مقام کرد، و در مدت مقامش آن جا هر روز پنج هزار شتر می کشت و پنج هزار گاو و بیست هزار گوسپند «۴»، و اشراف قوم خود را گفت: اینکه جایی است که در آخر زمان پیغامبری از او بیاید عربی «۵» بدین صفت و بدین هیأت و سیرت، خدای او را نصرت دهد بر همه دشمنانش. هر جا که او فرود آید ترس او در دل مردم یک ماهه راه «۶» از هر جانبی پدید آید، خویش و بیگانه بنزدیک او در حق [۱۶۹-پ] راست باشد «۷». در حق خدای از ملامت هیچ ملامت کننده «۸» باک ندارد.

(۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز کا او.

(۳). آج، آل: ایشان.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مش: گوسفند.

(۵). کا: عزیز.

(۶). آط: ره.

(۷). همه نسخه بدلها: باشند.

(۸). آط: کننده‌ای.

صفحه : ۲۸

گفتند: او با کدام دین خود خواند مردمان را! گفت: با دین حنیفی «۱»، خنک آن را که او را دریابد و به او ایمان آرد و او را تصدیق کند؟ گفتند: یا نبی الله؟ میان ما و او چه مدت باشد! گفت: برابر هزار سال، هر که حاضرانی «۲»، غایبان را بگوی «۳»: که او سید الانبیاست و خاتم الرسل، و نام او در صحیفه پیغامبران در اعلا درجه است.

مدتی به «۴» مکه مقام کرد تا مناسکی که آن جا بود بگزارد «۵»، آنگه از مکه بیرون آمد و روی به یمن نهاد در وقتی که سهیل می برآمد و به صنعا رفت از مکه، وقت زوال آن جا بود، و آن یک ماهه راه است، زمینی دید خوش، در او درخت و سبزی بسیار، آن جا فرود آمد و خواست که تا نماز کند «۶» و طعامی خورد «۷». آب طلب کردند، نیافتند. طلب هدهد کرد «۸» تا او را راه نماید بر جایی که آب نزدیکتر بود. او را نیافت، گفت: ما لی لا اری الهدهد.

قتاده گفت از انس مالک که، رسول - علیه السلام - گفت: هدهد را مکشی که او دلیل سلیمان بود بر آب و قرب و بعد آن «۹» بشناختی، و او خواست که در زمین جز خدای را نپرستند آن جا که گفت: وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ «۱۰» ما لِي - لَا أَرَى الْهُدُودَ. عریف مرغان را بخواند - کرکس را «۱۱» - و گفتند: عقاب را، و گفت: هد هد کجا رفته است! گفت: یا رسول الله؟ من ندانم، و من او را نفرستادم جای. سلیمان عند آن خشم «۱۲» گرفت، گفت: لَأُعَذِّبَنَّكَ عَذَابًا شَدِيدًا. آنکه عقاب را بخواند و گفت: برو هدهد را بجوی و پیش من آر. عقاب هوا

(۱). کا سباع.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز لب: ندانی.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز کا هدهد بلیس. [.....]

(۴). کا تر.

(۵). همه نسخه بدلها سوار.

(۶). کا: پاره.

(۷). کا: را.

(۸). همه نسخه بدلها: بر.

(۹). کا: تافتی.

(۱۰). کا: تافت.

(۱۱). کا: کرکس را بخواند که عریف مرغان بود.

(۱۲). کا: خشم.

صفحه : ۳۰

گرفت، چندانی در هوا بر رفت که همه زمین در پیش او بود چون طبقی در پیش یکی از ما، در نگرید «۱» از چپ و راست نگاه کرد هدهد را دید که از جانب یمن می «۲» آمد.

آهنگ او کرد. چون به او رسید خواست تا چنگال به او یازد «۳».

هدهد گفت: به آن خدای که تو را اینکه قوت داد و مرا اسیر و ضعیف تو کرد که رحمت کنی بر من ضعیف و مرا نرنجانی؟ عقاب دست «۴» بداشت و گفت: و یحک؟ سلیمان سوگند خورده است که تو را عذابی سخت کند یا «۵» بکشد. گفت: چیزی دیگر نگفت! گفت: بلی؟ گفت: یا حجتی روشن بیارد. گفت: من دانستم که سلیمان پادشاهی عادل است، ظلم نکند و روا ندارد که به ناحق عذاب کند. من حجتی روشن دارم [۱۷۰-ر]

آنکه برفتند به یکجای تا پیش سلیمان شدند. عقاب پیش رفت و گفت:

آوردمش یا رسول الله؟ گفت: بیارش. هدهد پیش تخت سلیمان پر در پای افگند «۶» و بر زمین می کشید بتواضع و مذلت تا پیش سلیمان رفت «۷». سلیمان سر او بگرفت و او را پیش گرفت «۸» و گفت «۹»: کجا بودی! من امروز تو را عذابی کنم که عبرت جهانیان شوی؟ هدهد گفت: یا نبی الله؟ یاد کن آن روز که تو پیش خدای بایستی.

چون سلیمان اینکه بشنید، رویش زرد شد و دست از او بداشت، گفت: آخر کجا بودی! و ذلک قوله: فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ، درنگ کرد،



یعنی سلیمان نه بس «۱۰» ساعتی بر آمد که «۱۱»، «مکث» به ضم، جمله قرآ خواندند. عاصم و یعقوب «مکث» خواندند به فتح «کاف». هدهد گفت: أَحَطَّتْ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ «۱۲» وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَأٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ، و من از سبا تو را خبری درست آورده‌ام.

- (۱). همه نسخه بدلها و.
- (۲). کا: می آید، دیگر نسخه بدلها: همی.
- (۳). کا: زند.
- (۴). کا از او.
- (۵). آج، آل: تا. [.....]
- (۶). همه نسخه بدلها، بجز کا: انداخت.
- (۷). همه نسخه بدلها: بجز کا: رسید.
- (۸). همه نسخه بدلها: کشید.
- (۹). کا بگو تا.
- (۱۰). همه نسخه بدلها: بجز کا دیر.
- (۱۱). همه نسخه بدلها: ساعتی اندک.
- (۱۲). کا هدهد گفت.

صفحه : ۳۱

ابو عمرو خواند: «من سبأ»، و «لسبأ» «۱»، به فتح همزه علی معنی «۲» منع الصّرف، و سبب مانع علمیت باشد و تأنیث، لانه اسم مدینه او بلده او بقعه. و باقی قراء به جرّ و تنوین خواندند علی آنه منصرف. و گفتند: «سبأ»، نام مردی است. و خبری آوردند از رسول- صلی الله علیه و آله- که او را پرسیدند از سبأ، گفت: نام مردی است که او را ده پسر بود، شش پسر از ایشان به یمن شدند «۳»، و چهار به شام- و قصّه ایشان و نامهای ایشان در سورت سبأ بیاید- ان شاء الله «۴»- قال الشاعر - شعر:

الواردون و تیم فی ذری سبأ قد عضّ اعناقهم جلد الجوامیس

بِنَبَأٍ يَقِينٍ، به خبری درست که در آن شکی نیست. سلیمان- علیه السلام- گفت: آن خبر چیست! گفت: بدان که من در زمین سبا زنی را دیدم که او در ملک تو نیست، و ملک تو آن جا نرسیده است. زنی را یافتم که پادشاه ایشان است، و او را از هر چیزی نصیبی داده‌اند، و او را عرشی عظیم هست، یعنی سریری بزرگ.

وهب گفت: نام پدر بلقیس، یشرح «۵»، بود و او آن پادشاه بود که او را هدهد گفتند، و گفته‌اند «۶»: شراحیل بن ذی جدن «۷» بن الیشرح بن قیس بن صیفی «۸» بن سبا ابن یشحب «۹» بن یعرب بن «۱۰» قحطان.

و پدر بلقیس پادشاهی بود عظیم الشان، و او را چهل پسر بودند همه پادشاه، و جمله زمین [ایمن] «۱۱» در ملک او بود. و چنین گفتند که: او را در ملوک کفوی نبود، آخر زنی بخواست از جمله ملوک نام او ریحانه. و گفتند: اینکه زن از جمله جنیان بود- و وی را با آن زن جنی قصّه‌ای مشهور است در تفاسیر و سبب نکاح وی مذکور. و ابو هریره روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: یکی از «۱۲» مادر و پدر بلقیس

- (۲-۱). همه نسخه بدلها، بجز کا: ندارد.
- (۳). کا: نشستندی، دیگر نسخه بدلها: بودند.
- (۴). آب، آز، مش تعالی.
- (۵). همه نسخه بدلها، بجز لب: شرح.
- (۶). همه نسخه بدلها: گفتند.
- (۷). آط، آب، آز، مش: عدن، آج، آل: عد.
- (۸). همه نسخه بدلها، بجز کا: شبلی. [...]
- (۹). آط، آب، آج، آز، مش: یشحر.
- (۱۰). همه نسخه بدلها، بجز کا و آل: یعربن.
- (۱۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.
- (۱۲). کا جمله.

صفحه : ۳۲

جَنّی بود، و چون پدرش بمرد هیچ فرزند نبود او را که به جای او بنشستی، ملک او به بلقیس رسید، قوم بعضی طاعت او داشتند و بعضی نداشتند، و مردی را اختیار کردند و در طرفی از اطراف ولایت بنشانند او را، و او مردی بود ظالم بد سیرت، و دست به «۱» رعیت و زنان ایشان کشید، بلقیس بشنید اینکه حدیث، سخت آمد بر او و حمیت و غضب او را بجنابانید «۲»، خواست تا او را هلاک کند، او را کس فرستاد و گفت «۳»: مرا رغبت افتاده است که به زن تو باشم «۴». او گفت: اینکه رغبت مرا بیشتر است، و لکن من اینکه دلیری نیارستم کرد «۵» که ترسیدم که تو ابا کنی، اکنون چون تو را «۶» رغبت افتاد من سمیع و مطیعم به آنچه فرمایی. کس فرستاد و قوم خود را حاضر کرد و اینکه حدیث با ایشان بگفت. ایشان گفتند: او اجابت نکند و رغبت نمی کند «۷» به هیچ کس. گفت: اینکه حدیث او آغاز کرد، و اینکه رغبت او راست «۸». برفتند و خطبه بکردند. او گفت: مرا پیش از اینکه رغبت نبود، و اکنون برای آن که مرا فرزندی می باید اینکه اختیار کردم. آن عقد بستند و بلقیس برخاست و لشکری گران بر گرفت و به شهر او رفت و همه شهر و سرایهای او فرو «۹» آمدند.

چون شب آمد «۱۰» و به یک جای بنشستند طعام بخوردند و «۱۱» او را خمر داد تا مست کرد او را. چون مست شد و بیوفتاد «۱۲» سر وی بیرید و بر در سرای او بر دار کرد. چون روز بود مردم پادشاه را کشته یافتند و سرش بر دار کرده، [۱۷۰-پ] بدانستند که غرض از آن مناکحت اینکه مکر بوده است. پیش او آمدند و او را انقیاد نمودند و گفتند:

اینکه ملک تو را می شاید. گفت: من اینکه نه برای ملک کردم، برای فساد و ظلم او کردم و غیرت و حمیت. وَأُوْتِيتَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ «۱۳» وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ گفتند: سریر بلقیس را مقدمه از زر بود، مکلل به انواع جواهر از یاقوت سرخ و زمرد سبز، و پس او از سیم بود مکلل به انواع جواهر. و آن را چهار قایمه بود: یکی از یاقوت سرخ، و یکی از یاقوت زرد، و یکی از زمرد سبز، و یکی در سید، و صفیحه‌های «۱» آن از زر بود مرصع به جواهر، و هفت خانه بر او بود بر هر خانه‌ای دری بسته.

عبد الله عباس گفت: سریر بلقیس سی گز بود در طول، و سی گز در عرض، و سی گز در هوا. مقاتل گفت: هشتاد گز در هشتاد در هشتاد بود «۲».

وَجَدْتُهُا وَ قَوْمَهَا - الْاَيَةُ «۳»، گفت دگر آن که: او را یافتم و قوم او را «۴» که آفتاب می پرستیدند بدون خدای - عَزَّ وَ جَلَّ، و شیطان

اعمال ایشان مزین بکرده بود ایشان را از راه حق، ایشان، مهتدی و راه یافته نمی شدند. **أَلَمْ يَسْجُدُوا**، کسائی و یعقوب به روایت رويس «۶» و حسن و حمید و اعرج و السلمی خواندند: **الّا**۔ **يسجدوا**، علی تقدیر: **الّا**۔ یا **اسجدوا**، ای **الّا** یا **هولاء اسجدوا**، و اینکه امر باشد، «**الّا**» استفتاح «۷» کلام است و «یا» حرف ندا و منادی محذوف، و «**اسجدوا**»، امر مخاطبان را، و از عرب شنیده‌اند: **الّا** یا **ارحموا علينا الّا** یا **تصدقوا علينا**، مراد آن که یا قوم؟ قال **الاختل** - شعر:

**الّا** یا **اسلمی** یا **هند هند بنی بدر** و **ان کان حیاً قاعدا** «۸» آخر **الدهر**  
و قال آخر - شعر:

**لا** یا **اسلمی** «۹» **ذات الدمالیح و العقد**  
و **قراءت عبد الله مسعود** «۱۰» بر اینکه است، و **ابی خواند: الّا** «۱۱» **يسجدون** «۱۲»، و **باقی قراء**

- (۱). همه نسخه بدلها: صحیفها.
- (۲). همه نسخه بدلها، بجز کا: هشتاد گز در هشتاد گز بود.
- (۳). کا هدهد.
- (۴). همه نسخه بدلها بجز کا یافتم.
- (۵). همه نسخه بدلها: «ایشان را» ندارد.
- (۶). کا و ابو جعفر.
- (۷). کا: افتتاح.
- (۸). **آط، آب، آج، آز، آل، کا: حیا فاعدی، چاپ شعرانی (۳۹۵/۸): حیاً ناعدی، تفسیر طبری (۹۳/۱۹): حی قاعدا.**
- (۹). **مش: اسلموا.**
- (۱۰). **کا: عبد الله عباس.**
- (۱۱). همه نسخه بدلها، بجز کا یا [.....].
- (۱۲). **آج، آل، يسجدوا.**

صفحه : ۳۴

خواندند: **الّا يسجدوا**، به تشدید «لام» و معنی کلام بر تقدیم و تأخیر، و تقدیر آن که:

و **زین لهم الشیطان اعمالهم لثلا يسجدوا.**

آنکه محلّ او نصب باشد به «ان». و ابو عبید «۱» اختیار اینکه قراءت کرد برای آن که کلام با اینکه قراءت بر نسق خود و سیاق قصه بر جای «۲» باشد، و بر قراءت اول کلام از اینکه نسق منقطع شود. **الذی یُخرج الخبء فی السموات و الأرض، آن خدای که او بیرون آرد پوشیده و غیب در آسمان و زمین.**

بیشتر مفسران گفتند: «خبء» آسمان باران است، و «خبء» زمین نبات، یعنی باران از آسمان فرود [آرد]

«۳»، و نبات از زمین بر آرد. و در قراءت عبد الله مسعود چنین است که: **یخرج الخبء من «۴» السموات و الارض. و یعلم ما تخفون و ما تعلون، قراءت عامه قراء، یعلم است به «یا» و کسائی و حفص عن عاصم به «تا» ی خطاب خواندند.**

اللَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، خدای است که جز او خدایی نیست، و او خدای عرش عظیم است. بعضی مفسران گفتند: مراد به عرش ملک است، و باقی مفسران گفتند: مراد عرش «۵» است که در آسمان آفرید.

قال سَنَنْظُرُ، سلیمان گفت: ما بنگریم تا اینکه حکایت که گفتمی من قولک:

أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ - تا به آخر آیت مقدم، راست است یا دروغ! اول تدبیر آب بساز که ما و لشکر تشنه‌ایم. او بیامد و راه نمود ایشان را بر آب. چاهها بکنند و آب برگرفتند چندان که حاجت بود. آنگه «۶» نامه‌ای نبشت «۷»:

من عبد الله سليمان بن داود الی بلقیس ملكة سبأ: السلام علی من اتبع الهدی «۸» بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلْمَا تَعْلُوْا عَلٰی وَاَتُوْنِیْ مُسْلِمِیْنَ «۹» اِنَّهُ مِنْ سُلَیْمٰنَ وَاِنَّهُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، اَلْمَا تَعْلُوْا عَلٰی وَاَتُوْنِیْ مُسْلِمِیْنَ «۱» اذْهَبْ بِكِتٰبِیْ هٰذَا فَالْقِهْ اِلَیْهِمْ، به ایشان فگن «۳». ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُمْ، پس برگرد از ایشان و بنگر «۴». تا چه جواب دهند؟ و مراد به «نظر» انتظار است و مراد به «رجع» ردّ و جواب است.

هدهد نامه بستد و برفت و هوا گرفت، و بیش از آن که عادت او بود بر رفت.

هدهدی دیگر بر نگرید او را دید گفت: یا هدهد؟ اینکه چه ترفع و تکبر است! چرا چندان بر نشوی که پایه تو است! گفت: چگونه ترفع نکنم و من رسول رسول خدایم، خلعت او بر تن من، و تاج او بر سر من، و نامه او در منقار من؟ از اینکه بزرگوارتر چه باشد؟ آنگه برفت و بنزد بلقیس رفت. و بلقیس به زمینی بود که آن را مآرب گفتند بر سه میل «۵» از صنعا، و او در کوشک بود و درها بسته، و او را عادت بود که چون وقت قیلوله بودی درهای کوشک ببستی و کلیدها بخواستی و در زیر سر نهادی و بخوفتی «۶». هدهد بیامد، او را یافت ستان «۷» خفته، آن نامه بر سینه او انداخت.

(۱). سوره نمل (۲۷) آیه ۳۰ و ۳۱.

(۲). کا: پیدا شد، دیگر نسخه بدلها: نهاد.

(۳). آب، آرز: افکن.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز کا. بشنو. [...]

(۵). مش: سه فرسخ، دیگر نسخه بدلها: ندارد.

(۶). کا: بخفتی، دیگر نسخه بدلها: بخوفتی.

(۷). کا: مستان باز خفته.

صفحه : ۳۶

قتاده گفت: هدهد بیامد و او بر سریر ملک بود «۱» و وزرا و قواد و حجاب «۲»، و بر بالای سر ایشان پرواز می کرد نامه در منقار گرفته، تا آنگه که او بر نگرید «۳» نامه در کنار او افگند.

ابن زید گفت و وهب مته: سوراخی بود که آفتاب از آن جا در کوشک افتادی چون بر آمدی، و بلقیس آفتاب پرست بود، چون «۴» آفتاب بدیدی که بر آمدی «۵» سجده کردی آفتاب را.

هدهد بیامد و بر آن سوراخ بنشست و پرها فراخ کرد و سوراخ چنان بگرفت که آفتاب در آن جا نیوفتاد «۶». آفتاب دیر می بر آمد «۷»، او بر نگرید مرغکی را دید آفتاب بگرفته، و خویشان حجاب آفتاب کرده، و نامه‌ای در منقار گرفته. از آن حال به شگفت بماند. هدهد بیامد و نامه بر او انداخت.

بلقیس نامه برداشت و - خواننده و نویسنده «۸» بود و تازی زبان، به مهر نامه فرو نگرید «۹» نام سلیمان دید، بدانست که نامه

پادشای «۱۰» است، و دانست «۱۱» که ملک او عظیمتر از ملک اوست، چه آن را که مرغ مسخر او باشد تا او را رسولی کند، او پادشایی «۱۲» عظیم باشد.

هدهد نامه بینداخت و به جانبی رفت و بنشست و می‌نگرید. او برخاست و بیامد و بر سریر ملک نشست «۱۳»، و کس فرستاد و اعیان و وجوه لشکر را بخواند- و ایشان دوازده هزار مرد بودند زیر فرمان هر یکی هزار مرد مقاتل. قتاده گفت و مقاتل و ثمالی: اهل مشورت او سیصد و سیزده مرد «۱۴» بودند، هر

(۱). کا: او بلقیس را بر سریر ملک دید.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز آل پیرامن او.

(۳). آل: در نگرید.

(۴). کا بدان سوراخ.

(۵). کا: ندارد، دیگر نسخه بدلها: بر آمده است.

(۶). کا: نمی‌تایید، دیگر نسخه بدلها: نیفتاد.

(۷). آط، آب، آج، آز، مش، کا: چون آفتاب دیر بر می‌آمد.

(۸). کا: نیسنده.

(۹). همه نسخه بدلها: فرو نگرید.

(۱۰). همه نسخه بدلها: پادشاهی.

(۱۱). مش: ندانست. [.....]

(۱۲). آل: پادشاه، آط، آب، آج، آل، مش، کا: پادشاهی.

(۱۳). همه نسخه بدلها، بجز کا: بنشست.

(۱۴). همه نسخه بدلها، بجز کا: کس.

صفحه : ۳۷

مردی امیر «۱» بود بر ده هزار مرد، آمدند و به جای «۲» بنشستند.

بلقیس ایشان را گفت: أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيْ كِتَابٍ كَرِيمٍ، ای جماعت و وجوه و اعیان لشکر؟ بدانی که نامه‌ای کریم به من انداخته‌اند.

قتاده گفت: کریم یعنی نکو، نظیره: وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ «۳» بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

أَلَّا تَعْلَمُوا، بلندی مکنی بر من و پیش من آبی تن بداده و تسلیم کرده فرمان مرا.

و گفتند: مراد آن است که ایمان آرید به من، و اشهب العقیلی در شاذ خواند: الا تغلوا علی، به «غین» معجم، بر من غلّ و تعدی مکنی.

چون نامه بر خواند و مضمونش معلوم ایشان کرد به مشورت در آمد، گفت: یا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي، ای جماعت اشراف و بزرگان- عبد الله عباس گفت: هزار «قیل» «۱۰» بود، و قیل «۱۱» پادشاهی بود دون پادشاه اعظم، در زیر فرمان هر قیلی «۱۲» صد «۱۳»

(۱). همه نسخه بدلها، بجز کا: امیری. ۲- همه نسخه بدلها، بجز کا: بر جای خود.

- (۳). سوره شعرا (۲۶) آیه ۵۸، سوره دخان (۴۴) آیه ۲۶.
- (۴). همه نسخه بدلها، بجز کا: مهری.
- (۵). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.
- (۶). همه نسخه بدلها بجز کا: مهری بفرمود ساختن.
- (۷). آج، آل: سفید.
- (۸). مش: برادرانش.
- (۹). اساس: صفحاتی چند افتادگی دارد، از آط، افزوده شد.
- (۱۰). آب، آز، مش: قبیله.
- (۱۱). آب، آز: و هر قبیلی، مش: و هر قبیله، آج، آل: هر قبیلی. [.....]
- (۱۲). آب، آز: قبیلی، مش: قبیله.
- (۱۳). آب، آز، مش: ندارد.

صفحه : ۳۸

هزار مرد- فتوی کنی مرا در اینکه کار و مشورت کنی که من هیچ کار نبرم تا شما حاضر نباشی.

و از شرط مصلحت و نگاهداشت مملکت یکی مشورت است، برای اینکه فرمود خدای تعالی: «و شاورهم فی الأمر» (۱) «نحن أولوا قوه و أولوا بأس شدید، ما خداوندان قوتیم و خداوندان شجاعتیم و مردان کارزاریم. و الأمر إلیک، فرمان تو راست، ما را فرمانی نیست، بنگر تا چه فرمایی.

چون بلقیس سخن ایشان بشنید گفت: رأی شما حرب «۲» است، و برای اینکه شجاعت عرض می کنی، رأی من جز اینکه است، و آن آن است که شما دانی که پادشاهان چون در شهری شوند آن شهر به قهر و غلبه تباه کنند، و عزیزان شهر را ذلیل کنند- تا به اینکه جا حکایت قول بلقیس است.

آنکه حق تعالی به کلام خود بر صدق او گواهی داد، گفت: «و کذلک یفعلون، همچنین کنند. و در معنی اینکه آیت استاد أبو القاسم حبیبی «۳» بیتی چند روایت کرد، و هی:

ان الملوک بلاء حیث ما حلوا «۴» فلا یکن لک فی اکنافهم ظل

ماذا تؤمل من قوم اذا غضبوا جاروا علیکم و ان ارضیتهم «۵» ملوا

و ان مدحتهم «۶» خالوک تخدعهم و استقلوک کما یستقل الک

فاستغن بالله عن ابوابهم ایدا ان الوقوف علی ابوابهم ذل

و یکی از عصرش «۷» گوید:

اذا کنت متخذاً صنعة فیاک و الشركاء الوجوها

الم تسمع الله ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها

- (۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۹.
- (۲). چاپ شعرانی (۸/ ۳۹۸): خوب.
- (۳). آج، آل، مش: حسی، چاپ شعرانی (۸/ ۳۹۸): حسینی، کا: حیب.
- (۴). چاپ شعرانی (۸/ ۳۹۸): دخلوا.
- (۵). آط: ارضیتیم، با توجه به چاپ شعرانی، تصحیح شد.
- (۶). آب: مدحتهم.
- (۷). آب، آز: عصر، چاپ شعرانی (۸/ ۳۹۸): اهل عصرش.

صفحه : ۳۹

قوله: وَ اِنِّی مُرْسِلَةٌ اِلَیْهِمْ بِهَدِیَّةٍ، گفت: رای من آن است که هدیه بسازم و به او فرستم و احوال او به آن هدیه امتحان کنم، اگر هدیه قبول کند پادشاه است، و اگر قبول نکند و جز به اسلام و انقیاد راضی نشود پیغامبر است. آنگه صد غلام و صد کنیزک را بخواند و همه را یک جامه پوشانید- بر قول عبد الله عباس- امتحان آن را تا او داند که غلام کدام است و کنیزک کدام!

مجاهد گفت: دوست غلام و کنیزک بودند، کلبی گفت: ده غلام و ده کنیزک بود. وهب گفت: پانصد غلام و پانصد کنیزک، غلامان را جامه کنیزکان پوشانید و کنیزکان را جامه غلامان.

ثابت البنانی «۱» گفت: صفایحی از زر با آن هدایا راست کرد در جامه‌های دیا پیخته «۲». چون اینکه خبر به سلیمان رسید، بفرمود تا جیان آجرها زر اندود بکردند و در راهها بینداختند تا ایشان چون به آن رسیدند، گفتند: ما چیزی آورده‌ایم که ایشان در راه بیفکنده‌اند «۳».

وهب گفت: بلقیس پانصد غلام و پانصد کنیزک را بفرمود تا بیاوردند و غلامان را جامه و حلی زنان پوشانید و زرینها «۴» بر ایشان کرد، و کنیزکان را جامه‌های مردان پوشانید و سلاحهای مردان داد، و زنان را گفت: شما چون حدیث کنی، سخنهای مردوار گوید و آواز بلند برداری و سخن درشت گوید، و غلامان را گفت: چون سخن گویی، آواز نرم داری و حدیث ماده کنی تا بر او مشتبه شود. و اسپانی فرستاد نیکو تازی، به ستام زر مرصع، و پانصد خشت زرین و سیمین پیراست «۵» و با او بفرست «۶»، و تاجی مرصع به انواع جواهر و مبلغی مشک و عود و عنبر و درّی یتیم ناسفته در حقه و مهر «۷» یمنی کثر سفته اینکه جمله به دست مردی از اشراف قوم که او [را]

«۸» منذر بن عمیر گفتند «۹» بفرستاد، و او مردی عاقل و سدید رای بود، بر دست او

- (۱). آط، آب، آج، آز، مش: البیانی، با توجه به مآخذ اعلام و حدیث، تصحیح شد.
- (۲). آب، آز: تخته، آج، لب: ح ..... ه (بی نقطه)، کا: به تخت.
- (۳). آج، آل: بیفکنده، کا: افکنده‌اند.
- (۴). آج، آل: زرینها.

(۵). آج، آل: پیراست. [.....]

(۶). کذا در آط، آب، آز، مش: بفرستاد، آل: بفراشت.

(۷). آج، آل: مهری، کا: مهره.

(۸). آط: ندارد، از آب، افزوده شد.

(۹). آج، آل: گفتندی.

صفحه : ۴۰

نامه‌ای فرستاد تفصیل اینکه هدیه‌ها در آن جا، و در نامه گفت «۱»: اگر تو پیغامبری فرق کنی میان اینان که به تو فرستادم تا غلام کدام است و کنیزک کدام! و خبر ده تا در اینکه حقه‌ها چیست! و آن که ناسفته است بسم «۲»، و آن که سفته است رشته «۳» در او کن.

آنکه رسول را گفت: چون در نزدیک او شوی اگر به خشم و کبر در تو نگردد، پادشاه است پیغامبر نیست ما او را غلبه کنیم، و اگر به رقت و رحمت نگردد و به تواضع سخن گوید، پادشاه نیست پیغامبر است. سخن او نکو بشنو و جواب «۴» نامه باز آر.

رسول «۵» ساز رفتن کرد. هدهد پیامد پیش از آن که او رسید «۶»، و سلیمان را خبر داد از آن هدیه‌ها که او ساخته بود. سلیمان - علیه السلام - جنیان و انسیان را بخواند، و بفرمود تا خشتهای زرین و سیمین بساختند چندان که میدان او بود و شرف «۷» میدان او از آن خشتهها بر نهادند و فرش میدان از آن بگسترده.

آنکه گفت: از اسبان آنچه نیکوتر باشند «۸»، گفتند: در دریا اسبانی هستند به الوان مختلف که از آن نیکوتر نباشد، برفتند و از آن بیاوردند عددی بسیار، و همه راستامهای زر بر کردند، و به دو صف در آن میدان بداشتند، و در زیر پای ایشان فرش خشتههای زرین «۹» بر کردند «۱۰» به مقدار چند فرسنگ، و آنکه بفرمود تا جمله لشکر از جن و انس و وحوش و سیاح و طیور حاضر آمدند. و یک روایت آن است که: سلیمان - علیه السلام - بفرمود تا میدان را از آن خشتههای «۱۱» زرین و سیمین فرش کردند، و به مقدار آنچه ایشان داشتند از خشتههای زر و سیم جای «۱۲» بگذاشتند، و سلیمان - علیه السلام - بفرمود تا سریر او به میدان بردند و

(۱). مش: نوشت که.

(۲). مش: بسیم، چاپ شعرانی: سوراخ کن، کا: بسنب.

(۳). کا: ریسمان.

(۴). آب، آج، آز، آل اینکه.

(۵). مش بلقیس.

(۶). مش: برسد.

(۷). آج، آز، مش: فرش.

(۸). آج، آز، آل، مش: باشد.

(۹). کا: سیمین.

(۱۰). آج، آل: کردند. [.....]

(۱۱). کا: انکرها.

(۱۲). کا: خالی.



صفحه: ۴۱

لشکر» ۱) حاضر آمدند و چهار هزار کرسی زرین بر دست راست او بنهادند و چهار هزار بر دست چپ، و بر آن جا وزرا و علما و اعیان و وجوه بنشستند و لشکر صف کشیدند چند فرسنگ. انسیان پیش» ۲) او باستادند» ۳) و از پس ایشان جنیان، و از پس ایشان سباع، و از پس ایشان وحوش، و مرغان در هوا پر در پر گسترند» ۴).

چون رسولان آن جا رسیدند، چیزی دیدند که هرگز ندیده بودند. و آن اسبان را دیدند بر سر خشتهای زرین و سیمین بداشته بر آن جا بول و روث می کردند» ۵)، آنچه داشتند در چشم ایشان حقیر شد. چون به میدان در آمدند همه میدان مفروش بود جز به مقدار آنچه ایشان داشتند.

ایشان با یکدیگر گفتند: نباید تا ما را به دزدی متهم کنند، رای آن است که آنچه داریم از اینک خشتهای زر و سیم آن جا بنهیم بر جای خالی، همچنان کردند و آن» ۶) حقیر و ناچیز گشت.

چون به سباع رسیدند، نیارستند به ایشان گذشتن» ۷)، کسها» ۸) که موکل بودند گفتند: بگذری» ۹) که اینان گزند نیارند کردن جز به فرمان سلیمان، بگذشتند» ۱۰). چون به شیاطین رسیدند، منظری مهول» ۱۱) ترسناک دیدند، فرو ماندند و قوت نماند ایشان را، گفتند: بگذری» ۱۲) که باکی نیست بر شما، بگذشتند» ۱۳) تا پیش سلیمان رسیدند» ۱۴)، در پیش او باستادند» ۱۵). سلیمان علیه السلام - به ایشان نگرید» ۱۶) روی گشاده و خندان» ۱۷) و گفت: ما وراء کم، چه خبر است آنان را که باز گذاشتی» ۱۸)! و ایشان را به شفقت پرسید» ۱۹)، و رئیس قوم پیش آمد و نامه بلقیس بداد. سلیمان - علیه السلام - گفت حقه

(۱). کا همه.

(۲). کا تخت.

(۳). آب، آرز، آل، مش: بایستادند.

(۴-۱۲). مش: بگسترند، آج، آل: در هوا پر کردند.

(۵). کا: نمی کردند.

(۶). کا هدیه‌ها همه.

(۷). آط: گزشتن، کا: بگذاشتن.

(۸). آب، آج، آرز، آل، مش، کا: کسانی.

(۹). آط: بگزری، آب، آج، آل، آرز، مش، کا: بگذرید.

(۱۰). آط: بگزشتند.

(۱۱-۱۳). آب، آرز، مش: بهول.

(۱۴). آب، آج، آرز، آل: شدند. [...]

(۱۵). آب، آرز، آل، مش، کا: بایستادند.

(۱۶). آب، آرز، مش: ندارد.

(۱۷). آب، آرز در آمد.

(۱۸). آط: باز گذاشتی، کا: گذاشتید.

(۱۹). آب: برسید.

صفحه : ۴۲

کجاست! حقّه پیش او بنهادند، او بر گرفت و بجنابانید، و جبریل آمد و خبر داد او را که: در اینکه حقّه درّی است یتیم ناسفته و مهره یمنی است کژ سفته. سلیمان - علیه السّلام - بگفت. رسول گفت، راست گفتم، اکنون بگوی تا ناسفته بسنبد «۱» و سفته را ریسمان درکشند.

سلیمان - علیه السّلام - گفت: کیست که اینکه بداند سفتن! انسیان ندانستند و نه نیز جنیان «۲»، شیاطین گفتند: اینکه کار ارضه «۳» است «۴»، لبتنگ. سلیمان - علیه السّلام - او را بخواند، او موی در دهن گرفت و آن جا که سلیمان رسم زد بسفت تا از دیگر جانب برون «۵» آمد. سلیمان «۶» گفت: چه خواهی! گفت: از خدای بخواه تا روزی من از درختان «۷» کند. سلیمان گفت روا باشد اینکه حاجت.

آنگه گفت: کیست که ریسمان در اینکه مهره سفته کشد! کرمکی سفید گفت:

من تمام کنم، آنگه رشته در دهن گرفت و از اینکه جانب در رفت و به دگر جانب برون آمد. سلیمان گفت: چه خواهی! گفت: از خدای بخواه تا روزی من از میوه‌ها کند، گفت کرده شد.

آنگه گفت: اینکه غلامان و کنیزکان را پیش من آرید. پیش بردند، بفرمود تا اناهای آب بیاوردند، و فرمود ایشان را تا پیش او دست و روی بشستند. آنان که کنیزکان بودند آب از «۸» انا «۹» به یک دست بر گرفتند و بر «۱۰» دیگر ریختند، و آنگه بر روی زدند، و غلامان به یک بار آب از انا «۱۱» بگرفتند «۱۲» و بر روی زدند، و کنیزکان آب بر باطن ساعد نهادند و غلامان بر ظاهر. سلیمان - علیه السّلام - به اینکه فرق کرد میان ایشان. آنگه آن هدیه‌ها هیچ قبول نکرد و همه ردّ کرد و گفت: أُمَّتُؤُنَّ بِمَالٍ فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا آتَاكُمْ، مرا به مال مدد می‌کنی، آنچه خدای مرا داده است

(۱). آب، آرز: بشنید، آل: بشنید، مش: بسفند.

(۲). کا: و جنیان از آن عاجز آمدند.

(۳). آب، آرز: ارضا.

(۴). کا یعنی.

(۵). آب، آج، آل، آرز، مش، کا: بیرون.

(۶). کا او را.

(۷). کا: میوه‌ها.

(۸). آل، مش: ندارد.

(۹). کا: انابیل. [.....]

(۱۰). کا دست.

(۱۱). مش: غلامان آب به یکبار از آب انا.

(۱۲). آل: بر گرفتند، کا: بر می گرفتند.

صفحه : ۴۳

به از آن است که شما را داد بل شما به هدیه تان شاد باشی.

حمزه و یعقوب خواندند: «أَ تَمْدُون»، به «نون» مشدّد «۱» و باقی قراء به دو «نون» خفیف.

آنکه گفت رسول را: برو و اینکه هدیه‌ها ببر، و بگو ایشان را که: غرض من نه مال است و حطام دنیا، غرض من آن است که ایشان به دین و طاعت من در آیند، اگر آمدند فهو المراد، و اگر نه لشکر «۲» فرستم به ایشان که طاعت آن ندارند، و ایشان را از شهرهای خود به در آرم اسیر و ذلیل، و هو قوله: ارجع إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ - الاية.

چون رسولان با نزدیک بلقیس رفتند و پیغام بگزاردند، بلقیس گفت: من بدانستم که اینکه مرد پادشاه نیست پیغامبر است، و مرا طاعت او نباشد، و ما قوت او نداریم. کس فرستاد به سلیمان که: من «۳» آیم به خدمت تا سخن تو بشنوم، و بدانم که اینکه دین چیست که تو مرا به آن می‌خوانی؟ آنکه بفرمود تا عرش او در آخر خانه «۴» نهادند، از هفت خانه بر حصنی قوی بر کوشکی بلند. و لشکری را بر آن گماشت و قومی حرس و نگهبانان را بر آن گماشت و لشکری را بر آن موکل کرد و گفت: زینهار تا نکو نگه داری؟ و نباید تا دست هیچ کس به او رسد و نایبی و خلیفه‌ای بداشت «۵» و ملک و ولایت بدو سپرد، و او برخاست «۶» با دوازده هزار امیر روی به لشکرگاه سلیمان نهاد، با هر امیری فراوان «۷» مرد بودند.

چون سلیمان - علیه السلام - خبر یافت که او در راه است، گفت: يا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا، کیست که عرش بلقیس به من آرد پیش از آن که ایشان اینکه جا آیند، قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ، قیل: مؤمنین، و قیل: مستسلمین منقادین.

و علما خلاف کردند در سبب آن که سلیمان خواست که عرش او بیارند پیش از

(۱). آط: خفیف، با توجه به دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). آب، آز، مش، کا: لشکری.

(۳). مش، کا می.

(۴). کا پسین.

(۵). کا: بر گماشت.

(۶). آب، آز، مش، کا: بر خواست.

(۷). کا: دوازده هزار.

صفحه : ۴۴

آن که او بیاید. بعضی گفتند: برای آن که دانست که اگر او بیاید و اسلام آرد، مالش بر او حرام شود، خواست تا «۱» سریر او بردارد بر سبیل غنیمت و او کافر، تا حلال باشد او را «۲».

قتاده گفت: خواست تا ببیند از آن وصف که هدهد کرده بود آن را.

ابن زید گفت: برای آن کرد که خواست که عقل و تمیز بلقیس را امتحان کند، تا چون او حاضر آید، او عرش را منکر و مغیر «۳» کند و گوید که: ... أَ هَكَذَا عَرْشُكَ «۴» قال عَفْرِيْتُ مِنَ الْجِنِّ یکی از جمله جنیان که قوی و داهی بود، گفت: من بیارم.

عبد الله عِيَّاس گفت: عفریت، داهی باشد. ضحاک گفت: خبیث باشد. ربیع گفت: غلیظ باشد. فزّاء گفت: قوی باشد، کسائی گفت: منکر باشد، و قال «۵»:

و قال شیطان لهم عفریت ما لکم [ملک]

«۶» و لا ثبیت «۷»

أبو رجاء العطاردي- خواند: عفریة «۸»، و گفت: عفریة بکر بین بکرین «۹» باشد، اول فرزند مادر و پدر باشد که او هنوز زن نکرده باشد و فرزند نیاورده.

سیبویه گفت: اشتقاق او از عفر باشد، و عفر کسی را به قوت در خاک بگردانیدن باشد، و رجل عفریت «۱۰» نفریت و عفریة و نفریة، و یجمع علی عفرایت و عفرای، جمع العفریة و عفرایة کزبانیة فی جمع زبنیة «۱۱»، و منه قوله - علیه السلام: اللّٰه یبغض العفریة التّفریة

آن عفریت گفت: أَنَا آتِیکَ بِه قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِکَ، من به تو آرم پیش از

(۱). کا پیش از اسلام او.

(۲). کا: که مال کافر حلال باشد.

(۳). آط: مفسّر، با توجه به ضبط آب و آز تصحیح شد، آل: مفسران، مش: متغیره، کا: متغیر.

(۴). سوره نمل (۲۷) آیه ۴۲. [.....]

(۵). کا الشاعر.

(۶). آط و دیگر نسخه بدلها: ندارد، از کا افزوده شد.

(۷). آج، آل، مش: یشبت، کا: ثبیت.

(۸). مش، کا: عفریت.

(۹). آج، آل: بکر.

(۱۰). مش: عفر.

(۱۱). آب، آج، آز: زبانیه.

صفحه : ۴۵

آن که تو از مجلس حکم بر پای باشی «۱». وَ إِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ و من بر اینکه که می گویم و به اینکه گفتار استوارم، و گفتند: معنی آن است که قوی ام بر آوردن، امینم بر آنچه بر اوست از زر و جواهر.

سلیمان گفت: زودتر می باید که او نزدیک رسیده است، قال الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ، گفت: آن کس که بنزدیک او علمی بود از کتاب.

و خلاف کردند که او که بود، بعضی گفتند: جبریل بود، و بعضی گفتند:

فریشته بود از جمله فرشتگان. بعضی دگر گفتند: آصف بن برخیا بن سمیعا بن منکیا «۲» بود، و او از جمله صدیقان بود و وصی سلیمان بود، و نام مهترین خدای - عزّ و جلّ - بنزدیک او بود که عند آن دعا را لا محاله اجابت بود، و هو العلم الَّذِي عِنْدَهُ مِنَ الْكِتَابِ، و آن علم کتاب بود که بنزدیک او بود.

عبد الله عیّاس گفت که، آصف بن برخیا گفت: چشم بزن چندان که چشم زخم تو باشد، پیش از آن که مردی از آن جا به تو آید، من اینکه عرش پیش تو آرم، گفتند: سلیمان بنگرید تا به یمن بدید، و اینکه قول آن کس باشد که اینکه کلام بر حقیقت حمل کند و در آن جا تعجیبی نباشد، و اینکه قول بعید است، برای آن که قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِکَ، زودتر از آن که مردی از یمن به کوفه آید، چه در تفسیرها چنان است که: در اینکه وقت سلیمان از میان کوفه و حیره «۳» بود.

مجاهد گفت: اینکه بر توسّع و مجاز و طریق مبالغت باشد، کفوله تعالی: وَ مَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمَحٍ الْبَصْرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ «۴» قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ

إِلَيْكَ طَرْفُكَ، در او سه قول گفتند، یکی آن که: پیش از آن که چشم زخم تو مرد «۱۰» به تو رسد «۱۱» و از دورتر «۱۲»، و دوم آن که: تو چنین شاخص

- 
- (۱). کا: بهترین.
  - (۲). کا: بر کردی.
  - (۳). مش: خداوند.
  - (۴). مش: مگر.
  - (۵). مش که.
  - (۶). آج: بفرق، آل: مفرق، کا: متفرق.
  - (۷). مش: جزای چون آن جا برسد، کا: او در هوا آن جا رسانید.
  - (۸). آب، آز، مش جا.
  - (۹). مش: تا.
  - (۱۰). آب، آز، مش: ندارد، آل: مردم.
  - (۱۱). آل: رسید.
  - (۱۲). کذا در آط، آب، آج، لب، آل، مش، آز، کا: و او دوربین بود.

صفحه : ۴۷

البصر می‌باشی، پیش از آن که به عادت چشم بر هم زنی من اینکه سریر بیارم، قول سه ام «۱» آن که: عبارت باشد از سرعت بر سیل مبالغت.

فَلَمَّا رَأَهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ، در کلام محذوفی هست، و آن، آن است: فاتاه به علی ما قال، بیاورد چنان که گفته بود.

چون سلیمان سریر بنزدیک خود دید، گفت: هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي، و اینکه از فضل خدای من است تا خدای من مرا ابتلاء و امتحان کند که من نعمت او را شاکرم، یا شکر نخواهم کردن.

و گفتند: سلیمان - علیه السلام - در اینکه وقت به شام بود، و آن «۲» از مأرب آوردند - شهری است در یمن. وَ مَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرْ لِنَفْسِهِ، آنکه گفت: هر کس که او شکر نعمت خدای کند، برای خود کرده باشد تا شکر او قید نعمت او شود «۳»، نعمت حاصل را نگاه دارد و نا آمده را بیارد، بیانه قوله: لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ «۴» وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ، و هر کس که او کفران نعمت کند، خدای من از او و از شکر او «۵» مستغنی است، و کریم است به افضال و انعام بر کافر نعمتان «۶».

قال نَكَرُوا لَهَا عَرْشَهَا - الایه، سلیمان - علیه السلام - گفت: اینکه سریر منکر و مغیر «۷» کنی به زیادت «۸» نقصان، و زیر بالا، و تقدیم و تأخیر، تا ما بنگریم تا بلقیس بشناسد، یاره نبرد به او؟ مُحَمَّدُ بْنُ كَعْبِ الْقُرْظِيِّ، و وهب مته گفتند: سبب اینکه کردن «۹» آن بود که، سلیمان در آن وقت زن «۱۰» نداشت، جئان ترسیدند که چون بلقیس را ببند رغبت کند که او را به زنی کند و از او فرزند آرد، و ایشان از آن قهر و اسر رهایی نیابند. سلیمان را گفتند: بلقیس ناقص عقل است، زیرا که در عقل او خلل است و پای او با پای خرماند. سلیمان - علیه السلام - عقلش «۱۱» به تنکیر عرش امتحان کرد، و پایش را به

---

(۱). آب، آز، کا: سیوم، آج، آل، مش: سیم. [.....]

- (۲). کا سریر.  
 (۳). مش: باشد.  
 (۴). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۷.  
 (۵). کا غنی و.  
 (۶). کا: همتان و آنها که شکر نمی‌کنند.  
 (۷). کا: متغیر.  
 (۸). کا و.  
 (۹). آب، آرز، مش: اینکه تغییر کردن، کا: اینکه چنین کردن.  
 (۱۰). آج، آل: زندان، چاپ شعرانی: فرزند.  
 (۱۱). کا را.

صفحه : ۴۸

بنای صرح ممرد.

چون بلقیس نزدیک سلیمان آمد و سریر مغیر کرده بودند، سلیمان او را گفت:  
 أَهَكَذَا عَرْشُكَ، اینکه عرش تو همچنین هست، هیچ با اینکه مانند! بلقیس گفت: كَأَنَّهُ هُوَ، پنداری خود آن است، و برای آن بر  
 طریق شك گفت که مغیر «۱» کرده بودند.  
 حسین بن الفضل گفت: چون سؤال بر تشبیه کردند، او جواب بر تشبیه داد بر وفق سؤال، و همانا اگر سؤال بر اطلاق کردند  
 جواب بر اطلاق دادی.  
 و گفتند: چون بعضی علامات بدید و بعضی به خلاف آن دید، و نیز استبعاد کرد که آن باشد با «۲» چندانی استواری که او کرده  
 بود، قطع نکرد تا دروغ نباشد، گفت: كَأَنَّهُ هُوَ.  
 قوله وَأَوْتِنَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا، خلاف کردند در آن که اینکه «۳» از قول کیست.  
 بعضی گفتند: اینکه از کلام سلیمان است که او می‌گوید: ما را علم دادند به او و احوال او پیش از آمدن او به وحی از قبل خدای  
 تعالی، وَكُنَّا مُسْلِمِينَ، و ما مسلمانیم و مؤمن بوده‌ایم.  
 بعضی دیگر گفتند: اینکه از قول بلقیس است، چون عرش خود آن جا دید و او را معلوم شد که، عرش عرش اوست گفت: ما را  
 علم دادند پیش از اینکه حالت «۴» نبوت سلیمان از آن آیات که دیدیم در «۵» هدهد، و خبر دادن او از آنچه حقه بود، و فرمان  
 جانوران ناعاقل «۶» او را، و ما پیش از اینکه به او ایمان آوردیم «۷».  
 قوله: وَصَيَّ دَهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ، و باز داشت، یعنی سلیمان بلقیس را از عبادت آفتاب و آنچه بدون آفتاب «۸»  
 می‌پرستیدند «۹». آنچه گفت: «ما» در محل نصب است علی احد الوجهین اما به تعدیه «صد» الی مفعولین، کمنع و حرم، يقال:  
 صدده كذا كمنعته «۱۰» كذا. و اما علی حذف الجز، و التقدير و صددها سلیمان عمّا

(۱). کا: متغیر.

(۲). آب: تا.

(۳). کا حکایت.

(۴). مش، کا به. [.....]

(۵). کا: از رسالت.

(۶). کا: بی عقل.

(۷). آج: آورده‌ایم، آل: آورده بودیم.

(۸). کا: خدای.

(۹). کا: می پرستید.

(۱۰). آج، آل: کمنعه.

صفحه : ۴۹

کانت تعبد، کقوله: وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ «۱» إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ، دلیل اینکه قول گفت: او از جمله کافران بود، و اگر «انها» به فتح همزه خوانده بودندی در عربیت روا بودی، علی تقدیر: لائها، جز آن است که نخواندند «۲».

قوله: قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ، گفتند او را که: در اینکه کوشک رو. مفسران گفتند سبب آن بود که جنیان سلیمان را گفتند «۳»: پای او با پای چهار پای «۴» ماند، تا او را «۵» در چشم سلیمان زشت کنند.

سلیمان بفرمود تا جنیان کوشکی ساختند برای او از آبگینه سپید «۶» بر رنگ آب، و گفتند: فرمود تا فرش میان سرای و کوشک او از آبگینه سپید «۷» ساختند بر لون آب. و بفرمود تا آب در زیر آن کردند و ماهی و حیواناتی که در آب باشد در آن جا کردند.

آنگه سریر او در صحن آن کوشک بنهادند و بلقیس را فرمود تا در آرنند، او آن جا رسید. فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً، چون آن بدید پنداشت که خلایبی «۸» است، و اللجّة معظم الماء فی البحر و غیره، و اشتقاقها [من]

«۹» اللجاج كأن الماء ليج به. جامه از ساق برداشت، سلیمان در نگرید ساق او ساق آدمیان بود جز که بر او موی بود.

اگر گویند که: روا باشد که سلیمان در ساق زنی «۱۰» نگرد که حلال او نباشد!

گوییم روا باشد چون عقد او خواهد بستن. دگر آن که، بامر الله روا باشد. دگر آن که: روا بود که در شرع او اینکه حجر نباشد «۱۱»، بل حلال بوده باشد، چه تحریم اینکه از

(۱). سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۵.

(۲). آط: نخوانده‌اند، با توجه به آب تصحیح شد، کا: نخوانده‌اند.

(۳). آب، آز: گفته بودند.

(۴). آب، آز: چهار پایه، کا: خران.

(۵-۷). کا: خواستند که بلقیس را.

(۶). آب، آج، آل، آز، مش: سفید.

(۸). مش: خلایلی، آز: خلایلی، چاپ شعرانی (۸/۴۰۶): منجلاپی، کا: آب جو.

(۹). آط: ندارد به قیاس با دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۱۰). کا بیگانه.

(۱۱). کا: ممنوع نبود.

صفحه : ۵۰

جهت شرع دانند و شرایع مختلف است.

چون بدید، در حال روی بگردانید و گفت: إِنَّهُ صَيْرَحٌ مُّمَرَّدٌ، اینکه کوشکی است مملّس «۱». و گفتند «۲»: «صرح» جایی باشد بسیط «۳»، پهن بی سقف، و منه: صرّح الامر إذا «۴» کشفه و افصح به، و التصريح خلاف التعريض. و گفتند: «صرح»، صحن سرای باشد از اینکه وجه یقال: صرح الدار و صحنها و ساحتها و باحتها واحد، و قال الشاعر:

بهن-نعام «۵» بناه الرّجال يشبه اعلا مهن الصّروحا

ابو عبیده گفت: هر بنایی که از سنگ یا آبگینه یا چیزی «۶» باشد که در او خلل نبود عرب آن را صرح گویند. و گفتند «۷»: برای آن کرد تا عقل و رای او را امتحان کند. و گفتند «۸»: جواب آن داد که کنیزکان را بر زی غلامان و غلامان را بر زی کنیزکان فرستاد، و سلیمان- علیه السلام- تمیز کرد، خواست باز نماید که من آن «۹» بشناختم و تو اینکه نشناختی. گفتند: چون ساق او بنگرید، و بر او موی بود، خوش نیامد او را، رجوع با انس کرد در دواى آن، گفتند «۱۰»: ندانیم. بعضی گفتند: به استره «۱۱» پاک باید کردن، او گفت: نداند کار بستن، و شاید که اندام خود مجروح کند. با جنیان رجوع کرد و با شیاطین، گفتند: اندیشه کنیم. آنگه گرماوه و نوره بساختند، و پیش از اینکه نبود. گفتند: چون سلیمان- علیه السلام- در گرماوه شد، خوش آمد او را، پشت به دیوار او باز داد «۱۲»، گرم بود پشتش بسوخت، گفت: آه من عذاب الله؟ بلقیس نوره «۱۳» استعمال کرد، موی از ساق او برفت.

(۸-۷-۱). کا است از آبگینه.

(۲). آب، آذ: گفته‌اند.

(۳). کا: به هوا بی سقف.

(۴). آل: اذ.

(۵). اساس: نعائم، با توجه به مش و کا و قاعده نحوی جمله تصحیح شد.

(۶). کا: چوبی.

(۹). مش را.

(۱۰). آب، آذ ما.

(۱۱). آل: استیره.

(۱۲). آج، آل: پشت به دیوار کرد.

(۱۳). کا را.

صفحه : ۵۱

گفتند: یک روز بلقیس سلیمان را گفت: مرا مسأله [ای]

«۱» چند است، می‌خواهم تا بپرسم. گفت: بگو، گفت: مرا خبر ده تا خدای تو بر چه لون است!

سلیمان- علیه السلام- که اینکه بشنید بانگ بر او زد و در حال از سریر فرود آمد و روی بر خاک نهاد، او بترسید و همه لشکر او و لشکر سلیمان بگریختند و بر جای نماندند.



خدای تعالی وحی کرد به سلیمان که: یا سلیمان؟ کس فرست و بلقیس را باز خوان و هر دو لشکر را، و ایشان را بگو و بلقیس را که: چه پرسیدی! سلیمان همچنان کرد، بلقیس را باز خواند و جمله حاضران را، گفت: چه پرسیدی از من! گفت: تو را پرسیدم از آبی که نه از آسمان باشد و نه از زمین. گفت: دگر چه پرسیدی! گفت: دگر هیچ نپرسیدم. گفت: آخر! گفت «۲»: هیچ نپرسیدم، خدای تعالی از یاد ایشان ببرد «۳»، با لشکر رجوع کرد، گفت: چه پرسید «۴»! گفتند: همین یک مسأله پرسید. خدای تعالی از یاد همه ببرد.

آنکه سلیمان- علیه السلام- او را دعوت کرد به اسلام، او اسلام آورد و از کفر و شرک توبه کرد، و ذلک قوله: رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، گفت: بار خدایا؟ من بر خود ظلم کردم، یعنی نقصان حظ خود کردم از ثواب، و اکنون پشیمانم بر آن و اسلام آوردم و گردن نهادم خدای را تعالی که خدای جهانیان است با سلیمان پیغامبر- علیه السلام. آنکه از پس آن که اسلام آورد، علما خلاف کردند در کار او، بعضی گفتند:

سلیمان او را به زنی کرد و از او فرزند «۵» آمدند «۶» او را، و ملک و ولایت «۷» به او داد، و جنیان را بفرمود تا برای او سه حصن کردند به «۸» زمین یمن که آدمیان چنان ندانند کردن: یکی «سلحون»، و دیگر «بینون»، و سدیگر «۹» «عمدان». و او را با ولایت خود فرستاد، و در ماهی یک بار به زیارت او رفتی و سه روز بر او مقام کردی «۱۰»، بامداد از

(۱). آط: ندارد، از آب، افزوده شد. [.....]

(۲). مش آخر.

(۳). کا: آن سؤال را از یاد همه برده بود.

(۴). کا همه.

(۵). آج، آل، کا: فرزندان.

(۶). کا: آورد.

(۷). کا او.

(۸). کا: در.

(۹). مش: سیم دیگر، کا: یکی دیگر.

(۱۰). آل و.

صفحه: ۵۲

شام بیامدی نماز پیشین به یمن بودی.

و یک روایت آن است که: چون بلقیس اسلام آورد، سلیمان- علیه السلام- گفت: اختیار کن کسی را که تو را بدو دهم. گفت: مرا رغبت نیست. گفت: روا نباشد در اسلام که از نکاح رغبت کنند «۱». گفت: چون لابد است مرا در ملک همدان «۲» ده ذابیع «۳». سلیمان- علیه السلام- او را به او داد و با یمن فرستاد، و «زوبعه» را که امیر جن بود بفرمود که طاعت او دار «۴» و حصنی چندان که او می خواهد برای او بنا کن. همچنان کرد تا آنکه که سلیمان- علیه السلام- با جوار رحمت ایزدی رفت، جنی بیامد و به وادی تهامه آمد و آواز در داد که: ای جماعتی «۵» جنیان؟ بدانی که سلیمان فرمان یافت، دست بداری از اینکه کارها. ایشان دست «۶» برداشتند، و یکی از ایشان بیامد و بر سنگی بزرگ نقش کرد که: ما بنا کردیم «سلحین» «۷» و «صرواح» و «قرواح» «۸» و «بینون» و «میده» «۹» و «هنیده» «۱۰»، و «۱۱» اینکه حصنهایی است «۱۲» به یمن از عمل شیاطین.

چون اینکه آواز بر آمد، ایشان دست از کارها برداشتند و پراکنده شدند و ملک بلقیس با ملک سلیمان منقرض شد، و ملک خداست - جل جلاله - که زایل نشود - تعالی «۱۳» علوا کبیرا.  
قوله تعالی:

### [سوره النمل (۲۷): آیات ۴۵ تا ۷۸]

#### [اشاره]

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ (۴۵) قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۴۶) قَالُوا أَطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ (۴۷) وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ (۴۸) قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهَلِكَكَ أَهْلِهِ وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ (۴۹)

وَمَكْرُوهًا مَكْرًا وَمَكْرْنَا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۵۰) فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مُكْرِهِمْ أَنَا دَمَرْنَا هُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ (۵۱) فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةٌ بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۵۲) وَ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ (۵۳) وَ لَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَ تَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَ أَنْتُمْ تَبْصُرُونَ (۵۴)

أ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (۵۵) فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَنْتَهَكُونَ (۵۶) فَ أَنْجَيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ فَدَرَّهَا مِنَ الْغَابِرِينَ (۵۷) وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنذِرِينَ (۵۸) قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى اللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ (۵۹)

أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْتُمْ بِهِ حَيَاتٌ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ (۶۰) أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَ جَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَ جَعَلَ لَهَا رَوَاسِيً وَ جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ بِأَكْثَرُ هُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۶۱) أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكَ خَلْفَاءَ الْأَرْضِ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ (۶۲) أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَنْ يُرْسِلِ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۶۳) أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۶۴)

قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَ مَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ (۶۵) بَلْ إِذَا رَأَى عِلْمَهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ (۶۶) وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أ إِذَا كُنَّا تُرَابًا وَ آبَاؤُنَا أ إِنَّا لَمُخْرَجُونَ (۶۷) لَقَدْ وَعَدْنَا هَذَا نَحْنُ وَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۶۸) قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ (۶۹)

وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ (۷۰) وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۷۱) قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ رَدْفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ (۷۲) وَ إِنَّ رَبَّكَ لَمَذُودٌ فَضَّلَ عَلَى النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ (۷۳) وَ إِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ وُجُوهُهُمْ وَ مَا يُعْلِنُونَ (۷۴)

وَ مَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۷۵) إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۷۶) وَ إِنَّهُ لَهْدَى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ (۷۷) إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ (۷۸)

#### [ترجمه]

و بفرستادیم به ثمود برادرشان را صالح را که پیوستی خدای را که دیدی «۱۴» ایشان دو گروه بودند خصومت می کردند.

(۱). کا: بگردانند.

(۲). کا: عمدان.

(۳). آب، آز: همدان ده و او تبع نام ملک همدان بود، مش: همدان ده و او تبع بود، کا: تبع.

(۴). آط: داد، به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد.

(۵). آب، آج، آز، آل، مش، کا: جماعت. [...]

(۶). کا باز.

(۷). آل: سلحن.

(۸). ک: مرواح.

(۹). کا: هند.

(۱۰). آز: هنده.

(۱۱). کا و قیلوم.

(۱۲). آل: حصنها هست، کا و فنا نپذیرد.

(۱۳). مش عن ذلک.

(۱۴). آب، مش: را پس ناگاه، آج، آل: را پس آنگاه.

صفحه: ۵۳

گفت ای قوم چرا شتاب می کنی به بدی پیش از نیکی، چرا آمرزش نخواهی از خدا تا همانا بر شما رحم کنند «۱».

گفتند فال بد زدیم «۲» [به تو]

«۳» و با آنان که با تواند، گفت فال بد «۴» شما نزدیک خدا «۵» بلکه شما قوم ای «۶» به فتنه فگننده «۷».

و بودند «۸» در شهر نه گروه «۹» فساد «۱۰» می کردند در زمین و اصلاح نمی کردند.

گفتند: سوگند خوری به خدا که شیخون «۱۱» آری [او را]

«۱۲» و اهلش، پس گوئیم ولی- او را: ما حاضر نبودیم «۱۳» به هلاک اهل او، و ما راست گوئیم «۱۴».

و مکر کردند «۱۵» مکر کردنی، و مکر کردیم «۱۶» مکر کردنی و ایشان ندانند.

بنگر چگونه بود عاقبت مکر ایشان؟ ما ایشان را هلاک کنیم «۱۷» و قومشان را جمله.

آن «۱۸» خانه‌های ایشان است خالی به آنچه «۱۹» ظلم کردند، در اینکه دلیل و آیتی هست «۲۰» گروهی را که دانند.

(۱). آب، مش: تا همانا شما را بیامرزد.

(۲). آب، آز: فال شوم می گیریم.

(۳). آط: ندارد، توجه به معنی از آب افزوده شد.

(۴). آب، آز: شوم.

(۵). آب، آز: خدای است. [...]

- (۶). قوم ای / قومی اید، آب، آج، مش: گروهی اید.
- (۷). آب، مش: در فتنه انداخته.
- (۸). آب، آج، آل، مش: بود.
- (۹). مش: مرد، آب، آج، آل، مش که.
- (۱۰). آج، آل: تباهی.
- (۱۱). آب، مش: شب به روز.
- (۱۲). آط: ندارد، از آب، افزوده شد.
- (۱۳). آب: ما گواهی نمی دهیم، مش: گواهی ندادیم.
- (۱۴). آب، آج، آل، مش: راست گویانیم.
- (۱۵). آب، مش ایشان.
- (۱۶). آب، مش و ما.
- (۱۷). آب، آج، آل: ما هلاک کردیم.
- (۱۸). آب، آل، آج: پس اینکه.
- (۱۹). آط: آن، به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد. [.....]
- (۲۰). آب مر.

صفحه : ۵۴

و برهانیدیم آنان را که ایمان آوردند و بود [ند]

«۱» پرهیزگار.

و لوط «۲» چون گفت قومش را: می کنی «۳» زشتی و شما می بینی!

و شما «۴» می آیی به مردان به شهوت از جز «۵» زنان! بل شما قومی نادانی.

نبود جواب قومش «۶» الا آن که گفتند برون کنی «۷» آل لوط را از شهرهای شما «۸» که ایشان مردمانی اند «۹» که پاکیزگی می کنند.

برهانیدیم «۱۰» او را و اهل او را، مگر زنش را تقدیر کردیم او را از ماندگان «۱۱».

ببارانیدیم بر ایشان بارانی «۱۲» بد بود باران آنان که ایشان را ترسانیدن «۱۳».

بگو سپاس «۱۴» خدای را و سلام بر بندگان او آنان که برگزید ایشان را خدای «۱۵» بهتر است یا آنچه شما انباز می گیرید «۱۶»!

(۱). آط: ندارد، از آب، افزوده شد.

(۲). آب، مش را.

(۳). آب، مش: شما می آرید، آج، آل: ای می آید.

(۴). آل: آیا شما، آج: اما شما.

(۵). آب، مش: دون.

(۶). آب، مش: گروه او.

(۷). آب، آج، آل، مش: بیرون کنید.

(۸). آب، مش: از شهر خود، آل: از شهر ما، آج: از شهر شما.

(۹). آب: مردم‌اند.

(۱۰). آب، آج، آل، مش: پس برهائیدیم.

(۱۱). آب، آج، آل، مش: بازماندگان.

(۱۲). آب، آج، آل پس.

(۱۳). آب: بد است باران ترسانیده شدگان، آج، آل: بد بود باران بیم کردگان، مش: بد بارانی است باران ترسانیده شدگان. [.....]

(۱۴). آج، آل: ستایش.

(۱۵). آب: که برگزیدگان خدایند.

(۱۶). آب، مش: یا آن که ایشان شرک می‌آرند.

صفحه : ۵۵

یا که «۱» آفرید آسمانها و زمین و بفرستاد «۲» برای شما «۳» از آسمان آبی! برویانیدیم به آن بستانهای خداوند «۴» نیکویی «۵»، نبود

شما را [که]

«۶» برویانی درختان «۷» را، هست [خدایی]

«۸» با خدای «۹»! بل ایشان گروهی‌اند که شرک می‌آرند.

یا که کرد «۱۰» زمین به جای قرار «۱۱» و کرد «۱۲» میان آن «۱۳» جویها، و کرد آن را کوهها، و کرد میان دو دریا مانعی، نیست خدا

[یی]

«۱۴» با خدا «۱۵»! بل بیشتر ایشان نمی‌دانند.

یا کیست که جواب دهد به ضرورت رسیده «۱۶» را چون بخواندش و بگشاید بدی «۱۷»! و کند «۱۸» شما را خلیفتان «۱۹» زمین،

هست خدا [یی]

«۲۰» با خدا «۲۱»! اندک اندیشه می‌کنی «۲۲».

«۲۳»

یا کیست که ره نماید شما را در

(۱). آب، مش: آیا کیست.

(۲). آب، مش: فرو فرستاد.

(۳). آل: برای ایشان.

(۴). آب، مش: بوستانهای خداوندان.

(۵). آب، مش: تازگی.

(۶). آط: ندارد، از آب، افزوده شد.

(۷). آط: درختان، با توجه به معنی آیه و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). با توجه به معنی آیه افزوده شد.

(۹). آب، مش: آیا خدایی هست، آج، آل: آیا خدایی دیگر هست.

- (۱۰). آب، مش: آیا کیست که گردانید.
- (۱۱). آج، آل: زمین را قرار جایی. [.....]
- (۱۲). آج، آل در.
- (۱۳). مش: و گردانید در میانه آنها.
- (۲۰-۱۴). آط: ندارد، با توجه به معنی افزوده شده.
- (۱۵). آب: آیا خدایی هست با خدای، آج: آیا با خدا هست خدایی دیگر.
- (۱۶). آب: فرومانده.
- (۱۷). آب، مش: برداشت بدی را، آج، آل: می برد بدی را.
- (۱۸). آب، مش: و گرداند، آج، آل: گردانید.
- (۱۹). آج، آل: خلفای.
- (۲۱). آب، مش: آیا خدایی هست با خدای تعالی، آج، آل: آیا خدای هست با معبود بسزا.
- (۲۲). آب: اندک اند آنکه شما ذکر می کنید.
- (۲۳). آط: نشرا، با توجه به ضبط قرآن مجید، تصحیح شد.

صفحه : ۵۶

تاریکی بیابان و دریا و کیست که بفرستد بادها را مژده دهنده «۱» پیش «۲» رحمت او، هست خدایی با خدا «۳»! بزرگ «۴» است خدا از آنچه به او شرک آرند.

یا «۵» کیست که ابتدا کند خلق «۶» و پس بازنده کند «۷» و کیست که روزی دهد شما را از آسمان و زمین، هست خدایی با خدا «۸»! بگو بیاری حجّتان اگر راست می گویی «۹».

بگو نداند «۱۰» هر که در آسمانها و زمین کارنهان «۱۱» جز خدای و نداند که کی برانگیزند «۱۲».

بل، دریافت «۱۳» علم ایشان در آخرت بل ایشان در شک انداز آن [بل که ایشان از او]

«۱۴» کوراند.

و گفتند آنان که کافر شدند چون باشیم خاک و پدران ما، ما را برون آرند «۱۵»!

وعده «۱۶» دادند ما را «۱۷» اینکه و پدران ما را پیش اینکه نیست الا افسانه‌های پیشینگان «۱۸».

(۱). آط، آب، مش: پراکنده، با توجه به ضبط آیه، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

(۲). آج، آل از.

(۴). آب: برتر. [.....]

(۳). آب: آیا خدایی هست، خدای تعالی.

(۶). آب، مش را، آج، آل: آفرینش را.

(۵). آب، مش: آیا.

(۷). بازنده کند/ باز زنده کند، آب: پس دگر بار اعاده کند آن را، آج، آل: پس دوم باز می آفریند، مش: پس اعاده کند آن را.

(۸). آج، آل: آیا هست خدایی با معبود بسزا.

- (۹). اگر هستید راست گویان.  
 (۱۰). آب، آج، آل: نمی‌داند.  
 (۱۱). آب، مش: آسمانهاست و زمین است غیب را.  
 (۱۲). برانگیزند (به مفهوم لازم): برانگیخته شوند.  
 (۱۳). آب، آل: تدارک کرد، مش: بلکه متدارک و متتابع شود.  
 (۱۴). آط: ندارد، از آب، افزوده شد.  
 (۱۵). آب، مش: آیا ما بیرون کرده باشیم.  
 (۱۶). آب، مش: بدرستی که وعده.  
 (۱۷). آب، مش: وعده کرده شد ما. [.....]  
 (۱۸). مش: اولینان.

صفحه : ۵۷

بگو بروی در زمین پس بنگری که چگونه بود عاقبت گناهکاران.  
 و اندوه مبر بر ایشان و مباش در تنگی از آن مگر که می‌کنند.  
 گویند کی باشد اینکه وعده اگر راست گویی «۱»!  
 بگو نزدیک است که از پس بیاید شما را بهری آن که شتاب می‌کنی.  
 و خدای تو خداوند فضل و فزون است بر مردمان، بیشتر ایشان شکر نمی‌کنند.  
 و خدای تو می‌داند آنچه پنهان دارد «۲» دل‌های «۳» ایشان و آنچه آشکارا دارند «۴».  
 نیست غیبتی «۵» در آسمان و زمین مگر در کتاب روشن.  
 اینکه قرآن قصه می‌کند بر بنی اسرائیل بیشتر بر آنچه ایشان در آن خلاف «۶» می‌کنند.  
 و او بیانی است «۷» و رحمتی مؤمنان را.  
 بدرستی که خدای تو حکم کند میان ایشان به حکم خود و او غالب «۸» و داناست.  
 قوله تعالی: وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا، حق تعالی در اینکه آیت

- (۱). آب: اگر بوده‌اید شما راستگویان.  
 (۲). آب، مش: آنچه می‌پوشد.  
 (۳). آب، آج، آل: سینه‌های.  
 (۴). آب، آج، آل، مش: آشکارا می‌کند.  
 (۵). آب، مش: از پوشیده، آج، آل: هیچ پوشیده.  
 (۶). آب، مش: اختلاف.  
 (۷). آب، مش: بدرستی که او راهنمودنی است.  
 (۸). آب، آج، مش: عزیز.

صفحه : ۵۸

حدیث صالح کرد و قوم او نمود، گفت: ما فرستادیم به قبیله ثمود برادر ایشان را از نسب که صالح بود، که خدای را پرستی، یعنی او را به دعوت با «۱» عبادت فرستادیم.

فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ، «اذا» مفاجات راست، که نگاه کردی «۲» ایشان دو گروه بودند، یکی: مؤمن، و یکی: کافر، با یکدیگر خصومت کردند.

مقاتل گفت: خصومت ایشان آن است که در سوره الاعراف گفت: قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضِعُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ «۳» - الی قوله: یا صَالِحِ [اِئْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا «۴» لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ، چرا شتابزدگی می کنی به سیئه و بدی، یعنی بلا و عقوبت پیش از حسنه، یعنی عافیت و رحمت. و «استعجال»، طلب عجله باشد، و آن کاری کردن باشد پیش از وقت. لولا، ای هلا، چرا آمرزش نخواهی از خدای تا باشد که بر شما رحمت کنند «۶».

قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ، گفتند: ما فال بد گرفتیم به تو و به آنان که با تو اند. و اصل اطَّيَّرْنَا، تطییرنا بوده است چنان که بیان کرده شد در اخوات او. و تطییر، تشأم باشد، و اصل کلمه تفاعل باشد به طیر، و آنچه طریقه و عادت عرب است در سانح و بارح، و اینکه را شرح داده‌ایم جای دیگر، و اشعاری که در اینکه معنی گفته‌اند، من قول الکمیت:

و لا انا ممّن يزجر الطّير همّة أ صاح غراب أم تعرّض ثعلب

و لا السّانحات البارحات عشية امرّ سليم القرن ام مرّ اعضب

و اینکه برای آن گفتند که اینکه سال باران کم آمد، ایشان گفتند: اینکه به شومی

(۱). آج، آل: و.

(۲). آج، آل از.

(۳). سوره اعراف (۷) آیه ۷۵.

(۴). سوره اعراف (۷) آیه ۷۷.

(۵). آط، آب، آج، آز، آل، مش: یا صَالِحِ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا [سوره هود (۱۱) آیه ۶۲]، با توجه به تصریح متن به سوره

اعراف و به قیاس با چاپ شعرانی (۸ / ۴۱۱) از قرآن مجید نقل شد. [.....]

(۶). آط: کند، با توجه به مش تصحیح شد.

صفحه : ۵۹

صالح است که ما در قحط افتادیم، صالح گفت: طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ، ای فالکم، و المعنی عملکم الذی جرّ الیکم شوم القحط و مضرتّه، یعنی آن عمل که کردی از کفر و معصیت که شومی آن به شما رسید، آن بنزدیک خداست مکتوب مدوّن، خدای را آن فراموش نیست، و اینکه به سبب آن است. بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ، بل شما قومی «۱» که شما را اختبار و امتحان می کنند به خیر و شر، و مثله قوله: وَ نَبَلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً «۲» وَ كَانِ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ، در شهرستان قوم صالح نه مرد بودند از اشراف ایشان، فساد آن ولایت از ایشان بود، و هیچ صلاح کار نمی بستند، و نامهای ایشان اینکه است: قدار بن سالف «۵»، و مصدع بن دهر، و اسلم، و رهمی «۶»، و رهم، و دعمی، و دعیم، و قتال، و صداق «۷».



قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ، اینکه نه کس گفتند که قوم صالح را که: سوگند بخوری به خدای، و اینکه لفظ امر است و اگر چه از روی صیغت مشتبه است به لفظ ماضی. و بعضی دگر گفتند: فعل ماضی است و محل-او نصب است بر حال، ای قالوا متقاسمین بالله. و در قراءت عبد الله مسعود «قالوا» نیست تا اینکه لفظ حال باشد از یفسدون «۸» و لا- یصلحون متقاسمین. لَبَّيْتَنَّهُ مِنَ الْبَيَاتِ «۹»، سوگند خوردند که ما شبیخون بریم به سر او و او را بکشیم به شب و اهلش را، و اینکه قراءت عامه قراء است.

(۱). قومی / قومیی، آب، آز، مش، کا: قومی اید.

(۲). سوره انبیا (۲۱) آیه ۳۵.

(۳). آط: الاقرظی، به قیاس به نسخه آب، تصحیح شد.

(۴). آط: یا، به قیاس با نسخه مش تصحیح شد.

(۵). آل: قدر بن سالف.

(۶). کا: رهمتی.

(۷). آج، آل: صدف.

(۸). چاپ شعرانی (۸/ ۴۱۲): حال باشد از او، بل حال است از: «یفسدون و لا یصلحون» ای یفسدون.

(۹). آط: من الشیات، به قیاس با نسخه مش، تصحیح شد.

صفحه : ۶۰

حمزه و کسائی خواندند: «لَبَّيْتَنَّهُ»، و «لَتَقُولُنَّ» به «تا» ی خطاب و ضم «تا» ی لام الفعل و ضم «لام» «۱». و مجاهد و حمید در شاذّ به «یا» خواندند، علی خبر الغائب. ثُمَّ لَنَقُولُنَّ «۲» ما شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ، که ما حاضر نبودیم با هلاک اهلش. و عاصم خواند به روایت ابو بکر: «مهلک» به فتح «میم» و معنی موضع باشد، و به روایت حفص «مهلک» خواند به فتح «میم» و کسر «لام»، و باقی قراء «مهلک» به ضم «میم» علی المصدر، یقال: اهلکه اهلاکا و مهلکا. وَإِنَّا لَصَادِقُونَ، و ما در اینکه گفتار راست گوئیم.

و مَكْرُوا مَكْرًا، و ایشان مکرری کردند، یعنی غدیری و انداختی «۳» در شبیخون «۴» صالح و قومش، و ما نیز مکرری کردیم به اهلاک و استدراج ایشان ناگاه از جایی که ایشان گمان نبردند. آنچه ایشان کردند بر «۵» حقیقت مکر و غدر بود، و آنچه من کردم صورت مکر داشت، و معنی عذاب ایشان بر کفرشان بر وجهی که ایشان خبر نداشتند و توقع نکردند. وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ، و ایشان ندانستند. فَانظُرْ كَيْفَ كَانَتْ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ، بنگر که چه «۶» بود عاقبت مکر ایشان. أَنَا دَمْرُنَاهُمْ، عاصم و حمزه و کسائی خواندند به فتح حمزه علی تقدیر: و ذلك أَنَا دَمْرُنَاهُمْ، بر اینکه تقدیر محل-او رفع باشد بر خبر ابتدای محذوف بر تقدیر تکبر و هو ان تقدّر «۷» و كان عاقبة مكرهم أَنَا دَمْرُنَاهُمْ، و عاقبت مکر ایشان آن بود که ما ایشان را هلاک کردیم. بر اینکه تقدیر محل-او «۸» نصب باشد بر خبر «كان». وَ قَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ، و جمله قوم ایشان را. و باقی قراء «أنا» خواندند بر استیناف.

مفسران در کیفیت هلاک ایشان خلاف کردند. بعضی گفتند که: اینکه نه کس در سرای صالح رفتند تیغها برکشیده، خدای تعالی فرشتگان را بفرستاد تا ایشان را به

(۱). آب، آز: مش: و ضم لام الفعل.

(۲). آط، آب، آج، آز، آل، مش: ليقولن، به قیاس با متن قرآن مجید، تصحیح شد.

(۳). آب، آز، مش: انداختن.

(۴). مش: شبخون. [.....]

(۵). مش: در.

(۶). مش: چگونه.

(۷). کا: یا بر تقدیر تکریر و هو ان یقدر.

(۸). کا: انا.

صفحه : ۶۱

سنگ فرو کوفتند، ایشان سنگ می دیدند و فرشتگان را نمی دیدند، و اینکه قول عبد الله عباس است.

قتاده گفت: ایشان بیامدند و آهنگ صالح کردند، خدای تعالی در راه سنگی عظیم بر سر ایشان فرو فرستاد تا همه را هلاک کرد. در «۱» اینکه کوه «۲» موعده بوده، چون آن جا مجتمع شدند کوه بر سر ایشان در آمد و ایشان را هلاک کرد، و اما قوم ایشان را به صیحه هلاک کرد- چنان که در قصه صالح برفت.

فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ، آن سرایهای ایشان است. خَاوِيَةً، ای خالی، و نصب او بر حال است، گفت: سرایهای ایشان از ایشان تهی ماند پس از هلاک ایشان. بِمَا ظَلَمُوا، «ما» مصدری است، ای بظلمهم، به بیدادی که کردند. إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً، در اینکه آیتی هست و دلالتی و عبرتی گروهی را که دانا باشند.

وَأَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ، و برهانیدیم مؤمنان و متقیان را از آن صیحه و خراج که ایشان را پدید آمد بر «۳» دستها و از آن هلاک شدند.

مقاتل گفت: وقت هلاک ایشان را خراجی بر دست پدید آمد به مقدار «۴» حَمَصِي، روز اول سرخ بود، روز دوم زرد شد، روز سوم «۵» سیاه شد، روز چهارم شکافته شد، عقیب «۶» آن جبریل بانگ بر ایشان زد «۷»، بر جای بمردند.

جمله مفسران گفتند: آن گروه که مؤمن «۸» و ناجی بودند، چهار هزار «۹» بودند.

صالح- علیه السلام- ایشان را به حضرموت برد. چون صالح به آن جا رسید، فرمان خدای او را دریافت، با رحمت خدای شد، فقیل: حضرموته فیه، آن جای را حضرموت به اینکه سبب نام کردند، و ایشان آن جا مدینه ساختند و آن را «حاضورا» «۱۰» نام کردند- و اینکه قصه برفت.

وَلُوطًا، نصب [او]

«۱۱» بر تقدیر فعلی محذوف باشد، إِمَّا و ارسلا لوطا، عطا علی

(۱). کا: مقاتل گفت در زیر.

(۲). مش که.

(۳). کا: در.

(۴). کا: چند نخودی.

(۵). آب، کا: سیوم، آج، آز، آل، مش: سیم.

(۶). کا: عقب.

(۷). کا جمله.

(۸). مش: مؤمنان.

(۹). کا مرد.

(۱۰). مش: حاضور، کا: حاسورا. [...]

(۱۱). آط: ندارد، از مش، افزوده شد.

صفحه: ۶۲

قوله: وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا «۱» أَ تَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ، شما می‌کنی کار زشت، یعنی لواط «۲»! وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ، «واو» حال است، و شما می‌بینی و می‌دانی که آن فعل زشت و منکر است. گفتند، معنی آن است که: شما در آن حال یکدیگر را می‌بینی، چه ایشان را عادت بود که اینکه فعل از یکدیگر پنهان نداشتندی، به حضور یکدیگر مشغول «۳» بودند.

آنکه فاحشه را بیان کرد، گفت: موافقه و خلوت می‌کنی با مردان دون زنان، بل شما گروهی جاهلانی. و اتیان، کنایت است از موافقه، يقال: اتیت المرأة اذا اوقعتها.

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا، جواب ایشان جز اینکه نبود که لوط را و قومش را از شهر برون «۴» کنی که ایشان مردمانی اند که از اینکه کار ما که لواط «۵» است پاکیزگی می‌نمایند و به اینکه کار مشغول نمی‌شوند، و جواب منصوب است بر خبر «کان» مقدم بر اسم. و أَنْ قَالُوا، در محل رفع است به اسم او، و مثله: مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا «۶» فَأَنْجِنَاهُ وَأَهْلَهُ، ما لوط را و اهل دین او را برهانیدیم مگر زن او را. تقدیر چنان کردیم که او از جمله باقیان بود در عذاب، و گفتند: از جمله گذشتگان «۷» و رفتگان بود در میان هلاک شدگان. و «غابر» هم ماضی باشد و هم باقی، و اگر چه زن لوط از آنان نبود که به لو [۱]

«۸» ط «۹» مشغول بودی «۱۰»، کافره بود و راضی به فعل ایشان «۱۱»، و خیانت بکردی با لوط به خبر دادن قوم چون گروهی غریبان به لوط فرود آمدندی.

وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا، و باران عذاب از سنگ بر ایشان بارانیدیم.

(۱). سوره نمل (۲۷) آیه ۴۵.

(۲). آل: لواط.

(۳). کا: مشغول.

(۴). آب، آز، آل، مش، کا: بیرون.

(۵). آج، آل: لواط، کا: لواطه.

(۶). سوره جاثیه (۴۵) آیه ۲۵.

(۷). آط: گذشتگان.

(۸). آط: ندارد، از آب، افزوده شد.

(۹). آب، آز، مش: که بغیر لوط.

(۱۰). آج، آل: بودندی.

(۱۱). آب بود.

صفحه: ۶۳

فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ، بد بارانی بود باران آنان که ایشان را بترسانیدن «۱» به عذاب خدای، و ایشان نترسیدند «۲».

قُلْ الْحَمْدُ لِلَّهِ، فَرَأَى كَقَوْلِهِ: إِنَّكَ خَطَابٌ اسْتَبَدَّ لَوْطَ. خدای او را گفت بگویی ای لوط که: الْحَمْدُ لِلَّهِ، و باقی مفسران بر آنند که: خطاب رسول «۳» است - علیه السّلام «۴». بگویی ای محمّد: الْحَمْدُ لِلَّهِ، سپاس خدای را بر نعمتهای او، و از جمله آن «۵» اهلاک کافران و دشمنان دین خدای بود.

مقاتل گفت: او را فرمود که شکر کن مرا بر اعلام تو اینکه احوال و قصص گذشتگان «۶»، و حملش بر عموم کردن اولیتر باشد. و سلام علی عبادہ اللّٰذین اصطفی، و سلام بر آن بندگان گزیده باد، یعنی پیغامبران سلف، مقاتل گفت و دلیلش قوله: وَ سَلَامٌ عَلَی الْمُرْسَلِينَ «۷» اَللّٰهُ خَيْرٌ اَمَّا يُشْرِكُونَ «۱۰» اَلآن «۱۱» اَنْتَ قُلْتَ «۱۲» اَمَّن «۱۴» وَ اَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً، و برای شما از آسمان آب باران فرود آورد «۲»، و برویانیدیم به آن حدایق و بستانها، و هی جمع حدیقه.

فَرَأَى كَقَوْلِهِ: «حدیقه» بستانها باشد دیوار بست، من قولهم: اُحْدِقْ بَكَذَا اِذَا احَاطَ بِهِ «۳»، اگر دیوار ندارد آن را حدیقه نخوانند. ذات بَهَجَةٍ، خداوند حسن و نیکویی. ما کانَ لَكُمْ اَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا، شما را نبود که درختان آن بستانها برویانی، یعنی نتوانی و مقدور شما نباشد. اَلِلهِ مَعَ اللّٰهِ، با خدای خدای دگر هست! صورت استفهام است و معنی جحود و انکار، یعنی نیست. بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعِدُلُونَ، ای یشرکون، بل اینان قومی اند که به خدای شرک می آرند و با او عدل و مثل می گویند، من قولهم:

عدلت الشیء بالشیء «۴» اذا قابلته «۵».

اَمَّن جَعَلَ الْاَرْضَ قَرَارًا، یا بگو تا کیست که زمین را به قرارگاه شما کرد بر وجهی که شما در او آن تصرّفات می توانی کردن از آمد «۶» شد و قیام و قعود و خفتن «۷» و آرام «۸»! وَ جَعَلَ خِلَالَهَا اَنْهَارًا، و در میان [آن]

«۹» جویها روان کرد تا خوردن «۱۰» و به کار داشتن «۱۱» و سقی «۱۲» زراعتهای شما باشد! وَ جَعَلَ لَهَا رَواسِي، و اینکه زمین را کوهها کرد ثوابت استاده «۱۳» تا زمین به او بر جای باشد و بنجند و اهلش را بنجبانند! وَ جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا، و میان دو دریای عذب و ملح، دریای خوش و دریای شور، مانعی و حایلی کرد! تا مختلط نشوند و یکی بر دیگری بغی نکند. و مثله قوله:

بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ «۱۴» فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ [.....]

(۳). آب، آرزو، بهم.

(۴). آط: با الشیء، به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد.

(۵). کا به.

(۶). آرزو، مش، کا و.

(۷). کا خواستن.

(۸). کا: آرامیدن.

(۹). آط: ندارد، با توجه به معنی آیه از مش افزوده شد، کا: او، آب، آرزو: زمین.

(۱۰). کا: می خورند.

(۱۱). مش: بر کار داشتن، کا: به کار می دارید.

(۱۲). کا: سقای.

(۱۳). آج، کا: ایستاده.

(۱۴). سوره رحمن (۵۵) آیه ۲۰.

صفحه : ۶۵

گفت «۱» اینکه حاجز جزیره هاست «۲» که در دریا بود. أَلِلهِ مَعِ اللّهِ، با خدای - عَزَّ و جَلَّ - خدای دیگر هست که اینکه می‌کند! یا او را بر اینکه یاری می‌دهد! بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ، بل بیشتر ایشان نمی‌دانند.

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ، یا کیست که او اجابت کند مضطر در مانده حال به ضرورت رسیده را! و لفظ «مضطر»، هم فاعل را بشاید و هم مفعول، و اینکه جا مفعول است من قولهم: اضطر فلان الی کذا. و فرق میان ایشان در لفظ پیدا نشود برای ادغام، و آنما به معنی و قرینه دانند.

عبد الله عباس «۳» گفت: مضطر مجهود باشد به رنج آورده. سَدَى گفت: مضطر آن باشد که او را حول و قوت نبود. ذو النون گفت: آن باشد که علاقه «۴» که از میان او و جز خدای باشد ببرد. سهل بن عبد الله گفت: مضطر آن مفلسی باشد که چون دست به خدای بردارد او را از طاعت و سیلتی نبود. وَ يَكْشِفُ السُّوءَ، و کشف بدی و آفات و بلا کند. وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ، و شما را به خلفا و بازماندگان «۵» گذشتگان «۶» که در زمین‌اند کرد، تا چون گروهی را ببرد گروهی را بیارد. أَلِلهِ مَعِ اللّهِ، با خدای خدایی دیگر هست! قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ، کم اندیشه می‌کنی، و «ما» مصدری است، یعنی قلیلا تذکر کم، و روا باشد که زیادت بود، ای تذکرون قلیلا، ای تذکرا قلیلا «۷».

بر قول [اول]

«۸» حال بود، بر قول دوم صفت مصدری محذوف.

أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ، یا کیست که او شما را ره نماید در تاریکی در دریا و خشک «۹» چون به سفر روی «۱۰»! وَ مَن يُرْسِلِ الرِّيحَ بُشْرًا «۱۱» بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ، در پیش رحمت او یعنی باران، برای آن که بیشتر احوال «۳» که باران آید «۴» پیش او باد بود «۵». أَلِلهِ مَعِ اللّهِ تَعَالَى اللّهِ، با خدای خدای دیگر هست! یعنی نیست. متعالی است او از آنچه شما به او شرک می‌آری و با او انباز می‌گیری.

أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ، یا کیست که ابتدای خلق آفریند، آنگه اعادت کند! در اینکه میان محذوفی هست، و آن آن است که: يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يَفِيهِ ثُمَّ يُعِيدُهُ، خلق بیافریند اول، آنگه با فنا برد، آنگه اعادت کند، چه افنا «۶» نکرده «۷» اعادت نشاید کردن، و آنچه خدای تعالی اعادت کند بر دو ضرب است:

یکی آن است که بقا بر او روا باشد، چون اجسام و الوان. و بعضی را بقا بر او روا نباشد چون علم و ارادت و جز آن. آنچه آن را بقا باشد، چون اعادت کنند آن را عین آن اعادت کنند، و آنچه آن را بقا نباشد اعادت عین درست نبود، اعادت مثل آن کند. وَ مَن يَرْزُقْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، و کیست که شما را روزی دهد از آسمان و زمین! از آسمان به باران و از زمین به نبات. أَلِلهِ مَعِ اللّهِ، با خدای خدای «۸» هست که اینکه می‌کند! یعنی نیست. قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ، بگو بیاری حجت خود اگر راست می‌گویی که حجتی داری.

قُلْ لَا يَعْلَمُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللّهُ، آنگه رسول را - علیه السّلام - گفت: بگو ای محمّد که هیچ کس از آنان که در آسمان و زمین‌اند غیب ندانند مگر خدای - عَزَّ و جَلَّ - و اینکه استثنای منقطع باشد برای آن که خدای تعالی نه در آسمان است و نه در زمین. و معنی «اللّهُ»، لکن باشد، یا اینکه کلامی

(۱). آب، آرز: گفته‌اند.

(۲). کا: بارور کند.

(۳). کا: اوقات.

(۴). آل: آمد، کا: خواهد بارید. [.....]

(۵). کا: اول بادی بر آید.

(۶). کا: بافنا.

(۷). کا: نابرده.

(۸). آب، آز: خدایی.

صفحه : ۶۷

مستأنف باشد. و مَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ، و ایشان ندانند که کی برانگیزند «۱» ایشان را و کی زنده کنند.

بَلْ أَدَارِكُهُمْ فِي الآخِرَةِ، عبد الله عباس خواند: «بلی» به اثبات «یا»، و گفت: معنی آیت تهکم و سخریت است، چنان که یکی از ما گوید: بلی تو از من به «۲» دانی و روایت «۳» [تو]

«۴» بیشتر از روایت «۵» من است، و او را غرض عکس باشد، و جمله قراء «بل» خواندند.

قوله: اِدَارِكُ، حمزه و کسائی و نافع و عاصم، و در شاذ حسن و اعمش و یحیی بن وثاب و شبیه خواندند: «بل اِدَارِكُ»، به کسر «لام» و «الف» وصل. و اصل ادراک، تدارک بوده است، چنان که بیان کردیم در اخواتش من قوله: «اطَّيْرْنَا» «۶» و «اَنَا قَلْتُمْ» «۷» و غیر ذلك. و باقی قراء خواندند: بل ادرک، به سکون «لام» و قطع «الف» از ادرک من الادراک.

بعضی دگر گفتند: «بل» به معنی «ام» است، و عرب هر یکی از اینکه دو کلمه به جای یکدیگر بنهند، کقوله: وَ أَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ «۸» و نادى أصحاب الجنة أصحاب النار «۹» اِدَارِكُ عَلْمُهُمْ، آن است که علم ایشان مستوی شود

(۱). آب، آز: برانگیزاند، آل، کا: برانگیزانند.

(۲). آج، لب، آز، آل: بیشتر.

(۳-۵). کذا: در همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۸/۴۱۷): درایت.

(۴). آط: ندارد، از آب، افزوده شد.

(۶). سوره نمل (۲۷) آیه ۴۷.

(۷). سوره توبه (۹) آیه ۳۸.

(۸). سوره صافات (۳۷) آیه ۱۴۷.

(۹). سوره اعراف (۷) آیه ۴۴.

صفحه : ۶۸

در آخرت اگر چه امروز مختلف است علمهای «۱» ایشان، بعضی شاکه‌اند، بعضی مقلدانند. بر اینکه قول لفظ «علم» مجاز باشد برای آن که تقلید علم نباشد، و تلخیص «۲» اینکه قول آن است که: آنچه ایشان علم می‌پندارند «۳» از شک و تقلید، اینکه جا مختلف است، فردا متتابع و متدارک شوند، یعنی متفق شود «۴» برای آن که خدای تعالی علم ضروری بیافریند مؤمن را و کافر را به عقاب و ثواب.

آنکه گفت: يَلِ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا، بل ایشان از آن، یعنی از آخرت در شک‌اند. بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ، بل ایشان از آخرت و علم آن کوراند، یعنی جاهل‌اند.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا، آنکه باز گفت آنچه کافران گفتند بر سبیل تعجب و انکار، گفت گفتند کافران: إِذَا كُنَّا تُرَابًا وَآبًاؤْنَا، چون ما در گور خاک شویم و پدران ما، ما را زنده خواهند کردن، برون آوردن از گورها! یعنی که اینکه بعث و نشور مستبعد است و از عقل دور.

لَقَدْ وَعَدْنَا هَذَا نَحْنُ، وَآبًاؤْنَا مِنْ قَبْلُ، اینکه حدیث که تو می‌گویی از بعث و نشور، ما را وعده داده‌اند پیش از اینکه و پدران ما را نیز، و اینکه اصلی ندارد، چه اینکه چیزی نیست الا فسانه «۵» پیشینگان.

آنکه رسول را گفت، بگو ایشان را که منکران بعث و نشوراند که: در زمین بروی «۶» و بنگری تا عاقبت اینکه کافران و گناهکاران که اینکه حدیث را منکر بودند چگونه شد و کجا رسید.

آنکه رسول را گفت: وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ، اندوهناک مباش بر ایشان. وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ، و دل تنگ مکن از آن «۷» که اینان می‌کنند. آیت در مستهزیان آمد که عقبهای «۸» مکه ببخشیده بودند. و قصه ایشان برفته است.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ، اینکه کافران می‌گویند: اینکه وعده کی خواهد بود اگر شما در اینکه راست گویی! یعنی وعده قیامت و بعث.

(۱). آج، لب: علمای.

(۲). آج، لب: ملخص، کا: تخلص. [.....]

(۳). کا آن را.

(۴). آج، لب، آز، آل، مش: شوند.

(۵). کا: نشانه.

(۶). آج، لب، آل: بودی.

(۷). کا مکر.

(۸). عقبهای / عقبه‌های.

صفحه : ۶۹

قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ، بگوی ای محمد که نزدیک است که نزدیک شود به شما و تتبع کند شما را بعضی از اینکه عقاب که شما به آن استعجال می‌کنی.

فَرَأَى كَفْت: اینکه «لام» فی قوله: «لَكُمْ» زیادت است، و التقدیر: ردفکم، ای تبعکم، چنان که زیادت کردند فی قوله: لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ «۱» لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ «۲» وَإِنَّ رَبَّكَ وَخَدَاىِ تُو اى مُحَمَّد خدَاوند فضل و رحمت است بر مردمان، و لکن بیشترینه ایشان «۳» ندانند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ، و خدَاىِ تُو داند آنچه «۴» دلهاى ایشان پوشیده دارد و آنچه آشکارا دارند.

وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ، و هیچ خصلتی و حادثه غایب نباشد در آسمان و زمین، و الا «۵» آن در کتابی است روشن، یعنی لوح محفوظ.

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ، اینکه کتاب قرآن قصه می‌کند مر «۶» بنی اسرایل «۷» که فرزندان یعقوب‌اند، بیشترینه آنچه ایشان در آن خلاف می‌کنند از امور دینی «۸».

وَإِنَّهُ، و اینکه قرآن، هدی و رحمت است مؤمنان را. معنی «هدی»، اینکه جا لطف باشد و بیان.

إِنَّ رَبَّكَ، خدَاىِ تُو اى مُحَمَّد روز قیامت میان ایشان حکومت کند به حکم خود. وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ، و او مانع «۹» و غالب «۱۰» و داناست.

قوله تعالى:

### [سوره النمل (۲۷): آیات ۷۹ تا ۹۳]

#### [اشاره]

فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ (۷۹) إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ (۸۰) وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعَمَىٰ عَنِ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ (۸۱) وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ (۸۲) وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ (۸۳) حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُا قَالُوا كَذَّبْتُمْ بِآيَاتِنَا وَلَمْ تَحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمَّا ذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۸۴) وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ (۸۵) أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِن فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۸۶) وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَرَجَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلٌّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ (۸۷) وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُيِّعَ اللَّهُ الَّذِي أَنْتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ (۸۸)

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ (۸۹) وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هِيلًا تُجْرُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۰) إِنَّمَا أَمْرُهُ أَنْ عَبَّدَ رَبَّهُ هَذِهِ الْبَلَدَةَ الَّتِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأَمْرُهُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۹۱) وَأَنْ أَتْلُوا الْقُرْآنَ فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ (۹۲) وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَيَّرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۹۳)

#### [ترجمه]

توکل «۱۱» کن بر خدای که تو بر حق «۱۲» روشن.

تو نشنوانی

(۱). سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۴.

(۲). سوره یوسف (۱۲) آیه ۴۳.

(۳). آب، آز، کا در.

(۴). کا: شکر نمی گذارند.

(۵). آب، آز فی کتاب، مگر، کافی کتاب مبین.

(۶). کا: بر.

(۷). آب، آز، مش را.

(۸). کا: دنیاوی. [...].

(۹). کا: منبع.

(۱۰). کا: عالم.

(۱۱). آب: اعتماد.



(۱۲). آب: براستی.

صفحه : ۷۰

مردگان را و نشوانی کزان را دعا چون پشت بر گردانند پشت بر کرده.

و نیستی تو ره نماینده کوران از گمراهی ایشان نشوانی «۱» الا آن را که ایمان آرد «۲» به آیت‌های ما «۳»، ایشان مسلمان‌اند.

و چون افتد گفتار بر ایشان، بیرون آریم برای ایشان جانوری از زمین که سخن گوید با ایشان که مردمان بودند به آیت‌های ما بی یقین.

آن روز که زنده کنیم از هر گروهی جماعتی «۴» را از آن که به دروغ دارند آیت‌های ما ایشان را باز آرند «۵».

تا چون بیایند «۶» گویند به دروغ داشتی به آیت‌های من «۷» و گرد نیوردی به آن علم را «۸»!

یا چه می کردی.

«۹»

افتاد گفتار بر ایشان به آن ظلم که کردند، ایشان سخن نگویند.

نمی بینی که ما کردیم شب را تا بیارمند در او، و روز را بینا «۱۰»! در اینکه آیتها و دلیلهاست گروهی را که [با]

«۱۱» ایمان‌اند.

«۱۲»

(۱). آب، مش: نمی شنوانی.

(۲). آب، مش: ایمان دارد.

(۳). آب، مش که.

(۴). آج، لب، آل: فوجی، مش: قومی.

(۵). آب، مش: جمع کنند.

(۶). آب، مش: تا آن که چون آیند.

(۷). آب، مش: آیا دروغ می دارید آیتها ما را.

(۸). آب، مش: از روی دانش.

(۹). آط و دیگر نسخه بدلها: تروا، که ترجمه آن هم در تمام موارد با همین قراءت سازگارست.

(۱۰). آب، مش: بیننده، آب، لب، آج، آل، مش بدرستی که. [.....]

(۱۱). آط: ندارد، از آج، افزوده شد.

(۱۲). آط: ما، با توجه به ضبط قرآن مجید، تصحیح شد.

صفحه : ۷۱

و روزی که دردمند در صور پس بهراسد «۱» هر که در آسمانها و هر که در زمین است الا آن که «۲» خدا خواهد، و همه آیندگان

باشد «۳» به او خوار «۴».

«۵»

و بینی کوهها را، پنداری فسرده است، و آن می‌رود «۶» رفتن «۷» ابر، صنع «۸» خداست «۹» محکم کرد همه چیز را، او آگاه است به آنچه می‌کنید «۱۰».

هر که آرد نیکی، او راست خیری به از آن، و ایشان [از ترس] «۱۱» آن روز ایمن باشند.

و هر که آید به بدی به روی افکنند «۱۲» رویهای ایشان در آتش «۱۳»، پاداشت می‌دهند «۱۴» الا آنچه کرده بودی. مرا «۱۵» بفرمودند که بپرستم خدای اینکه شهر را، آن که حرام کرد آن را، و او راست هر چیزی، و بفرمودند مرا که باشم از مسلمانان.

(۱). آب، لب، آج: بترسد، آل، مش: بترسید.

(۲). آب، مش: آنچه.

(۳). کذا در آط، آب: آیند، آج، لب، آل: باشند.

(۴). آب، مش: و همه آیند به او ذلیل.

(۵). آط: یفعلون، با توجه به آب و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۶). آب، مش: می‌بگذرد.

(۷). آب: همچون گذشتن.

(۸). آب، مش: کردار.

(۹). آب، مش آن خدایی که.

(۱۰). آط: می‌کنند ایشان، که با قراءت متن آن نسخه به صورت «یفعلون» سازگار می‌نماید، با توجه به آب تصحیح شد.

(۱۱). آط: ندارد، از آب، افزوده شد.

(۱۲). آط: افگند، با توجه به ترجمه مجدد آیه در قسمت تفسیر تصحیح شد، آب: پس در روی انداخته شود، آج، لب، آل: پس افگنده شود. [.....]

(۱۳). آب، مش آیا.

(۱۴). آط: می‌دهد، با توجه به نسخه بدلها و ترجمه مجدد آیه در قسمت تفسیر تصحیح شد، آب، مش: جزا می‌دهند.

(۱۵). آج، لب، آل: بدرستی که مرا.

صفحه : ۷۲

و که «۱» بخوانم قرآن «۲»، هر که ره یابد ره یابد برای خود، و هر که گمراه شود «۳» بگو من از جمله ترسندگانم «۴».

و بگو سپاس خدای را با شما نماید دلیلهای من «۵» تا بشناسی «۶»، و نیست خدای تو غافل از آنچه شما می‌کنی.

قوله تعالی: فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ، آنکه رسول را- علیه السلام- گفت: یا محمّد؟ تو توکل کن بر خدای تا خدای تو را کفایت کند مؤونت اینکه کافران «۷». باک مدار که تو بر حقی، حقی روشن.

إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى «۸» إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ، تفتید «۱۱» آن کرد تا بلیغتر باشد، چون پشت برگردانند و بروند، چه اگر شنوا باشد چون «۱۲» روی برگرداند «۱۳» برود هم نشنود، فکیف مردم کرد.

(۸-۱). آب، مش، آج، لب: و آن که، آل: و آنچه.

(۲). آب، آج، لب، آل، مش را پس.

(۳). آب، آل پس.

(۱۲-۴). آب، مش: ترسانند گانم، آج، لب، آل: بیم کنند گانم.

(۵). آب، مش: زود باشد که بنماید شما را آیت‌های خود، آج، لب، آل: زود باشد که نمایم به شما آیات او. آنچه در متن آمده، هم

به اعتبار اینکه که قائل اصلی قول خداست می‌تواند نا درست نباشد.

(۶). آب، مش: پس بدانید آن را.

(۷). کا و تواز ایشان.

(۹). آب، آج، مش: تسمع.

(۱۰). آب، آج، مش: تا.

(۱۱). آج، لب: بقید.

(۱۳). آج، لب، آل: چه. [.....]

صفحه: ۷۳

وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعَمَى، هم اینکه معنی دارد و هم اینکه مورد، گفت: و تو کوران را ره نتوانی نمودن از ضلالت و گمراهی ایشان، چه نابینا» (۱) نبیند، و اینکه هم مثلی است برای کافران. «إِنْ تُسْمِعْ» نشنوانی الا آنان را که به من ایمان آرند، یعنی دعای تو را ایشان قبول کنند و «۲» اجابت دعوت تو و استماع و عطف تو جز ایشان نکنند.

فَهُمْ مُسْلِمُونَ، ایشان مسلمانان باشند.

آنکه گفت: وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ، چون قول بر ایشان واقع شود، یعنی چو «۳» عذاب بر ایشان واجب شود به معصیت ایشان.

قتاده گفت معنی آن است که: چون درست شود در علم خدای تعالی که ایشان ایمان نخواهند آوردن.

و گفتند معنی آن است که: چون ایشان را ندای شقاوت کنند از آن جا که معلوم بود از ایشان که از ایشان چیزی نخواهد آمدن.

عبد الله عمر و عطیه گفت «۴»: اینکه آنکه بود که مردمان امر به معروف و نهی منکر رها کنند. أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ، برون «۵» آریم برای ایشان جانوری از زمین.

امّا حدیث «دَابَّةُ الْأَرْضِ»، و اخباری که آمد در اینکه معنی: این جریج در صفت دَابَّةُ الْأَرْضِ گفت: سرش با سر گاو ماند، و

چشمش با چشم خوک، و گوش «۶» با گوش پیل، و سروش با سر [وی]

«۷» بز کوهی، و گردنش با گردن شتر مرغ، و سینه‌اش با سینه شیر، و رنگش با رنگ پلنگ، و تهی گاهش چنان که گربه، و

دنبالش چون دنبال کبش، و پایش چون پای شتر ماند، و از میان هر بند گشایی «۸» دوازده گز باشد به گز آدم، و میان سروهایش

یک فرسنگ باشد.

و در خبری دیگر آمد که: بر شکل مرغی باشد، پر و بال دارد و چهار پای دارد- و الله اعلم بصحته.

(۱). کا راه.

(۲). آب، آج، مش به.

(۳). آب، آج، لب، آج، آل، مش، کا: چون.

(۴). آب، آز: گفته‌اند، مش، کا: گفتند.

(۵). آب، آز، مش: بیرون.

(۶). آل، مش، کا: گوشش.

(۷). آط: ندارد، از آب، افزوده شد.

(۸). آز: گشاهی، آج، لب: و کشای.

صفحه : ۷۴

و اخباری که پس از اینکه بیاید به صواب قریبتر است، برای آن که صحابه معروف روایت می‌کنند از رسول - علیه السلام. عبید الله بن عمیر «۱» اللیثی روایت کرد از ابو سرحه الانصاری «۲» که رسول - علیه السلام - گفت: اینکه دابه را سه «۳» خروج باشد: یکی بار برون آید به اقصی الیمن «۴»، خبر او در بادیه فاش شود، و لکن به مکه نرسد خبر او. چون مدتی دراز به «۵» اینکه بر آید یک بار دیگر برون «۶» آید خبر او در بادیه آشکارا شود، و در مکه نیز خبر باشد «۷» از او. آنگه یک روز مردمان در مکه در مسجد الحرام باشند، او از ناحیت مسجد برون «۸» آید زیادت می‌شود و نزدیک می‌در آید از میان حجر اسود «۹» و در بنی مخزوم پدید آید، مردم از او بترسند و بگریزند، و جماعتی که دانند که از خدای نتوان گریختن، به پیش او شوند و رویهای ایشان روشن شود چون ستاره درفشان «۱۰».

آنگه روی در زمین نهند، هیچ طالب او را در نیابد و هیچ هارب از او فایت نشود تا به جایهایی که او برسد. آن کس که دشمن او باشد از او بترسد، از ترس او پناه با نماز دهد و نماید که نماز می‌کنم. او از پس پشت او در آید و گوید: یا فلان؟ اکنون نماز می‌کنی! او روی به او گرداند «۱۱»، او داغی بر روی او نهد. با مردمان مجاورت کند در سرایهانشان «۱۲» و مصاحبت کند در سفرها و مشارکت در مالهایشان «۱۳». مؤمن را از کافر بشناسد، و کافر را از مؤمن. اینکه را گوید: یا مؤمن؟ و آن را گوید: [یا] «۱۴» کافر؟ حذیفه الیمان «۱۵» روایت کرد از رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - که او گفت «۱۶»:

(۱). آج، لب، آز: عبد الله بن عمیر، آل: عبد الله عمیر، مش: عبید الله بن عمر، چاپ شعرانی (۴۲۲ / ۸) عبد الله بن عمر، کا: عبد الله عمر اللیثی.

(۲). آج، لب، آل: ابو سرحه الانصاری.

(۳). کا نوبت.

(۴). مش و.

(۵). مش: بر، کا: بر آن.

(۶-۸). آب، آز، مش، کا: بیرون. [...]

(۷). کا: یابند.

(۹). آج، لب، آل، مش، کا: حجر الاسود.

(۱۰). درفشان / درخشان.

(۱۱). کا: آورد.

(۱۲). آج، لب، آل، مش: سرایهانشان، کا: سراهای ایشان.

(۱۳). آب، آز، مش: مالهایشان.

(۱۴). آط: ندارد، از آب، افزوده شد.

(۱۵). همه نسخه بدلها: حذیفه الیمانی.

(۱۶). مش، کا که.

صفحه : ۷۵

«دَابَّةُ الارض» بیست «۱» گز بالای او باشد. هیچ طالب او را در نیابد، و هیچ «۲» از او فایت نشود. مؤمن را بر روی علامت زند، و کافر را بر روی داغ نهد. عصای موسی با او باشد و خاتم سلیمان «۳».

ابو هریره روایت کرد که، رسول - علیه السلام - گفت: «دَابَّةُ الارض» چون برون «۴» آید عصای موسی با او باشد و انگشتر «۵» سلیمان. به انگشتری سلیمان روی مؤمن را نقش کند و مهر، و به عصای موسی کافر را بکشد «۶». و چون مؤمنان و کافران بر او حاضر آیند، ایشان را از یکدیگر بشناسد، مؤمن را گوید: یا مؤمن؟ و کافر را گوید:

یا کافر؟ عبد الله عمر گفت: «دَابَّةُ الارض»، شب جمع «۷» برون «۸» آید، یعنی شب عید که حاجیان از مکه به منا شوند «۹»، و مردم از پیش او و پس او می‌روند، هیچ منافق نباشد و آلا او مهار در بینی اش کند «۱۰»، و هیچ مؤمن نباشد و آلا که اکرامش کند.

از امیر المؤمنین علی - علیه السلام - پرسیدند «۱۱» صفت «دَابَّةُ الارض»، که او دنبال دارد یا نه «۱۲» ندارد! گفت: او دنبال ندارد، و وبر و پشم «۱۳» ندارد، آنما او محاسن دارد چنان که «۱۴» مردان شما. و اینکه اخباری است از طریق عامه مخالفان و موافق اخباری است که آمد «۱۵» از طرق «۱۶». اصحاب ما که گفتند «۱۷»: «دَابَّةُ»، کنایت است از صاحب الزمان که مهدی - امت است.

حذیفه بن الیمان «۱۸» گفت، رسول را پرسیدم که: یا رسول الله؟ اینکه «دَابَّةُ» «۱۹» کجا

(۱). کا: شصت.

(۲). مش، کا هارب.

(۳). آب، آز، مش، علیهما السلام.

(۴). آج، لب، آل، کا: بیرون.

(۵). آب، آج، لب، آز، آل، مش، کا: انگشتری. [.....]

(۶). کا: بشکند.

(۷). آب، آز، آل، مش، کا: جمعه.

(۸). آب، آز، آل، مش، کا: بیرون.

(۹). آل: روند.

(۱۰). آل: کشد.

(۱۱). آب، آز، مش که.

(۱۲). آب، آج، لب، آز، آل، مش: ندارد.

(۱۳). آج، لب، آل: و برو پشم، مش: و در بر پشم.

(۱۴). آج، لب، آل: چون.

(۱۵). آب، آز: آمده.

(۱۶). مش: طریق.

(۱۷). آب، آرزو: گفته‌اند.

(۱۸). آب، آل، آرزو: حذیفه بن الیمان، آج، کا، لب: حذیفه الیمان.

(۱۹). آب، آرزو الارض از. [.....]

صفحه : ۷۶

برون «۱» آید! گفت: از مسجدی که از آن عظیم حرمت تر نباشد بر خدای تعالی، یعنی مسجد الحرام، بینا که «۲» عیسی - علیه السلام - طواف می‌کند به خانه خدا، و مسلمانان با او طواف می‌کنند، زمین در زیر قدم ایشان بجنبد چنان که قندیلهای کعبه بجنبند، و کوه صفا شکافته شود از جانب مشعر، و او از کوه صفا به در آید، هیچ طالب او را در نیابد، و هیچ هارب از او فایت نشود. مردم را به نام ایمان و کفر خواند اما مؤمن [را]

«۳» نکته و نقطه بر روی زند سپید «۴» که آن نقطه پهن شود تا همه روی او نورانی شود، و کافر را نکته سیاه بر روی زند که همه روی او از آن سیاه شود. بر روی اینکه بنویسد که: اینکه مؤمن است، و بر روی آن بنویسد که: آن کافر است.

و هب گفت: روی [او]

«۵» چون روی آدمیان است.

ابو الزبیر «۶» گفت: مردم را خبر دهد، گوید: یا فلان؟ تو از اهل بهشتی، و یا فلان؟ تو از اهل دوزخی.

عبد الله عمر گفت: از شکافی برون «۷» آید که در کوه صفاست، سه روز برون «۸» همی آید هنوز ثلثی از وی برون «۹» نیامده باشد. چون به در آید، طول او چندان «۱۰» بود که سر او در ابر سایید «۱۱». به منافقان بگذرد «۱۲» که ایشان نماز کنند، ایشان را گوید: شما را به نماز چه حاجت است؟ آنگه مهار در بینی ایشان کند «۱۳».

و هب گفت: تن او چون تن مرغان بود.

حسن بصری گفت: موسی - علیه السلام - از خدای درخواست تا «دابه» را به او نماید. سه شبانه روز از کوه برون «۱۴» می‌آمد و در هوا می‌رفت. او خلقی و منظر [ی]

«۱۵» فطیع دید، گفت: بار خدایا؟ فرمان ده تا باز جای «۱۶» خود شود «۱۷». تُكَلِّمُهُم «۱۸» اِنَّ النَّاسَ، کوفیان خواندند:

«ان» به فتح همزه تعلیقا بالكلام، و باقی قراء به کسر خواندند بر ابتدا، چنان که بر تکلمهم «۵» وقف کنند. و قوله: اِنَّ النَّاسَ، حکایت کلام او نباشد، بل کلامی باشد مستأنف. و اگر از «کلم» استیناف «۶» کنند هم بر اینکه قراءت راست باشد.

قوله: وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ فَوْجًا - الایه، آنگه حق تعالی گفت: یاد کن ای محمد آن روز که ما حشر کنیم از هر امتی گروهی را از آنان که آیات ما به دروغ دارند، فَهَمْ يُوزَعُونَ، ایشان را جمع کنند، و گفتند: اول ایشان را باز دارند تا آخر ایشان رسد تا آنگه که همه را به دوزخ برند.

عبد الله عباس گفت: یدفعون، و اصحاب ما به اینکه آیت تمسک کردند در صحت رجعت، و گفتند خدای تعالی در اینکه آیت گفت «۷»: روزی باشد که ما زنده کنیم از هر گروهی جماعتی را، و اینکه نه روز قیامت باشد، برای آن که روز قیامت همه خلائق را حشر کنند چنان که: وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا «۸» وَ حَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ اَحَدًا «۹» حَتَّىٰ اِذَا جَاؤُا، تا آنگه که با پیش خدا آیند. قال، خدای گوید ایشان را:

اَكَذَّبْتُمْ بَايَاتِي، به آیات من تکذیب کردی؟ صورت استفهام دارد و معنی تقریر و ملامت. وَ لَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا، و علم خود «۲» به آن محیط نکردی، یعنی اینکه آیات ندانستی؟ اَمْ اِذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، یا خود چه کردی شما در اینکه آیات «۳»! تصدیق کردی یا تکذیب! و گفتند «۴» معنی آن است که: شما ندانی که چه کردی به خود چون «۵» تقصیر کردی در نظر و تفکر در آیات خدای و

مستحق چه عذاب شدی.

وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ، بر ایشان افتاد گفتار، یعنی بر ایشان واجب شد عذاب. بِمَا ظَلَمُوا، «ما» مصدری است، ای بظلمهم، به آن ظلم و کفر که کردند. فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ- الاية، گفتند «۶» که: معنی آن است «۷» هیچ سخن نگویند برای آن که دهن ایشان به مهر باشد، لقوله: الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ «۸» أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ، نمی‌بینند، یعنی نمی‌دانند که ما اینکه شب برای آن ساختیم تا ایشان در او بیارامند و بخسبند! وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا، و روز را بینا کردیم یعنی روشن که در او چیزها بینند. إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ، در اینکه که گفتیم آیاتی و دلالتی هست گروهی را که ایمان آرند و اندیشه کنند و اعتبار گیرند.

وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ، و یاد کن ای محمد آن روز که در صور دمند و آن نفخه اول باشد.

عبد الله عمر روایت کرد که، اعرابی بنزدیک رسول آمد و از او پرسید که: صور

(۱). آل: آید.

(۲). مش را.

(۳). مش خدای.

(۴). آب، آز: گفته‌اند.

(۵). آج، لب، آل: چه.

(۶). آب: گفته‌اند.

(۷). آب، مش که. [...]

(۸). سوره یس (۳۶) آیه ۶۵.

صفحه : ۷۹

چیست! گفت: بر شکل قرنی است سروی «۱» مجوف که «۲» در او دمند.

مجاهد گفت: بر شکل بوق است، و گفته‌اند «۳»: صور، به لغت یمن بوق. و آنان که قول اول گفتند «۴»، به اینکه حدیث استدلال کردند که رسول- علیه السلام- گفت «۵»:

«۶» کیف انعم و صاحب الصور قد التقمه و حنی جبهته ينتظر متی يؤمر فينفخ «فیه».

قتاده و ابو عبیده گفتند: «صور» جمع صورت باشد، و هو من باب تمر «۷» و تمره، و معنی آن که: روح در صورتهای مردگان دمند تا زنده شوند.

و در باب صور حدیثی روایت کردند «۸» صحیح جامع.

ابو هریره روایت کرد از رسول- علیه السلام- که: خدای تعالی چون از خلق «۹» آسمان و زمین برداخت، صور بیافرید و به اسرافیل داد، او بستد و در دهن گرفت و چشم در زیر عرش کشید تا که فرماید «۱۰» او را که در صور دم. گفت، من گفتم: یا رسول الله؟ صور چه باشد! گفت: سروی «۱۱» است بزرگ و عظیم، دور او چند دور عرض آسمان و زمین. اسرافیل- علیه السلام- سه بار «۱۲» در او دمدم «۱۳»، یکی «۱۴» نفخه فزع باشد، و آن آن است که در اینکه آیت گفت. و نفخه دوم «۱۵» صعق «۱۶» باشد. و سه ام «۱۷» نفخه احیا باشد که خدای تعالی خلقان را زنده کند.

خدای تعالی به نفخ اول اسرافیل را فرماید که: در صور دم. او یک بار در صور دمدم میدنی که به هر چه در آسمان و زمین «۱۸» برسد. الا آن کس که خدای خواهد، و خدای تعالی فرماید تا آن نفخ ممدود مطول کند، و آن آن است که خدای تعالی

- (۱). مش: سرویی.
- (۲). آل، مش: گفتند.
- (۳). کا دم.
- (۴). آب، آز: گفته‌اند.
- (۵). آب، آز: فرمود.
- (۶). کذا در آط و دیگر نسخه بدلها، با توجه به ضبط نسخه کا تصحیح شد.
- (۷). آج، لب، آل: تمره.
- (۸). آب، آز، کا: کرده‌اند، آج، لب، آل: کرد.
- (۹). آب، آز از.
- (۱۰). کا: فرمان آید.
- (۱۱). آب، آز، آل، مش: سرویی.
- (۱۲). آل: صور.
- (۱۳). آج، لب، آل: در دمد. [...]
- (۱۴). آب، آز، مش: یک.
- (۱۵). آز، مش: دویم، آل: دیم.
- (۱۶). آج، لب: صعب، آل: سعب، کا: معین.
- (۱۷). آب، آز، کا: سیوم، آج، لب، آل، مش: سیم.
- (۱۸). آب، آز، آل، مش است.

صفحه : ۸۰

گفت: مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً ﴿١﴾ يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ، تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ ﴿٣﴾ تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا ﴿٤﴾ يَوْمَ النَّادِ، يَوْمَ تُؤْتُونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ ﴿٥﴾ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ! گفت: ایشان شهیدان باشند، فزع بر زندگانی ﴿٧﴾ باشد که

- (۱). سوره یس (۳۶) آیه ۴۹.
- (۲). آط: باوندنکی، آب، آز: یا اوندکی، کا: قندیلی، آج، لب، آل: باوندکی، آنچه در متن آمده از مش اختیار شد که از همه صحیحتر می نماید.
- (۳). سوره نازعات (۷۹) آیه ۶ و ۷.
- (۴). سوره حج (۲۲) آیه ۲.
- (۵). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۳۲ و ۳۳.
- (۶). آز: فرو ریزیده.
- (۷). کا دنیا.



صفحه : ۸۱

آن جا باشند، و ایشان زندگانی باشند بنزدیک خدای تعالی، چنان که گفت: بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ، فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ (۱) يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ (۳) وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ (۴) لِمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ (۱) لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (۲) لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (۵) لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَ لَا أَمْتًا (۸) مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمَ عَسْرٍ (۱) فَنَزَعَ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَرِنَ فِي الْأَرْضِ، بترسند هر که در آسمان و زمین باشند، و اینکه لفظ اگر چه ماضی است معنی مستقبل باشد، و در قرآن از اینکه (۲) بسیار است، و فایده آن که: از قوت و غلبه آنچه لا محال واقع خواهد بود (۳)، فکان قد وقع، پنداری که در وجود آمد الا آن که خدای خواهد از شهیدان، وَ كُلُّ أَتَوْهٍ دَاخِرِينَ.

حمزه و خلف و حفص خواندند (۴): «آتوه»، به «الف» مقصور، علی الفعل من الاتیان، همه به او آیند. و باقی قراء به «الف» ممدود علی الفاعل، آنگه نون جمع بیفگند (۵) للاضافه، و بیان کردیم که لفظ «کل»، صالح باشد واحد و جمع را. جمع چنان که در اینکه آیت هست، و واحد نحو قوله: وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا (۶) «داخِرین»، ای صاغرین، ذلیل و مهین، و نصب او بر حال است. قوله: وَ تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً، و تو بینی یا محمّد کوههای جامد، یعنی ایستاده و ثابت. وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ، آنگه آن همچنان رود که ابر رود تا به روی زمین افتد و باز راست شود، و ذلك قوله: وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا (۷) صُنِعَ اللَّهُ بِبَصْرِيَانِ كَفَتُنْد: نصب او بر مصدر است، یعنی صنع الله صنعا، آنگه فعل بیفگند و مصدر اضافت کرد با فاعل. و کوفیان گفتند: نصب او بر اغراء است،

(۱). سوره قمر (۵۴) آیه ۸.

(۲). آب، آز مثل.

(۳). آج، لب، آل، شد، کا: شدن.

(۴). آب، آز: خوانده‌اند. [...]

(۵). آل، کا: بیفگندند.

(۶). سوره مریم (۱۹) آیه ۹۵.

(۷). سوره طه (۲۰) آیه ۱۰۵.

(۸). لب: یحسب.

(۹). کذ در آط، آج، لب، آل، مش: آب: لحام، تفسیر طبری (چاپ مصر ۱۹۵۴) ۲/ ۲۱: لحاج، که بر متن راجح می نماید.

صفحه : ۸۴

كقولهم: الهلال والاسد، یعنی ابصر الهلال و احذر الاسد. و اینکه جایگاه همین خواست، یعنی ابصروا صنع الله (و اعلموا) صنع الله، بینی و بدانی صنع خدای تعالی.

الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ، آن خدایی که همه چیزی (۱) که آفرید نکو آفرید.

قتاده گفت: اتقن، ای احسن. و دیگران گفتند (۲): ای احکم، محکم آفرید چنان که در او خللی و عیبی نباشد، نظیره قوله: ... ما تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ (۳) إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ (۴) مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا، هر که او نیکویی کند، او را به از آن بدهند. حسن بصری گفت: مراد به حسنه گفت: «لا اله الا الله» است. قتاده گفت:

مراد اخلاص است.

علی بن الحسین زین العابدین - علیهما السلام - گفت: مردی به غزا رفت به زمین روم، و او را عادت بودی چون خالی بودی به آواز بلند «لا اله الا الله وحده لا شریک له» گفتی. یک روز در مرغزاری می‌رفت به زمین روم، اینکه کلمات بگفت. سواری برون «۶» آمد از آن مرغزار و گفت: چه گفتی! گفت: آنچه شنیدی. گفت: و الله که اینکه کلمه «۷» است که خدای تعالی گفت: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ هُمْ مِنْ فَرْعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ.

ابو داود السیعی روایت کرد از ابو عبد الله الجدلی که امیر المؤمنین علی «۸» گفت: یا با «۹» عبد الله؟ تو را خبر دهم به حسنتی که هر که آن حسنه کند به بهشت شود و او را به از آن بدهند، و به سئیتی که هر که آن کند به دوزخ شود و هیچ عمل با

(۱). آب، آز، مش: چیز.

(۲). آب، آز: گفته‌اند.

(۳). سوره ملک (۶۷) آیه ۳.

(۴). آط: یفعلون، با توجه به ضبط قرآن مجید، تصحیح شد.

(۵). آب، آز: خوانده‌اند.

(۶). آب، لب، آز، مش، کا: بیرون.

(۷). آب، مش، کا: کلمه‌ای.

(۸). آج، آز، آل، مش، کا علیه السلام

(۹). آل: ابا. [...]

صفحه : ۸۵

آن قبول نکنند از او. گفتیم: یا امیر المؤمنین؟ و آن چیست! گفت:

الحسنه حَبْنَا اهل البيت و السَّيِّئَةُ بغضنا

، حسنه دوستی ماست که اهل البیتیم، و سئیه دشمنی ماست.

قوله: فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا، او را به از آن باشد، یعنی به از آن حسنه، و آن ثواب و نعیم ابد باشد.

عکرمه و ابن جریج گفتند: معنی نه آن است که به از آن، برای آن که به از ایمان و کلمه توحید هیچ چیز نباشد، و انما «۱» تقدیر آن است که: فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا، ای من تلك الحسنه خیر و ثواب، او را به از آن حسنه خیر و ثواب. و خیر بر اینکه قول تفضیل را نباشد، بل نیکی باشد از نیکیها.

بعضی دیگر «۲» گفتند: خیر بر تفضیل است، برای آن که ایمان فعل بنده است، و ثواب فعل خدای، و فعل خدای از فعل بنده به باشد.

بعضی دیگر «۳» گفتند: مراد رضای خداست، و رضای خدای به از همه چیز باشد، لقوله: ... وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ «۴» فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا، یعنی بیش از آن که یکی را ده بدهند کقوله: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا «۵» وَ هُمْ مِنْ فَرْعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ. کوفیان به تنوین خواندند «۱»، و نصب «یومئذ» بر ظرف، و اینکه قراءت عبد الله مسعود است. و باقی قراء بر اضافت و کسر «میم» بی تنوین، و همچنین فزع یومئذ، و ایشان از ترس آن روز ایمن باشند، و اینکه قراءت بهتر است برای آن که آن جا «فزع» معرّف باشد، و بر آن قراءت منکر «۲»، چنان که معنی آن باشد که یک فزع بود، و یک فزع بیش باشد آن روز، بل آن روز همه فزع باشد.

وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ، ابراهیم گفت: مراد به «سَيِّئَةٌ»، شرک است، و مراد به «حسنه» ایمان، گفت بیانش آن خبر که: ثَمَنُ الْجَنَّةِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.

فَكَبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ، رویهای ایشان در دوزخ افکندند. و روی کنایت است از جمله ایشان، چنان که گفت: وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ «۳» وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ «۴» وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ «۵» هَلْ تُجْزَوْنَ «۶» إِنَّمَا أَمْرُهُ أَنْگه حق تعالی رسول را گفت بگو اینکه قوم را که: مرا فرموده‌اند که خدای اینکه شهر را پرستم که حرام کرد آن را، یعنی مکّه «۷» که خدای آن را حرام کرده است و مأمن ساخته تا در او هیچ خون حرام «۸» نریزند، و هیچ صید نیازارند، و هیچ درخت او «۹» نبرند، و بر کسی ظلم نکنند، و گیاه او ندروند «۱۰». و عبد الله عباس در شاذ خواند: «الَّتِي حَرَّمَهَا»، چنان که با «بلده» راجع باشد. وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ، و او راست همه چیز یعنی خدای را به خلق و ملک و ملک. وَأَمْرُهُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، و مرا فرموده‌اند که از جمله مسلمانان باشم. وَأَنْ أَتْلُوا الْقُرْآنَ، و مرا فرموده است تا قرآن خوانم. فَمَنْ اهْتَدَى، هر که او ره

(۱). آرز: خوانده‌اند.

(۲). آب، آرز: منکراند.

(۳). سوره قیامت (۷۵) آیه ۲۲.

(۴). سوره قیامت (۷۵) آیه ۲۴. [...]

(۵). سوره عبس (۸۰) آیه ۳۸.

(۶). آط: یجزون، به قیاس با ضبط قرآن مجید، تصحیح شد.

(۷). کارا.

(۸). کذا: در همه نسخه بدلها.

(۹). کذا: درو.

(۱۰). کا: نچینند.

صفحه : ۸۷

راست به دست آرد و اختیار ایمان و طاعت کند، برای خود کند، و هر که گمراه شود ضلال او بر او باشد، یعنی نفع و ثواب طاعت او به کسی دیگر ندهند، و مضرت و عقاب معصیت او بر کسی دیگر نهند. فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ، بگو که من از جمله واعظان و ترسانندگانم. بر من بیشتر از اعدار و انذار نیست، گفتند «۱»: اینکه آیت به آیت قتال منسوخ است.

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ، و بگو که سپاس خدای را. (سنریکم آیات فتنه‌ونها)، آیات خود با شما نماید، و شما آن را بشناسی. گفتند: یعنی روز بدر، و نظیره قوله:

سَأُرِيكُمْ «۲» كَ بِهِ كَ.

مجاهد گفت: من آیات خود با شما نمایم در تنهای «۴» شما، و در آسمان و زمین، و احوال و ارزاق شما، نظیره قوله: سُنْرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ «۵» وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ «۶» إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ «۱» كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ «۵»

[سوره القصص (۲۸): آیات ۱ تا ۲۸]

## [اشاره]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

طسم (۱) تِلْكَ آيَاتِ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) تَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبِإِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ. (۳) إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ. (۴) وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعْفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ. (۵) وَنُتِمِّكُنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ. (۶) وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَاِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ. (۷) فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ. (۸) وَقَالَتْ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قَرَّتْ عَيْنِي لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ. (۹) وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ. (۱۰) وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنْبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ. (۱۱) وَحَرَمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلٍ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ. (۱۲) فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَىٰ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ. (۱۳) وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ. (۱۴)

وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ. (۱۵) قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ. (۱۶) قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ. (۱۷) فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَىٰ إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ. (۱۸) فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَىٰ أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ. (۱۹)

وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَىٰ قَالَ يَا مُوسَىٰ إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ. (۲۰) فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. (۲۱) وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ. (۲۲) وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّىٰ يُصَدِرَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ. (۲۳) فَسَقَىٰ لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّىٰ إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ. (۲۴)

فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَىٰ اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَّةَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. (۲۵) قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبْتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ. (۲۶) قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيْ هَاتَيْنِ عَلَىٰ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حِجَّاجٍ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ. (۲۷) قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجْلِينَ قَضَيْتَ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلِيمٌ وَكَافٍ. (۲۸)

## [ترجمه]

[به نام خدای مهربان بسیار آمرزش]

﴿۶﴾

اینکه آیت‌های قرآن روشن ﴿۷﴾.

- (۱). سوره قصص (۲۸) آیه ۸۵. [.....]
- (۲). مش: یک هزار.
- (۳). آج، لب، آل: ندارد.
- (۴). آب، آج، لب، آز، آل، مش، کا: گواهی.
- (۵). سوره قصص (۲۸) آیه ۸۸.
- (۶). آط: ندارد، از آب، افزوده شد، آج، لب، آل: به نام خدای بخشاینده مهربان، مش: به نام خدای بخشاینده آمرزنده.
- (۷). آب، مش است.

صفحه : ۸۹

می خوانیم بر تو از خبر موسی و فرعون برآستی برای قومی که ایمان آرند» (۱).  
 فرعون بلندی کرد» (۲) در زمین و کرد اهل آن را به فرقه‌ها، ضعیف کرد» (۳) گروهی را از ایشان، می کشت» (۴) پسران ایشان» (۵) و زنده می گذاشت» (۶) زنان ایشان را» (۷) که بود» (۸) از جمله مفسدان.  
 ما می خواهیم که منت نهیم بر آنان که ضعیف گرفتند» (۹) در زمین و کنیم ایشان را امامان، و کنیم ایشان را میراث خوار.  
 و تمکین کنیم» (۱۰) ایشان را در زمین و باز نمایم فرعون را و هامان را و لشکرهای ایشان را از ایشان آنچه بودند حذر می کردند» (۱۱).  
 و وحی کردیم به مادر موسی که شیرده او را» (۱۲)، چون بترسی بر او بیفگن او را در دریا و مترس و اندوه مدار که ما باز رسانیم» (۱۳) او را با تو و کنیم» (۱۴) او را از جمله پیغامبران.  
 بر گرفتند» (۱۵) او را آل فرعون تا باشد ایشان را دشمنی و اندوهی» (۱۶)، فرعون و هامان و لشکرهای» (۱۷) ایشان بودند خطا کننده.

- 
- (۱). آب، مش: دارند.
  - (۲). آب: تکبر می کند، مش: تکبر کرد.
  - (۳). آب، آج، لب، آل، مش: ضعیف می شمرد.
  - (۴). آب، مش: که می کشتند.
  - (۵). آب، مش: خود را.
  - (۶). آب، مش: می گذاشتند.
  - (۷). آط: بودند، با توجه به آب تصحیح شد.
  - (۸). آط: استضعفوا، به قیاس با ضبط قرآن مجید، تصحیح شد. [.....]
  - (۹). آب، مش: ضعیفانند در، آج، لب، آل: ضعیف می شمردند ایشان را.
  - (۱۰). آب، مش: جای دهیم.
  - (۱۱). آب، مش: ایشان کم نبودند که حذر کنند.
  - (۱۲). آب، آج، لب، آل، مش پس.
  - (۱۳). آب، مش: باز گرداننده ایم.
  - (۱۴). آب، مش: گرداننده ایم.

(۱۵). آب، مش: برچیدند.

(۱۶). آب، آج، لب، آل، مش بدرستی که.

(۱۷). آب: لشکر.

صفحه : ۹۰

و گفت زن فرعون روشنایی چشم باشد مرا و تو را، مکشی او [را]

«۱»، باشد که سود دارد ما را، [یا]

«۲» گیریم او را فرزندی و ایشان نمی دانستند «۳».

و گشت دل «۴» مادر موسی پرداخته، نزدیک بود که آشکارا بکند به او، اگر نه بستمانی «۵» در دل او تا باشد از مؤمنان.

و گفت خواهرش را ابر پی او برو «۶»، و او را از دور بدید او را و ایشان نمی دانستند [

«۷».

و حرام گردانیدیم بر او شیرها «۸» از پیش «۹»، گفت خواهر موسی هیچ دلالت کنم شما را بر اهل خاندانی که فرا پذیرند او را برای

شما و شیر دهند، و ایشان او را نیک خواهان باشند.

پس باز گردانیدیم او را با مادر او تا روشن شود چشم او و اندوهگن نبود، و تا مادر موسی بداند که وعده خدای راست است، و

لکن بیشتر ایشان نمی دانند.

و چون موسی برسد بغایت قوت و جوانی و بلاغت، و تمام عقل شد، بدادیم او را حکمت و علم، و همچنین پاداش «۱۰» دهیم نیکو

کاران را.

و در شد موسی - علیه السلام - به شهر مصر بر وقت آرامیدن و غفلت از اهل مصر «۱۱». پس یافت در مصر دو مرد با یکدیگر جنگ

می کردند، یکی سامری بود از خویشان موسی «۱۲» و

۱، ۲. آط: ندارد، از آب، افزوده شد.

(۳). آب، مش: نمی دانند.

(۴). آب، مش: اگر نه آن که می بستیم.

(۵). آب، مش: و در صبح در آمد.

(۶). آب، مش: که قصد کن او را. [.....]

(۷). اساس: تا بدین جا افتادگی دارد، از آط، افزوده شد.

(۸). کذا در اساس، آط، آج، لب، آل: پستانها.

(۹). آط، آج، لب آن.

(۱۰). آط، آل: پاداشت.

(۱۱). آط، آج، لب، آل: اهلش.

(۱۲). آط، آج، لب، آل: از شیعه او.

صفحه : ۹۱

دیگر قبطی بود از دشمنان موسی، فریاد و یاری خواست از موسی آن که از خویشان موسی بود، بر آن که از دشمنان او بود، پس مثنی بزد قبطی را موسی - علیه السلام «۱» - بکشت او را. گفت موسی: اینکه از کردار دیو است، بدرستی که او دشمنی است گمراه کننده هویدا.

گفت موسی: ای خداوند من؟ بدرستی که من ستم کردم بر تن خود، پس بیامرز مرا، بیامرزید او را، که اوست آمرزنده و بخشاینده. گفت خداوند ابدانچه نعمت کردی بر من هرگز نباشم یار «۲» گناهکاران را.

پس گشت «۳» در شهر مصر از کشتن ترسیده «۴»، گوش وا خویش می داشت «۵» همی آن که یاری خواسته بود از او دی، فریاد «۶» می خواست از او، گفت او را موسی: بدرستی که تو گمراهی هویدای «۷».

پس چون خواست که بگیرد آن را که او دشمن بود ایشان هر دو را، گفت ای موسی ای «۸» می خواهی که بکشی مرا چنان که بکشتی یکی را دی! نمی خواهی مگر آن که باشی گردنکشی در زمین، و نمی خواهی که باشی از نیکان. و آمد مردی از کناره شهر به شتاب،

(۱). آج، لب، آل پس.

(۲). آط، آج، لب، آل: پشت و پناه.

(۳). آط، آج، لب، آل: پس در بامداد آمد، آب، مش: پس صبح کرد.

(۴). آط، آج، لب، آل: در شهر ترسناک، آب، مش: در شهر ترسان.

(۵). آط، آب، آج، لب، آل، مش: چشم می داشت.

(۶). آط، آج، لب: که دید آن را که یاری می خواست از او، آب، مش: آن کس که طلب یاری می کرد دیروز.

(۷). آط، آج، لب: آشکارا، آب، مش: گمراه روشنی.

(۸). آب، مش: تو. [...]

صفحه : ۹۲

گفت ای موسی بدرستی که بزرگان گروه اشارت «۱» می کنند به تو تا بکشند تو را.

بیرون شو، بدرستی که من تو را از نصیحت کنند گانم.

بیرون شد از مصر ترسنده «۲»، چشم «۳» می داشت که از پس وی بیایند، گفت ای خداوند من برهان مرا از گروه ستمکاران.

و چون روی کرد «۴» سوی مدین گفت شاید بود که خداوند من راه نماید مرا به راه راست.

و چون فرا رسید فرا «۵» آب مدین یافت بر او بر سر چاه «۶» گروهی از مردمان که آب می دادند، و یافت از جزایشان دو زنی را «۷»

که باز می داشتند «۸» گوسفندان خود را، گفت چیست کار شما، گفتند آن دو زن: ندهیم ما آب تا که باز گردند شبانان، و پدر ما

پیری است بزرگ.

پس آب داد موسی ایشان را، پس برگشت «۹» سوی سایه‌ای شد «۱۰»، پس گفت ای خداوند من، بدرستی که من بدانچه تو

فرستی «۱۱» سوی من از نیکی، درویش و نیازمندم.

آمد به موسی از ایشان دو زن یکی می رفت بر شرمساری، گفت آن زن که

(۱). آط، آج، لب، آل: مشورت.

- (۲). آب، آج، لب، آل: ترسان.
- (۳). آج، لب، آل به گروه.
- (۴). آط، آج، لب، آل: روی نهاد.
- (۵). آط: چون برسد به، آب: چون رو آورد بر.
- (۶). دیگر نسخه بدلها: ندارد.
- (۷). آط، آب، آج، لب، آل، مش: دو زن.
- (۸). آط، آب، آج، لب، آل: که می‌رانند.
- (۹). آط: پشت کرد.
- (۱۰). آج، لب، آل: سایه درخت.
- (۱۱). آط، آب، مش: تو فرستادی.

صفحه : ۹۳

پدر من می‌خواند تو را تا پاداش «۱» دهد تو را مزد آنچه آب دادی گوسپندان «۲» ما را، پس چون آمد موسی بدو و بر گفت بر او قصه، گفت مه ترس «۳»، برستی از گروه ستمکاران. گفت یکی از آن دو زن: ای پدر من؟ او را به مزدوری ستان که «۴» بهترین آن کس که به مزدوری ستانی آن باشد که قوی باشد و امین.

گفت شعیب «۵» بدرستی که من می‌خواهم که به زنی به تو دهم یکی از اینکه دو دختر من به شرط آن که مزدوری کنی مرا هشت سال، پس اگر تمام کنی ده سال مردمی از سوی تو باشد و نمی‌خواهم من که دشخوار و سخت واگیرم بر تو، زود بود که یابی تو مرا اگر خواهد خدای - سبحانه و تعالی - از نیک مردان.

گفت موسی - علیه السلام: اینکه کار به میان من و توست هر کدام از دو اجل «۶»، یعنی هشت سال و ده سال هر کدام که بگزارم و تمام کنم نبود بیداد و دشخواری بر من، و خدای بر آنچه می‌گویم نگاهبان است و گواه. قوله تعالی: طسم «۷» تَلُّوا عَلَیْکُمْ، ما بر تو می‌خوانیم از خبر موسی و فرعون

- (۱). آط: پاداشت.
- (۲-۵). دیگر نسخه بدلها: ندارد.
- (۳). اساس: مه ترس / مترس. [...]
- (۴). آب، مش: ای پدر اجارت گیر او را که.
- (۶). آط، آج، لب، آل: دو وقت، آب، مش: از اینکه دو مدت.
- (۷). مش تلک آیات الکتاب المبین

صفحه : ۹۴

بدرستی و راستی. و «من»، تبعیض راست برای آن که جمله قصه موسی در اینکه سورت نیست، و گفت: به حق و صدق می‌خوانیم تا کسی را شبهتی نباشد در آن که اینکه قصه راست است یا دروغ، یا «۱» در او تفاوتی و کما بیشی هست «۲». آنگه گفت: لِقَوْمٍ



يُؤْمِنُونَ، ما اینکه قصه برای قومی «۳» مؤمنان می‌خوانیم، و اگر چه اینکه قصه برای مؤمن و کافر است. مؤمنان را به ذکر تخصیص کرد برای آن که منتفع ایشانند به آن.

آنگه در قصه فرعون گرفت و گفت: إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ، فرعون در زمین - گفتند: مراد زمین مصر است - علو و تکبر و ترفع کرد، و اهل آن زمین را به چند فرقت «۴» کرد هر فرقتی «۵» را به خدمتی مشغول بکرد «۶». يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ، گروهی را از ایشان ضعیف گرفت، و آن بنی اسرائیل بودند. يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ، پسران ایشان را می‌کشت به تهمت موسی، و زنان و دختران ایشان را رها می‌کرد، آنگه بر جمله گفت: او از جمله مفسدان بود.

آنگه گفت: وَ نُرِيدُ، و ما می‌خواهیم، یعنی خواستیم که منت نهیم بر آنان که ایشان را مستضعف کردند و ضعیف داشتند [۱۷۴-ر] در زمین مصر از بنی اسرائیل. وَ نَجَعَلَهُمْ أُمَّةً، و ایشان را امامانی کنیم که مردم به ایشان اقتدا کنند در خیرات، اینکه قول عبد الله عباس است.

قتاده گفت: یعنی ایشان را به «۷» پادشاه و والی کنیم، بیانه قوله: وَ جَعَلَكُمْ مَلُوكًا «۸» وَ نَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ، و ایشان را به وارث مال فرعون و قوم او کنیم پس «۹» آن که ایشان را هلاک کرده باشیم.

و اصحاب ما روایت کردند که: آیت در شأن مهدی آمد - علیه السلام - که خدای او را و اصحاب او را از پس آن که ضعیف و مستضعف بوده باشند «۱۰» منت نهد

(۱). لب: تا.

(۲). همه نسخه بدلها: نیست.

(۳). آج، لب: قوم.

(۴). کا: فرقه.

(۵). کا: فرقه‌ای.

(۶). همه نسخه بدلها: کرد.

(۷). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۸). سوره مائده (۵) آیه ۲۰.

(۹). کا: پیش از.

(۱۰). همه نسخه بدلها: مستضعفند.

صفحه : ۹۵

بر ایشان، و مراد به زمین جمله زمین دنیاست. و ایشان را امام کند در زمین، و ایشان را وارث کند، و اینکه قول اولیتر است از آن جا که موافق ظاهر است از چند وجه:

یکی: ارض به «لام» تعریف جنس بر عموم حمل کردن اولیتر باشد. دگر: لفظ امام در حق او حقیقت باشد، و در حق بنی اسرائیل مجاز. دگر آن که: وارث به او لا- یقتر است از اینکه «۱» جا که او باز پسین ائمه است و او وارث همه گذشتگان باشد و به دامن قیامت بود دولت او «۲»، و مثله قوله: وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ «۳» وَ نُرِي، حمزه و کسائی و خلف خواندند: «و یری فرعون و هامان [و جنود]

«۴» به «یا» مفتوح و رفع «فرعون» و «هامان» و «جنود»، باسناد الفعل اليهم. و باقی قراء وَ نُرِي، به «نونی» مضموم و کسر «را» و نصب

«یا» و نصب ما بعدها علی آنه مفعول به.

و معنی قراءت اول «۵» آن باشد که بینند فرعون و هامان و لشکر ایشان از بنی اسرائیل آنچه می ترسند و حذر می کنند از آن. و معنی قراءت دوم آن باشد که باز نماییم با فرعون و هامان و لشکرش «۶» از آن مستضعفان آنچه ایشان از آن حذر می کنند از هلاک، یعنی آن مستکبران را بر دست اینکه مستضعفان هلاک کنیم. و براین قراءت آیت عطف بود بر آیت مقدم، و نصب «نری» بر عطف آن نمن باشد.

قوله: وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ - الاية، قتاده گفت: اینکه وحی القاء فی القلب است نه وحی پیغامبری است. گفت: ما در دل او افگندیم، و نام مادر موسی یوحابد بنت لاوی بن یعقوب. و گفتند: اینکه وحی به معنی امر است، خدای تعالی او را فرمود که او را شیر ده. چون ترسی بر او «۷»، او را در رود نیل افگن و هیچ مترس و اندوه مدار که

(۱). همه نسخه بدلها: آن. [.....]

(۲). کا: تا منقرض دنیا دولت او بماند.

(۳). سوره انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۵.

(۴). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط و با توجه به ذکر کلمه در جمله افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها: «و معنی قراءت اول ...» ندارد.

(۶). آب، مش: لشکر را.

(۷). همه نسخه بدلها: ندارد، چاپ شعرانی (۸/ ۴۳۶): یعنی موسی را و.

صفحه : ۹۶

ما او را با تو دهیم و از جمله پیغامبران کنیم او را.

اهل بلاغت گفتند: اینکه آیت «۱» از جمله آن است که در بلاغت بغایت است برای آن که در او دو خبر است، و دو امر، و دو نهی، و دو بشارت.

اما دو خبر «۲»: (او حینا و خفت)، و امّا دو امر: (ارضعیه و القیه)، و دو نهی: وَ لَا تَخَافِي وَ لَا تَحْزَنِي، و دو بشارت: إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ.

عطا و جویر «۳» و مقاتل و ضحاک گفتند از عبد الله عباس که: فرعون در خواب دید که آتشی از بیت المقدس «۴» بر آمدی، و گرد مصر بر آمدی «۵» و قبطیان را و سرایهای ایشان بسوختی و بنی اسرائیل را تعرض نکردی.

علمای قوم خود را بخواند و «۶» اینکه خواب از ایشان پرسید، گفتند: از اینکه شهر مردی بیرون آید که هلاک تو و هلاک قوم تو بر دست او باشد، و اینکه اوان ولادت اوست.

فرعون بفرمود تا جماعتی را بر زنان آبستان «۷» بنی اسرائیل گماشتند تا هر مولود که بزاد «۸» آنچه پسر بود می کشتند، و آنچه دختر بود رها می کردند.

وهب گفت: در طلب موسی «۹» نود هزار کودک را بکشتند.

عبد الله عباس گفت: چون بنی اسرائیل در مصر بسیار شدند، بر مردمان تناول کردند و معاصی آشکارا کردند، و خیار «۱۰» ایشان دست از امر معروف و نهی منکر برداشتند، خدای تعالی قبطیان را بر ایشان گماشت تا ایشان را مستضعف کردند و بنده گرفتند و بیگار فرمودند تا آنکه که خدای ایشان را برهانید «۱۱» به موسی.

عبد الله عباس گفت: چون علامت حمل و اثر آن به مادر موسی پیدا شد، خبر دادند فرعون را «۱۲» که زن عمران آبستن است. او کس فرستاد زنان را تا ببینند. بیامدند

(۱). مش در بلاغت، آب: گفته‌اند اینکه بلاغت.

(۲). آط او.

(۳). همه نسخه بدلها: جییر.

(۴). کا: آسمان.

(۵). همه نسخه بدلها: در آمدی.

(۶). مش تعبیر.

(۷). همه نسخه بدلها: آبستن.

(۸). مش: هر مولودی که بزادی. [.....]

(۹). مش: در دفع نمودن موسی.

(۱۰). کا: جباران.

(۱۱). کا: بترسانید.

(۱۲). همه نسخه بدلها: او را.

صفحه : ۹۷

و بدیدند و اختار کردند، هیچ اثر «۱» ندیدند، هر گه که دست بر شکم او نهادند، کودک با پشت «۲» رفت «۳». برفتند و فرعون را گفتند: هیچ اثری نیست [۱۷۴-پ]

، و اصلی نیست اینکه حدیث را.

چون حمل به او «۴» گران شد و وقت وضع نزدیک رسید «۵»، از جمله قابلگان که «۶» ایشان را بر اینکه کار گماشته بودند یکی بود که او با مادر موسی دوستی «۷» داشتی.

چون درد زادن بگرفت او را، کس فرستاد و آن قابله را حاضر کرد و او را گفت: بدان که حالی چنین پیش آمد، و اینکه دوستی تو «۸» باید تا مرا نفعی کند به وقتی، اگر ممکن باشد مرا یاری دهی بر اینکه وضع و «۹» پوشیده داری. گفت همچنین «۱۰» کنم.

چون اینکه حدیث بشنید، در دل گرفت که فرعون را خبر دهد اگر مولود پسر باشد.

چون مادر موسی به موسی بار بنهاد. نوری از میان چشمهای او بتافت که چشمهای ایشان را مبهوت «۱۱» کرد، و دوستی از او «۱۲» در دل اینکه قابله فتاد «۱۳» سخت، روی به مادر موسی کرد و او را گفت: همه عزم من آن بود که اگر اینکه مولود پسر باشد، یا

بکشم او را «۱۴»، یا فرعون را خبر دهم. اکنون چون بدیدم او را، دوستی از او در دل من «۱۵» افتاد، و اینکه نور روی او گواهی «۱۶» می دهد که «۱۷» آن کودک است که دشمن ماست، و هلاک ما بر دست او باشد، و لکن دوستی او رها نمی کند مرا که مکروهی به

او رسانم، او را نگاه دار از فرعون و قومش.

چون قابله از سرای مادر موسی به در آمد «۱۸»، بعضی از عیون و جواسیس او را

(۱). کا حمل.

- (۲). همه نسخه بدلها بجز کا: او، کا مادر.
- (۳). لب: برفت، مش: می رفت و می چسبید چنان که اثر آن معلوم نمی شد، کا: رفتی.
- (۴). آج، لب: با او، آژ: او به او، مش: حمل بار.
- (۵). همه نسخه بدلها: نزدیک آمد.
- (۶). مش تمام.
- (۷). کا فرعون.
- (۸). مش: و به اینکه دوستی که مرا با توست می.
- (۹). آب، آژ، مش: بر اینکه و اینکه حدیث، آط، آج، لب، آل: وضع و اینکه، کا: و اینکه حدیث.
- (۱۰). مش که می گویی چنان. [.....]
- (۱۱). همه نسخه بدلها: متحیر.
- (۱۲). مش: دوستی موسی، دیگر نسخه بدلها بجز کا: دوستی او، کا: دوستی از آن.
- (۱۳). همه نسخه بدلها: افتاد.
- (۱۴). همه نسخه بدلها: اینکه را.
- (۱۵). مش سخت.
- (۱۶). همه نسخه بدلها: گواهی.
- (۱۷). آط، آب، مش اینکه.
- (۱۸). کا: بیرون آمد.

صفحه : ۹۸

دیدند، خبر «۱» بدادند. حرس بیامد تا «۲» بنگرند «۳». کسی بیامد و او را خبر داد «۴». او موسی را در خرقه‌ای پیخت «۵» و در تنور نهاد و او برفت «۶». خاله موسی در آمد و نیک نگاه نکرد «۷» آتش در تنور نهاد و تنور بتافت تا نان پزد. قوم فرعون در آمدند و سرای «۸» بجستند و بنگریدند، هیچ کودک ندیدند و تنوری دیدند که آتش از آن زبانه می زد، برفتند.

چون مادر موسی باز آمد، خواهر را گفت: کودک را چه کردی! گفت: ندیدم او را. گفت: منش در تنور نهادم، چون در نگریدند موسی در میان آتش بود و آتش گرد او می گردید و او را گزند نمی کرد. دل خوش شدند و او را «۹» بر گرفتند.

اهل اشارت گفتند «۱۰»: خدای تعالی برای آن چنان ساخت «۱۱» تا آنکه که او را گوید: فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ، او را به آب افکن، واثق باشد به آن که خدایی که او را در آتش نگاه دارد «۱۲»، در آبش هم نگاه دارد «۱۳».

و روایت دیگر آن است که: تنور به آتش می بشخید «۱۴»، مادر موسی چون بشنید که قوم فرعون به در سرای «۱۵» آمدند، مدهوش شد و عقل از او برفت ندانست تا «۱۶» کودک را چه کند، در تنور انداخت و او بگریخت. ایشان در آمدند و گفتند: اینکه زن قابله چه کار داشت اینکه «۱۷» جا! گفت: او را با ما آشنایی است «۱۸»، به پرسیدن مادر آمد «۱۹». برفتند.

(۱). مش به فرعون.

(۲). مش: به فرعون دادند، تفحص کننده را فرعون فرستاد که تا.

(۳). همه نسخه بدلها: بنگرد، کا: ببینند.

(۴). مش: بیامد و مادر موسی را از اینکه مقدمه آگاه کردند.

(۵). همه نسخه بدلها: پیچید.

(۶). همه نسخه بدلها بجز کا: ندارد. [.....]

(۷). آج، لب، آل: کرد، مش: نکرده، کا: نگه کرد.

(۸). مش عمران را، کا را.

(۹). مش از تنور.

(۱۰). همه نسخه بدلها: اهل معنی اشارت کردند که.

(۱۱). مش که.

(۱۲). همه نسخه بدلها بجز کا: نگاه داشت، کا: نگه دارد.

(۱۳). مش: در آب هم خواهد نگاه داشت، کا: در آب نیز نگه دارد.

(۱۴). آط، آب، آز، مش: می پختند، آج، لب، آل: می جستند.

(۱۵). مش ما.

(۱۶). آب، آج، لب، آز، آل، مش: که.

(۱۷). آج، لب، آل: آن.

(۱۸). همه نسخه بدلها: او با ما آشنایی داشت.

(۱۹). مش: برای پرسیدن احوال ما را آمد.

صفحه : ۹۹

چون چیزی ندیدند، مادر موسی دختر «۱» را گفت: کودک را چه کردم «۲»! گفت:

ندانم. ساعتی بود آواز «۳» از تنور آتش بر آمد، برخاستند و بنگریدند «۴» آتش بر او برد و سلام شده بود. او را برگرفتند و مدتی پنهان می داشتند.

چون طلب سخت شد، خدای تعالی در دل او افکند «۵» که او را در تابوتی نه و در رود نیل افکن. او بیامد و درود گر «۶» را گفت:

تابوتی کن به اینکه اندازه، و درود گر قبلی بود، گفت: چه خواهی کردن «۷»! گفت به کاری می باید «۸» مرا، الحاح کرد مادر

موسی، نخواست تا دروغی بگوید، گفت: کودکی را «۹» می خواهم تا او را در آن تابوت پنهان کنم که از فرعون می ترسم بر او.

او تابوت بساخت و بر اثر برفت و خانه او بشناخت. آنکه بیامد تا گماشتگان اینکه کار را خبر دهد. خدای تعالی زبانش بیست تا

چندان که خواست تا «۱۰» سخن گوید نتوانست. اشارت می کرد، نمی دانستند که چه می گوید. چون بسیاری اشارت کرد و مفهوم

نشد چیزی از آن «۱۱»، گفتند: دیوانه است او را بزدند و براندند. چون با دوکان «۱۲» آمد زبانش گشاده شد. دگر باره برفت تا اینکه

خبر دهد، دگر باره زبانش بسته شد و چشمش مکفوف شد تا چیزی نتوانست گفتن و چیزی ندید. دگر باره بزدند او را و بیرون

کردند. او می آمد، در وادی افتاد «۱۳»، گفت: اینکه مولود آن است که مطلوب فرعون است، و اینکه آیات علامت آن است که او

حق است، اگر خدای تعالی دگر باره زبان و چشم با من دهد من به او ایمان آرم.

خدای تعالی از او صدق دانست، چشم و زبان با او داد. او بیامد و به در سرای [۱۷۵-ر]

مادر موسی آمد و اینکه قصه باز گفت و به موسی ایمان آورد، و او مؤمن آل

- (۱). مش خود. [.....]
- (۳). آج، لب، آل، مش او.
- (۴). آب، آز، مش: بنگریستند، کا: در نگریدند.
- (۵). اساس: افکن، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.
- (۶). لب: نجار، کا: درود گری.
- (۷). همه نسخه بدلها آن را.
- (۸). همه نسخه بدلها: به کاری می آید.
- (۹). همه نسخه بدلها: کودکی هست مرا.
- (۱۰). همه ایمان بدلها: که.
- (۱۱-۲). همه نسخه بدلها: مفهوم از او چیزی نشد.
- (۱۲). آط، آج، لب، آل، کا: بادکان، آب، آز: بازدکان، مش: به دکان.
- (۱۳). همه نسخه بدلها با خود.

صفحه : ۱۰۰

فرعون بود- حبیب التجار، گفت «۱» که خدای تعالی در حق او گفت: وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ «۲» قُرَّتْ عَيْنُ لِي وَ لَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا، فرعون گفت: اکنون چون «۸» شفاعت می کنی، او را به تو بخشیدم، اما قره عین لک لالی، او روشنایی چشم تو است، از آن من نیست.

اهل اشارت گفتند: خدای تعالی از بر که «۹» اینکه گفتار آسیه را هدایت کرد «۱۰»، و اگر فرعون همین گفته بودی او را نیز هدایت دادی، و لکن چون شقاوت بر او غالب بود آنچه سبب لطف او بود اختیار نکرد.

آسیه را گفتند: چی «۱۱» نام نهی اینکه را! گفت: موشا «۱۲»، لِأَنَّهُ وَجَدَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالشَّجَرِ، برای آن که او را از میان آب و درخت «۱۳» یافتند، و ذلک قوله: فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ «۱۴» لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا، تا ایشان را

- 
- (۱). همه نسخه بدلها که.
  - (۲). همه نسخه بدلها بجز کا: بر آب.
  - (۳). همه نسخه بدلها بجز کا: در بر.
  - (۴). مش: همان.
  - (۵). همه نسخه بدلها: بیاید کشت.
  - (۶). مش که.
  - (۷). آب، آز قوله: قَالَتْ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ
  - (۸). مش تو.
  - (۹). همه نسخه بدلها: برکت.
  - (۱۰). همه نسخه بدلها، بجز مش: هدایت داد، مش: هدایت دادی.
  - (۱۱). همه نسخه بدلها: چه.

(۱۲). آب، آرز، مش: موسی.

(۱۳). همه نسخه بدلها بجز کا: شجر. [...]

(۱۴). همه نسخه بدلها لیکون لهم عدوا و حزنا

(۱۵). همه نسخه بدلها عبارت «التقاط بر گرفتن ... آل فرعون» را ندارد.

صفحه: ۱۰۲

دشمنی «۱» باشد و اندوهی. و اینکه «لام» «لام» غرض نیست، برای آن که ایشان را غرض نه اینکه بود، بل غرض ایشان آن بود که خدای تعالی گفت: قُوتَ عَيْنِ لِي وَ لَكَ، و لکن چون در سابق علم خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - چنین بود که لا محال دشمن ایشان خواهد بودن و حزن ایشان «۲»، گفت: پنداری خود او را برای اینکه کار بر گرفتند، و اینکه «لام» را «لام» عاقبت می «۳» خوانند، و چند جای ذکر او برفت و شواهد او گفته شد از اشعار.

بعضی دگر گفتند: «التقاط»، در اینکه موضع از قول عرب است که ایشان گویند: رأيت فلانا التقاطا، ای فجأه من غير قصد و لا طلب، قال الزجاج:

و منهل وردته التقاطا لم التى اذ وردته فراطا

و «لقطه» از اینکه جاست برای آن که ناگاه یابند بی قصد و طلب. پس معنی اینکه باشد که: وجده آل فرعون فجأه فأخذوه كأخذ «۴» اللقطه.

ليكون لهم عدوا و حزنا، كوفيان [۱۷۵-پ]

خواندند «۵»: «حزنا» به ضم «حا» و سکون «زا»، و باقی قراء «حزنا» به فتح «حا» و «زا»، و همالغتان: كالبخل و البخل، و العدم و العدم، و السقم و السقم. إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ، که فرعون و هامان و لشکرشان گناهکار بودند، يقال: خطيء اذا أثم فهو خاطيء و اخطأ اذا لم يصب الغرض فهو مخطيء.

وَ قَالَتْ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ، گفت زن فرعون - و هی «۶» آسیه بنت مزاحم: قُوتَ عَيْنِ لِي وَ لَكَ، ای هو قرة عين لي و لك، اینکه کودک روشنایی چشم ما باشد، مرفوع است بر خبر مبتدای محذوف. لا تَقْتُلُوهُ، مکشی او را. عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا، باشد که ما را در اینکه نفعی باشد، یا «۷» او را به فرزند «۸» گیریم. وَ هُمِ لَآ- يَشْعُرُونَ، و ایشان نمی دانستند که او کیست. مجاهد و قتاده گفتند: ایشان نمی دانستند «۹» که مال کار

(۱). همه نسخه بدلها: دشمن.

(۲). همه نسخه بدلها خدای تعالی.

(۳). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۴). همه نسخه بدلها بجز کا: کما اخذ.

(۵). آب، آرز: خوانده اند، آج، لب، آل: خوانند.

(۶). همه نسخه بدلها: او.

(۷). آط، آب، آج، لب، آرز، آل: تا.

(۸). آط، آب، آج، لب، آرز، آل: به فرزند.

(۹). همه نسخه بدلها بجز کا، عبارت «که او کیست ... نمی دانستند» را ندارد.

صفحه: ۱۰۳

او (۱) و ایشان به کجا (۲) رسد.

وَ أَصْبَحَ فُوَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغًا، گفت: در روز آمد دل مادر موسی، فارغا، پرداخته.

بیشتر مفسران گفتند: از حزن و اندوه و خوف (۳) موسی - علیه السلام - برای آن وحی که در دل او افکنده بودند.

بعضی دیگر گفتند: دل او در روز آمد فارغ (۴) از همه چیزی الا از ذکر موسی - علیه السلام.

گفتند: چون مادر موسی را به دریا افکند، شیطان بیامد و گفت:

چيست اينکه که تو کردی! اگر فرعون او را بکشتی تو را بر آن مزدی بودی، امّا چون تو بکشتی او را، هم آن مزد بر خود تباہ

کردی، و هم فرزند را هلاک کردی، هم مستحق عقوبت شدی. دلش تنگ شد و اندوهناک شد، خدای تعالی لطف کرد با او تا او

متسلّی شد و دلش از آن وسواس فارغ گشت، پس قولی دیگر آن است که: أَصْبَحَ فُوَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغًا مِنْ وَسْوَسَةِ الشَّيْطَانِ.

بعضی دیگر گفتند: چون خبر به او رسید که موسی به دست فرعون افتاد، چندانی رنج (۵) به دل او رسید که آن وحی فراموش کرد

که خدای تعالی در دل او افکنده بود، خدای (۶) گفت: أَصْبَحَ فُوَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغًا [أَيَّ بِالنَّسِيَانِ مِنَ الْوَحْيِ الَّذِي أَوْحِيَ إِلَيْهَا. كَسَائِي

گفت: فارغا، ای ناسیا. ابو عبیده گفت: فارغا]

(۷) مِنَ الْحُزْنِ، خالی شد دلش از حزن، از آن که می ترسید که او غرق شده باشد، و گفتند:

اشتقاق اینکه لفظ از قول عرب است که گویند: ذهب دم فلان فرغا، ای باطلا، چون در کشتن قود و دیت (۸) نباشد، قال الشاعر -

شعر:

فإن تك اذواد تصبن (۹) و نسوة فلن تذهبوا فرغا بقتل خباب (۱۰)

(۱). همه نسخه بدلها: مآل کار ایشان.

(۲). همه نسخه بدلها خواهد.

(۳). همه نسخه بدلها بر. [.....]

(۴). همه نسخه بدلها و پرداخته.

(۵). آط، آب، آز، مش، کا و غم، آج، لب، آل رنج و الم و غم.

(۶). مش، کا: که خدای تعالی.

(۷). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۸). همه نسخه بدلها: چون در اودیت و قود.

(۹). آط، آج، لب، آل: أصبن، آب، آز، مش: اذوادى صبن، لسان العرب (۸/ ۴۴۶): أخذن.

(۱۰). چاپ شعرانی (۸/ ۴۴۱)، لسان العرب (۸/ ۴۴۶): حبال.

صفحه: ۱۰۴

پس بر اینکه قول فارغا هم خالیا باشد لا هم فیه و لا حزن کالدم الفرغ الذی لا دیه فیه و لا قود.



العلاء بن زید گفت: فارغا ای نافر! این محیصن خواند و فضالهُ بن عبید: فرعا، به «عین» نامنقط و به «زای» منقط «۱» من الفزع، دل او ترسناک شد. اِنْ كَادَتْ لَتَبْدِي بِهِ، «ان» مخففه است از ثقیله «۲»، و التَّقْدِير: اَنَّهُا كَادَتْ لَتَبْدِي بِهِ، نزدیک بود که اظهار کند آن کار را. و گفتند: ضمیر در «به» راجع است با موسی، یعنی نزدیک بود که اظهار کند آن کار که پوشیده می‌داشت از سختی و غم که به دل او رسید.

عبد الله عیاس گفت: نزدیک بود تا گوید و ابتاه. مقاتل گفت: چون دید که موج آن تابوت «۳» بر بالا- می‌برد و به زمین «۴» می‌آورد، صبرش نماند خواست تا جزع کند و آن کار آشکارا کند. کلبی گفت: اینکه آنگاه بود که فرعون موسی را به فرزندی پذیرفت «۵» مردمان می‌گفتند: موسی بن فرعون، او را خوش نمی‌آمد «۶»، نزدیک بود تا گوید «۷»: موسی ابنی و ابن عمران. بعضی دیگر گفتند: ضمیر عاید است با وحی، یعنی نزدیک بود که آن وحی و القا که کردیم در دل او آشکارا کند. لَوْ لَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَي قَلْبِهَا، اگر نه آنستی که ما دل او بر جای بداشتیم به الطاف و عصمت. لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، تا او از جمله مؤمنان باشد. وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيه، گفت مادر موسی خواهر موسی را، و مریم بود نامش «۸». قصیه، ای اَتَّبِعِي «۹» اثره، بر پی او برو تا خبر او و حال او بدانی که کجا رسد، و «قصه»، از اینکه جاست که تتبع اثر گذشتگان باشد، و قصه هم از اینکه جاست طره را

(۱). همه نسخه بدلها بجز کا: منقوط، کا: به زاء معجم و عین غیر معجم من الفزع.

(۲). آب، آز: مثقله.

(۳). آب، آج، لب، آز، آل، مش، کا را.

(۴). همه نسخه بدلها: به زیر.

(۵). آط، آب، آز، مش، کا: پذیرفت، آج، لب، آل: پذیرفت.

(۶). همه نسخه بدلها: نیامد.

(۷). مش: که بگوید، کا: که گوید. دیگر نسخه بدلها: تا بگوید. [.....]

(۸). همه نسخه بدلها: و نامش مریم بود.

(۹). آج، لب، ال: ابتغی.

صفحه : ۱۰۵

که مویها بر یک نسق متتابع باشد. فَبَصُرَتْ بِهِ، بدید او را، يقال: بصر به و ابصر بمعنی «۱»، و گفتند: بصر به، بلیغتر باشد [۱۷۶-ر] از ابصره. عَنِ جُنْبٍ، ای عن بعد، از دور بدید او را.

عبد الله عباس گفت: البصر عن جنب، آن باشد که چشم در نظر دور «۲» بیندازد و آن چیز به او نزدیک بود. قتاده گفت: آن باشد که دزدیده به چیزی نگرد و نماید که غرض من نه آن است. نعمان بن سالم خواند در شاذ: عن جانب، ای عن ناحیه. وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ، و ایشان ندانستند که او خواهر اوست.

وَ حَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ، گفت: حرام کردیم بر او، یعنی باز داشتیم او را از آن. و اصل او در لغت منع باشد، و منه الحرمان و الحرمة و الاحرام «۳»، نه آن است که تحریمی شرعی بود اینکه جا به نهی، و «۴» معنی آن است که: بَعْضُنَا عَلَيْهِ، چنان ساختیم که شیر هیچ زن او را خوش نیامد تا امتناع کرد از آن چنان که از محرّمات امتناع کنند، كما قال الشاعر - شعر:

جاءت «۵» لتصرعنی فقلت لها اقصری انی امرؤ صرعی علیک حرام

ای ممتنع او ممنوع. و «مراضع»، جمع مرضعه باشد، و آن جای شیر خوردن بود، یعنی پستانهای زنان تا هیچ‌ها نمی‌گرفت «۶». من قبل، از پیش آن که خواهر موسی آن جا شد «۷»، و آن چنان بود که چون او را بر گرفتند و دل بر او نهادند و او را به فرزند «۸» خواندند، برای او دایگان آوردند، شیر هیچ زن نگرفت چندان که آوردند و آزمایش کردند، و خواهر او از دور آن حال می‌دید «۹» و می‌شنید، عند آن حال گفت: هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ، حق تعالی منع کرد موسی را از آن که شیر ناپاکان خورد تا گوشت و پی او به آن پرورده نشود «۱۰»، چون تربیت به شیر کافرات «۱۱» روا نباشد، کی

(۱). آج، لب، آل: به معنی طره.

(۲). همه نسخه بدلها: دور دور.

(۳). همه نسخه بدلها: و الاحترام.

(۴). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۵). همه نسخه بدلها بجز کا: جالت.

(۶). همه نسخه بدلها بجز کا: هیچ فراغی ستد، کا: هیچ بستان نمی‌گرفت.

(۷). همه نسخه بدلها: آمد.

(۸). آج، لب، آل، کا: به فرزندی.

(۹). آج، لب، آل: می‌بدید.

(۱۰). آژ: شود.

(۱۱). همه نسخه بدلها: کافران.

صفحه : ۱۰۶

روا باشد که ولادت از کافران و کافرات باشد «۱».

گفت خواهرش: ره نمایم شما را بر خاندانی که «۲» تکفل کنند و بر او مشفق باشند و او را ناصح باشند. گفتند: کیست! گفت: زنی است که فرزند او را کشته‌اند. و «نصح»، اخلاص عمل باشد از آن که به فساد آلوده شود، و نقیض او «غش» باشد. گفتند «۳»: بیار اینکه زن را تا بنگریم.

او برفت و مادر موسی را خبر داد از احوال موسی و آنچه دیده بود. او بیامد، راست که کودک «۴» بوی مادر بشنید و مادر را از دور بدید، بجست و در او آویخت و پستان بستد و شیر باز خورد، و ذلک «۵» قوله: فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ، گفت: او را با مادر دادیم تا چشمش روشن شود و اندوهناک نباشد.

وَلِتَعْلَمَ، و تا بداند «۶» که «۷» وعده خدای تعالی حق است و درست «۸» آن وعده که داد او را فی قوله: إِنَّا رَأَدُّوهُ إِلَيْكَ «۹».

وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ، و لکن بیشتر مردمان ندانند که وعده من حق است برای آن که نظر نکرده باشند و علم حاصل نکرده باشند به آنچه بر خدای روا باشد و آنچه «۱۰» نباشد.

سَدَىٰ و این جریج گفتند، چون گفت: وَ هُمْ لَهُ نَاصِحَةٌ، ایشان گفتند: همانا تو اینکه کودک را می‌شناسی! گفت: نمی‌شناسم «۱۱» او را «۱۲»، به اینکه آن خواستم که ایشان «۱۳» ملک را ناصح باشند «۱۴».

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ، چون موسی - علیه السلام - به اشد رسید. کلبی گفت: اشد، میان هژده «۱۵» سال «۱۶» باشد تا به سی سال «۱۷». دیگر

مفسران گفتند: اشد، سی و سه سال «۱۸»

- (۱). چاپ شعرانی (۸/ ۴۴۲) موسی را. [.....]
- (۲). همه نسخه بدلها او را.
- (۳). همه نسخه بدلها روا باشد.
- (۴). آب، آز: پیامد چون کودک.
- (۵). همه نسخه بدلها: فذلک.
- (۶). آب أَنْ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا
- (۷). آط، آج، لب، آل: و لا بد.
- (۸). همه نسخه بدلها است.
- (۹). سوره قصص (۲۸) آیه ۷.
- (۱۰). همه نسخه بدلها روا.
- (۱۱). مش: می شناسم.
- (۱۲). آط، آب، آج، لب، آز، مش، کا و.
- (۱۳). همه نسخه بدلها بجز کا: ندارد.
- (۱۴). همه نسخه بدلها بجز کا: باشم.
- (۱۵). آج، لب، آل، کا: هیژده. [.....] (۱۸-۱۷-۱۶). کا: سالگی.

صفحه: ۱۰۷

باشد. و استوی، راست شد، یعنی به چهل سال «۱» رسید. عبد الله عباس گفت:

«اشد، سی و سه سال «۲» باشد، و «استوی» چهل سال باشد، و آن عمر «۳» که خدای به او «۴» عذر «۵» انگیزد شست «۶» سال باشد، آنگه به خوارتر عمر کشد «۷»، أَوْ لَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ «۸» وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ «۱۱» وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ، سَدَى گفت: مدینه منیف بود از زمین مصر. مقاتل گفت:

دهی «۱۳» بود که آن را حانین «۱۴» گفتند بر دو فرسنگی مصر. خدای تعالی گفت: موسی - علیه السلام - در اینکه مدینه رفت. علی حِينَ غَفَلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا، در وقت غفلت اهلش.

محمد بن کعب گفت: میان نماز شام و خفتن بود. دگر مفسران [۱۷۶-پ]

گفتند: گرمگاه بود وقت قیلوله.

و خلاف کردند که موسی - علیه السلام - چرا به آن مدینه رفته بود «۱۵». سَدَى گفت:

موسی - علیه السلام - چون بزرگ شد، همچنان «۱۶» پوشیدی که فرعون، و بر مرکبان خاص

(۲-۱). کا: سالگی.

(۳). آز: عمری.

(۴). همه نسخه بدلها: خدای تعالی به آن.

(۵). اساس: وعده، با توجه به آط و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). همه نسخه بدلها: شصت.

(۷). همه نسخه بدلها عبارت «آنکه به خوارتر عمر کشد» را ندارد.

(۸). سوره فاطر (۳۵) آیه ۳۷.

(۹). اساس: شدید، با توجه به لغت و ضبط نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۱۰). آط، آب، آز، مش: اودی، آج، لب، آل: ندارد.

(۱۱). کا مراد به حکم و علم نبوت است یعنی ما او را نبوت دادیم.

(۱۲). آب، آز: پاداش، کا: پاداشی.

(۱۳). آط، آب، آج، آز، آل، مش، کا: دیهی.

(۱۴). کا: خانین. [.....]

(۱۵). آب، آز، مش: رفت.

(۱۶). همه نسخه بدلها جامه.

صفحه: ۱۰۸

فرعون نشستی، و او را موسی بن فرعون خواندندی. یک روز فرعون بر نشست و موسی غایب شد. چون باز آمد فرعون گفت، کجا شد! گفتند: فلان جای است، بر نشست و از دنبال وی «۱» برفت، وقت قیلوله در آمد به اینکه مدینه رسیده بود، در آن جا رفت، شهر خالی بود و مردم همه به قیلوله بودند.

محمد بن اسحاق گفت: موسی را- علیه السلام- از بنی اسرائیل شیعتی بودند که هوای او کردند، و گرد او گشتندی، و فرمان او کردند. چون بزرگ شد و رای او قوی شد و ظلم فرعون دید منکر شد بر آن که او می کرد، و به اوقات اظهار انکار می کرد، و آن حدیث با فرعون نقل می کردند، او خایف می بود و پیش فرعون نمی رفت، روزی در شهر آمد پوشیده به وقت غفلت اهلش «۲». ابن زید گفت: چون موسی در حال صغر تپنچه «۳» بر روی فرعون زد، فرعون گفت: اینکه آن دشمن من است که من در طلب او بسیار کودکان را بکشتم، و خواست تا او را بکشد، آسیه گفت: او کودک است و طفل و نادان، نداند تا چه کرد، بر او نشاید گرفتن، گفت: نه چنین است. گفت: خواهی تا بدانی، فرمای تا طبقی یا قوت بیارند و پاره‌ای آتش، تا او دست به کدام کند. بیاوردند و او دست فراز کرد و انگشتی بر گرفت و در دهن نهاد زبانش بسوخت و بندی بر زبانش افتاد.

فرعون فرمود تا او را از سرای بیرون کردند و از شهر، و با نزدیک ایشان نشد تا آنکه که بزرگ شد، آنکه در شهر شد- یعنی شهر مصر. علی حین غَفَلَةً مِنْ أَهْلِهَا، در وقتی که مردم از او غافل شده بودند و او را فراموش کرده.

و روایت کردند از امیر المؤمنین علی- علیه السلام- که او گفت: علی حین غَفَلَةً مِنْ أَهْلِهَا، روز عید بود، و ایشان به لهو و بازی مشغول بودند.

فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ، دو مرد را دید با یکدیگر بر آویخته جنگ می کردند:

یکی از شیعه او بود از بنی اسرائیل، و یکی از دشمنان او از قبطیان.

مفسران گفتند: اینکه مرد که از شیعه او بود سامری بود، و آن که از دشمنان او بود

(۱). همه نسخه بدلها بجز کا: از قفای او، کا: به دنبال او.

(۳). آب، آرز، کا: طپانچه.

(۲). کا: اهل شهر.

صفحه: ۱۰۹

طباخ فرعون بود- و نامش فلیثون «۱» بود. و گفتند: نانوای «۲» فرعون بود و نامش فاثور «۳» بود، اینکه «۴» مرد را به بیگار گرفته بود تا هیزم «۵» به مطبخ فرعون برد.

سعید جبیر گفت: چون موسی - علیه السلام - بزرگ شد، بنی اسرائیل بر او جمع شدند و به حمایت او بودند، و اصحاب فرعون نیارستندی که به حضور او با یکی از ایشان خطایی «۶» کنند یا بیگاری فرمایند، چه او در خود قوتی تمام داشت، و برای آن که پسر خوانده فرعون بود کس با او منازعت «۷» نیارستی کردن. یک روز به کنار «۸» شهر می رفت فرعون «۹»، اسرائیلی «۱۰» را گرفته بود به بیگار. اسرائیلی چون موسی را بدید فریاد خواست از او. موسی گفت: دست بدار از او. گفت: ندارم، چه هیزم «۱۱» به مطبخ پدرت می برد، و وقت را کسی دیگر نیست. موسی به خشم آمد و او را مشتى بزد بر سیل مدافعت تا او را از او باز دارد، و قصد او کشتن قبطی نبود، و ذلک قوله: فَوَكَّرَهُ مُوسَى، موسی - علیه السلام - او را مشتى زد.

فراء و ابو عبیده گفتند: «وکز»، دفع باشد به اطراف انگستان، و در مصحف عبد الله «۱۲» هست که: فنکره موسی. و وکز، و نکز، و لکز، و لهز، یکی باشد. فَقَضَى عَلَيْهِ، بر او به سر آورد، یعنی عمر بر او به سر آورد، من قولهم: قضیت الشیء فانقضی، و قیل من قولهم: قضیت الشیء اذا فرغت منه كقضاء الدین. بعضی دگر گفتند: اینکه کنایت است از قتل، یقال: قضی علیه اذا اتی علیه، قال الشاعر - شعر:

ایفایشون «۱۳» و قد رأوا حفائهم قد عضه ففضی علیه الاشجع

ای قتله.

اگر گویند: چه وجه است در کشتن موسی قبطی را! گوئیم: وجه آن است که

(۱). آج، لب، آل: فلیون، کا: فلیثوم.

(۲). کا: نانباء.

(۳). همه نسخه بدلها: قابور، کا: فاتون.

(۴). همه نسخه بدلها بجز کا: آن.

(۵-۱۱). کا: هیمه.

(۶). آج، لب، آل: خطاب، مش، کا: خطاب.

(۷). همه نسخه بدلها: با او معارضه و مناظره.

(۸). آج، لب، آل: به کناره، کا: به کرانه.

(۹). اساس: می رفت فرعون، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد، آج، لب، آل: می رفت قبطی. [.....]

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز کا: بنی اسرائیل، کا: بنی اسرائیلی.

(۱۲). عبد الله / عبد الله مسعود.

(۱۳). همه نسخه بدلها بجز کا: ایقاسمون، چاپ شعرانی (۸/۴۴۴): القاسمون، کا: ایقاتشون.

صفحه: ۱۱۰

موسی - علیه السلام - قصد کشتن او نکرد، آنما قصد او دفع بود، و هر قصدی «۱» که در میانه رود [۱۷۷-ر] در وقت مدافعت بر ظالم باشد، بر دافع نباشد «۲». چون مرد کشته شد، موسی - علیه السلام - بترسید و پشیمان شد و گفت: هذا من عَمِلَ الشَّيْطَانِ، یعنی کشتن اینکه قبطنی بی قصد و اختیار من از عمل شیطان بود، یعنی به اغراء و اغوای او بود. و گفتند: هذا من عَمِلَ الشَّيْطَانِ، یعنی مقتول قبطنی از «۳» عمل شیطان بود، یعنی از عمل او «۴». آنکه او را در زیر ریگ پنهان کرد و برفت. إِنَّهُ عَمِدٌ وَ مُضِلٌّ مُبِينٌ، که شیطان دشمنی است اضلال کننده «۵» آشکارا.

آنکه بر سیل رجوع و خضوع و انقطاع با خدای تعالی گفت: رَبِّ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی، بار خدایا؟ من بر خود ستم کردم به اینکه که کردم. و جوهری که گفتیم در قصه آدم فی قوله: رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا «۶» رَبِّ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی، و اینکه جواب آن کس باشد که گوید: قتل مقصود بود و عمد بود. فَاعْفِرْ لِی، بیامر مرا هم بر اینکه طریق «۹» که گفتیم من الاخبات و الانقطاع الی الله تعالی و المفزع «۱۰» الیه. فَغَفَرَ لَهُ، خدای تعالی بیامرزید او را، و او غفور و رحیم است، و آن حال کس ندانست جز که مرد را مفقود یافتند، و گفتند: مرد را کشته دیدند و ندانستند که او را که کشته است.

قال رَبِّ بِمَا اَنْعَمْتَ عَلَیَّ، گفت: بار خدایا؟ به اینکه نعمت که کردی بر من

(۱). همه نسخه بدلها: تعدی.

(۲). همه نسخه بدلها بجز کا عبارت «بر دافع نباشد» را ندارد.

(۳). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۴). آط، آج، لب، کا: یعنی عمل او عمل شیطان بود.

(۵). آج، لب، آل و.

(۶). سوره اعراف (۷) آیه ۲۳.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز آط: کرده باشد.

(۸). همه نسخه بدلها: و ترک مندوب کرده بود.

(۹). آج، لب، آل: هم بر طریقی.

(۱۰). همه نسخه بدلها: و المفزع.

صفحه: ۱۱۱

عهد کردم که نیز یار مرد گناهکار نباشم. گفت «۱»: برای آن گفت که اگر چه مرد اسرائیلی بود کافر بود، و گفتند «۲»: برای آن گفت که در خصومت که با قبطنی کرد متعدی بود.

گفتند: عبد الله مسلم کس فرستاد به عطاء بن ابی رباح، گفت: من می خواهم که تا عطاء اهل بخارا «۳» به دست تو کنم که تو مردی به انصافی، تا حق هر یک به واجب «۴» بدهی، و عبد الله مسلم امیر خراسان بود، عطا استعفا خواست و تن در نداد. او را گفتند: تو را چه زیان بودی اگر تو لای اینکه کار بکردی، چون تو چیزی بر نخواهی گرفتن «۵»، بر تو وبالی نباشد! گفت: نخواهم که یار ظالمان باشم در عمل ایشان.

عبد الله بن الولید گفت عطاء بن ابی رباح را گفتم: مرا برادری است بسیار عیال «۶»، و در دیوان به قلم چیزی نویسد «۷» و از آن جا

قوتی به دست آرد و کاری دگر نداند، و اگر آن کار نکند عیال او «۸» را تقصیر باشد و وام باید کردن «۹» او را، روا باشد! گفت: عامل کیست! گفتم: خالد بن عبد الله القسری «۱۰»، گفت: روا نباشد معاونت «۱۱» ظالمان کردن در عمل ایشان، باید تا دست بدارد از آن که خدای او را مستغنی بکند «۱۲» خود.

و در خبر است که: فردای قیامت که خلائق را در موقف سیاست بدارند، منادی از قبل رب العزّة ندا کند که:

اینکه الظلمة و اعوان الظلمة!

کجا اند ظالمان و اعوان ظالمان! همه را جمع کنند،

حتی من بری لهم قلما اولاق لهم دواة

، تا آن کس که برای ایشان قلمی تراشیده باشد یا دواتی سیاه کرده باشد، و همه را در دوزخ اندازند.

(۱). همه نسخه بدلها: گفتند. [.....]

(۲). اساس: گفتم، بالای کلمه با خطی متفاوت از متن «گفتند» نوشته شده، به قیاس با نسخه آط و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۳). آج، لب، آل: بخار را.

(۴). مش: یکی را به واجبی، کا: به واجبی.

(۵). کا: برنگیری.

(۶). همه نسخه بدلها: صاحب عیال.

(۷). کا: حسابی نگه دارد.

(۸). همه نسخه بدلها بجز کا: ندارد.

(۹). کا: گرفتن.

(۱۰). کا: القشیری.

(۱۱). مش او یعنی معاونت.

(۱۲). همه نسخه بدلها بجز کا: مستغنی گرداند.

صفحه : ۱۱۲

و در اثر هست «۱» که: یکی از جمله صالحان در دیوان رفت به شفاعتی تا دفع ظلمی کند از مظلومی، آن صاحب دیوان گفت: قلمی تیز کن «۲» تا بر نویسم که از او چیزی نخواهند. او قلم تنک کرد «۳» و او بنوشت که: از اینکه مرد به ناووجب چیزی نخواهند، و کسانی که رفته‌اند باز گردند.

چون قلم از دست بنهاد، مرد «۴» قلم بر گرفت و سرش بشکست «۵». گفت: چرا چنین کردی! گفت: ترسم که تو به اینکه قلم چیزی بر کسی نویسی به ظلم، و من از جمله آنان باشم که تو را بر آن ظلم یاری «۶» کرده باشم در تحت آن خبر شوم که:

«۸۷» حتی من لاق لهم دواة او «بری لهم قلما.

فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ، او در روز آمد، یعنی موسی - علیه السلام - در آن شهر خایف و اندیشه ناک «۹» از آن که «۱۰» خبر آشکارا شود «۱۱» او را بگیرند و به قصاص قبطی باز کشند، برفت «۱۲» و توقع اخبار می‌کرد و تجسس احوال. فَمَاذَا الَّذِي، «اذا»

مفاجاست «۱۳» که نگاه کرد [۱۷۷- پ]

هم آن «۱۴» مرد دینه «۱۵» را دید که از او نصرت خواسته بود [بر]

«۱۶» قبیطی، دگر باره فریاد می‌کرد «۱۷» و بانگ می‌داشت.

و اصل یَسْتَصْرِخُ، من الصَّیْرَاحِ باشد، و قیاس لغت آن است که طلب منه الصَّیْرَاحِ و الصَّیْرَاحِ، أَلْمَا آن است که چون بسیار شد در استعمال به جای استعانت «۱۸» به کار دارند، یقال: استصرخه بمعنی استغاثه و استعانه، و استصرخ چنان باشد که

(۱). کا: و در حکایت آورده‌اند.

(۲). کا: بتراش، دیگر نسخه بدلها: نیک کن.

(۳). کذا: در اساس، کا: آن نیک مرد قلمی بتراشید، به دیگر نسخه بدلها: نیک کرد. [...]

(۴). آط، آب، آج، لب، آز، آل: اینکه مرد، مش: اینکه مرد صالح، کا: آن مرد.

(۵). مش او.

(۶). مش و معونت.

(۷). آط، آب، آج، آز، مش: و.

(۸). لب: یری، آل: تری.

(۹). آط، آب، آج، لب، آز، مش: اندیشناک.

(۱۰). همه نسخه بدلها آن.

(۱۱). آج، لب، آل، مش و.

(۱۲). همه نسخه بدلها: یترقّب.

(۱۳). آط، آب، آز، مش: مفاجات راست.

(۱۴). همه نسخه بدلها: همان.

(۱۵). مش: دیرینه، کا: دیکینه.

(۱۶). اساس: ندارد، با توجه به فحوای عبارت، از آط افزوده شد.

(۱۷). آج، لب: فریاد می‌داشت، آل: فریاد برداشت. [...]

(۱۸). همه نسخه بدلها: استغاثت.

صفحه: ۱۱۳

گویند: یا لفلان، و یا لبنی فلان، و یا صاحباه «۱» و مانند اینکه.

چون قبطیان از سرایها بیرون آمدند، مردی را دیدند کشته از معروفان ایشان. به فریاد پیش فرعون رفتند و گفتند «۲»: اسرائیلیان مردی را از آن ما کشتند، و اگر اینکه کار فرو گذاری ایشان بر ما چیره «۳» شوند و هر روز یکی را و دو را «۴» از ما بکشند.

فرعون گفت: دانی تا او را که کشته است! گفتند: نه. گفت: بی حجت «۵» بی گناهی را نتوان کشتن، بروی و تفحص کنی و قاتل را با دست آری تا قصاص کنیم.

ایشان بیامدند و تفحص می‌کردند به هیچ حالی «۶» ظاهر نمی‌شد. به میان بازار آن مرد اسرائیلی که از دیروز موسی برای او قبیطی را کشته بود یکی از قبطیان در او آویخته بود تا او را بیگاری «۷» فرماید. موسی از دور می‌آمد خائف و مترقب. اینکه مرد اسرائیلی از او فریاد خواست. موسی از حادثه دینه «۸» دل‌تنگ و خائف بود، گفت:

إِنَّكَ لَعَوِيٌّ مُبِينٌ، تو جاهل مردی و خام طمع در آنچه می‌پنداری که من هر روز برای تو با کسی خصومت خواهم کردن، و اینکه



حال از تو و بله تو ظاهر است.

آنگه روی به ایشان نهاد [تا اسرائیلی را از دست قبطی برهاند. اسرائیلی به موسی نگرید، او را خشمناک دید] «۹» بر صورت دینه «۱۰». اسرائیلی گمان برد از بعد فهم و قَلت علم «۱۱» که، موسی آهنگ او دارد برای آن که او را ملامت کرد به اول و زخم دینه «۱۲» دیده بود شتاب کرد، پیش از آن که موسی دست به قبطی کشد «۱۳» و او را دور کند روی در موسی نهاد و گفت یا موسی؟ أ تُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ، می خواهی تا مرا بکشی چنان که دیروز مردی را کشتی!

(۱). اساس: صباحاه، به قیاس با نسخه آط و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۲). مش که.

(۳). آب، آز، آل، مش، کا: خیره.

(۴). همه نسخه بدلها: یکی و دو.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز آل و بینات.

(۶). همه نسخه بدلها: حال.

(۷). همه نسخه بدلها بجز کا: کاری، کا: به بیگاری. (۱۲-۱۰-۸). مش: دیروز، کا: دیکینه.

(۹). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد.

(۱۱). همه نسخه بدلها عقل.

(۱۳). همه نسخ بدلها بجز کا: کند.

صفحه : ۱۱۴

إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ، تو نمی خواهی الا آن که جباری قتیالی باشی در زمین بنا حق، و نمی خواهی که از جمله مصلحان باشی.

چون اسرائیلی اینکه بگفت، موسی باز ماند و دست کوتاه کرد و انکار نکرد بر اسرائیلی در آنچه گفت، و او را تکذیب نکرد و برفت و ایشان را رها کرد. قبطی چون آن سخن بشنید و آن حال بدید، بدانست که مرد را موسی کشته است، بیامد و فرعون را «۱» خبر داد.

فرعون کسان را فرستاد تا موسی را بگیرند، ایشان به رهی دیگر بیامدند. یکی از جمله شیعه موسی اینکه خبر بیافت، شتاب کرده و بدوید و بیامد موسی را خبر داد «۲»، و ذلک قوله: وَ جَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى، بیامد مردی از آخر شهر می شتافت «۳». و قوله: يَسْعَى، در جای حال است.

بیشتر مفسران گفتند «۴» که: مؤمن آل فرعون بود حزیب «۵» بن صبورا. جبائی گفت:

نامش شمعون بود، و گفتند: شمعان. گفت: یا موسی إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ، یا موسی قوم مشاورت می کنند «۶» با یکدیگر در کشتن تو، تو را بخواهند کشتن. فَأَخْرَجَ، برو که من تو را نصیحت می کنم. و اصل ایتمار «۷» از امر باشد، ای یا امر بعضهم بعصا، بیانه: وَ أَتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ «۸» فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ، موسی - علیه السلام - از آن مدینه بیرون رفت ترسناک مترقب منتظر آنان را که در طلب او بودند پس و پیش نگران، و پناه با خدای داد و گفت: رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ، بار خدایا؟ مرا از اینکه ظالمان برهان.

- (۱). مش: قبطی فی الحال به بارگاه فرعون آمد و او را.
- (۲). همه نسخه بدلها بجز کا: خبر کرد. [.....]
- (۳). همه نسخه بدلها بجز کا: می تاخت.
- (۴). همه نسخه بدلها: بر آنند.
- (۵). مش: خریل، آج، لب، آل: جبریل.
- (۶). آط، آب، آج، لب، آز، آل: مشورت می کنند، مش: مشورت دارند.
- (۷). اساس: ائتمار.
- (۸). سوره طلاق (۶۵) آیه ۶.
- (۹). کا: قولب.
- (۱۰). آط، آج، لب، آل، مش: نگاه داشتند، کا: به کارداشتن.

صفحه: ۱۱۵

آنکه روی به جانب مدین نهاد تا از مملکت فرعون بیرون شود، و ذلک قوله:

وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدِينٍ، چون روی نهاد به جانب مدین و راه نمی دانست، استهداء به خدای کرد و از او طلب هدایت کرد. قال عَسَى رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ، گفت: همانا خدای من مرا راه راست نماید. و «تلقاء»، برابر باشد، و هو تفعال [۱۷۸-ر] من اللّقاء الذی هو المقابلة، آنکه در جهت و جانب به کار دارند. و «مدین»، لا ینصرف است لکونها اسم بلدة بعینها، [و سببهای] «۱» او علمیت است و تأنیث، قال الشاعر - شعر:

رهبان مدین لو رأوک تنزلوا والعصم من شعف الجبال الفادر» (۲).

موسی - علیه السلام - از آن شهر بیرون آمد بی زادی و راحله‌ای و رفیقی و دلیلی، از پای افزار نعلینی داشت.

سعید جبیر گفت: پای برهنه بود، و از مصر تا به مدین هشت روزه راه است چندان که میان کوفه و بصره هست، و ره نمی شناخت. چون از خدای تعالی هدایت خواست، خدای تعالی فریشته‌ای را بفرستاد بر اسبی نشسته، نیزه‌ای به دست گرفته، او را گفت: موسی کجا می‌روی! گفت: به مدین. گفت: ره دانی! گفت: نه.

گفت: برو که همراه توام» (۳) و بدرقه تو.

موسی - علیه السلام - با او می‌رفت، و در راه طعام او الا از برگ درخت نبود چون به مدین رسید به سر آب ایشان، و آن چاهی بود که ایشان از آن جا آب کشیدندی و چهار پایان را از آن جا آب دادندی، و ذلک قوله: وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدِينٍ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ، ای جماعه، جماعتی یافت از مردمان آن جا که گوسپندان را آب می‌دادند، و التقدیر: یسقون غنمهم، و لکن مفعول» (۴) بیفگند از کلام للاستغناء عنه، برای آن که در اینکه جا نظر نیست به او، و او در کلام چون فضله‌ای باشد بیشتر جایگاه. وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ أُمَّرَاتَيْنِ تَدُودَانِ، و فرود ایشان یعنی از پس ایشان. و

(۱). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها: الفادر.

(۳). مش: ما همراه توایم.

(۴). همه نسخه بدلها: مفعول به.

صفحه : ۱۱۶

گفتند: جز از ایشان دو زن را یافت که گوسپند کی «۱» چند داشتند «۲» جمع می کردند و با هم می آوردند تا پراکنده نشوند.

حسن گفت: ایشان را منع می کردند تا با دگر گوسپندان «۳» آمیخته «۴» نشوند.

و الذود، الکف و المنع، یقال: ذاده یذوده، و در منع چهار پای مستعمل باشد، و التقدير: تذودان غنهما، [مفعول به بیفکند. برای استغای او. و قتاده گفت:

تذودان الناس عن غنهما]

«۵»، مردمان را منع می کردند و دفع از گوسپندان «۶» خود.

ابو مالک و ابن اسحاق گفتند: گوسپندان «۷» را منع می کردند از آب تا مردمان فارغ شوند و چاه خالی شود، تا ایشان گوسپندان «۸»

را آب توانند دادن تا با مردمان ممانعت نباید کردن ایشان را. قال ما حَطَّبُکما، موسی - علیه السلام - بیامد و ایشان را گفت:

چيست کار شما! چرا گوسپندان «۹» را آب ندهی، و مردم گوسپندان «۱۰» خود را آب می دهند! قالتا لا - نسقی، گفتند: ما

گوسپندان «۱۱» را آب نتوانیم دادن تا مردمان باز نگردند و فارغ نشوند، حتی یصدر الرعاء.

ابن عامر و ابو جعفر خواندند، و در شاذ حسن بصری و ابو عبد الرحمن السلمی و ایوب بن المتوکل: حتی یصدر الرعاء، به فتح «یا»

و ضم «دال». و باقی قرآ خواندند: حتی یصدر الرعاء به ضم «یا» و کسر «دال».

بر قراءت اول، اسناد فعل با رعاء باشد، و فعل ایشان را بود، یعنی ایشان باز آیند از آب. و بر قراءت دوم فعل هم ایشان را بود جز که

واقع بود بر اغنام تا که شبانان گوسپندان «۱۲» از آب باز آرند.

بر قراءت اول فعل لازم بود، و بر دوم متعدی، و مفعول به محذوف از کلام للاستغناء عنه.

گفت: چرا چنین است! گفتند: برای آن که ما دو زن ضعیفیم، و با مردان مزاحمت نتوانیم کردن. گفت: شما را هیچ مردی نیست!

گفتند: و أبونا شیخ کبیر،

(۱). آج، لب، آل، کا: گوسفند کی.

(۲). همه نسخه بدلها ایشان. [.....] (۱۲-۱۱-۱۰-۹-۸-۷-۶-۳). آج، لب، آل، کا: گوسفندان.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز کا: جمع.

(۵). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

صفحه : ۱۱۷

ما پدری پیر داریم.

موسی - علیه السلام - گفت: چاهی دگر هست اینکه جا! گفتند: بلی، چاهی دگر هست و لکن متروک است و سنگی بزرگ بر سر

آن نهاده است که به ده مرد بر نتوانند گرفتن. و گفتند: به چهل مرد بر گرفتندی. گفت: مرا بنمایی، باز نمودند.

او بیامد و دست فراز کرد و سنگ از سر آن چاه بر گرفت، و در نگرید چاه را آب در «۱» بود، گفت: دلو و رسن داری! گفتند: نه.

گفت: هیچ پاره‌ای آب داری!

گفتند: پاره‌ای آب برای خوردن در اینکه قربه هست ما را. گفت: مرا دهی از ایشان بستند و در دهن گرفت و گرد دهن بر آورد و

در چاه ریخت آب تا به سر چاه بر آمد.

گوسپندان «۲» برفتند به پای خود، و آب باز خوردند و فربه شدند و پستانها پر شیر کردند.

و روایت دیگر آن است که: ایشان دلو و رسن داشتند، دلو و رسن از ایشان بستند و به کناره چاه آمد، و به قوت مردمان را دور کرد، و آب بر کشید [۱۷۸-پ]

و گوسپندان «۳» را آب داد، و ایشان با خانه رفتند، و ذلک قوله: فَسَقَى لَهُمَا، ای غنمهما، آب داد برای ایشان گوسپندان «۴» ایشان را، مفعول به بیفگندند برای آن علت که گفتیم. ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ آنکه به سایه درختی آمد خسته و مانده، گفت: رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ، بار خدایا! من محتاجم به خیری «۵» که تو بر من فرو فرستی.

مفسران گفتند: در اینکه وقت از خدای تعالی نانی جوین خواست که محتاج بود به آن.

باقر «۶»- علیه السلام- گفت: و الله که اینکه نگفت الا آنکه که او محتاج بود به نیم خرما.

قطرب گفت: «لام»، به معنی «الی» است، يقال: فلان فقير الى كذا محتاج اليه، جز آن که «لام» و «الی» متعاقب باشند، يقال: هدیته لكذا والی كذا.

چون ایشان با خانه رفتند پیش از وقت، پدر ایشان را گفت: چون است که امروز

(۱). مش: درون. (۲-۳-۴). آج، لب، آل، مش، کا: گوسفندان.

(۵). همه نسخه بدلها: به چیزی.

(۶). مش: حضرت امام محمد باقر.

صفحه: ۱۱۸

پیش از آن «۱» آمدی که هر روز «۲»! گوسپندان را آب ندادی! گفتند: دادیم، و قصه باز گفتند.

مفسران خلاف کردند در نام پدر ایشان. مجاهد و ضحاک و سدی و حسن گفتند «۳»: شعيب پیغامبر بود- علیه السلام. و سعید جبیر گفت: پسر برادر شعيب بود، و نام او یثرون بود. عبد الله عباس گفت: نامش نثرین «۴» بود.

شعيب- علیه السلام- گفت: چه مردی بود! گفتند: مردی صالح بود و رحیم.

یکی از ایشان را گفت: برو و او را بخوان تا مزدش بدهیم. یکی از ایشان برخاست و بیامد، و ذلک قوله: فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ، قوله: عَلَى اسْتِحْيَاءٍ، جای «۵» حال است، ای تمشی مستحیئه. حق تعالی اینکه خصلت نکو از او باز گفت که می آمد یکی از آن «۶» دو خواهر شرم زده، گفتند: روی بسته، و گفتند: آستین بر روی گرفته آمد، و گفت: پدرم تو را می خواند تا مزدت بدهد به آن آب که گوسپندان «۷» ما را دادی.

او برخاست و در پی او می رفت، و اگر نه ضرورت بودی نرفتی و گفتی: من مزدی نمی خواهم. زن در پیش می رفت و موسی- علیه السلام- بر اثر «۸» بر آمد «۹» و جامه در اندام او نشانند «۱۰». او گفت: یا زن؟ باز پس ایست تا من از پیش می روم.

گفت: بس «۱۱» ره ندانی. گفت: هر گه که من ره غلط کنم سنگی از آن جانب که راه است بینداز تا من از آن جانب بروم. فَلَمَّا جَاءَهُ، [چون]

«۱۲» موسی بنزد شعيب رفت، وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَصَ، و قصه خود با او بگفت، شعيب او را بشارت داد و گفت:

مترس که از دست ظالمان نجات یافتی، چه فرعون را بر اینکه زمین دستی و سلطانی

- (۱). مش: وقت.
- (۲). مش می آمدند.
- (۳). آب، آز نامش بشرین.
- (۴). آط، آب، آز، مش، کا: ثیرین، آج، لب، آل: ثرین، چاپ شعرانی (۸/ ۴۵۰): یثروب.
- (۵). همه نسخه بدلها: در جای.
- (۶). همه نسخه بدلها بجز کا: از اینکه.
- (۷). آج، لب، آل، مش: گوسفندان. [...]
- (۸). همه نسخه بدلها: بادی.
- (۹). مش: در آمد.
- (۱۰). آج، لب، آل: از اندام او بیفشاند، آط، آب، مش: می فشاند.
- (۱۱). آج، لب، آل، مش: پس.
- (۱۲). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

صفحه: ۱۱۹

نباشد» (۱).

قَالَتْ إِحْدَاهُمَا، گفت یکی از ایشان دو: یا أَبْتَ اسْتَأْجِرَهُ، یا پدر به مزد بستان اینکه مرد را که بهتر کس که او را به مزد بستانی، مردی باشد قوی و امین، او را وصف کرد به قوت و امانت. پدر او را گفت: از کجا دانی قوت و امانت او! گفت: قوت او از آن جا دانم که سنگی که به جمع «۲» بسیار بر نتوانند گرفتن او به تنهایی «۳» برداشت و بینداخت، و امانت او از آن جا دانستم که در ره که می رفت مرا باز پس داشت تا در اندام من ننگرد.

مانند اینکه معجزه «۴» امیر المؤمنین را - علیه السلام - بود در صفین، و آن، آن بود که:

چون روی به صفین نهاد به بعضی منازل فرود آمدند که آن جا آب نبود، و مردم و چهار پایان سخت تشنه بودند، برفتند و از جوانب آب طلب کردند، نیافتند. باز آمدند و امیر المؤمنین را خبر دادند و گفتند: یا امیر المؤمنین؟ در اینکه نواحی هیچ آب نیست و تشنگی بر ما «۵» غالب شد «۶»، تدبیر چیست! امیر المؤمنین علیه السلام - بر نشست و لشکر با او، پاره‌ای برفتند، از ره عدول کرد. دیری پدید آمد در میان بیابان، آن جا رفتند.

امیر المؤمنین گفت: اینکه راهب را آواز دهید. آوازش «۷» دادند. او به کنار دیر آمد.

امیر المؤمنین گفت: یا راهب؟ هیچ بدین نزدیکی آبی هست که اینکه قوم باز خورند!، که هیچ آب نماند ما را. راهب گفت: از اینکه جا تا آب دو فرسنگ بیش است، و جز آن آب نیست اینکه جا، و اگر نه آنستی که مرا آب آرند به قدر حاجت و به تقفیر «۸» به کار برم، از تشنگی هلاک شدمی.

قوم گفتند: یا امیر المؤمنین؟ اگر صواب بینی تا آن جا رویم اکنون که هنوز قوتی و رمقی مانده است. امیر المؤمنین گفت: حاجت نیست به آن. آنکه از جانب قبله اشارت کرد به جایی [۱۷۹- ر]

و گفت: اینکه جا بر کنی که آب است. مردم

(۱). آج، لب، آل: نیست.

- (۲). همه نسخه بدلها: به جمعی.
- (۳). آط: بتنھا، آب، آج، لب، مش: تنها.
- (۴). همه نسخه بدلها، بجز آل: معجز.
- (۵). همه نسخه بدلها: چهار پایان.
- (۶). همه نسخه بدلها: است.
- (۷). همه نسخه بدلها: او را.
- (۸). آج، لب، آل، مش: تعسر.

صفحه : ۱۲۰

بشتافتند و بیل و کلنگ بر گرفتند و زمین پاره‌ای بکنند، سنگی سپید «۱» در ریگ «۲» پدید آمد. پیرامن آن باز کردند «۳» و خواستند تا سنگ بردارند نتوانستند.

امیر المؤمنین گفت: اینکه سنگ «۴» بینی «۵» بر سر آب نهاده است؟ اگر سنگ بگردانی در زیر او آب است، آب خوری از او. و چندان که توانستند جهد کردند، ممکن نبود ایشان را سنگ از جای بجنابین. گفتند: یا امیر المؤمنین؟ به قوت ما راست نمی‌شود. او پای از اسب باز آورد «۶» و آستین دور کرد و دست فراز کرد، و سنگ بجنابیند و به تنهایی بر کند و بر گرفت و چند گام بینداخت. از زیر آن آبی پدید آمد از برف سردتر و از شیر سپیدتر «۷»، و از غسل «۸» خوشتر «۹»، آب بخوردند و چهار پایان را سیراب کردند، و قربه‌ها پر آب کردند، و راهب از بالا می‌نگرید.

آنکه امیر المؤمنین - علیه السلام - بیامد، و سنگ با جای خود نهاد و بفرمود تا خاک بر او کردند و اثر او ناپدید کردند. راهب چون چنان دید، آواز داد که: ایها الناس انزلونی انزلونی، فرود آری مرا، فرود آری مرا. او را فرود آوردند. از آن جا بیامد و در پیش امیر المؤمنین بایستاد و گفت: یا هذا انت نبیّ مرسل، تو پیغامبری «۱۰» مرسلی! گفت: نه. گفت: فملک مقرب، فریخته مقربی! گفت: نه، و لکن وصی رسول الله محمّد بن عبد الله خاتم النبیین، و لکن وصی پیغامبر خدایم - محمّد بن عبد الله - خاتم پیغامبران «۱۱». راهب گفت: دست بگستر تا ایمان آرم.

آنکه دست بر دست او زد و گفت: اشهد ان لا اله الا الله و ان محمّدا رسول الله و انک وصی رسول الله و احق الناس بالامر من بعده.

امیر المؤمنین - علیه السلام - عهود و شرایط اسلام بر او ها گرفت «۱۲»، آنکه «۱۳» گفت:

(۱). آب، آج، لب، آز، آل: سفید، کا: سپیدی بزرگ. [...]

(۲). کا: بزرگ.

(۳). آج، لب، آل: بکنند.

(۴). آط که.

(۵). مش: می‌بینید.

(۶). همه نسخه بدلها: بگردانید.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مش، کا: سفیدتر.

(۸). همه نسخه بدلها: انگبین.

(۹). مش: شیرینتر.

(۱۰). آب، آذ: پیغامبر.

(۱۱). اساس: پیغمبران، به قیاس با نسخه آط و با توجه به رسم الخط نسخه اساس تصحیح شد.

(۱۲). همه نسخه بدلها بجز کا: فرا گرفت، کا: و انها گرفت.

(۱۳). همه نسخه بدلها او را.

صفحه: ۱۲۱

چه حمل کرد تو را بر مسلمانی، پس از آن که مدتی دراز بر خلاف مسلمانی مقام کردی! گفت: بدان که اینکه دیر که بنا کرده‌اند بر طلب و امید تو بنا کرده‌اند، و عالمی از پیش من برفتند و اینکه کرامت نیافتند، و خدای تعالی مرا روزی کرد، و سبب آن بود که در کتب ما نبشته است که: اینکه جا چشمه‌ای است سنگی بر سر او نهاده، پیدا نشود الا بر دست پیغامبری (۱) یا وصی پیغامبری (۲). و لابد است که ولئی از اولیای خدای اینکه چشمه بر دست او پیدا شود، و چون اینکه آیت بر دست تو پیدا شد، من دانستم که تو آن ولئی یا پیغامبری (۳) یا وصی، لا جرم بر دست تو اسلام آوردم و به حق ولایت تو معترف شدم.

امیر المؤمنین - علیه السلام - بگریست چنان که محاسن او از آب چشم تر شد، آنگه گفت:

الحمد لله الذی لم اکن عنده منسیا الحمد لله الذی ذکرنی فی کتبه

، سپاس آن خدای را که مرا فراموش نکرد و ذکر من در کتب اوایل یاد کرد.

آنگه گفت مسلمانان را: شنیدی اینکه که اینکه برادر (۴) شما گفت! گفتند:

شنیدیم، و خدای را شکر گزاریم بر اینکه نعمت که با تو (۵) کرد و با ما از برای تو. و راهب با امیر المؤمنین به شام رفت و کارزار کرد و (۶) در پیش او شهیدش کردند (۷)، و امیر المؤمنین - علیه السلام - بر او نماز کرد و او را دفن کرد. و چون ذکر او کردی، بر او ترحیم کردی و گفستی: او مولای من بود، و ذلک قوله تعالی: ذلک مثلهم فی التوراه و مثلهم فی الإنجیل (۸) قال انی ارید ان أنکحک احدى بنتی هاتین، پس از آن شعیب - علیه السلام - گفت موسی را: می‌خواهم تا از اینکه دو دختر یکی را به تو دهم. او گفت: من چیزی ندارم تا به مهر او دهم. گفت: من از تو چیزی نخواهم که تو نداری، علی ان تأجرنی (۱۵) فان اتممت عشراً فمن عندک، اگر چنان که به ده سال کنی تمامی ده سال از نزدیک تو باشد، یعنی واجب نیست، واجب صدق هشت سال است، و اینکه زیادت دو سال اگر کنی از نزدیک تو تبرعی (۱) است. و ما ارید ان أشق علیک، و من نمی‌خواهم که رنج بر تو نهم، و ان شاء الله که مرا از جمله صالحان و شایستگان و وفا کنندگان به عهد یابی.

و اینکه دختران، یکی (۲) صفوره نام بود و یکی (۳) لثیا، و آن (۴) را که صفوره نام بود به موسی داد، و بعضی دگر گفتند: دختر مهین (۵) صفورا (۶) نام بود، و کهن (۷) صفیرا.

قال ذلک، موسی - علیه السلام - گفت: اینکه از میان من و تو عهدی است که از اینکه دو اجل هر کدام به سر برم (۸) بر من عدوانی و حرجی (۹) نباشد، یعنی تو را بر من تعدی نباشد. و الله علی ما نقول وکیل، و خدای بر اینکه که ما می‌گوییم و کیل و حسیب و گواه و حفیظ است.

بر اینکه جمله عهد کردند و عقد بستند، و موسی - علیه السلام - قبول کرد. آنگه شعیب را گفت: چون مرا شبانی می‌فرمایی، مرا عصایی باید تا بدان گوسپند (۱۰) رانم و سباع را از گوسپندان (۱۱) باز دارم.

اهل اخبار و سیر در آن عصا خلاف کردند. عکرمه گفت: آن عصا آن بود که آدم - علیه السلام - از بهشت بیاورد چون آدم از دنیا برفت، جبریل - علیه السلام - عصای او بر گرفت. چون موسی - علیه السلام - از شعیب عصا خواست، جبریل بیامد و آن عصا به

شعیب آورد، گفت: به موسی ده.

دگر مفسران گفتند: خلفا عن سلف، از پدر به فرزند رسید تا به شعیب رسید، شعیب به موسی داد. سدی گفت: روزی فریشته‌ای پیامد بر صورت مردی، و آن عصا پیش او بنهاد.

(۱). آط، آب: تبرّمی، آج، لب، آل: تورّمی. (۷-۵-۳-۲). همه نسخه بدلها را.

(۴). همه نسخه بدلها دختر.

(۶). آط، آب، آز، مش: صفرا، آج، لب، آل: صفیره.

(۸). آط، آج، لب، آل: به سر بریم.

(۹). کا: جزعی. [...]

(۱۰). آج، لب، آل. کا: گوسفند.

(۱۱). آط، آب: گوسپند، آج، لب، آل، کا: گوسفند.

صفحه: ۱۲۴

او دختر را گفت: برو «۱» در آن خانه چند عصا نهاده است یکی بر دار «۲» او را ده. او برفت آن عصا بر گرفت بیاورد تا به او دهد. چون شعیب بدید، گفت: اینکه رها کن، دیگری بیار. او آن عصا باز پس برد و بینداخت و خواست تا دیگری بر گیرد همان به دست او آمد. بیرون آورد، گفت: اینکه همان است. دگر باره باز پس «۳» برد همان به دستش آمد، گفت: من قصد نمی‌کنم، جز اینکه چوب به دست من نمی‌آید. گفت: او را ده. او را داد.

چون موسی برفت، شعیب پشیمان شد، گفت: اینکه عصا روزی مردی به من داد، اگر باز آید و باز خواهد روا نبود، اینکه ودیعت است بر خاست و از قفای موسی برفت، گفت: آن عصا ودیعت است با من ده «۴»، دیگری بستان «۵». گفت: اینکه عصا به دست من نیک است، و مرا دل نیاید اینکه از دست بدادن.

آنکه گفتند: میان ما حاکمی باید. اتفاق کردند که اول کس که بر آید «۶» او را حاکم کنند، حق تعالی فریشته‌ای را بفرستاد بر صورت مردی. ایشان گفتند: میان ما حاکم باش، و قصه با او بگفتند. او گفت: حکم من آن است که عصا به آن کس اولتر باشد که «۷» بر زمین نهد و از «۸» زمین بردارد. او عصا بستد و بر زمین نهاد، و گفت:

برداری. پیر خواست تا بردارد نتوانست «۹». موسی - علیه السلام - از زمین بر گرفت و بر دوش نهاد. حاکم گفت: تو راست. موسی برفت و عصا با او بماند به حکم آن حاکم.

کلبی گفت از ابو صالح از عبد الله عباس که او گفت: پدر زن موسی را خانه «۱۰» ای بود که در او هیچ کس نشدی الا او و آن [۱۸۰-ر]

دختر که زن موسی بود، و در آن خانه سیزده عصا بود، و اینکه مرد را یازده پسر بود، هر گه که پسری از آن او بالغ شدی او را گفتی: برو و از آن عصا یکی بردار، او برفتی تا یکی بردارد «۱۱»، آتشی پیامدی او

(۴-۲-۱). همه نسخه بدلها و.

(۳). آط: پا پس.

(۵). مش موسی.



(۶). به دید آید.

(۷). آب چون، مش چون عصا را.

(۸). مش: نهند و او از زمین.

(۹). آب، آج، لب، آز، آل، مش: برداری شعیب نتوانست.

(۱۰). کا: خوانه.

(۱۱). همه نسخه بدلها: او برفتی و یکی برداشتی.

صفحه : ۱۲۵

را بسوختی تا جمله هلاک شدند تا آنکه که دختر به موسی داد، دختر را گفت: برو و عصایی بیار تا او به دست گیرد. او برفت و عصایی از آن نکوتر بر گرفت و بیاورد و هیچ آفت نرسید او را. او شادمانه «۱» شد، و گفت: یا دختر بشارت باد تو را که اینکه شوهر تو پیغامبری خواهد بودن و او را در اینکه عصای شأنی و کاری باشد.

چون عصا به موسی داد، موسی را گفت: چون از اینکه جا بروی «۲» به مفرق الطریق رسی، دو طریق «۳» پدید آید: یکی از دست راست و یکی از چپ. بر دست چپ برو، و اگر چه بر دست راست گیاه بیشتر باشد، چه «۴» در آن مرغزار ازدهایی عظیم هست، و کس آن جا نیارد رفتن که مرد را و چهار پایان را هلاک کند.

چون آن جا رسید، گوسپندان «۵» سر به جانب راست نهادند و چندان که موسی خواست تا ایشان را برگرداند «۶» از آن ره نتوانست. او نیز برفت، مرغزاری دید و گیاهی «۷» بسیار، گوسپندان «۸» را فراچره کرد «۹» و او بخفت و عصا به زمین فرو برد، ازدها پدید آمد و آهنگ گوسپندان «۱۰» کرد، عصا جانوری گشت و با او بر آویخت «۱۱» و او را بکشت و کشته بیفگند. موسی از خواب برخاست عصا خون آلود بود «۱۲» و ازدها کشته «۱۳».

شادمانه «۱۴» شد «۱۵» و شعیب را خبر داد. شعیب گفت دختر را «۱۶»: اینکه شوهر تو پیغامبری باشد، و او را در اینکه عصا شأنی باشد «۱۷».

شعیب چون دید که موسی مردی مبارک است، و حسن رعایت او دید، و آن که در گوسپندان «۱۸» خیر و زیادت «۱۹» بسیار پیدا شد، خواست تا به جای او مبرّتی کند، او گفت: امسال هر بچه‌ای «۲۰» که اینکه گوسپندان «۲۱» آرند که «۲۲» ابلق باشد آن تو راست،

(۱). همه نسخه بدلها بجز کا: شاد.

(۲). آب، آز، مش و.

(۳). همه نسخه بدلها: راه. [.....]

(۴). همه نسخه بدلها، بجز آل: که، آل: اما. (۲۱-۱۸-۱۰-۸-۵). آج، لب، آل، کا: گوسفندان.

(۶). همه نسخه بدلها بجز کا: بگرداند.

(۷). آط، آج، لب: گیاه.

(۹). آل: را چرا کرد.

(۱۱). آج، آل: در آویخت.

(۱۲). همه نسخه بدلها: دید.

- (۱۳). آب، آرز، مش یافت.
- (۱۴). آب، آرز: شادمان.
- (۱۵). همه نسخه بدلها بیامد و.
- (۱۶). همه نسخه بدلها که.
- (۱۷). همه نسخه بدلها: بود.
- (۱۹). همه نسخه بدلها: ماد/ ماده.
- (۲۰). همه نسخه بدلها بجز کا: هر آنچه. [...]
- (۲۲). آج، لب، آرز، آل، مش به رنگ.

صفحه : ۱۲۶

خدای تعالی وحی کرد به موسی در خواب که: اینکه عصا بر اینکه آب زن که اینکه گوسپندان «۱» می خوردند. موسی - علیه السلام - عصا بر آب زد، گوسپندان «۲» از آن آب بخوردند جمله «۳» بچه‌ای که آوردند ابلق بود، شعیب بدانت که آن روزی است که خدای تعالی به او داد، جمله به او تسلیم کرد «۴».

### [سوره القصص (۲۸): آیات ۲۹ تا ۵۰]

#### [اشاره]

فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَىٰ الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنستُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ بَدُوعٍ مِنْ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ (۲۹) فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۳۰) وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تُهْتَزُّ كَانَتْهَا حِجَابًا وَّلَّىٰ مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَىٰ أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ (۳۱) اسلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضًا مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَاضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۳۲) قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ (۳۳)

وَ أَخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ (۳۴) قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَ نَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِيحُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُمْ وَمَنْ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ (۳۵) فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرٍ وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولَىٰ (۳۶) وَقَالَ مُوسَىٰ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (۳۷) وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانَ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أُطْعَمُ إِلَىٰ إِلَهٍ مُوسَىٰ وَ إِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۳۸)

وَ اسْتَكْبَرَ هُوَ وَ جُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ إِنِنَا لَا يُرْجَعُونَ (۳۹) فَأَخَذْنَاهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ (۴۰) وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ (۴۱) وَ اتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ (۴۲) وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۴۳) وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَ مَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ (۴۴) وَ لَكُنَّا أَنشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَ مَا كُنْتَ ثَاوِيًّا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَ لَكُنَّا كُنَّا مُرْسَلِينَ (۴۵) وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَ لَكِن رَحِمَهُ مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَا

أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَيْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ- (۴۶) وَ لَوْ لَا أَنْ تَصَبَّيْتَهُمْ مُصِيبَةً بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتُنَبِّحَ آيَاتِكَ وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ- (۴۷) فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْ لَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى أَوْ لَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى مِنْ قَبْلِ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَ قَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ- (۴۸)  
 قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَى مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ- (۴۹) فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَ مَنْ أَضَلُّ مِنْ مَنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ- (۵۰)

### [ترجمه]

پس چون موسی - علیه السلام - تمام کرد «۵» وعده «۶» را بیرون آورد زن خویش را از مدین و روی به مصر نهاد، بدید از سوی کوه «۷» آتشی، گفت اهل خویش را درنگ کنید «۸» که من بدیدم آتشی تا مگر من بیارم شما را از آن پس خبری که راه کدام است، یا پاره‌ای از آتش تا مگر شما گرم شوید «۹».  
 پس چون آمد موسی بدان روشنای، آواز دادند از کناره رودخانه از جانب راست اندر آن جایگاه مبارک از درخت که ای موسی، بدرستی که منم خدای پروردگار جهانیان.  
 و بیفگن عصای خود را، پس چون دید آن عصا را که می‌جنید، گفتی آن عصا ماری است بزرگ، بر گشت موسی پشت بدهنده «۱۰» و از پس نمی‌نگریست از ترس، ای موسی باز آی و مترس که تو از آمانی.

(۲-۱). آج، لب، آل، کا: گوسفندان.

(۳). همه نسخه بدلها: باز خوردند هر.

(۴). آط، آب، آز، مش قوله تعالی.

(۵). آط، آج، لب، آل: به سر برد.

(۶). آط، آج، لب، آل: وقت.

(۷). آط، آب، آج، لب، آل، مش طور.

(۸). آط: کنی / کنید.

(۹). آط: شوی / شوید.

(۱۰). آط: پشت ورگشته، مش: پشت کرده.

صفحه: ۱۲۷

در آور دست خویش اندر جیب خویش تا بیرون آید سپید «۱» نورانی از جز علتی، و با خود آر بر خود را «۲» که گسترده‌ای از ترس عصا، و اینکه عصا و دست سپید، دو حجّت است از خداوند تو - عزّ و علا - به سوی فرعون و گروه او، بدرستی که ایشان بودند و هستند گروهی فاسقان.

گفت موسی: ای خداوند من؟ بدرستی که من بکشتم از ایشان یکی را، می‌ترسم که بکشند مرا.

و برادر من هارون او فصیحتر است از من به زفان «۳»، بفرست او را با من یاری که راستگوی دارد مرا، بدرستی که من می‌ترسم که به دروغ دارند مرا.

گفت خدای تعالی قوی «۴» کنم بازوی تو را به برادر تو، و کنم شما هر دو را حیّتی و معجزه‌ای، نرسند «۵» به شما به آیتها و

حجتهای ما، شما و هر که پسروی «۶» کند شما را غلبه کنندگان باشند «۷».

پس چون آورد «۸» بدیشان موسی - علیه السلام - حجتها و آیتهای ما را هویدا، گفتند: نیست اینکه مگر جادوی فرا بافته، و نشنیدیم اینکه از پدران ما پیشینان «۹».

و گفت موسی - علیه السلام: خداوند من داناتر است بدان کس که آورد «۱۰» راه راست و دین حق از نزدیک او و آن کس که باشد او را سر انجام نیک و بهشت جاوید بدرستی که او رستگاری نیابند ستمکاران.

(۱). آج، لب، آل، آل، مش: سفید.

(۲). آط، آب، آج، لب، آل: بالت راه، مش: دست خود.

(۳). آط، آب، آج، لب، آل، مش: زبان.

(۴). آط، آب، آج، لب، آل: سخت. [.....]

(۵). اساس: نه رسند/ نرسند.

(۶). آج، لب، آل: پیروی.

(۷). آج، لب، آل: غلبه کننده‌اند.

(۸). آط، آب، آج، لب، آل، مش: آمد.

(۹). آط، آج، لب، آل: پدران اول ما.

(۱۰). مش: آمد به.

صفحه: ۱۲۸

و گفت فرعون ای گروه نمی دانم «۱» من شما را از معبود و خدای جز من، بیفروز «۲» برای من ای هامان بر گل، پس کن مرا کوشکی تا مگر من دیدور گردم «۳» بر خدای موسی، و بدرستی که من گمان می برم او را از دروغزنان. و گردن کشی و تکبر «۴» کردند او و لشکریهای او اندر زمین بناحق، و گمان بردند که ایشان را سوی ما باز نگردانند «۵». پس فرا گرفتیم او را و لشکر او را، و در انداختیمشان در دریا، پس بنگر که چگونه بود سر انجام ستمکاران. و کردیم ایشان را پیشوایانی که می خوانند «۶» سوی آتش، و روز قیامت یاری نکنندشان. و لازم کردیم «۷» ایشان را اندر اینکه جهان لعنت و نفرین، و روز رستخیز ایشان سیاه رویان «۸» باشند. و بدرستی که بدادیم ما موسی را - علیه السلام - کتاب تورات از پس آن که هلاک کردیم ما گروهان «۹» پیشین را از تورات حجتها بود «۱۰» مردمان را و راهی راست و بخشایشی تا مگر ایشان پند پذیرند.

(۱). آط، آج، لب، آل: ندانستم، مش: ندانم.

(۲). آب، مش: آتش کن.

(۳). آب، مش: مطلع گردم.

(۴). آط، آج، لب، آل: و بزرگواری.

(۵). اساس: نه گردانند، آب، آج، لب، آل: باز نخواهند گشت.

(۶). آج، لب، آل به.

(۷). آط: از پی بیردیم، آب، آج، لب: از پی در آوردیم.

(۸). آط، آج، لب، آل: ایشان از ملعونان، آب، مش: از زشتان. [...]

(۹). آب، مش: قرنهای.

(۱۰). آب، مش: بصیرتها برای.

صفحه : ۱۲۹

و نبودی «۱» تو یا محمّد به جانب فرو شدن گاه آفتاب و ماه و ستارگان «۲»، چون بگزاردیم و فرمودیم به موسی - علیه السّلام - کار «۳»، و نبودی «۴» تو از حاضران آن جا.

و لکن ما بیافریدیم گروهان «۵»، پس دراز گشت بر ایشان زندگانی و نبودی «۶» تو یا محمّد درنگ کننده در اهل مدین «۷» که می خواندی بر ایشان آیتهای ما، و لکن ما بودیم فرستندگان.

و نبودی «۸» تو یا محمّد سوی کوه طور چون ندا کردیم ما، و لکن اینکه آگاه کردن تو را رحمتی است از خداوند تو تا بیم کنی گروهی را که نیامد بدیشان از هیچ بیم کننده از پیش تو، تا مگر ایشان پند پذیرند.

و اگر نه آن بودی که چون رسید بدیشان مصیبتی بدانچه فرا پیش داشت دستهای ایشان، پس گویند ای خداوند ما؟ چرا نفرستادی به ما پیغمبری «۹» تا پس روی کردیمی آیات تو را، و بودیمی ما از مؤمنان.

پس چون آمد بدیشان حق از نزدیک ما، گفتند چرا ندادند «۱۰» او را مانند آنچه دادند موسی را، ای «۱۱» نه کافر شدند بدانچه دادند موسی را - علیه السّلام - از پیش، گفتند دو جادواند موسی و هارون پشت به هم باز نهاده، و گفتند که ما به همه کافرانیم.

(۸-۶-۴-۱). اساس: نه بودی / نبودی.

(۲). آط، آج، لب، آل: به جانب مغرب، آب: به طرف آفتاب فرو شدن.

(۳). آج، لب، آل: کار وحی.

(۵). آج، لب، آل: جماعتی.

(۷). آب، آل: مدینه.

(۹). آط: پیغامبری.

(۱۰). آب، مش: ناددی.

(۱۱). آب، مش: آیا.

صفحه : ۱۳۰

بگو یا محمّد بیارید «۱» کتابی از نزدیک خدای که او راه نماینده تر بود از ایشان دو تا پسروی کنم او را، اگر هستید راستگویان. پس اگر نکنند «۲» اجابت تو را بدان که پسروی می کنند هواهای «۳» مرادهای ایشان را، و کیست گمراهتر از آن کس که پسروی کند هوای خویش را نه به راهی راست از خدای، بدرستی که خدای راه نماید گروه ستمکاران را.

قوله: فَلَمَّا قَضَى «۴» فَإِنِ اتَّمَمْتَ عَشْرًا فَمِنَ عِنْدِكَ «۶» مُوسَى الْأَجَلَ - الایة، حق تعالی. [...]

(۵). همه نسخه بدلها بجز کا: پرسیدم.

- (۶). سوره قصص (۲۸) آیه ۲۷.  
 (۷). همه نسخه بدلها: مرا پرسید.  
 (۸). آب، آج، لب، آز، کا: وعده.  
 (۹). آب، آز به آن خدایی که تورات به موسی علیه السلام فرستاد و.

صفحه: ۱۳۱

موسی، راست گفت و به آن خدای که توریت به موسی فرستاد.

خلاف کردند در آن که کدام دختر به او داد. وهب گفت: دختر مهین بود، و روایتی کردند از رسول- علیه السلام- که او گفت: دختر کهین بود.

مجاهد گفت: چون موسی- علیه السلام- اجل ده سال به سر برد، شعیب دختر با او داد، ده سال دیگر بر شعیب مقام کرد، بیست سال بر او بماند، آنکه دستوری خواست تا با مصر شود به زیارت مادر «۱» و خواهر، شعیب دستوری داد.

موسی برخاست و اهل را بر گرفت و «۲» مال و گوسپندان «۳» و روی به مصر نهاد و ره راست رها کرد احتراز از ملوک شام، و فصل زمستان بود و اهل او آبتن بود مقرب «۴»، و او تنها در بیابان می‌رفت و ره ندانست. در راه که می‌رفت با کوه طور افتاد با جانب راست، شبی تاریک بود و سرمای سخت، زن را درد زادن بگرفت، و آتش از آتش زنه فرو نیامد «۵»، چنان که قصه آن برفت. او نگاه کرد به جانب «۶» طور، آتشی دید، اهلش را گفت: درنگ کنی «۷» که من آتشی بدیدم تا بروم و خبری آرم یا پاره‌ای آتش، و ذلک قوله: أَوْ جَذْوَةٌ مِنَ النَّارِ. و در او سه لغت است: جذوه، به فتح «جیم» و اینکه قراءت عاصم است، و به ضم و آن قراءت حمزه است، و کسر و آن قراءت باقی قراء است.

قتاده و مقاتل گفتند: جذوه، چوبی نیم سوخته باشد، و جمعه جذی، قال الشاعر- شعر:

بات حواطب لیلی یلتمسن لها جزل الجذی غیر خوار و لا دعر.

لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ، تا همانا شما گرم شوی.

فَلَمَّا أَتَاهَا «۸» تُودِي مِنَ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ، ندا کردند او را از جانب راست وادی، يقال: شاطی الوادی و حافه النهار «۹»،

(۱). آب، آز: تا زیارت مادر و برادر.

(۲). مش: با.

(۳). آج، لب، آل، کا: گوسفندان.

(۴). کا: و وضع حمل نزدیک آمده.

(۵). آج، لب، آل: بیرون نیامد، مش: بیرون نیامد چندان که کرد.

(۶). همه نسخه بدلها کوه.

(۷). آج، لب: درنگی کن.

(۸). اساس و دیگر نسخه بدلها: فلما جاءها، به قیاس با متن قرآن مجید، تصحیح شد.

(۹). لب: حافو النهار، چاپ شعرانی (۸/ ۴۵۹): ضافه النهار. [.....]

صفحه: ۱۳۲

و ساحل البحر، و جرف البئر، و شفیر القبر، و ناحیه البلد، و طرّة الثوب، و حاشیه الكتاب. فی البقعة المباركة، در آن جای مبارک، من الشجرة، از درخت.

عبد الله مسعود گفت: درخت سمره بود، درختی سبز تازه. قتاده گفت: عوسج بود. وهب گفت: علیق بود، و اینکه آیت دلیل است بر آن که کلام خدای تعالی محدث است، و متکلم فاعل کلام باشد دون آن که کلام به او قایم بود، برای آن که حق تعالی گفت: موسی را از درخت ندا کردند، و معنی اینکه باشد که: موسی کلام از درخت شنید، و تا کلام به درخت قایم نباشد به معنی حلول موسی «۱» نتواند شنیدن، و چون چنین بود کلام کلام درخت بود فی قوله: إِنِّي أَنَا اللَّهُ پس خدای موسی درخت بوده باشد، و موسی درخت پرست باشد «۲»، چون اینکه باطل است بنماند آن که کلام کلام خدای بود، و درخت محل کلام بود، و کلام خدای در او آفرید. و چون چنین باشد متکلم فاعل کلام بود دون آن که کلام به او قایم باشد، و قوله: أَن يَا مُوسَى تا به آخر آیت، محل او رفع است باسناد الفعل الیه.

وَأَنْ أَلْقَى عَصَاكَ، عطف است بر آن «۳»، و محل او هم رفع است. موسی را ندا کرد خدای تعالی به کلام خود، کلامی که در درخت آفرید که: من خدای جهانیانم، و نیز ندا کرد که: عصا بیفکن. فَلَمَّا رَأَاهَا، اینکه جا محذوفی هست، و التقدير: فإلقاها فصارت حية، موسی عصا بیفکنند «۴» ماری گشت. چون موسی عصا دید «۵» [۱۸۴-ر] مار گشته می جنید و می رفت پنداشتی ماری است خرد سریع الحركة. وَلَّى مُدْبِرًا، پشت بر کرد «۶» و روی به هزیمت نهاد «۷» و باز نایستاد «۸». یا موسی أقبل، هم از جمله کلام و خطاب خدای است با «۹» موسی که از درخت «۱۰» ندا آمد: ای موسی روی فرا کن «۱۱» و مترس که تو از جمله ایمانی.

اسلک یدک فی جیبک، و دست در گریبان کن تا بیرون آید سپید بی بدی،

(۱). همه نسخه بدلها از او.

(۲). آج، لب، آل: بوده باشد.

(۳). اساس، آط، آج، لب، آل، مش: بر اینکه، به قیاس با نسخه کا و مفهوم عبارت تصحیح شد.

(۴). آب، آج، لب، آل: به فرمان خدای تعالی.

(۵). آب، آج، لب، آل: به فرمان خدای تعالی.

(۶). آط، آل، آج، لب: پشت بر کرده.

(۷). آج، لب، آل: نهاد.

(۸). آط، آج، لب، آل: بایستاد، آب، آج، مش: ایستاد.

(۹). آب، آج، لب، آل: یا.

(۱۰). آط، آب، آج، لب، آل، مش: که در تحت.

(۱۱). همه نسخه بدلها: فراز کن.

صفحه: ۱۳۳

یعنی بی برصی. وَ اضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ، حفص عن عاصم خواند: من الرهب، به فتح «را» و سکون «ها»، و کوفیان و شامیان خواندند: من الرهب به ضم «را» و سکون «ها»، و باقی قراء «ا» به فتح «را» و «ها»، و اینکه هر سه لغت است.

گفتند: معنی آیت آن است که چون دست تو «۲» سپید از گریبان بیرون آری، تو را خوفی در دل «۳» آید چنان که در باب عصا گفت، دست دگر باره با گریبان بر تا با حال خود شود تا خوفت بشود.

بعضی دگر گفتند: معنی آن است که چون تو را خوفی در دل آید، دست بر دل نه تا خوفت ساکن شود.

بعضی دگر گفتند: اینکه کنایت است از تسکین خوف، ای سکن روعک و اخفض علیک جأشک «۴»، برای آن که خایف مضطرب دل باشد، و ضم جناح کنایت باشد از سکون، و مثله قوله: وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ «۵» وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ «۶» فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ، عامه قراء به تخفیف «نون» خواندند. ابن کثیر و ابو عمرو خواندند: فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ، به تشدید «نون»، و اینکه لغت قریش است.

در وجه او چهار لغت «۷» گفته‌اند، یکی آن که تشدید برای تأکید کرد چنان که «لام» در «ذَلَّكَ» آوردند.

و قولی دگر آن است که [ «ذَانِكَ» مخفف تثنیه «ذَاكَ» باشد و مشدد تثنیه

(۱). آط، آب، مش رهب خواندند، آج، لب، آل من الزهب خواندند.

(۲). همه نسخه بدلها: چون تو دست.

(۳). همه نسخه بدلها بجز کا: خوفی پدید. [.....]

(۴). همه نسخه بدلها: حاشاک.

(۵). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۲۴.

(۶). سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۱۵.

(۷). همه نسخه بدلها: قول.

صفحه : ۱۳۴

ذَلَّكَ. قولی دگر آن است که [

«۱»: اینکه تشدید از «الف» ساقطه بدل است «۲» برای آن که ذاک «۳» اسم واحد است در او «الفی» هست، و برای تثنیه الفی دگر باید ممکن نشد، برای آن که جمع دو ساکن «۴» بودی علی غیر حده «نون» را مشدد بکردند تا بدل ساقطه‌ای باشد تشدید او، و اینکه نیز جمع ساکنین باشد و لکن علی حده.

قولی دگر آن است: تا تشدید برای آن آوردند تا فرق باشد میان «نونی» که به اضافه بیوفتد و میان اینکه «نون»، چه اینکه به اضافه بیوفتد «۵».

قول دگر آن است: تا فرق باشد میان تثنیه اسم متمکن «۶» و اسم نا متمکن «۷».

و ابو عمرو گفت: هیچ «نون» تثنیه در قرآن مشدد نیست مگر اینکه «نون»، و چنان دانم «۸» که اینکه تشدید برای قلت حروف آوردند، اما اشارت در او به آن «۹» دو معجز است که در آیت گفت: یکی عصا و یکی ید بیضاء. حق تعالی گفت: اینکه دو معجز تو را دو حجت است به فرعون و قوم او که ایشان گروهی اند فاسق کافر خارج از فرمان خدای تعالی.

موسی - علیه السلام - گفت: بار خدایا! اِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا، من از ایشان یکی را کشته‌ام، یعنی قبطی را. فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ، می‌ترسم که مرا بکشند.

وَ أَخِي هَارُونَ، و برادر من که هارون است از من فصیح زبان تر است. فَأَرْسَلْتَهُ مَعِيَ رِدْءًا، بفرست او را تا با من یار باشد. و «ردء»، معین و یاور «۱۰» باشد، یقال:



ارداه» (۱۱) اذا اعانته، و نصب او بر حال است از مفعول. و اهل مدینه «ردا» خواندند به تخفیف همز «۱۲». يُصَدِّقُنِي، تا مرا به راست دارد. عامه قراء به «جزم» خواندند بر

- 
- (۱). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.
  - (۲). همه نسخه بدلها: اینکه تشدید بدل آن الف ساقطه است.
  - (۳). آب، آز، آل، مش: ذاک.
  - (۴). همه نسخه بدلها: جمع ساکن.
  - (۵). آط: بنیفتد، دیگر نسخه بدلها: نیفتد.
  - (۶-۷). آل: ممکن.
  - (۸). همه نسخه بدلها: پندارم.
  - (۹). آط، آب، آز، مش: اشارت در دو برهان، آج، لب، آل: اشارت در اینکه دو برهان.
  - (۱۰). همه نسخه بدلها: یار.
  - (۱۱). آط، آز، مش: ارداء. [.....]
  - (۱۲). آب، آز، لب، مش: همزه.

صفحه : ۱۳۵

جواب امر «۱»، مگر حمزه و عاصم که ایشان مرفوع خواندند به آن که در جای حال باشد، ای مصدقالی، و نظیره قوله: وَ لَا تَمُنُّنَ تَسْتَكْبِرُ «۲» أَنْزَلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ... «۳» إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكذَّبُونِ، که من می ترسم که ایشان مرا به دروغ دارند. حق تعالی اینکه دعا به اجابت مقرون کرد، گفت: سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ، ما دست تو قوی [۱۸۴-پ] کنیم به برادرت، و هارون در اینکه وقت به مصر بود. وَ نَجْعَلُ لَكُمْ سُلْطَانًا، و شما را حجتی و برهانی کنیم. فَلَا يَصِيحُّونَ إِلَيْكُمْ بِآيَاتِنَا، که ایشان به شما نرسند به آیات و بینات و معجزات ما. أَنْتُمْ وَ مَنْ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ، شما و اتباع شما غالب باشی. فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ، چون موسی به ایشان آمد با آیات ما، و روا بود که «با» تعدیه را باشد و روا بود که به معنی «مع» «۴» باشد، و مراد به آیات معجزات است. و قوله: بَيِّنَاتٍ، نصب «بینات» بر حال است، یعنی در آن حال که روشن و ظاهر بودند. قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرٍ، گفتند: نیست اینکه که تو آورده‌ای الا جادوی فرو بافته «۵» نکو ساخته. وَ مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولِينَ، ما اینکه که تو می گوی در پدران اول خود نشنیده‌ایم «۶».

موسی - علیه السلام - گفت در جواب ایشان: رَبِّي أَعْلَمُ، خدای من داناتر است به آن کس که او حق و بیانی «۷» آورده است از نزدیک او یعنی او خود را خواست. و اهل مدینه «واو» نخواندند فی قوله: وَقَالَ مُوسَى، و در مصاحف ایشان «واو» نیست، و باقی قراء به «واو» خواندند. وَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ، و نیز عالمتر است که عاقبت و سرانجام سرای آخرت به ثواب و نعیم که را خواهد بودن.

کوفیان «یکون» به «یا» خواندند، برای آن که فعل متقدم «۸» است، و باقی قراء

---

(۱). آب، آز، مش: علی جواب الامر.

(۲). سوره مدثر (۷۴) آیه ۶.

(۳). سوره مائده (۵) آیه ۱۱۴.

(۴). آط، آب، آز، مش: معه.

(۵). آط، آب، آز، آج، آل، مش: فرا بافته، کا: فراساخته.

(۶). آط، آب، آج، لب، آز، آل: نشوده ایم، مش: نشودیم، کا: نشیدیم.

(۷). آب، آز، مش: بیان.

(۸). آط، آب، آج، لب، آز، آل، کا: فعل مقدم، مش: فعلی مقدم.

صفحه: ۱۳۶

به «تا» ی تأنیث لکون الاسم مؤنثا. إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ، ضمیر در آیت «۱» شَأْن و کار راست، یعنی شَأْن و کار چنین آمد که ظالمان و ستمکاران فلاح و ظفر نیابند.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ: حَقَّ تَعَالَى حِكَايَتِ أَنْ كَرَدَ كَهْ فِرْعَوْنُ كَقَّتْ عِنْدَ ائِنَّكَ حَالِ كَقَّتْ «۲» قَوْمِ خُودِ رَا كَه: ائِ اَعْيَانِ وِ اَشْرَافِ؟ مَن نَمِي دَانِمِ خُدَايِي شَمَا رَا جَزِ خُوِشْتَن.

فَأَوْقَدَ لِي يَا هَامَانَ عَلَى الطِّينِ، ائِ هَامَانَ - وِ هَامَانَ وِزِيرِ اَوِ بُوَدِ، آتَشِ بَرِ اَفْرُوزِ بَرَايِ مَنِ بَرِ كَلِ، يَعْنِي بَرَايِ مَنِ خَشْتِ پَخْتِهْ كَنِ وِ آجَرِ سَازِ، كَقْتَنَدِ: اَوَّلِ كَسِ كَهْ خَشْتِ پَخْتِهْ سَاخْتِ فِرْعَوْنِ بُوَدِ وِ كُوشَكِ بَلَنَدِ كَرَدِ. فَاجْعَلْ لِي صَيْرِحًا، وِ بَرَايِ مَنِ كُوشَكِي بَلَنَدِ كَنِ. لَعَلِّي أَطَّلِعَ إِلَى إِلَهِ مُوسَى، تَا بَاشَدِ كَهْ مَنِ اَزِ اَنِ كُوشَكِ بَرِ خُدَايِ مُوسَى مَطَّلَعِ بِيَاشَمِ وِ بَهْ اَوِ فَرُو نَكْرَمِ. وَ اِنِّي لَمَأْظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ، چِهْ مَنِ «۳» مِي پَنْدَارَمِ كَهْ اَوِ دَرُوعِ مِي كُوِيَدِ دَرِ ائِنَّكَ كَهْ مِي كُوِيَدِ «۴». مَنِ پِيْغَامْبَرِمِ وِ مَرَا خُدَايِي هَسْتِ كَهْ مَرَا بَهْ شَمَا فَرَسْتَاَدِهْ اَسْتِ.

اهل سیر گفتند: چون فرعون وزیرش را هامان «۵» فرمود تا کوشک «۶» بنا کند، او پنجاه هزار مرد بنا را و استادان صنعت بنا را و درودگری «۷» و کاریگری «۸» را و آهنگری «۹» را جمع کرد جز مزدوران و اتباع را. آن بنا بکردند و چندانی در هوا بیفراشتند «۱۰» که ممکن بود، چنان که در کل زمین از آن رفیعتر بنایی «۱۱» نبود، و چنان ساختند که مرد سوار بر او تواند شدن. چون فارغ شدند، فرعون بیامد و بر آن جا رفت و تیر در کمان نهاد و بینداخت.

گفتند: برای امتحان و فتنه او تیر خون آلود باز گشت، او گمان برد که خصم را کشته است. گفت: فارغ شدم از خدای موسی. حق تعالی جبریل را بفرستاد تا پری بر او «۱۲» زد، و آن را سه پاره کرد: یک پاره از

(۱). همه نسخه بدلها: اَنَّهُ.

(۲). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۳). همه نسخه بدلها: چنین.

(۴). همه نسخه بدلها: که.

(۵). همه نسخه بدلها: وزیر خود را هامان را. [...]

(۶). آز، مش، کا: کوشکی.

(۷). همه نسخه بدلها: درودگر.

(۸). کذا در اساس، کا: کاریگر، دیگر نسخه بدلها: کارگر.

(۹). همه نسخه بدلها: آهنگر.

(۱۰). آل: بفرشتند، کا: بر شدند.

(۱۱). همه نسخه بدلها، بجز مش و کا: بنا.

(۱۲). کا: بر آن کوشک.

صفحه : ۱۳۷

او به لشکرگاه «۱» زد، هزار هزار مرد را بکشت، و یک پاره از او در دریا ریخت، و یک پاره به مغرب انداخت. و از آنان که در آن کوشک عملی «۲» کرده بودند کس نماند الا «۳» هلاک شد.

وَ اسْتَكْبَرُ هُوَ وَ جُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أَنْگه گفت حق تعالی: او «۴» و لشکرش در زمین استکبار کردند و ترفع و بزرگی نمودند بنا حق. وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ، و گمان بردند که ایشان با ما نخواهند آمدن.

فَأَخَذْنَاهُ وَ جُنُودَهُ، ما او را و لشکر او را بگرفتیم به عذاب. فَتَيَدَّنَاهُمْ فِي الْيَمِّ، و در دریا انداختیم ایشان را. قتاده گفت: آن دریایی است از ورای مصر، آن را «آساف» «۵» گویند، خدای تعالی فرعون را و قوم او را در آن جا غرق کرد.

آنکه رسول را گفت بر طریق تذکیر و اعتبار: فَانظُرْ كَيْفَ [۱۸۵-ر]

كان عاقبَةُ الظَّالِمِينَ، بنگر یا محمد که عاقبت کار آن ظالمان و کافران کجا «۶» رسید و چگونه بود.

وَ جَعَلْنَاهُمْ، آنکه گفت: ما ایشان را امامانی و پیشوایانی کردیم که مردمان را با دوزخ خوانند. و اینکه را دو وجه بود: یکی آن که معنی «جعل» خذلان و تخلیه باشد، یعنی ایشان را با خود رها کردیم پس از آن که الطاف بسیار کردیم، و ایشان منتفع نشدند از پیغامبران فرستادن و کتاب فرستادن و اعدار و انذار کردن و ترغیب «۷» نمودن. آنکه بر طریق عقوبت گفت: ایشان را با خود رها کردیم بر وجه خذلان.

و وجهی دیگر آن است که: «جعل» به معنی حکم و تسمیه باشد، چنان که گفت: وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنِائًا «۸» وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ،

(۱). همه نسخه بدلها: بر لشکرگاه فرعون.

(۲). آج، لب، آل: عمل.

(۳). همه نسخه بدلها بجز کا: و الا، کا: الا که.

(۴). همه نسخه بدلها: فرعون.

(۵). کا: اساق.

(۶). آب، آز، مش: به کجا.

(۷). همه نسخه بدلها و تریب. [.....]

(۸). سوره زخرف (۴۳) آیه ۱۹.

(۹). همه نسخه بدلها: که کرده بودند.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز کا: دختران خدا اند.

صفحه : ۱۳۸

و روز قیامت ایشان را ناصری و یاوری «۱» نباشد، و کس نصرت ایشان نکند.

وَ اتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا «۲» وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ، و روز قیامت از جمله مقبوحان و ممنوعان «۳» باشند، و گفتند: از جمله

ملعونان، و گفتند: از جمله مهلکان.

عبد الله عباس گفت: از جمله مشوهان در خلقت، رویه‌اشان سیاه کنند (۴) و چشمها ازرق، و آن شعار دوزخیان است، یقال: قبحه الله و قبحه بمعنی اذا جعله قبیحا.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى، حق تعالی گفت در اینکه آیت که: ما موسی را کتاب دادیم، یعنی توریت پس از آن که هلاک کردیم قرنهای پیشین را، یعنی امتان پیش (۵) را. بصائر للناس، برای آن تا بصیرت و بینت و حجت و بیان مردمان باشد. و هدی و لطفی و بیانی و رحمتی تا همانا اندیشه کنند. و نصب اینکه اسماء بر حال است از مفعول.

ابو سعید خدری روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت: خدای تعالی پس از آن که توریت فرو فرستاد، هیچ امت را و هیچ قرن و قوم را هلاک نکرد به عذابی از آسمان، جز گروهی را که ایشان را مسخ کرد با بوزینه، نبینی که خدای تعالی گفت: وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى - الاية.

وَمَا كُنْتُ بِجَانِبِ الْعَرَبِ آنکه رسول را - علیه السلام - بر سبیل تنبیه و تعجب (۶) گفت: تو به جانب غربی از کوه طور حاضر نبودی. إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ، چون ما وحی کردیم و کار بر او گزاردیم، و خبر دادیم او را به اوامر و نواهی، و عهد کردیم با او. و مَا كُنْتُ مِنَ الشَّاهِدِينَ، و تو از جمله حاضران نبودی آن جا تا یاد داشتی آنچه (۷) آن جا رفت.

(۱). مش: یاوری.

(۲). همه نسخه بدلها لعنه.

(۳). همه نسخه بدلها: مفتوحان.

(۴). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۵). همه نسخه بدلها: پیشین.

(۶). آط، آب، آز، مش: تعجیب.

(۷). مش در.

صفحه : ۱۳۹

وَلَكِنَّا أَنْشَأْنَا قُرُونًا، و لكن ما بیافریدیم گروهانی (۱) را. فَتَطَاوَلُ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ، عمر بر ایشان دراز شد، عهد ما فراموش کردند و امر ما ترک کردند، نظیره قوله: فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمِدُّ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ (۲) و مَا كُنْتُ ثَاوِيًّا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتَلَّوْا عَلَيْهِمُ آيَاتِنَا، و تو مقیم نبودی در میان اهل مدین، و آیات ما بر ایشان می خواندی (۳). وَ لَكِنَّا كُنَّا مُرْسَلِينَ، و لكن ما فرستادیم تو را به پیغامبری، و کتابی بر تو فرو فرستادیم که اینکه قصه‌ها در آن جا شرح دادیم بر تو، تا (۴) بر ایشان حکایت کنی، و اگر نه آنستی تو از کجا دانستی آنچه آن جا رفت.

وَمَا كُنْتُ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا، و ای محمد تو به جانب کوه طور نبودی چون ما ندا کردیم موسی را که ای موسی کتاب بستان به قوت.

وهب متبه گفت، موسی - علیه السلام - در مناجات گفت: الهی محمد را به من نمای، خدای تعالی گفت: تو او را در نیابی، اگر خواهی تا امت او را ندا کنم تا تو آواز ایشان بشنوی! گفت: بلی یا رب، خدای تعالی ندا کرد، گفت: يَا أُمَّةَ أَحْمَدَ (۵).

از اصلاب پدران آواز دادند: لیک و سعديک، و اینکه قول آنان (۶) باشد که «ذَرَّ» گویند، و آن درست نیست.

عمرو بن جریر گفت در اینکه آیت که: اینکه (۷) ندا آن بود که [۱۸۵- پ]

خدای تعالی گفت: یا اُمّه احمد (۸)، من شما را اجابت کردم پیش از آن که [دعا کردی، و بدادم شما را پیش از آن که] (۹) بخواستی.

سهل بن الشاعدی روایت کرد از رسول - صلی الله علیه و علی آله - که او گفت در

(۱). همه نسخه بدلها: گروهی.

(۲). سوره حدید (۵۷) آیه ۱۶.

(۳). همه نسخه بدلها بجز کا: مدین ایشان و ما بر ایشان می خواندیم، چاپ شعرانی (۸/۴۶۴): مدین که آیات ما را بر ایشان بخوانی.

(۴). همه نسخه بدلها تو. [.....]

(۵). آب، آرز، آل: محمّد.

(۶). آج، لب: آن.

(۷). آج، لب، آل آیت.

(۸). آب، آرز: محمّد.

(۹). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه: ۱۴۰

اینکه آیت: خدای تعالی نبشته‌ای نبشت (۱) بر برگی مورد (۲) پیش از آن که خلقان را آفرید به دو (۳) هزار سال، آنگه بر عرش نهاد، پس ندا کرد:

یا اُمّه احمد انّ رحمتی سبقت غضبی

، ای امت محمّد (۴)؟ رحمت من سبق برد خشم مرا، بدادم شما را پیش از آن که بخواستی، و بیامرزیدم شما را پیش از آن که استغفار کردی، و هر کس که او (۵) پیش من آید، و او گواهی (۶) دهد که جز خدای خدای (۷) نیست و محمّد رسول اوست، او را به بهشت برم. وَلَٰكِنْ رَحْمَةٌ مِّن رَّبِّكَ، قراءت عامّه (۸) به نصب «رحمت» است، برای آن که مصدری باشد محذوف الفعل، و تقدیر آن که: و لکن رحمانک رحمه.

و در شاذّ، عیسی بن عمر (۹) خواند: رحمه، به رفع، علی تقدیر: و لکنه رحمه من ربّک، یعنی و لکن رحمتی بود از خدای تعالی که تو را اطلاع داد بر احوال و اخبار ایشان. لِنُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ، تا بترسانی گروهی را که ایشان هیچ پیغامبر نیامد پیش از تو، یعنی اهل مکه را. لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ، تا همانا ایشان متذکر شوند و اندیشه کنند.

و لولا أن تُصِيبَهُمْ مُّصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمْت أَيْدِيَهُمْ، و اگر نه آنستی که اگر ما مصیبتی و عقوبتی به ایشان فرستادمانی (۱۰) به آن کفر و معصیت که کردند، و دستهای ایشان تقدیم کرد، و فایده اضافت فعل با جارحه که بعضی از جمله انسان است آن است که تا فعل محقق و مختص شود به فاعل، چه یکی از ما به جارحه غیر فعل نتواند کردن. فَيَقُولُوا، آنگه گویند و به حجّت کنند: لولا أرسلت (۱۱) لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرّسول (۵) فلمّا جاءهم الحقّ من عندنا، چون حق به ایشان آمد از نزدیک او، یعنی محمّد. قالوا، گفتند: لولا أوتى، ای هلا اوتی، چرا ندادند او را - یعنی محمّد را - صلی الله علیه و علی آله - مانند آن که موسی را دادند از کتابی منزل به یک بار، جمله واحده! یا چرا او را مانند آن معجزه (۷) ندادند که موسی را از عصا و ید بیضاء! أو لم يكفروا بما أوتى موسى من قبل، نه ایشان بودند که کافر (۸) شدند به آنچه موسی را دادند پیش از اینکه، یعنی توریت و آیات و معجزات. قالوا، و گفتند: سحران (۹) سحران تظاهرا، ایشان دو جادو (۱۵) اند، یعنی موسی و محمّد، و اینکه قول عبد الله عباس است، و قول اول

قول مجاهد است.

کوفیان خواندند: سحران بی «الف»، دو جادوی‌اند، یعنی قرآن و توریت، و باقی قراء «سحران»، بر اسم فاعل. تظاهرا، ای تعاونا. و اِنَّا بِكُلِّ كَافِرٍ وِن، و ما به همه کافریم از توریت و قرآن و موسی و محمد.

(۱). آط، آب، آج، لب، آز: کردیمی، آل، مش: کردیم.

(۲). همه نسخه بدلها: تا.

(۳). آط، آب، آج، لب، آز: بفرستادیم، مش: بفرستادیم.

(۴). مش: نفرستادیم.

(۵). سوره نساء (۴) آیه ۱۶۵.

(۶). همه نسخه بدلها: نماند.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز آب، آز: معجز.

(۸). همه نسخه بدلها: کافران.

(۹). اساس: سحران، به قیاس با ضبط قرآن مجید، تصحیح شد. [...]

(۱۰). آط، آب، آز، مش: جادوی.

(۱۱). آل: مقالات.

(۱۲). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۱۳). همه نسخه بدلها: پیغامبری / پیغمبری.

(۱۴). همه نسخه بدلها: از.

(۱۵). همه نسخه بدلها، بجز آز: جادوی.

صفحه : ۱۴۲

قُلْ فَأَتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا، گفت بگو ای محمد؟ بیارید؟ «۱» شما که کفار مگه‌ای «۲» کتابی از نزدیک خدای، که آن کتاب ره نماینده‌تر باشد از توریت و قرآن. اَتَّبِعْهُ، تا من آن را متابعت کنم اگر راست می‌گویی، قوله: «اَتَّبِعْهُ»، مجزوم است به جواب امر.

فَإِنْ لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ، اگر چنان که تو را اجابت نکنند، و آنچه التماس تو است به جای نیارند. فاعلم، بدان که ایشان متابعت هوای خود می‌کنند. وَ مَنْ أَضَلُّهُ، و کیست که گمراهتر [۱۸۶-ر]

باشد از آن که او متابعت هوا کند بی هدی از خدای تعالی، یعنی بی بیانی و حجّتی از خدای «۳». إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ، و خدای تعالی هدایت ندهد «۴»، یعنی حکم نکند به هدایت ظالمان و کافران. و رواست که گویند: هدایت ندهد، یعنی ره بهشت و ثواب نماید ایشان را در قیامت «۵».

[سوره القصص (۲۸): آیات ۵۱ تا ۷۰]

[اشاره]

وَ لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ- (۵۱) الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ- (۵۲) وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ- (۵۳) أُولَئِكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَ يَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ الَّتِي سَيُتْلَىٰ مِنْهَا مِنْ رِزْقِنَاهُمْ لِيَفْقَهُوا- (۵۴) وَ إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ- (۵۵)

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ- (۵۶) وَ قَالُوا إِن تَتَّبِعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ نُتَخَطَّفُ مِنْ أَرْضِنَا أَمْ لَمْ نُمْكِنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجِبِي إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَ لَكِنَّا أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ- (۵۷) وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرِيْبِهِ بِطَرْتِ مَعِيشتِهَا فَتِلْكَ مَسَاكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَ كُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ- (۵۸) وَ مَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمَمِهَا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَ مَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَ أَهْلِهَا ظَالِمُونَ- (۵۹) وَ مَا أَوْتَيْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ زِينَتِهَا وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَىٰ أَفَلَا تَعْقِلُونَ- (۶۰)

أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعَدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ- (۶۱) وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ- (۶۲) قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا أَغْوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ- (۶۳) وَ قِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُم فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَ رَأَوْا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ- (۶۴) وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ- (۶۵)

فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ- (۶۶) فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ- (۶۷) وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ- (۶۸) وَ رَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مَا يُعْلِنُونَ- (۶۹) وَ هُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ- (۷۰)

### ترجمه

و بدرستی که پیوسته کردیم ما ایشان را قرآن سوره سوره «۶»، تا مگر ایشان پند پذیرند.

آنان که دادیم ایشان را کتاب توریت از پیش آن، ایشان بدان ایمان می آورند «۷».

و چون بر خوانند «۸» بر ایشان قرآن، گویند ایمان آوردیم بدان، بدرستی که آن حق است از خداوند ما- عز و علا- بدرستی که ما بودیم از پیش اینکه «۹» مسلمانان.

(۱). آط، آج، لب، آل: بیاری / بیارید، کا: بیاورید.

(۲). آب، آج، لب، آز، آل، کا: مکه اید.

(۳). آط، آب، آز، آل، مش تعالی.

(۴). همه نسخه بدلها: نکند.

(۵). همه نسخه بدلها بجز کا قوله تعالی، کا و الله اعلم بمراده.

(۶). آط: و پیوستیم راه برای ایشان گفت، آب: رسانیدیم ایشان را گفتار، آج، لب، آل: و پیوستیم برای ایشان گفتار را.

(۷). آط: ایمان آرند، آب، مش: ایمان دارند، آج، لب، آل: ایمان آوردند.

(۸). آج، لب، آل: خوانده شود. [.....]

(۹). آط، آب، مش: او، آج، لب، آل: آن.

صفحه : ۱۴۳

ایشانند که بدهندگان مزد ایشان دو بار بدانچه صبر کردند، و باز می‌داشتند به نیکی بدی را، و از آنچه روزی کردیمشان «۱» نفقه کنند «۲».

و چون بشنوند «۳» سخن بیهوده و فحش، روی بگردانند از آن، و گویند ما راست کردار ما، و شما راست کردار شما، سلام باد بر شما نجویم ما جاهلان را.

بدرستی که تو نتوانی نمود راه آن را که تو دوست داری، و لکن خدای راه نماید آن را که خواهد، و او داناتر است به راه یابندگان «۴».

و گفتند: اگر پسروی «۵» کنیم راه راست را با تو، برابند «۶» ما را و بیرون کنند از مگه «۷» زمین ما، ای «۸» ندادیم تمکین و جایی ایشان را مگه و حرم ایمن «۹»، گرد کنندشان «۱۰» سوی مگه میوه‌ها، همه چیزی روزی دادنی از نزدیک ما، و لکن بیشتر ایشان نمی‌دانند!

و چند «۱۱» که هلاک کردیم ما از اهل شهری، دنه گرفته شد زندگانی آن «۱۲»، آن که آرامگاههای ایشان نشستند در او از پس ایشان مگر اندکی، و بودیم ما میراث گیرندگان «۱۳» [۱۸۷-ر]

(۱). آط: ما روزی دهیم، آب، آج، لب، آل، مش: روزی دادیم.

(۲). آب، مش: نفقه کردند، آج، لب، آل: نفقه می‌کنند.

(۳). آب، مش: بشنوند.

(۴). آط، آج، لب، آل، آب، مش: راه یافتگان.

(۵). آط، آج، لب: پیروی.

(۶). آط: دریابند، آب، مش: بر چیده شویم.

(۷). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۸). آب، مش: آیا.

(۹). آط، آب، آج، لب، مش: حرمی ایمن.

(۱۰). آط: می‌آید، آب، مش: کشیده می‌شود، آج، لب، آل: جمع کرده می‌شود.

(۱۱). آب، مش: چندان، آج، لب، آل: بسا.

(۱۲). آط، آب، مش: بطر آمد ایشان را از زندگانی خود، آج، لب، آل: با غرور نعمت شدند اهل آن.

(۱۳). آط، آج، لب، آل: وارثان آن. [...]

صفحه : ۱۴۴

و نبود خداوند تو هلاک کننده شهرها تا آنگاه که بفرستد «۱» در مهتران ایشان پیغامبری می‌خواند «۲» بر ایشان آیتهای ما، و نبودیم ما «۳» هلاک کننده شهرها «۴» را مگر که اهل آن شهر ستمکاران باشند «۵».

و آنچه دادند «۶» شما را از چیزی مال و جاه بر خورداری زندگانی اینکه جهان است و آرایش آن، و آنچه نزدیک خدای است بهتر و پایدارتر است، ای «۷» در نمی‌یابید به عقل «۸».



ای «۹» آن که وعده کردیم او را وعده‌ای نیکو، پس او فرا رسنده بود فرا آن وعده «۱۰» چون آن کس بود که بر خورداری دادیم او را برخوردارای زندگانی اینکه جهان، پس او روز قیامت از حاضر کردگان «۱۱» بود به عذاب.

و روزی که بخواند بت پرستان را، پس گوید کجاند همبازان «۱۲» و شریکان من آنان که بودید شما می گفتید «۱۳» [۱۸۷-پ]

گویند آنان که واجب شد بر ایشان گفتار به

(۱). آب، مش: بر انگیزد.

(۲). آط، آج، آل: پیغامبری که خواند، آب، مش: پیغامبری که می خواند.

(۳). آط: و نبود خدای تو: آب، مش: و نیستیم ما، آج، لب، آل: و نبودیم ما.

(۴). آج، لب، آل: دهها.

(۵). آط، آج، لب، آل: بیداد گر بودند.

(۶). آط: آنچه دادیم.

(۷). آب، مش: آیا.

(۸). آب، مش: عقل کار نمی بندید، آج، لب: خرد ندارید.

(۹). آب، مش: یا.

(۱۰). آط: نیکو، او بیننده است آن را، آب: پس او می رسد به آن، آج، لب، آل: پس او رسیده است آن را.

(۱۱). آب: حاضر شوندگان، مش: حاضر شدگان.

(۱۲). آج، لب، آل: انبازان، آط: شریکان.

(۱۳). آط: که شما دعوی می کردی، آب، مش: که شما گمان می بردید.

صفحه : ۱۴۵

عذاب: ای خداوند ما؟ اینانند آنان که بیراه کردیم ما «۱»، بیراه کردیم ایشان را چنان که بیراه بودیم ما «۲»، بیزار شدیم با تو از ایشان، نبودند ما را می پرستیدند.

و گویند «۳» بخوانید همبازان «۴» را «۵» که می پرستید بخوانند «۶» ایشان را، پس نکنند اجابت ایشان را، و بینند عذاب اگر آن بودی که ایشان بودندی که راه یافتندی.

و آن روز که بخواند «۷» بت پرستان را، پس گوید چه چیز اجابت کردید «۸» پیامبران را.

پوشیده شود «۹» بر ایشان خبرها آن روز، پس ایشان نپرسند یکدیگر را.

اما آن که توبه کند و ایمان آرد و کند به نیکی، شاید بود که باشد از رستگاران.

و خدای تو بیافریند آنچه خواهد و برگزیند، نباشد ایشان را برگزیدن، پاک است خدای تعالی و برتر است از آنچه همباز می آرند «۱۰» ایشان.

و خدای تو می داند آنچه پنهان می کند سینه‌های ایشان و آنچه آشکارا می کنند.

و اوست خدای، نیست خدای مگر او، او راست ستایش در اینکه جهان و آن

- (۱). اساس: بیراه کردند ما را، با توجه به تکرار کلمه و ترجمه آن تصحیح شد. [.....]
- (۲). اساس: کردند ما را، با توجه به آط تصحیح شد.
- (۳). آب: و گفتند، مش: و گفته شود.
- (۴). آط، آج، لب، آل: انبازان، آب، مش: شریکان.
- (۵). آج، لب، آل: شما را.
- (۶). آط، آب، مش: بخوانند، آج، لب، آل: بخوانید.
- (۷). آط، ندا گفتند، آب، مش: ندا کرد، آج، لب، آل: ندا کند.
- (۸). آط: چه جواب دادی، آل: چه جواب دیدید.
- (۹). آط، آج، لب، آل: کور شود.
- (۱۰). آط، آج، لب، آل: انباز گیرند، آب، مش: شرک می آرند.

صفحه : ۱۴۶

جهان، و او راست حکم، و سوی او باز گردانند»۱).

قوله «۲»: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ، حَقَّ تَعَالَى كَقَوْلِهِ: مَا بِيُوسْتِيمِ بِرَأْيِ إِيشَانِ سَخْنِ رَأْيِ.

عَبْدُ اللَّهِ عَبَّاسٍ كَقَوْلِهِ: «وَصَّلْنَا»۳ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ، تَاهَمَانَا أَنْدِيشَه كَقَوْلِهِ.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ، أَنَانِ كَمَا إِيشَانِ رَأْيِ كَقَوْلِهِ: مَا بِيُوسْتِيمِ بِرَأْيِ إِيشَانِ سَخْنِ رَأْيِ. هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ، إِيشَانِ بِهِ أَوَّيْمَانِ دَارِنْدِ»۷).

آیت در مؤمنان اهل کتاب آمد.

وَإِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ، چُونِ آيَاتِ مَا بِرَأْيِ إِيشَانِ خَوَانِنْدِ أَزْ قُرْآنِ، قَالُوا آمَنَّا بِهِ، كَوَيْنْدِ:

ما ایمان آوردیم به اینکه قرآن که حق است و صدق، [۱۸۸-پ]

و از قبل خدای است.

إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ، مَا أَزْ بِرَأْيِ إِيشَانِ خَوَانِنْدِ أَزْ قُرْآنِ، قَالُوا آمَنَّا بِهِ، كَوَيْنْدِ:

صِفْتِ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ.

أَوْلَادِكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا، إِيشَانِ رَأْيِ دَوَّ بَارَه دَهِنْدِ، بِرَأْيِ إِيشَانِ أَيْمَانِ دَارِنْدِ بِهِ كَتَبِ أَوَّيْمَانِ، وَ بِهِ مُحَمَّدٍ وَ بِهِ كَتَابِ أَوَّ. هُمْ دَرِ آنِ نَظَرِ كَرَدِنْدِ، هُمْ دَرِ اَيْنَكِه. بِمَا صَبَرُوا، بِهِ آنِ صَبْرِ كِه كَرَدِنْدِ.

(۱). آج، لب، آل: باز برند، آط: با او برند، آب، مش: راجع خواهید شدن.

(۲). همه نسخه بدلها تعالی.

(۳). آج، لب، آل لَهُمُ الْقَوْلَ

(۴). همه نسخه بدلها بجز کا: ما.

(۵). کا آن. [.....]

(۶). چاپ شعرانی (۸/ ۴۶۸): نمیر بن زید.

(۷). آج، لب، آل: آرند.

صفحه: ۱۴۷

مجاهد گفت: آیت در جماعتی اهل کتاب آمد که ایمان آوردند، جهودان ایشان را ایذا کردند و برنجانیدند، ایشان بر آن اذاً (۱) صبر کردند. وَ يَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ، و به حسنه سیئه باز دارند (۲)، یعنی به توبت معصیت باز دارند. و گفتند: به سخن نیکو سخن لغو (۳) کافران باز دارند. و گفتند: به دلیل دفع شبهت کنند.

وَ إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ، و چون سخن لغو و محال و بی فایده شنوند، اعراض کنند از آن و عدول، و در آن خصومت نکنند و منازعت. وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ، و گویند: عمل ما ما را، و عمل شما شما را. سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ، سلام بر شما باد، یعنی برای طلب سلامت ما را مخاطبه جاهلان (۴) نمی‌باید و مثله قوله: وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا (۵) إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ، حق تعالی در اینکه آیت باز نمود که: هدایتی که لطف باشد و اسبابی که مقرب بود به ایمان و طاعت و آلت باشد در او، چون قدرت و عقل و تمکین و ازاحت علت و نصب ادله، و مانند اینکه به رسول - علیه السلام - تعلق ندارد، چه او بر بعضی از اینکه چیزها قادر نباشد، و بعضی آن است که اگر چه مقدر او بود، او نداند که کدام است از اینکه فعلها که مکلف را لطف باشد و مقرب.

وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ، گفت: تو اینکه نوع هدایت نتوانی دادن آن را که (۶) خواهی، بل اینکه نوع هدایت به خدای تعالی تعلق دارد.

و آن هدایت که به تو تعلق دارد دعوت است، نحو قوله تعالی: وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۷) مَنْ أَحْبَبْتَ ابو طالب است، در اینکه لفظ اثبات محبت باشد ابو طالب را، و به اتفاق نشاید که رسول - علیه السلام - کافری را مضر بر کفر (۲) دوست دارد، چه او را و ما را فرموده‌اند که از کافران تبرا کنیم و با ایشان معادات کنیم، و عقل و شرع اقتضای اینکه کند، و قرآن به اینکه ناطق است در چند آیت، منها قوله (۳): لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ (۴) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَ إِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۶) وَ لَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ النَّبِيِّ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِ [۱۸۹-ر]

مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ (۸) وَقَالُوا إِن تَتَّبِعِ الْهُدَى مَعِيَ كَتُحْطَفُ مِنْ أَرْضِنَا، مفسران گفتند: آیت در حارث بن عثمان بن نوفل بن عبد مناف (۱) آمد که او رسول را گفت - علیه السلام: ما به تو ایمان آوردمانی (۲) اگر نه آنستی که ما را اندیشه می‌باشد که عرب ما را برابند از زمین ما، چه ایشان مجتمعند بر خلاف تو، و ما را قوت و منعت نیست، و اینکه بر سبیل تعلق گفت. حق تعالی اینکه از او باز گفت و جواب داد از اینکه، گفت می‌گویند: اگر چنان که ما متابعت دین اسلام کنیم با تو، ما را از زمین مکه برابند.

آنکه به جواب او گفت: أَوْ لَمْ نُمْكِنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا، نه ما ایشان را حرمی (۳) ایمن کرده‌ایم، برای آن که عرب را عادت بودی که یکدیگر را (۴) غارت کردند، و یکدیگر را کشتندی جز اهل مکه که ایشان ایمن بودندی برای حرمت حرم. يُجِيبِي إِلَيْهِ ثَمَرَاتٍ كُلِّ شَيْءٍ، به آن جا می‌برند میوه‌ها از هر نوعی، و مدنیان و یعقوب، «تجیبی الیه» خواندند به «تا» ی تأنیث، برای آن که ثمرات مؤنث است، و دیگران به «یاء» خواندندی (۵) برای تقدّم فعل و حایل که از میان فاعل (۶) و مفعول هست. رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا، نصب او بر مفعول له است، روزی از نزدیک ما، و لکن بیشترین (۷) ایشان ندانند.

(۱). اساس: حارث بن عثمان بن عبد مناف بن نوفل، با توجه به آط، و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). همه نسخه بدلها بجز کا: آوردیمی.

(۳). آج، لب، آل: حرامی.

(۴). همه نسخه بدلها: که بر یکدیگر.

(۵). آط، آج، لب، مش: خواندند، آب، آز: خوانده‌اند.

(۶). همه نسخه بدلها: فعل.

(۷). همه نسخه بدلها بجز کا: بیشتر.

صفحه: ۱۵۵

وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا، آنکه گفت: بس که ما هلاک کردیم از شهری که «۱» ایشان را بطر آمد از معیشت و آسایش زندگانی خود تا کافر و طاغی شدند.

عطا گفت: معنی آن است که ایشان زندگانی به بطر کردند، و اضافت فعل با قریه کرد در لفظ و در معنی مضاف است با اهل او. اما نصب «معیشت» محتمل است چند وجه را: یکی آن که نزع کرده باشند جرّ «۲» را، فلما حذف حرف الجرّ وصل «۳» الفعل فعمل، و التقدير: بطرت فی معیشتها، و مثله قوله: وَلَا تَعَزُّمُوا عُقْدَةَ النُّكَاحِ «۴» لِلَّذِينَ يُؤَلُّونَ مِنْ نِسَائِهِمْ «۶» فَإِنْ طِبَّنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا «۱۰» ن من ن من، و لم يعتد بالاضافة، كما قال الشاعر بالالف و اللام، فی قوله:

لا بغرارة «۱۲» الشعر الرقابا

«۱۳» فتلك مساكنهم [۱۹۰-پ]

لم تسكن من بعدهم الا قليلا، آن مسکنها و خانه‌های ایشان مسکون نبود ایشان را الا روزی چند، یعنی بس روزگار نماندند در

(۱). همه نسخه بدلها، بجز آب و کا ما.

(۲). همه نسخه بدلها: باشد حرف جرّ.

(۳). چاپ شعرانی (۸/ ۴۷۵): و حمل.

(۴). سورة بقره (۲) آیه ۲۳۵. [.....]

(۵). اساس: ندارد، از آب افزوده شد، آط: یعنی.

(۶). سورة بقره (۲) آیه ۲۲۶.

(۷). آط، آج، لب، آل، مش، کا: تمیز.

(۸). آج، لب، آل: ابطرهما، چاپ شعرانی (۸/ ۴۷۵): ابطر بها.

(۹). همه نسخه بدلها بجز کا: قوله.

(۱۰). سورة نساء (۴) آیه ۴.

(۱۱). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

(۱۲). آط، آب، آج، لب، آز، آل: بفرارة، مش: بقرارة، کا: بقرارة.

(۱۳). آب، آز: الرفيا.

صفحه: ۱۵۶

آن سرایها جز که هلاک شدند و مساکن ایشان به مرگ ایشان ویران شد.

عبد الله عتّاس گفت: معنی آن است که مساکن ایشان منازل مسافران «۱» شد، چه مسافر در منزل اندکی «۲» مقام کند «۳» و منزل او

در بیابان باشد، یعنی سرایهای «۴» ایشان خراب شد و بیابان گشت. وَ كُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ، و وارثان ایشان ما بودیم «۵»، بمردند و به ما رها کردند، نظیره قوله: إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا «۶» و ما کان رَبُّكَ مُهْلِكِ الْقُرَى، [گفت]

«۷» بر طریق اعذار و انذار و اقامت عذر و تبلیغ حجت که: خدای تو هیچ شهر هلاک نکرد، حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمَمٍ رَسُولًا، تا رسولی فرستاد در اصل آن شهر که آیات ما بر ایشان می خواند. وَ مَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَى، و ما هیچ شهر هلاک نکردیم الا و اهلش ظالم و کافر بودند.

وَ مَا أَوْتَيْتُمْ مِنْ شَيْءٍ، گفت: و هر چه دادند شما را از «۸» متاع و حطام دنیاست و زینت و آرایش او را «۹» ثباتی نباشد آن را و بقای «۱۰». وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى، و آنچه بنزدیک خداست از ثواب آخرت و نعیم بهشت بهتر است و پاینده تر. أَفَلَا تَعْقِلُونَ، خرد نداری شما یا خرد کار نمی بندی؟ جمله قراء به «تا» ی خطاب خواندند، مگر در بعضی روایات از ابو عمرو که به «یا» خواند خبرا عن الغائب.

أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعَدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ، آن «۱۱» کس که ما او را وعده نیکو دهیم از ثواب و بهشت، فَهُوَ لَاقِيهِ، او آن بیند و به او رسد. كَمْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، او چنان باشد که ما او را متاع حیات دنیا داده باشیم. ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ، پس او روز قیامت از جمله حاضر کردگان باشد که او را حاضر کنند «۱۲» برای جزا.

گفتند: آیت در رسول آمد- علیه السلام- و در ابو جهل هشام. سدی گفت: در

(۱). آب، آز: مسافر، آج، لب: مسافر ایشان.

(۲). آج، آب، آل: منازل اندک، کا: منزل آید.

(۳). آج، لب، آل: کنند.

(۴). آج، لب، آل: سرای.

(۵). آب، آز، مش ایشان. [...]

(۶). سوره مریم (۱۹) آیه ۴۰.

(۷). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

(۸). چاپ شعرانی (۸/۴۷۶)، کا: آن.

(۹). کا: آن را، دیگر نسخه بدلها ندارد.

(۱۰). مش: ثباتی ندارد از او بقایی.

(۱۱). کا: هر آن کس، دیگر نسخه بدلها هر آن.

(۱۲). آج، لب، آل از.

صفحه : ۱۵۷

عمار آمد و ولید مغیره.

وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ، و یاد کن ای محمد آن روز «۱» که خدای ایشان را ندا کند و گوید: کجاند آن انبازان که با من فرو داشتی و دعوی کردی «۲».

قال الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ، گویند آنان که گفتار بر ایشان درست شده باشد، [یعنی عذاب بر ایشان واجب شده باشد]

«۳»: رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا، خدای ما اینان را که گمراه کردیم، از آن جا گمراه کردیم که ما گمراه بودیم. چون ما غاوی و بیراه

بودیم، ایشان را چون «۴» خود کردیم «۵». اینکه، رؤسای ضلالت گویند و گویند «۶»: اینکه شیاطین گویند. تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ، امروز تَبَرَّأْنَا می‌کنیم از ایشان با تو. ما کَانُوا إِتَانًا يَعْبُدُونَ، ایشان ما را نمی‌پرستیدند «۷»، نظیره قوله: إِذِ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا «۸» وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ، و گویند روز قیامت کافران را و بت پرستان را: بخوانی انبازان خود را، یعنی آنان را که انباز خدای «۹» کردی. فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ، بخوانند «۱۰» ایشان را، ایشان جواب ندهند. وَ رَأُوا الْعَذَابَ، و عذاب بینند «۱۱». لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ، اگر ایشان مهتدی و راه یافته بودند، و جواب «لو» «۱۲» بیفگند لدلالة الكلام عليه، و التقدير: لما رأوا العذاب، اگر مهتدی بودند عذاب ندیدندی «۱۳». و گفته‌اند: معنی آن است که ایشان خواستند «۱۴» وقت آن که عذاب بینند که مهتدی بودند تا عذاب ندیدندی.

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ، و آن روز که خدای ندا کند ایشان را و گوید چه جواب دادی

(۱). آل را.

(۲). آب، آج، لب، آز، آل، مش: فرو داشتید و دعوی کردید، کا: دعوی کردید.

(۳). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۴). آج، آل، لب ما.

(۵). همه نسخه بدلها گفتند.

(۶). همه نسخه بدلها: و گفتند.

(۷). آب، آز: نپرستیدند، کا: نمی‌پرستند. [.....]

(۸). سوره بقره (۲) آیه ۱۶۶.

(۹). آط، آب، آز، مش: انبازان خدای. آج، لب، آل، کا: انبازان خود.

(۱۰). آج، لب، آل، آز، کا: بخوانید.

(۱۱). آج، لب، آل: بینند.

(۱۲). آز، آل، کا: او.

(۱۳). آج، لب: عذاب نیافتندی.

(۱۴). آط، آب، آج، لب، مش، کا: خواستندی، آز: ایشان را خواستندی.

صفحه : ۱۵۸

پیغامبران را!

فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ، آن روز خبرها بر ایشان پوشیده شود، یعنی وجوه حجت و عذر، تا عذری نتوانند بیاوردن «۱». و برای آن نتوانند عذر آوردن که عذر ندارند، و خدای تعالی هیچ عذر رها نکرده باشد «۲» ایشان را که به آن تَعَلَّل کنند، و هیچ حجت نبود ایشان را بر خدای، بل حجت خدای را بود بر ایشان. فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ، ایشان یکدیگر را نپرسند. گفتند: معنی آن است که ایشان جواب ندهند از اینکه سخن که ما ذَا أَجْبِئِمُ الْمُرْسَلِينَ، از آن که دانند که آن «۳» جواب که خواهند دادن «۴» ایشان را زیان دارد. و گفتند: ایشان در آن حال بر سبیل [۱۹۱-ر]

مشورت با یکدیگر سخن نگویند چنان که در دنیا کردند.

فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا، امّا آن کس که او توبه کار باشد «۵» و مؤمن و عمل صالح کرده باشد، بود که از جمله

رستگاران و ظفر یافتگان باشد.

آنکه گفت: وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ، خدای تو بیافریند آنچه خواهد، و اختیار کند آنچه خواهد. ما کانَ لَهُمْ ﴿٦﴾ ما يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ، به ابتدا کردند، و «ما» بر اینکه اختیار موصوله باشد، و معنی آن بود که خدای تو اختیار کند آنچه اختیار ایشان باشد، یعنی ایشان را آن دهد که ایشان خواهند.

و وجه دگر آن است که: وقف بر «یختار» کردند. و ما کانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ، کلامی باشد مستأنف. و بر «ا» اینکه وجه «ما» نفی بود، یعنی خدای تو آنچه خواهد بیافریند و آنچه خواهد برگزیند، ایشان را اختیاری نیست، بل همه اختیار خدای راست، و اینکه وجه معتمد است برای سیاق آیت و برای آن که در دگر آیت گفت:

وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ

(۱). آط، آب، آز، مش، کا: آوردن.

(۲). همه نسخه بدلها برای.

(۳). آج، لب، آل: اینکه.

(۴). همه نسخه بدلها: داد.

(۵). همه نسخه بدلها بجز کا: کس که تائب بود.

(۶). آط، آب، آز، مش الخیره.

(۷). همه نسخه بدلها بجز کا: آن جا. [.....]

(۸). آل: در.

صفحه : ۱۵۹

... «۱»، و قال محمود الوراق - شعر:

توکل علی الرحمن فی کلّ حاجه أردت فان الله یقضی و یقدر

متی ما یرد ذو العرش أمرا بعبده یصبه و ما للعبد ما یتخیر

و قد یهلك الانسان من وجه أمنه و ینجو بحمد الله من حیث یحذر

و قال آخر - [شعر]

: «۲»

العبد ذو ضجر و الزب ذو قدر و الدهر ذو دول و الرزق مقسوم

و الخیر اجمع فیما اختار خالقنا و فی اختیار سواه اللوم و الشوم

بنگر که حق تعالی در اینکه آیت چگونه بیان کرد: خلق را «۳» و اختیار به خود حواله کرد.

آنکه خلق را «۴» از خلق «۵» نفی نکرد «۶»، چه خلق جز او را هست «۷» فی قوله: فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ «۸» وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ «۹» مَا كَانَتْ لَهُمْ الْخَيْرَةُ. تو هر دو به عکس آن کردی که او گفت، آن جا که گفت: خلق به من است و به دیگران هم هست، گفتی: لا- خالق الٰه الله. و آن جا که اختیار از تو نفی کرد، در اختیار آویختی و بر اختیار او اختیار کردی تا از هر دو وجه بر طرف نقیض حاصل باشی، اقلب و قد اصبت، برگردان تا مصیب باشی.

سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ، منزّه است خدای و متعالی از آن که با او شرک آرند.

وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ، گفت: خدای تو داند آنچه پنهان کند دل‌های ایشان و آنچه آشکارا کنند، یعنی سرّ و علانیه بنزدیک علم او یکسان است.

وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، و او آن خدای است که به جز او خدای نیست. حمد و

(۱). سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۶.

(۲). اساس: ندارد، از آب، افزوده شد.

(۳). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۴). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۵). همه نسخه بدلها: خود.

(۶). آج، لب، آل، کا: کرد.

(۷). همه نسخه بدلها: نیست.

(۸). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۴.

(۹). سوره مائده (۵) آیه ۱۱۰.

صفحه : ۱۶۰

سپاس او راست در دنیا و آخرت، در اینکه سرای و در آن سرای به «۱» انواع نعمت دینی و دنیای که با بندگان کرد. وَلَهُ الْحُكْمُ، و او راست حکم، هم در دنیا و هم در آخرت. وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ، و مرجع و باز گشت خلقان با اوست. و گفته‌ایم که: «رجع» هم لازم باشد هم متعدی. [اینکه جا متعدی است]

«۲»، و معنی آن که: خلقان را با او «۳» برند.

[سوره القصص (۲۸): آیات ۷۱ تا ۸۸]

[اشاره]

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ أَمْ لَا تَسْمَعُونَ (۷۱) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِاللَّيْلِ تَسْكُونُونَ فِيهِ أَمْ لَا تُبْصِرُونَ (۷۲) وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۷۳) وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (۷۴) وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۷۵)



إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءَ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ (۷۶) وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ (۷۷) قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي أَوْ لَمْ يَعْلَمِ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ (۷۸) فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونَ إِنَّهُ لَمَلُودٌ حَظٌّ عَظِيمٌ (۷۹) وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَاقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ (۸۰)

فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُوهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ (۸۱) وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكَانَ اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْ لَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيَكَانَ اللَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ (۸۲) تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (۸۳) مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۸۴) إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَى مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَى وَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۸۵)

وَمَا كُنْتَ تَرْجُوا أَنْ يُلْقَى إِلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا - رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ (۸۶) وَلَا يَصُدُّدَنَّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أَنْزَلَتْ إِلَيْكَ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۸۷) وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۸۸)

### [ترجمه]

بگو ای محمد ای می بینید شما آن که خدای کند «۴» بر شما شب را همیشه تا روز قیامت هست هیچ خدای «۵» جز خدای که آورد شما را روشنایی، ای «۶» نمی شنوی!  
 بگو ای نمی بینید «۷» اگر کند خدای بر شما روز را ایستاده و پیوسته تا «۸» روز قیامت هست هیچ خدای «۹» جز خدای تعالی که آورد شما را شبی که آرام گیری در او، ای نمی بینید «۱۰»!  
 و از رحمت او کرد شما را شب و روز تا بیارامید «۱۱» در او در شب و بجویید «۱۲» در روز از فضل او و تا مگر شما شکر گزارید «۱۳».

(۱). همه نسخه بدلها: بر.

(۲). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۳). همه نسخه بدلها بجز کا: بر او.

(۴). آب، مش: آیا دیدید اگر گرداند خدای تعالی، آط: دانسته هستی اگر کند. [...]

(۵). آط، آج، لب، آل: کدام خداست جز خدای.

(۶). آب، مش: آیا، آج، لب، آل: ای پس.

(۷). آب: دیدید، مش: آیا دیدید.

(۸). آط، آل: روز همیشه، آب، آج، لب، مش: روز را همیشه تا.

(۹). آط، آج، لب، آل: کدام خداست، آب: کیست خدای.

(۱۰). آط، نمی بینی، آب، مش: آیا نمی بینید، آج، لب، آل: ای پس نمی بینید.

(۱۱). آط، بیارامی / بیارامید.

(۱۲). آط، آج، لب، آل: طلب کنی / طلب کنید.

(۱۳). آط: تا همانا شاکر باشی، آج، لب، آل: تا مگر شما شاکر باشید.

صفحه : ۱۶۱

و روزی که بخواند ایشان را، پس گوید: کجا اند بتان «۱» همبازان «۲» من آنان که بودید «۳» شما می گفتید و دعوی می کردید «۴». و بیرون آریم «۵» از هر امتی گواهی پیغامبری، پس گوئیم «۶» ما بیارید «۷» حجت شما «۸»، پس بدانند «۹» که حق خدای راست و گم شود «۱۰» از ایشان آنچه بودند دروغ فرا می یافتند «۱۱».

بدرستی که قارون «۱۲» بود از قوم موسی، افزونی جست بر ایشان و بدادیم ما او را از گنجها چندان که کلیدهای آن گران بار کردی «۱۳» چهل کس را «۱۴» خداوندان نیرو چون گفت او را گروه «۱۵» او، شاد مشو «۱۶» که خدای تعالی دوست ندارد شادی کنندگان را «۱۷».

و بجوی «۱۸» در آنچه بداد تو را خدای سرای واپسین «۱۹» و فراموش مکن نصیب خود از اینکه جهان، و

(۱). همه نسخه بدلهها: ندارد.

(۲). آط، آج، لب، آل: انبازان، آب، مش: شریکان.

(۳). آط: بودی / بودید.

(۴). آط: می کردی / می کردید.

(۵). آط، آج، لب، آل: باز گرفتیم، آب، مش: بکشیدیم. [...]

(۶). آط، آب، مش: گفتیم، آج، لب، آل: پس گفتیم.

(۷). آط: بیاری / بیارید.

(۸). آب، مش: دلیل خود را.

(۹). آط: بدانستند.

(۱۰). آب، مش: گمراه شد.

(۱۱). آط: آنچه فرا می یافتند، آج، لب، آل: آنچه بودند که فرا می یافتند، آب، مش: آنچه افترا می کردند.

(۱۲). اساس: قرون.

(۱۳). آط: گران بکردی، آج، لب، آل: گران بود.

(۱۴). آط: بکردی جماعت، آب، مش: کردی جماعتی را.

(۱۵). آط، آل: گفت قومش را، آج، لب: گفت موسی قومش را.

(۱۶). آط: بطرمکنی، آب، مش: شادان مباش، آج، لب، آل: شاد مباش.

(۱۷). آب، مش: مردان شادان.

(۱۸). آط، آب، آج، لب، آل: مش: طلب کن.

(۱۹). آط، آج، لب: باز پسین. [...]

صفحه : ۱۶۲

نیکوی «۱» کن چنان که نیکوی «۲» کرد خدای با تو «۳»، و مجوی تباہکاری در زمین بدرستی که خدای دوست ندارد تباہی کنندگان را.

گفت بدرستی که بدادند ما را اینکه بر دانشی که نزدیک من است، ای نمی‌داند «۴» که «۵» خدای هلاک کرد از پیش او از گروهان «۶»، آن را که او سخت تر بود از او نیرو و بسیار تر بود به خواسته و سپاه! و نپرسند از گناهان ایشان گناهکاران را.

[۱۹۲-پ]

پس بیرون آمد بر گروه خویش در آرایش خویش، گفتند آنان که خواهند زندگانی اینکه جهان: ای کاشکی ما راستی «۷» [مثل] «۸» آنچه بدادند قارون «۹» را، بدرستی که او خداوند بهره‌ای است بزرگ.

و گفتند آنان که دادندشان «۱۰» دانش، وای بر شما ثواب خدای بهتر است آن را که ایمان آرد «۱۱» و کند نیکوی «۱۲» و فرا آن نرسد «۱۳» مگر صبر کنندگان.

پس به زمین فرو بردیم او را و سرای او را به زمین، نبود او را از هیچ گروه که یاری کنند او را از فرود خدای، و نبود از داد بستانندگان «۱۴».

(۲-۱). آط، آب، مش: نیکویی.

(۳). آط: و اتو/ با تو.

(۴). آج، لب: نمی‌دانست.

(۵). آج، لب: آن که.

(۶). آط: امتان، آب: قرنہا، آج، لب: اهل هر زمان.

(۷). آط: کاشکی بودی ما را.

(۸). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

(۹). اساس: قرون اقارون.

(۱۰). آط: بدادند ایشان را.

(۱۱). آط، آج، لب: ایمان آرند.

(۱۲). آط، آج، لب، آل: و عمل نیکو کنند.

(۱۳). آط: و پیش نبرند، آب، آج، لب: و تلقین نکنند.

(۱۴). آط، آج، لب، آل: از جمله کینه کشان.

صفحه : ۱۶۳

و گشتند «۱» آنان که آرزو می‌خواستند جایگاه و دستگاه او دی «۲» می‌گفتند «۳»: وای «۴» که خدای بگستراند روزی آن را که خواهد از بندگان خویش، و به اندازه کند «۵» آن را که خواهد، اگر نه آن بودی «۶» که منت نهادی خدای بر ما، به زمین فرو بردندی ما را، وای «۷» که نیابند رستگاری کافران «۸».

آن است سرای «۹» آن جهان، کنیم آن را که «۱۰» نخواهند برتری «۱۱» در زمین و نه «۱۲» تباہکاری، و سرانجام نکو پرهیزگاران را

بود.

هر که آرد نیکوی او را بود بهتر از آن ثواب، و هر که آرد بدی ندهند جزا و پاداش «۱۳» آنان را که کردند بدیها مگر آنچه بودند «۱۴» می کردند.

بدرستی که آن که فریضه کرد «۱۵» بر تو قرآن خواندن «۱۶»، باز برد «۱۷» تو را ای محمد با مگه «۱۸»، بگو خداوند من - عزّ و علا - داناتر است بدان که آورد راه راست «۱۹» و آن که او «۲۰» اندر [۱۹۳-پ] گمراهی هویداست.

(۱). آط، مش: و در روز در آمدند، آج، لب، آل: و بامداد کردند. [...]

(۲). آط، آب، آج، لب، آل، مش: دیروز.

(۳). آط، آج، لب، آل: می گویند.

(۴-۷). آط، آج، لب تو.

(۵). آط، آج، لب، آل: تنگ کند، آب، مش: تنگ می کند.

(۶). آط، آج، لب، آل، مش: نه آنستی.

(۸). آب، مش: فلاح و ظفر نباشد کافران را.

(۹). اساس سرای، با توجه به دیگر نسخه بدلها زاید می نماید.

(۱۰). آط: کنیم او را برای آنان که، آب: کردیم آن را برای آنان که.

(۱۱). آط، آج، لب: بزرگواری.

(۱۲). آط، آج، لب نیز.

(۱۳). آط، آب: پاداشت نکنند.

(۱۴). آج، لب، آل که.

(۱۵). آب: فرض کرد، آج، لب، آل: واجب گردانید.

(۱۶). آط، آج، لب، آل: قرآن را. [...]

(۱۷). آج، لب، آل: تا باز برد.

(۱۸). آط، آب، آل: با جای خود.

(۱۹). آب: که آمد بر راه راست، آج، لب: به آن که آرد به راه راست.

(۲۰). آب: و کیست که او.

صفحه: ۱۶۴

و نبودی تو امید می داشتی که بیفکنند سوی تو کتاب قرآن مگر رحمتی از خداوند تو «۱»، مباش یار «۲» کافران را.

و نگردانند «۳» تو را از نشانه‌های خدای پس از آن که فرو فرستادند سوی تو، و بخوان «۴» با خدای تو «۵» و مباش از مشرکان.

و مخوان با خدای - عزّ و جلّ - خدای دیگر، نیست خدای مگر او، همه چیزی هلاک شونده است مگر هستی و ذات او، او راست حکم و با او گردانندتان «۶».

قُلْ أَرَأَيْتُمْ، آنکه رسول را - علیه السّلام - گفت بگو اینکه کافران را بر سبیل تنبیه و تذکیر نعمت من بر ایشان: أَرَأَيْتُمْ، نبینی «۷»! و

«رؤیت»، به معنی علم است، یعنی دانسته هستی «۸»، چنان که یکی از ما گوید: حقیقت دانی و نیک شناخته هستی «۹» و مانند اینکه «۱۰»، که اگر خدای اینکه شب تاریک بر شما همیشه کند و بدارد تا به روز قیامت، کیست جز خدای که روزی «۱۱» روشن بیارد تا شما در او تصرف کنی در معاش و طلب روزی کنی «۱۲»، هیچ جواب نتوانی دادن از اینکه سؤال، جز آن که «۱۳» کس نیست که بر اینکه قادر باشد جز خدای، آنگه حجت بر شما متوجه شود. و اینکه احتجاجی است و استدلالی بر وجه تقریر که خدای تعالی می‌کند بر توحیدش.

و اینکه آیت دلیل است بر بطلان [قول]

«۱۴» اصحاب معارف که گفتند: معارف ضروری است، چه اگر ضروری بودی بروی «۱۵» احتجاج و استدلال و تذکیر و تنبیه

(۱). آج، لب، آل پس.

(۲). آط، آج، لب، آل: پشت، آب: همپشت.

(۳). آط: نباید که باز دارد، آب: نباید که منع کنند، آج، لب، آل: نباید که باز دارند.

(۴). آط، آج، لب، آل: باز خوان.

(۵). آب: خود را.

(۶). آط، آج، لب، آل: با او برند شما را (قوله تعالی)، آب: به سوی او باز خواهید گشت قوله تعالی.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز آط: بینید.

(۸-۹). هستی / هستید.

(۱۰). کَا إِن جَعَلَ الْاِیَّةَ.

(۱۱). همه نسخه بدلها: روز. [.....]

(۱۲). همه نسخه بدلها که.

(۱۳). آط، آب، آج، لب، آل: گوید.

(۱۴). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

(۱۵). همه نسخه بدلها، بجز کا: به اینکه.

صفحه : ۱۶۵

حاجت نبود. آنگه گفت: أَفَلَا تَسْمَعُونَ، نمی شنوی اینکه ادله با بیان! صورت استفهام است [۱۹۴- ر]

و مراد تقریر و ملامت بر ترک منکر، چه اگر بشنوند و اندیشه نکنند هیچ فایده نبود «۱» ایشان را.

آنگه هم از اینکه طریق دلیلی دیگر فرمود، گفت «۲»: أَرَأَيْتُمْ، نیز بگوی «۳» ایشان را:

نبینی «۴» که اگر خدای اینکه روز روشن را بر شما مؤبد مسرمد «۵» گرداند و همیشه بدارد تا به روز قیامت، خدای را دانی «۶» جز

خدای که شبی آرد که شما در او بیارامی «۷»! أَفَلَا تُبْصِرُونَ، نمی بینید «۸»! یعنی نظر و تفکر نمی کنی تا شما را علم حاصل آید.

آنگه بیان کرد که: اینکه نعمتها بر شما از رحمت و کرم و فضل اوست، نه به استحقاقی و سابقه‌ای که شما را بوده است، گفت: وَ

مِن رَحْمَتِهِ، و از رحمت و بخشایش خود. و «من» تبیین راست، و روا بود که تبعیض باشد، و تبیین بهتر است.

جَعَلَ لَكُمْ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ، «جعل» به معنی خلق است و متعدی باشد به یک مفعول، گفت: از رحمت خود شب و روز بیافرید و پدید

کرد. لَتَسْكُنُوا فِيهِ وَلَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ، تا شما در او بیارامی و طلب فضل او کنی، یعنی روزی او.

از «۹» عادت عرب آن بود که: دو چیز بگیرند و در هم پیچند و بیندازند «۱۰» برای آن که ایمن باشند که مخاطب هر یکی به جای خود بداند نهاد، و اگر کلام مفصل و مبین گفتم، چنین بودی که: و من رحمته جعل لکم اللیل لتسکنوا فیه و النهار لتبتغوا من فضله، شب پدید کرد تا در او بیارامی، و روز پدید کرد تا در او طلب روزی کنی.

و لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ، و تا نعمتهای مرا شاکر باشی و شکر گویی، برای آن که سرای تکلیف را بنا بر مشقت و کلفت باشد، پس روز پدید کردیم «۱۱» برای تصرف معاش و شب برای آسایش، و نه چنین است سرای ثواب که آن جا برای آن شب نباشد که به

(۱). همه نسخه بدلها: فایده نکند.

(۲). همه نسخه بدلها قُل

(۳). همه نسخه بدلها: بگو.

(۴). آج، لب، آل: نبینند.

(۵). آج، لب، آل: و سرمد.

(۶). آج، لب، آج، آل: دانید.

(۷). بیارامی / بیارامید.

(۸). آط: نمی بینی / نمی بینید.

(۹). همه نسخه بدلها: و از.

(۱۰). آط، آج، لب، آل از. [...]

(۱۱). همه نسخه بدلها: پدید کردند.

صفحه: ۱۶۶

روز رنج نباشد تا حاجت بود به آسایش.

و یوم ینادیهیم، آنکه گفت: یاد کن ای محمد آن روز که ندا کند ایشان را خدای. فَيَقُولُ، [گوید]

«۱»: کجا اند آن انبازان من که دعوی کردی «۲»! و تکرار برای اختلاف فایده است، استفهام اول برای تقریر است تا اقرار دهند بر خود به جهل و آن که ایشان نه بر حق بوده‌اند در عبادت اصنام، و دوم برای اظهار عجز ایشان از حجت و برهان در وقت مطالبه ایشان - علی رؤوس الاشهاد. و هر دو متضمن است تفریح و ملامت را.

آنکه گفت: وَ نَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ، و بیرون آوردیم از هر امتی گواهی. قتاده گفت: گواه هر امتی «۳» پیغامبرشان باشد که برای ایشان و بر ایشان گواهی دهد به «۴» آنچه کرده باشند، بیانش: فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً «۵» فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ، اینکه حکایت آن است که خدای تعالی ایشان را گوید «۷»:

گویم بیارید «۸» حجت خود بر آنچه گفتمی و دعوی کردی. فَعَلِمُوا أَنَّهُ الْحَقُّ لِلَّهِ، بدانند «۹» که حق خدای تعالی راست برای آن که در دنیا ندانسته باشند از آن جا که نظر نکرده باشند، در قیامت بضرورت بدانند جمله معارف که ایشان را تکلیف کرده باشند از عدل و توحید. وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ، و گم شود از ایشان آنچه فرو بافته باشند «۱۰» و بر ساخته در دنیا از بتان و خدایان که مستحق عبادت نباشند.

آنکه حق تعالی در قصه قارون گرفت «۱۱»، گفت: إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ - الاية. مفسران گفتند: قارون پسر عم موسی بود برای آن که او قارون ابن یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب بود. و موسی - علیه السلام - پسر عمران بن

(۱). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

(۲). کردی / کردید.

(۳). همه نسخه بدلها بجز کا: اَمّت.

(۴). همه نسخه بدلها بجز کا: و.

(۵). سوره نساء (۴) آیه ۴۱.

(۶). لب، آل: گفت.

(۷). آب، آز: فرماید.

(۸). آط: بیاری / بیارید.

(۹). آب، آز: پس بدانند.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز کا: فرا بافته باشند.

(۱۱). همه نسخه بدلها: با قصه قارون آمد.

صفحه: ۱۶۷

قاهث بود. و محمد بن اسحاق گفت «۱»: پسر برادر قارون بود از مادر و پدر.

قتاده گفت: قارون را منور خواندندی از نیکوی صورت او، و توریت نکو خواندی، جز آن که منافق بود.

مسیب گفت: از بنی اسرائیل بود [از جهت نسب، و لکن عامل فرعون و گماشته او بود بر بنی اسرائیل]

«۲»، و بر ایشان بغی و ظلم کردی.

قتاده گفت: به کثرت مال و فرزندان بر ایشان ظلم کردی.

شیبان گفت: بر ایشان تکبر و گند آوری و بغی کردی. وَ آتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ، و ما او را از گنجها چندان بدادیم که کلیدهای [۱۹۴-

پ]

آن خداوندان قوت را گران بار «۳» کردی. و «من» تبیین راست، و «ما» نکره موصوفه است. و مفاتح جمع مفتاح باشد و مفاتیح جمع

مفتاح باشد، و اینکه هر دو بنای آلت را باشد، و قوله: لَتَتَوَّأ، ای ثقل و تمیل بهم، ایشان را گران بار کردی و پشت ایشان را دو تا

بکردی از گران باری، و اصل آن ناء ینوء باشد اذا نهض، قال الشاعر - شعر:

تنوء بأخراها فلأيا قيامها و تمشي الهوينا عن قريب فتبهر

و «با» «۴» تعدیه را باشد، و المعنی لتنیء «۵» العصبه ای تثقلهم، چنان که دخلت به و ادخلته، و قمت به و اقمته، و اینکه قیاسی مطرد

است.

و گروهی گفتند: کلیدهای او از پوست بود، بعضی دگر گفتند: مراد به مفاتح «۶»، خزاین است. زجاج گفت: اینکه لا یقتر باشد به

معنی. و بعضی دگر گفتند:

لَتَتَوَّأُ بِالْعُصْبَةِ، از جمله کلام مقلوب است، و التقدیر: لتنوء العصبه بها، ای تنهض بها مثقله، که اصل «نوء»، نهوض به جهد و مشقت

باشد، و منه: نوء النجم لأن طلوعه أنما يكون بثقل و بطؤ، و مثله «۷» قول الشاعر - شعر:

و ترکب خیلا لا هواده بینها و تشقی الرّماح بالضیاطرة الحمر» (۸)

- (۱). همه نسخه بدلها موسی.
- (۲). اساس: ندارد، از آط افزوده شد. [.....]
- (۳). آج، لب، آل: گران باری.
- (۴). اساس: به صورت «ما» هم خوانده می‌شود.
- (۵). چاپ شعرانی (۸/ ۴۸۳): لتواء.
- (۶). همه نسخه بدلها: مفاتیح.
- (۷). همه نسخه بدلها: و منه.
- (۸). اساس شعر، به قیاس با دیگر نسخه بدلها، زاید به نظر می‌رسد.

صفحه: ۱۶۸

ای تشقی الضیاطرة بالرّماح، و قال آخر - شعر:

فدیت بنفسه نفسی و مالی و ما آلوک «۱» الّا ما أطبق  
ای فدیت بمالی و نفسی نفسه، و قال آخر - شعر:

انّ سراجا لکریم مفخره تحلی به العین اذا ما تجهره  
ای هو یحلی بالعین، و وجه اوّل نکوتر است برای آن که در او عدول نیست از ظاهر.  
و مفسران در عدد «عصبه» خلاف کردند. مجاهد گفت: از پنج تا ده باشد.  
قتاده گفت: از ده تا چهل باشند «۲». ابو صالح گفت: چهل باشند «۳». عکرمه گفت:  
هفتاد بودند. عبد الله عباس گفت: از سه تا ده باشند.

خیثمه گفت: در انجیل هست که کلیدهای گنج قارون بر شست «۴» شتر «۵» نهادندی همه أغرّ محجل، هر کلیدی بیش از انگشتی  
نبود، و هر کلیدی را گنجی بود. مجاهد گفت: کلیدهای او از پوست شتر بود، و گفتند: از آهن بود، و هر کجا رفتی با خود ببردی.  
إذ قال له قومُه لا تفرح، چون قوم او او را گفتند بطر مکن که خدای تعالی خداوندان بطر را دوست ندارد، و منه قوله: إِنَّهُ لَفَرِحَ  
فَخُورٌ «۶» لا تفرح، ای لا تنفسد، إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ، و قال الشّاعر - شعر:

إذا أنت لم تبرح تؤدّي امانةً و تحمل أخرى افرحتک الوداع  
ای أفسدتک.

- (۱). همه نسخه بدلها: و ما الود، چاپ شعرانی (۸/ ۴۸۳): و ما افدیه.
- (۲). آج، لب، آل: باشد، دیگر نسخه بدلها: ندارد.
- (۳). همه نسخه بدلها بجز کا: باشد.



(۴). همه نسخه بدلها: شصت.

(۵). کا: استر.

(۶). سوره هود (۱۱) آیه ۱۰.

(۷). آج، لب، آل: شکر نا کرده، کا: شکر نکند.

صفحه : ۱۶۹

وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ، گفت: و طلب کن در اینکه مال که خدای تو را داد سرای آخرت و ثواب. وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا، و بهره خود از دنیا فراموش مکن.

مجاهد گفت و ابن زید: در دنیا تقصیر مکن در طاعت تا به آخرت تو را بر دهد.

اینکه روایت علی بن طلحه «۱» است از عبد الله عباس.

از «۲» امیر المؤمنین علی روایت کردند که او گفت: معنی آن است که نصیب خود از دنیا فراموش مکن از تندرستی و قوت و برنایی و نشاط و توانگری «۳» که به اینکه آلات طلب آخرت کنی.

حسن گفت: نصیب خود از دنیا فراموش مکن از آنچه کفایت تو را به کار باید «۴» در دنیا از وجهی حلال که آن نصیب تو «۵» باشد از روزی.

منصور بن زادن گفت: یعنی قوت تو و قوت عیالت. وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ، نیکوی «۶» کن با خلقان خدای چنان که خدای تعالی با تو نیکوی «۷» کرده است، و طلب فساد مکن در «۸» زمین که خدای تعالی مفسدان را دوست ندارد.

قال: إِنَّمَا أُوتِيْتَهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي، قارون گفت: اینکه مال که مرا دادند [۱۹۵-ر]

از علمی دادند که مرا هست، و اینکه «۹» علم مرا خدای داد، و به اینکه علم مرا تفضیل داد بر شما. گفتند: علم کیمیا بود.

سعید بن المسیب گفت: موسی - علیه السلام - علم کیمیا دانست، ثلثی از آن یوشع ابن نون «۱۰» را بیاموخت، و ثلثی از آن کالب «۱۱» بن یوفنا را بیاموخت، و ثلثی «۱۲» قارون را.

هر یکی در صنعت ناتمام بودند. قارون ایشان را بفریفت و آن دو ثلث از ایشان بستند.

(۱). مش: علی بن ابی طلحه. [.....]

(۲). همه نسخه بدلها بجز کا: و از.

(۳). کذا در اساس: تو نگری / توانگری، کا: توانگری، دیگر نسخه بدلها: ندارد.

(۴). آب، آج، لب، آز، آل: به کار آید.

(۵). همه نسخه بدلها بجز کا را.

(۶-۷). همه نسخه بدلها: نیکویی.

(۸). آج، لب، آل اینکه.

(۹). آج، لب، آل: آن.

(۱۰). اساس: التون، با توجه به قاعده لغت و ضبط پاره‌ای نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۱). اساس: قالب، به قیاس با آط و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۱۲). مش، کا از آن.

صفحه : ۱۷۰

چون صنعت او را تمام شد، او اینکه کار بر دست گرفت و از اینکه مال «۱» عظیم بساخت. بعضی دیگر گفتند: موسی خواهرش را بیاموخت، و خواهرش به حکم او بود. او قارون را بیاموخت. و گفته‌اند: مراد به اینکه، علم تجارت و وجوه مکاسب است.

مسیب بن شریک گفت: مال و خزاین او به حدی رسید که چهار صد هزار هزار «۲» کلید بود آن «۳» را در چهل انبان، خدای تعالی گفت: أَوْ لَمْ يَعْلَمْ، نمی‌داند قارون که خدای تعالی هلاک کرد آنان را که پیش او بودند از قرن‌ها و امتان کسهایی «۴» را که به قوت از او سخت‌تر بودند، و به جمع مال بیشتر از او بودند، و اینکه بر سیل تهدید و وعید گفت. وَلَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ، و کافران را نپرسند از گناهشان، یعنی ایشان را بی حساب به دوزخ برند. اینکه قول قتاده است. مجاهد گفت: فریشتگان نپرسند، خدای پرسد، و فریشتگان برای آن نپرسند «۵» که ایشان را پشیمان «۶» شناسند. حسن بصری گفت: نپرسند ایشان را بر وجه استعمال، بل بر وجه تفریح و توییح و تعذیب «۷».

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ، گفت: قارون بیرون آمد بر قوم خود در زینتی که او را بودی.

جابر بن عبد الله الانصاری گفت: مراد به اینکه، زینت قومش «۸» بود که او جامه قرمز پوشیدی. نخعی و حسن گفتند: جامه‌های سرخ بود. مجاهد گفت: بر اسپان خنک نشستی، زین ارجوانی معصفر بر او نهاده «۹». قتاده گفت چهار هزار اسب بار - گیر داشت. ابن زید گفت: چون او بر نشستی، هفتاد هزار سوار با او بودندی با سازهای معصفری و ارجوانی، و آن روز اول روز بود که مردمان جامه و ساز ارجوانی دیدند.

مقاتل گفت: او بر استری «۱۰» سپید «۱۱» نشسته بود به ساز زر. مسلم گفت: چهار هزار

(۱). آب، آرز، مش: از آن مالی.

(۲). همه نسخه بدلها: چهار صدر هزار.

(۳). آج، لب: آنان.

(۴). آب، مش، کا: کسانی. [.....]

(۵). اساس: پرسند، با توجه به نسخه کاتصحیح شد.

(۶). کا: بسیم، دیگر نسخه بدلها ندارد.

(۷). کا: ملامت.

(۸). کذا: در اساس، همه نسخه بدلها: قرمز.

(۹). نسخه آل: در اینکه جا پایان می‌پذیرد.

(۱۰). آج، لب: شتری.

(۱۱). آج، لب، مش: سفید.

صفحه : ۱۷۱

سوار با جامه‌های ارجوانی و ساز ارجوانی با سیصد کنیزک با جامه‌ها و حله‌ها و سازها بر استران «۱» اشهب نشسته. قال الذین یُریدون الحیاة الدنیا، گفتند آنان که طالبان و مریدان دنیا بودند: یا لیت لنا، کاشک «۲» تا ما را بودی مانند آن که قارون را داده‌اند.

إِنَّهٗ لَدُوٌّ حَظٌّ عَظِيمٌ، چه او را بهره تمام است از دنیا.

وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ، گفتند آنان که ایشان را علم دادند به جواب طالبان دنیا، یعنی عالمان گفتند مال داران و مال جویان را: وَيَلْكُمْ، وای شما! «۳». ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِّمَن آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا، ثواب خدای بهتر است آنان را که ایمان دارند و عمل صالح کنند از آنچه او جمع کرده است. وَلَا يُلْقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ، و تلقین نکنند و توفیق ندهند اینکه کلمه و اینکه حکمت الا صابران را. و «تلقی»، استقبال باشد و در جای تلقین نیز استعمال کنند- و شرح اینکه رفته است به استقصاء.

فَحَسَنَّا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضُ، آنکه حق تعالی ذکر وبال عاقبت مذموم او کرد و گفت: فرو بردیم او را و سرایش را به زمین.

اهل سیر چنین گفتند که: قارون از جمله علمای بنی اسرائیل بود، و توریت بهتر خواندی از ایشان. و مردی توانگر «۴» بود، و سبب بغی او توانگری «۵» بود و کثرت مال.

گفتند: اول طغیان و عصیان او آن بود که خدای تعالی موسی را گفت: قومش «۶» را بگوی تا هر کسی چهار رسن در گوشه ردا بندند سبز به رنگ آسمان. موسی گفت:

بار خدایا؟ چرا چنین فرمودی، و حکمت در اینکه چیست! خدای تعالی گفت: برای آن گفتم که بنی اسرائیل غافلند، و من از آسمان کتابی خواهم فرستادن، فرمودم که اینکه خیوط آسمان رنگ در گوشه ردا بندند، تا هر گه که در آن نگرند «۷» آسمان با یاد ایشان آید، [۱۹۵-پ]

و آن که «۸» من از آسمان کتابی خواهم فرستادن.

موسی - علیه السلام - گفت: بار خدایا؟ روا نباشد اگر «۹» بفرمایی تا ردا جمله سبز

(۴-۱). همه نسخه بدلها: اشتران.

(۲). همه نسخه بدلها: کاشکی.

(۳). همه نسخه بدلها: بر شما.

(۵). آب، آج، لب، آز، کا: توانگر.

(۶). همه نسخه بدلها: قومت.

(۷). آط، آج، لب: هر که در آن نگرد.

(۸). آب، آز، کا: آنکه. [.....]

(۹). آط، آب، آج، لب، آز، مش: که.

صفحه : ۱۷۲

کنند، چه بنی اسرائیل ترسم که اینکه «۱» خیوط حقیر دارند. حق تعالی گفت: کوچک از کار من کوچک نبود و حقیر نباشد، و اگر ایشان مرا در صغیر طاعت ندارند در کبیر هم ندارند.

موسی - علیه السلام - بنی اسرائیل را گفت: خدای آسمان می فرماید که هر یکی چهار رسن سبز در گوشه ردا بندی تا به آن خدای را و کتاب او را یاد داری. بنی اسرائیل گفتند: سمیع و مطیعیم، شنیدیم و فرمانبرداریم، و همچنان کردند مگر قارون که او اینکه حدیث هزل شناخت و استکبار کرد و فرمان نبرد و گفت: اینکه خداوندی کند که بندگان را از یکدیگر باز نشناسد، اینکه به علامت کند تا تمییز تواند- کردن، اینکه اول عصیانی بود که او کرد.

باز چون موسی - علیه السلام - دریا برید، و فرعون و قومش هلاک شدند، موسی ریاست و ولایت مذبح و قربان به هارون داد. هر

که را قربانی بودی، بیاوردی به هارون دادی تا هارون بر مذبح نهادی، آتشی «۲» بیامدی و آن قربان بسوختی. قارون را از آن سخت آمد، گفت: یا موسی؟ اینکه چه قسمت است که تو کردی! نبوت تو راست و ریاست برادرت را هارون را «۳»، «۴» و از اینکه هیچ دو مرا نصیبی «۵» نیست. موسی گفت: اینکه نه من کرده‌ام، که اینکه را به من تعلق «۶» نیست، اینکه «۷» خدای کرده است. قارون گفت: من تو را باور ندارم به اینکه حدیث تا مرا آیتی نمایی «۸». گفت: من تو را آیتی روشن نمایم در اینکه باب. آنگه رؤسای بنی اسرائیل را جمع کرد و گفت:

جمله عصاهای خود بیاری و در اینکه عبادت خانه بنهید «۹». ایشان برفتند. همچنان کردند، و قارون و هارون نیز عصاهای خود در آن جا انداختند. موسی گفت: امشب رها کنی و فردا بامداد بیایی. هر کس عصای خود بنگری «۱۰»، و عصای هارون بنگری «۱۱» تا

(۱). آط، آب، آج، لب، آز، مش، کا: چه ترسم که بنی اسرائیل آن.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز آب، کا: آتش.

(۳). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۴). کا دادی.

(۵). مش: از اینکه هر دو مرا هیچ نصیبی.

(۶). همه نسخه بدلها: تعلقی.

(۷). مش را.

(۸). آط، آب، آج، لب، آز، کا: بنمایی.

(۹). آط: بنهی / بنهید.

(۱۰). آج: بنگرند، کا: بنگرید.

(۱۱). مش، کا: و عصای هارون را نیز بنگرید.

صفحه : ۱۷۳

مزیت هارون بر خود شناسی. همچنان کردند.

بر دگر روز که باز آمدند «۱» عصاها بر حال خود بود مگر عصای هارون «۲» که برگ «۳» بر آورده بود، و از درخت بادام بود، و بر بیاورده بود. جمله گفتند: ما را معلوم بود، معلومتر شد فضل هارون، جز قارون که او گفت: اینکه بس عجب نیست از آن سحرها که تو می کنی، و برخاست و برفت و از موسی اعتزال کرد، او و اتباع او و موسی را ایذا می کرد و می رنجانید، و موسی - علیه السلام - برای «۴» قرابتی که میان ایشان بود تحمل می کرد و مدارا، و او را باز می خواند و او هر روز طاغیتر و بی فرمانتر بود موسی را و دشمنتر، تا سرایی بساخت و در آن سرای زرین کرد، و دیوارهای آن «۵» در صفایح زر گرفت، و جماعت «۶» بنی اسرائیل روی به او نهادند، و او قاعده نهاد که مردم را طعام دادی «۷» بامداد و شبانگاه. چون طعام بخوردندی، مقام کردند و حدیث کردند و مضاحک گفتندی.

چون خدای تعالی آیت زکات فرستاد، و زکات واجب کرد، موسی - علیه السلام - برخاست و بنزدیک قارون آمد، گفت: خدای تعالی آیت فرستاده است و زکات فرموده. او گفت: اینکه که تو می گویی مبلغهای عظیم باشد، من اینکه بتوانم دادن «۸».

خدای تعالی گفت: اینکه تعلل است که او می کند، به اندکی و بسیاری او خود ایمان ندارد، و اندک و بسیار چیزی نخواهد دادن «۹»، خواهی تا بدانی برو «۱۰» و او را مسامحتی کن.

موسی بیامد و گفت: من از تو چیزی کم «۱۱» بستانم و بتدریج با «۱۲» کم «۱۳» می‌کرد تا به آن جا آمد که گفت: از هر هزار دینار یک دینار بده، و از هر هزار درم یک درم، و از

- 
- (۱). همه نسخه بدلها همه.
  - (۲). مش را. [.....]
  - (۳). همه نسخه بدلها: برگی.
  - (۴). همه نسخه بدلها، بجز کا: بر آن.
  - (۵). همه نسخه بدلها: او.
  - (۶). همه نسخه بدلها: جماعتی.
  - (۷). آط، آب، آز، مش به.
  - (۸). آط، آب، آج، لب، آز، مش: نتوانم کرد.
  - (۹). آب، مش اگر.
  - (۱۰). آط: بروی.
  - (۱۱-۱۳). همه نسخه بدلها: کمتر.
  - (۱۲). آب، آز، مش: تا.

صفحه : ۱۷۴

هر هزار گوسپند «۱» یک گوسپند «۲»، و از هر اسپ چیزی «۳» بده. گفت: تا «۴» اندیشه کنم. با خانه رفت و حساب کرد، بسیار می‌برآمد، هم «۵» دلش «۶» نداد، گفت: نتوانم داد «۷» که بسیار است. آنگه کس فرستاد و بنی اسرائیل را بخواند و گفت: نبینی «۸» که موسی هر روز ما را «۹» بلایی «۱۰» و تکلیفی می‌نهد. اکنون بیامده است تا مال ما «۱۱» بستاند و ما را درویش کند، چه رأی است در [۱۹۶-ر] حق-او! گفتند: تو سید و مهتر مایی، رای آن باشد که تو بینی. گفت: رای من آن است که فلاں زن ناپارسا «۱۲» را بیاریم و او را جعلی دهیم تا او در موسی آویزد و او را متهم کند به خود، و بر او تشنیع کند «۱۳»، که چون اینکه حال «۱۴» برود بنی اسرائیل بر او خروج کنند و بیرون آیند، و اما بکشند او را و اما بازار او شکسته شود و او را رها کنند. آنگه کس فرستاد و آن زن فاجره را بخواند و او را گفت: تو را کاری چنین می‌باید کردن، و تو را هزار دینار بدهم، و گفتند: تشتی «۱۵» زر به او. پذیرفت «۱۶» و گفتند: آنچه «۱۷» خواهی و حکم کنی.

آنگه برخاست و قصد کرد به مجمع بنی اسرائیل، و آن جا بنشست. موسی - علیه السلام - بر عادت بیرون آمد و خلقی بسیار «۱۸» از بنی اسرائیل حاضر بودند در صحرای فراه. موسی - علیه السلام - در وعظ گرفت بر ایشان، و امر معروف و نهی منکر، و

- 
- (۱-۲). همه نسخه بدلها: گوسفند.
  - (۳). آط، آب، آج، لب، آز: خری، مش: از هر هزار اسپ اسپ، و از هر هزار خر خری.
  - (۴). مش: بده جواب داد به موسی که برو تا.

- (۵). آج، لب: بسیاری بر هم آمد، کا: بسیار می آمد هم. [.....]
- (۶). آط، آب، آج، لب، آز بار، مش: دلش یاری نداد که بدهد.
- (۷). همه نسخه بدلها، بجز کا: نتوانم دادن.
- (۸). آط: بینی / ببینید، آب، آج، لب: ببینید، کا: نمی بینید.
- (۹). همه نسخه بدلها: مرا.
- (۱۰). آط، آج، لب: بیلای.
- (۱۱). مش: مرا.
- (۱۲). همه نسخه بدلها، بجز کا: فاجره.
- (۱۳). همه نسخه بدلها، بجز کا: تشنیع زند.
- (۱۴). مش بر او.
- (۱۵). آب، آز، مش: مستی.
- (۱۶). همه نسخه بدلها: پذیرفت.
- (۱۷). همه نسخه بدلها، بجز کا: بر آنچه.
- (۱۸). مش: بسیاری.

صفحه : ۱۷۵

می گفت: هر که دزدی کند دستش بیاورد بریدن، و هر که قذف کند بی گناهی را او را حدّ باید» (۱) زدند، و هر که زنا کند و زن ندارد صد تازیانه بیاورد زدن او را، و هر که زنا کند و زن دارد بیاورد کشتن به رجم.

قارون گفت: و اگر همه (۲) تو باشی! گفت: و اگر چه من باشم. گفت (۳): «بنی اسرائیل دعوی می کنند» (۴) که تو با فلان فاجر زنا کردی.

موسی - علیه السلام - گفت: اگر او گوید، بر قول او اعتماد کنیم» (۵). کس فرستادند و او را حاضر کردند. موسی - علیه السلام - روی به او کرد و گفت: یا فلان! اینک قوم بر من اینک» (۶) دعوی می کنند، و من تو را سوگند می دهم به آن خدای که دریا بشکافت بر بنی اسرائیل و ما را برهانید و ایشان را هلاک کرد که، آنچه راستی» (۷) است در اینک حادثه بگوی. او» (۸) اندیشه کرد، گفت: اگر اینک راست بگویم و از گناه گذشته توبه کنم، همانا خدای بر من رحمت کند. گفت: لا و الله؟ که تو از اینک حدیث میرایی، و آنان که اینک می گویند بر تو دروغ می گویند، و قارون مرا جعلی داده است تا بر تو اینک دروغ بگویم، و تو را به خود متهم کنم. موسی - علیه السلام - روی بر زمین نهاد و گفت:

اللهم ان كنت رسولك فاغضب لي

، بار خدایا؟ اگر من رسول توام، برای من خشم گیر. جبریل آمد و گفت: خدای می گوید من زمین را فرموده‌ام تا طاعت» (۹) تو دارد، آنچه فرمای بفرمای» (۱۰) او را آنچه خواهی در حق» او» (۱۱).

موسی - علیه السلام - بنی اسرائیل را گفت: بدانی که خدای تعالی مرا به قارون

(۱). مش: حدّ بیايدش. [.....]

(۲). آج، لب: اگر چه.

- (۳). همه نسخه بدلها پس.  
 (۴). لب: می کند.  
 (۵). آج، لب، مش: کنم.  
 (۶). مش: چنین.  
 (۷). لب: راست.  
 (۸). همه نسخه بدلها بجز کا: زن.  
 (۹). مش: زمین را امر کرد تا اطاعت، کا: اطاعت تو گیرد.  
 (۱۰). آط، آب: به آنچه خواهی بفرمای، آج، لب: با آنچه خواهی بفرمای، مش: تا آنچه خواهی بفرمای، کا: به  
 (۱۱). آط، آب، آج، لب، آز: او را در حق او، مش: او را در حق قارون.

صفحه : ۱۷۶

فرستاده است همچنان که به فرعون، و او طغیان کرد، و خدای او را هلاک کرد، و قارون باغی است «۱». هر که با اوست و هوای او می خواهد، با او بیاشی «۲»، و هر که با من است «۳» دور شوی «۴». همه بگریختند و جز دو کس با او نماندند «۵». موسی - علیه السلام - گفت: یا ارض خدیهم، ای زمین بگیر ایشان را، تا به زانو به زمین فرو شدند، دگر باره گفت: یا ارض خدیهم، ای زمین بگیر اینان را، تا به کمر بست به زمین فرو شدند، [دگر باره گفت: یا ارض خدیهم، تا به گردن به زمین فرو شدند]

«۶». در اینکه میانه تضرع می کردند و فریاد می خواستند و سوگند بر می دادند به حق رحم و خویشی، و موسی - علیه السلام - سخت خشمناک شده بود، اجابت نکرد. دگر باره گفت: یا ارض خدیهم

، ای زمین بگیرشان، جمله به زمین فرو شدند. تا در خبر آوردند که: هفتاد بار از موسی زنهار خواستند، خدای تعالی وحی کرد به موسی و گفت: یا موسی؟ از تو هفتاد بار زنهار خواستند، زنهارشان ندادی، به عزت من اگر از من یک بار زنهار خواستندی، ایشان را زنهار دادمی و مرا قریب و مجیب یافتندی.

قتاده گفت: روایت کردند که هر روز قامتی به زمین فرو شوند و به قرار زمین نرسند تا روز قیامت نباشد «۷».

چون اینکه حال برفت، بنی اسرائیل با یکدیگر گفتند: موسی دعا کرد تا خدای «۸» قارون را هلاک کرد تا مال و ملک او را باشد «۹»، و او مستبد «۱۰» شود به آن.

موسی بشنید و گفت: بار خدایا؟ جمله مال و ملک او به زمین فرو بر. خدای تعالی اجابت کرد و جمله مال و ملک او به زمین فرو برد، فذلک قوله: فَحَسَبْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ، فرو بردیم به زمین قارون را و سرایش را. فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ، او را هیچ گروهی و لشکری نبودند که او را نصرت کنند از

- (۱). آط، آب، لب، آز: باغی شد، مش، کا: نیز باغی شد.
- (۲). آب، آج، لب، آز: بیاشد.
- (۳). همه نسخه بدلها، بجز کا از او.
- (۴). آج، لب، کا: دور شود. [.....]
- (۵). همه نسخه بدلها: جز دو کس که با او بماندند.
- (۶). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.
- (۷). آب، آز، مش: بیاشد.
- (۸). آب، آز، مش تعالی.
- (۹). مش: تا مال و ملک قارون از او باشد.
- (۱۰). آز: مستبدل، مش: او صاحب استعداد، چاپ شعرانی (۸/ ۴۸۹): مستفید.

صفحه: ۱۷۷

خدای. و «فئة»، جماعتی باشند که مرد انقطاع کند با ایشان تا یاری کنند او را [۱۹۶-پ] ،  
 «[۱] اشتقاق او من فأوت رأسه بالسيف اذا شقته به. و ما كان من المُنْتَصِرِينَ، و او از جمله آنان نبود که انتقام تواند کشیدن از من  
 یا از موسی.

وَ أَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ، در روز آمدند آنان که تمنای مکان او می کردند دیروز «۲»، یعنی تمنای مثل حال او می کردند،  
 و پایه و درجه او می خواستند.

«يقولون»، در جای خبر «اصبح» است. می گفتند، اما قوله: وَيَكْأَنَّهُ اللَّهُ، علما خلاف کردند در اینکه لفظ.  
 مجاهد گفت: معنی آن است که «الم تعلم»، نمی دانی «۳». قتاده گفت: «الم تر»، نمی بینی «۴». فراء گفت: کلمه تقریر است، چنان که  
 یکی از ما گوید: اما تری الی صنع الله.

حکایت کرد [ند]

«۵» که: زنی اعرابی شوهر را گفت: پسرت کجاست! گفت:

ویکانه و راء البیت، یعنی اما ترینه و راء البیت، نبینی که در پس خیمه است.

عبد الله عباس و حسن گفتند: کلمه تحقیق است. مؤرّج گفت: کلمه تعجب است.

قطرب گفت: و یک، و یلک بوده است، «لام» بیفگندند برای تخفیف، چنان که عنتره گفت:

و لقد شفی نفسی و أبرأ سقمها قیل الفوارس و یک عنتره أقدم

بعضی دگر گفتند: کلمه تنبیه است بمنزله «اللا»، و «اما» چنان که یکی از ما چون واقف شود بر خطای قومی، گوید: «وی کنت» «۶»  
 علی خطأ»، و قال زید بن عمرو بن نفیل:

سألنانی الطلاق اذ رأتنی قلّ مالی قد جئتمانی بنکر

و ویکان من «۷» یکن له نشب یح بب و من یفتقر یعش عیش ضرّ



(۱). اساس: از اینکه جا به بعد چند صفحه افتادگی دارد، با توجه به آط افزوده شد.

(۲). لب: روزی، آج: روز.

(۳). آج، لب: نمی دانید.

(۴). آج، لب: نمی بینید.

(۵). آط: ندارد، از آب افزوده شد.

(۶). مش: کتتم.

(۷). آط و دیگر نسخه بدلها لم، به قیاس با ضبط بیت در چاپ شعرانی (۴۸۹ / ۸) و لسان العرب (ماده «و یا») تصحیح شد.

صفحه : ۱۷۸

خلیل و سیبویه و کسائی گفتند: «وی» مفصول باید نوشت از «کأن»، و بر اینکه قول «وی» کلمتی باشد تأسف را، چنان که یکی از ما گوید: وه؟ اینکه کار نه چنان است که ما گمان بردیم، به خلاف آن است. و معنی آیت آن است که: ایشان گمان بردند که آن مال و خزاین قارون کاری است عظیم، چون خسف دیدند عقیب آن گفتند: وی، یعنی وه كأن الله، پنداری خدای روزی می گسترده بر آن که خواهد، و تنگ می کند بر آن که خواهد. و «کأن»، حرف تشبیه باشد من اخوات «ان»، و «ان»، یعنی اینکه کار به خلاف گمان ماست، بل چنان است که موقوف است بر مشیت خدای «۱»، تا خدای «۲» از بندگانش روزی بر آن که خواهد فراخ کند و بر آن که خواهد تنگ. لَوْ لَا أَنْ مَنَ اللَّهُ عَلَيْنَا، اگر نه آنستی که خدای مَنّت نهاد بر ما، لَخَسَفَ بِنَا، ما را فرو بردندی به زمین.

يعقوب و بعضی شامیان و کوفیان خواندند: «خسف» به فتح «خا» و «سین»، علی اضافه الفعل الى الله تعالى، و معنی آن که: اگر نه آنستی که خدای مَنّت نهاد بر ما، ما را به زمین فرو بردی. و باقی قراء «خسف»، به ضم «خاء» و کسر «سین» علی الفعل المجهول، و بر حقیقت هم فعل خدای باشد. وَيَكَاَنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ، فلاح و ظفر نباشد به ثواب خدای تعالی کافران را.

تلك الدار الآخرة، آن سرای آخرت و باز پسین که سرای ثواب است برای آنان کرده ایم و نهاده و بجارده که ایشان در زمین فساد نخواهند و علو و استکباری چنان که قارون کرد. وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ، و عاقبت متقیان و پرهیزگاران را باشد، و دست ایشان برند.

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ، آنکه گفت: هر که او حسنه آرد و کاری نیکو کند، او را باشد بهتر از آن. قتاده گفت: بهشت، و مراد به خیر منها به اتفاق ثواب است، و ثواب، چگونه به از آن نباشد، و آن رنج و مشقت منقطع باشد و ثواب [راحت]

«۳» نا منقطع باشد و مقرون با تعظیم و تبجیل از قبل رب العزة. وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ، و هر که سئیتی و کاری بد کند، جزای او نکنند جز به مقدار آنچه او کرده باشد. و بیان

(۲-۱). مش تعالی. [.....]

(۳). آط: ندارد، از آب افزوده شد.

صفحه : ۱۷۹

کرده شد در مقادیر ثواب و عقاب و جهت استحقاق جز خدای نداند، برای آن که وجوهی که واقع بود بر آن تقرب و اخلاص و خضوع و خشوع متفاوت است در حق مکلفان، برای آن درجات ایشان متفاوت است.

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيَّ مَعَادٍ، گفتند: آن خدای که قرآن بر تو فریضه کرد، یعنی واجب کرد، امثال اوامر و نواهی

قرآن و کار بستن آن، و گفتند: انزل علیک مفصّلاً مقطّعا، قرآن بر تو انزله کرد فصل فصل و قطعه قطعه. و اصل «فرض» قطع باشد. لَرَأُدُكَ إِلَى مَعَادٍ، با جای خود برد یعنی با مکه، اینکه قول مجاهد است و روایت عوفی از عبد الله عباس.

قتیبی گفت: معاد مرد، شهرش باشد و خانه‌اش، برای آن که او در هر شهری و جایی رود، آنگه با شهر و وطن خود شود. مقاتل گفت: رسول- علیه السلام- از مکه به شب برون «۱» آمد به غار رفت، و هم در شب از غار برون «۲» آمد و نه بر راه راست به مدینه رفت. چون به جحفه رسید- و آن منزلی است میان مکه و مدینه- ایمن شد، با ره راست آمد و ره بشناخت «۳»، او را یاسه مکه خواست مولد «۴» خود و مولد «۵» پدران یاد کرد.

جبریل آمد و گفت: خدایت سلام می کند و می گوید تو را به مکه یا سه می باشد، من تو را با مکه برم با فتح و ظفر و اکرام و اعزاز، و اینکه آیت آورد: *إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأُدُكَ إِلَى مَعَادٍ*.

عبد الله عباس گفت: اینکه آیت نه مکی است نه مدنی، به جحفه فرود آمد بین مکه «۶» و المدینه «۷». ابو سعید خدری گفت: *إِلَى مَعَادٍ*، یعنی الی الموت، تو را با مرگ برد، چه معاد و مرجع همه خلق با مرگ است، و اینکه روایت سعید جبیر است از عبد الله عباس.

حسن و زهری و عکرمة گفتند: با قیامت. ابو مالک و ابو صالح گفتند: با بهشت، و یک روایت از مجاهد اینکه است. *قُلْ رَبِّي، بگو ای محمد که خدای من عالمتر*

(۲-۱). آج، لب، آز، مش: بیرون.

(۳). مش: بشناختید.

(۴-۵). کا: مولود.

(۶). آج، لب: المکه.

(۷). مش، کا: و مدینه.

صفحه : ۱۸۰

است، او به «۱» داند آنان را که ایشان برهدی و ره راست اند، و آنان را که ایشان در ضلالت اند، یعنی مؤمن و کافر، و «۲» مشبه نه اند و مستحق ثواب از مستحق عقاب و نکال.

وَمَا كُنْتُمْ تَرْجُوا أَنْ يُلْقَى إِلَيْكُمُ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكُم، گفت: تو امید نداشتی که اینکه کتاب قرآن را بر تو القا کنند و انزال کنند و تو از خدای نبوت و پیغامبری نه بدوسیدی. *إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكُم*، استثنای منقطع است بمعنی لکن رحمة من ربك، و لکن رحمت خدای بر تو فرود آمد.

فَرَأَى كَيْفَ تَقْدِيرِ أَنْ هُوَ غَيْرُ أَنْ رَبِّكَ رَحْمَكُمْ فَأَنْزَلَهُ عَلَيْكُمْ، *أَلَا أَنْ هُوَ غَيْرُ أَنْ هُوَ رَحْمَتُكُمْ*، کتاب تو بر تو انزله کرد، تا تو قصص و احوال امم سالفه «۳» بر اهل مکه می خوانی، و تو آن نادیده و ناشنیده از کسی و در کتابی ناخوانده *فَلَا تَكُونَنَّ ظَهْرًا لِلْكَافِرِينَ*، نگر تا معاونت و یاری کافران نکنی، و واجب نبود «۴» که پیغامبر- علیه السلام- وقتی معاونت ایشان کرده باشد تا خدای «۵» او را نهی کند، چه نهی درست بود از فعلی که هرگز منهی نکرده باشد و بر خاطر او گذشته «۶» نبود، و گفتند: مانند اینکه آیات، حق تعالی برای تعلیم و توقیف «۷» ما گفت.

وَلَا يَصُدُّنَّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أَنْزَلَتْ إِلَيْكَ، و نباید تا اینکه کافران مانع باشند تو را از آیات خدای پس از آن که خدای انزال کرد بر تو. *وَأَدْعُ إِلَى رَبِّكَ*، و تو خلقان را دعوت کن و با خدای خوان. *وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ*، و از جمله مشرکان مباش.

وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ، و با خدای «۸»، خدای دیگر مخوان. لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، جز او خدایی نیست. كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ، همه چیز هلاک خواهند شد مگر ذات او - جل جلاله - و بیان کرده‌ایم که: «وجه» عبارت باشد از ذات. صادق - علیه السلام - گفت: اَلَا دینه، مگر دین او و ما ارید به وجهه، و آن طاعتی که برای او

(۱). مش: بهتر، کا: و نیز داند.

(۲). مش، کا: کافر بر او.

(۳). مش: سابقه.

(۴). آز: نبودی.

(۵). آب تو.

(۶). آط: گزشته.

(۷). آب، آج، لب، آز، مش: توفیق.

(۸). آب، آز، مش، کا تعالی. [.....]

صفحه: ۱۸۱

کرده باشند.

شهر بن حوشب روایت کرد از عباد صامت که: روز قیامت که اعمال خلائق عرض کنند، خدای تعالی گوید «۱»: آنچه مراست، و برای من کرده‌اند جدا کنی، جدا کنند. آنگه بفرماید تا آنچه بماند در دوزخ افکنند. ابن کیسان گفت: اَلَا ملکه.

سعید جبیر گفت: روزی مردی از امیر المؤمنین «۲» سؤال کرد و چیزی خواست و گفت: أَسْأَلُكَ بَوَجهِ اللَّهِ، اینکه از تو به روی خدای می‌خواهم. گفت: دروغ گفتی، اِنَّمَا سَأَلْتَنِي بَوَجهِ الْخَلْقِ

، اینکه از من به روی خلقان خواستی، که وجه خدای را معنی حق است، الا - تری الی قوله: كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ، یعنی همه چیز هلاک شود اَلَا حق.

ابو العالیه گفت: مراد عمل به اخلاص است، بیانه قول الشاعر «۳»:

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ ذَنْبًا لَسْتُ مَحْصِيهِ «۴» رَبِّ الْعِبَادِ إِلَيْهِ الْوَجْهَ وَالْعَمَلَ

لَهُ الْحُكْمُ، حکم او راست، هیچ کس را حکم نرسد اگر عقلی اگر شرعی.

عقلیات به تقریر او در عقول و شرعیات به انزال او بر رسول، فمن اینکه القیاس للناس.

وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ، و خلقان را مرجع و مآب با او باشد، یعنی با جایی که در آن جای کس را حکم نباشد جز او را، و همه املاک و احکام از مالکان و حاکمان زایل باشد، و اگر چه امروز متصرف‌اند در آن.

(۱). مش که.

(۲). آب علی کزومه الله تعالی وجهه، کا: علی علیه السلام.

(۳). آب، آرزو شعر.

(۴). آط، کا: محیصه، به قیاس با نسخه آب و دیگر نسخه بدلها و ضبط بیت در لسان و مجمع البیان تصحیح شد.

صفحه : ۱۸۲

**سورة العنكبوت**

گروهی گفتند: اینکه سورت مکی است. قتاده گفت: عشر اول مدنی است و باقی مکی. مجاهد گفت: جمله مکی است و شصت و نه آیت است بی خلاف.

و در تفصیل آیات خلاف کردند و هزار و نهصد و هشتاد و یک کلمت است، و چهار هزار و صد و نود و پنج حرف است. و روایت است. از ابو امامه از ابی کعب که رسول - علیه السلام - گفت: هر که او سورت عنکبوت بخواند، خدای تعالی او را به عدد هر مؤمنی و منافقی که بودند «۱» و باشند تا به دامن قیامت ده حسنه بنویسد «۲».

**[سورة العنكبوت (۲۹): آیات ۱ تا ۲۷]****[اشاره]**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم (۱) أٰحْسِبِ النَّاسَ أَن يَتْرُكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ (۲) وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الكٰذِبِينَ (۳) أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَن يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۴)

مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۵) وَ مَنْ جَاهِدْ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (۶) وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّٰلِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ (۷) وَ وَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَ إِن جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۸) وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّٰلِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّٰلِحِينَ (۹)

وَ مِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَ لَئِن جَاءَ نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ (۱۰) وَ لَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ (۱۱) وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَ لَنَحْمِلَ خَطَايَاكُمْ وَ مَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِن خَطَايَاهُمْ مِن شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَٰذِبُونَ (۱۲) وَ لَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أَثْقَالًا مَّعَ أَثْقَالِهِمْ وَ لَيَسْئَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۱۳) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ (۱۴) فَأَنجَيْنَاهُ وَ أَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَ جَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ (۱۵) وَ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۶) إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَ تَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَ اعْبُدُوهُ وَ اشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۱۷) وَ إِن تَكْذِبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۱۸) أَوْ لَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكُمْ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۱۹)

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۰) يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَ يَرْحَمُ مَن يَشَاءُ وَ إِلَيْهِ تُقْلَبُونَ (۲۱) وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ وَ مَا لَكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ (۲۲) وَ الَّذِينَ كَفَرُوا

بآیاتِ اللَّهِ وَ لِقَائِهِ أُولَئِكَ يَئِسُوا مِن رَّحْمَتِي وَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۳) فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۲۴)  
 وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا وَ مَا أُوَكِّمُ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِّن نَّاصِرِينَ (۲۵) فَمَا مَن لَّهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۶) وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَ الْكِتَابَ وَ آتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۲۷)

### [ترجمه]

[به نام خدای مهربان بسیار بخشنده]

﴿۳﴾

می‌پندارند ﴿۴﴾ مردمان که رها کنند ﴿۵﴾ ایشان را که گویند ما ایمان آوردیم، و ایشان را آزمایش نکنند ﴿۶﴾.

(۱). آج، لب: بود.

(۲). آج، لب: بنویسند.

(۳). آط: ندارد، از آب افزوده شد.

(۴). آب، مش: آیا پندارند.

(۵). آب، مش: که بگذارند.

(۶). آب، مش: ایشان را در فتنه نیندازند.

صفحه : ۱۸۳

امتحان کردیم ﴿۱﴾ آنان را که ﴿۲﴾ پیش ایشان بودند، داند ﴿۳﴾ خدای آنان را که راست گفتند و داند دروغ‌زنان را.

یا می‌پندارند آنان که می‌کنند بدی که سبق برند ما را، بد ﴿۴﴾ حکم می‌کنند.

هر که امید دارد ثواب ﴿۵﴾ خدای، وقت ثواب خدا آمدنی است ﴿۶﴾ و او شنوا و داناست.

و هر که جهاد کند جهاد برای خود کند، خدای بی نیاز است از جهانیان.

و آنان که ایمان آوردند و عمل صالح کردند، ببریم از ایشان بدیهاشان و جزا دهیم ایشان را نیکو ﴿۷﴾ آنچه کرده باشند ﴿۸﴾.

اندرز کردیم آدمی را به مادر و پدرش نیکویی و اگر جهاد کنند بر تو تا شرک آری به من آنچه نیست تو را بدان علمی فرمان

ایشان میر، با من است باز گشت شما، خبر دهم شما را به آنچه کرده باشی ﴿۹﴾.

و آنان را که ایمان آوردند و عمل صالح کردند در آریم ایشان را در جمله نیکان.

و از مردان ﴿۱۰﴾ کس هست که می‌گوید ایمان آوردیم به خدای، چون

(۱). آب، مش: در فتنه انداختیم.

(۲). آب، آج، لب، مش: از.

(۳). آب، آج، لب، مش: پس داند.

(۴). آب، مش: سابق شوند بر ما، بد است آنچه. [...]

(۵). آب، مش: لقای.

(۶). آب، مش: وقت که خدای زده آینده است.

(۷). آج: نیکوتر، آب: بهترین، که بر متن ترجیح دارد.

(۸). آب: آنچه بودند که می کردند.

(۹). آب، مش: شما را به آنچه هستید که می کنید.

(۱۰). آب، آج، لب، مش: مردمان.

صفحه: ۱۸۴

برنجانند او را «۱» در خدای کند «۲» فتنه مردمان چون عذاب خدای، و اگر آید «۳» یاری از خدای تو، گویند ما بودیم با شما، و نیست «۴» خدای دانایتر به آنچه در دل‌های جهانیان است!  
و داند خدای آنان را «۵» که ایمان آورند «۶»، و داند منافقان را.  
و گفتند آنان که کافر شدند «۷» آنان را که ایمان آوردند: پسر وی «۸» کنی ره ما را، و ما بر گیریم «۹» گناهان شما «۱۰»، و نیستند ایشان بر گیرنده «۱۱» از گناهانشان از چیزی، ایشان دروغ‌زنان [اند] «۱۲».

و بر گیرند «۱۳» بارهای خود و بارها با بارهای گران خود «۱۴»، و پرسند ایشان را روز قیامت از آنچه فرا بافته بودند.  
و بفرستادیم نوح را به قومش درنگ کرد در ایشان هزار سال الا پنجاه سال، بگرفت ایشان را طوفان، و ایشان ظالم بودند.  
برهانیدیم او را و اصحاب کشتی «۱۵»، و کردیم او را دلیلی عالمیان را.  
و ابراهیم چون گفت قومش را: بپرستی خدای را و بترسی از او، آن بهتر است شما را

(۱). آب: چون ایذا رسید به او.

(۲). آب، مش: در راه خدای گردانید.

(۳). آب، مش: آمد.

(۴). آب، آج، لب، مش: آیا نیست.

(۵). آط: آن را، به قیاس با نسخه آب تصحیح شد.

(۶). آب، آج، لب: آوردند، مش: آورده‌اند.

(۷). آب، آج، لب، مش: مر.

(۸). آج، لب، مش: پیروی. [.....]

(۹). آب، مش: برداریم.

(۱۰). آب، آج، لب، مش: را.

(۱۱). آب، مش: بردارندگان.

(۱۲). آط: ندارد، از آب افزوده شد.

(۱۳). آب، مش: هر آینه بر می دارند.

(۱۴). آج، لب: ایشان.

(۱۵). آب، مش را.

صفحه : ۱۸۵

اگر شما دانی «۱».

می پرستی جز «۲» خدا بتانی را، و فرا می بافی «۳» دروغی آنان که پرستید از جز «۴» خدا مالک نه اند «۵» شما روزی، طلب کنی عند «۶» خدا روزی و پرستی او را و شکر کنی «۷»، با او برند شما را.  
و اگر به دروغ دارید، به دروغ داشتند امتانی از پیش شما، و نیست بر پیغامبر مگر رسانیدن «۸» روشن.  
نمی بیند «۹» که چگونه ابتدا کرد خدا خلق را، پس باز آرد آنان را! آن بر خدا آسان است.  
بگو بروی در زمین «۱۰»، بنگری چگونه ابتدا کرد خلق را، پس خدا باز آفرید آفریدن باز پسین «۱۱»، خدا بر هر چیزی تواناست.  
عذاب کند آن را که خواهد و ببخشاید آن را که خواهد و به او [ «۱۲» باز گردانندتان «۱۳».

و نه اید «۱۴» شما عاجز کنندگان در زمین و نه اندر آسمان، و نیست شما را از

(۱). آب، مش: اگر شما هستید که کار می کنید.

(۲-۴). آج، لب: فرود.

(۳). مش: و فرا می بافید.

(۵). آب، مش برای، آج، لب از برای.

(۶). آج، لب: نزدیک، مش: پیش.

(۷). آج، لب مرا و را، آب، مش او را.

(۸). مش: رسانیدنی. [.....]

(۹). آب، مش: آیا نمی بیند، آج، لب: ای نمی بیند.

(۱۰). آب، آج، لب، مش پس.

(۱۱). آب، آج، لب بدرستی، مش بدرستی که.

(۱۲). اساس: تا بدین جا افتادگی دارد، از آط افزوده شد.

(۱۳). آط: و با او گردانند شما را، آب، مش: به او باز می گردید، آج، لب: و به او باز گردانند.

(۱۴). آط: نیستی / نیستید.

صفحه : ۱۸۶

جز خدای تعالی هیچ دوست و نه یاری دهنده.

و آنان که کافر شدند به نشانه‌های خدا و دیدار او و فرا رسیدن با پیش او «۱»، ایشانند که نومید شدند از رحمت من، و ایشانند که ایشان راست عذابی دردناک.

نمود «۲» جواب قوم او مگر آن که گفتند بکشید «۳» یا بسوزید «۴» او را، پس برهانید او را خدای از آتش، بدرستی که در آن نشانه‌هاست گروهی را که ایمان آورند.

گفت ابراهیم بدرستی که فرا گرفتید شما از فرود خدای - عز و جل - بتانی را تا دوستی باشد میان شما اندر زندگانی دنیا، پس روز قیامت کافر می‌شود «۵» برخی «۶» از شما به برخی «۷»، و نفرین می‌کند برخی «۸» از شما برخی «۹» را، و جایگاه شما آتش دوزخ بود، و نباشد شما را از یاری کنندگان.

پس ایمان آورد به ابراهیم، لوط - علیه السلام - و گفت که: من هجرت کننده‌ام «۱۰» سوی خداوند من، بدرستی که او بی همتا و با حکمت است.

و بخشیدیم «۱۱» او را، یعنی ابراهیم را، اسحاق و یعقوب، و کردیم اندر فرزندان او پیغامبری و کتاب، و بدادیم او را مزد او در دنیا، و بدرستی که او در آن جهان از نیکان است.

(۱). آط، آج، لب: جزای او، آب، مش: لقای او.

(۲). آب، مش: پس نبود.

(۳). آط: بکشی / بکشید.

(۴). آط: بسوزی / بسوزید.

(۵). آب، مش: کافر شوند. (۶-۷-۸-۹). آط، آج، لب: بهری، آب، مش: بعضی.

(۱۰). آط، آج، لب: من می‌روم.

(۱۱). آط، آج، لب: و بدادیم. [.....]

صفحه : ۱۸۷

قوله تعالی: الم، أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ، قتاده گفت و شعبی که: اینکه آیت در گروهی آمد که از مکه بیرون آمدند تا هجرت کنند، مشرکان پیش آمدند ایشان را «۱»، باز گشتند و با مکه شدند، اینکه آیت فرود آمد در ایشان، چون بشنیدند بیرون آمدند و با مشرکان بر آویختند، گروهی را بکشتند و گروهی بجستند و به مدینه شدند.

ابن جریج و ابن عمیر گفتند: آیت در عمار یاسر آمد «۲»، چون مشرکان او را به مکه عذاب کردند و او بر آن صبر کرد. مقاتل گفت: آیت در «۳» مردی آمد نام او مهجع، او را روز بدر بکشتند، مادر و پدر او بر او جزع کردند، خدای تعالی اینکه آیات «۴» فرستاد، و رسول - علیه السلام - گفت: او اول کسی باشد از شهیدان بدر که او را با در «۵» بهشت خوانند.

قوله: الم، بیان کردیم اینکه کلمه را در اول سورة البقرة أَحْسِبَ النَّاسُ «۶» أَنْ يُتْرَكُوا، محل او نصب است به «حسب» که مفعول اوست، و قوله:

أَنْ يَقُولُوا، در او دو [۱۹۷-پ]

قول گفتند: یکی آن که محل او جز است بنزع الخافض، و التقدير: يتركوا بان يقولوا، و دوم آن که: نصب است علی تکرار الفعل، و التقدير: أحسبوا ان يقولوا. و قوله: وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ، «واو» حال راست، و اینکه جمله در محل نصب است به مفعول دوم «احسب».  
آنکه گفت: وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ، ما امتحان کردیم آنان را که پیش ایشان بودند «۷»، که کار ما «۸» در تکلیف اینکه است، و تکلیف صورت امتحان دارد، و

(۱). آج، لب: ندارد.

(۲). مش که.



(۳). آب، آز شأن.

(۴). آط، آب، آج، لب، مش، کا: آیت.

(۵). آج، لب: ندارد، کا: به در.

(۶). همه نسخه بدلها صورت.

(۷). اساس: بودیم، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۸). آط، آب، آج، لب، آز، مش: چه کار ما.

صفحه : ۱۸۸

بیان اینکه چند جایگاه کرده‌ایم. فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ، تا بداند خدای تعالی راستیگری آنان که راست گویند، و بداند دروغزنان را.

و چون لفظ امتحان گفت، آن گفت که مقتضی «۱» امتحان بود برای آن که امتحان برای آن کنند تا آنچه ندانند بدانند، و اینکه بر سبیل مناسبت گفت، و حقیقت آن بر خدای تعالی روا نیست چنان که لفظ «فتنه» متأول باشد، لفظ فَلْيَعْلَمَنَّ هم متأول باشد، و مثله قوله - علیه السلام: «۲» ان الدنيا حلوة خضرة و ان الله مستخلفكم فيها فناظر «کیف تعملون» ، و اینکه حدیث هم صورت امتحان دارد.

و گفتند: چون صدق و کذب ایشان حادث بود و علم به آن علی ما هو به الا آنکه نباشد که در وجود آید بر سبیل توسع عالمی را چون حادثی «۴» نهاد. بعضی دگر گفتند: معنی آن است تا خدای تعالی [رسول را باز نماید صدق صادق و کذب کاذب. نقاش گفت و جبائی: معنی آن است تا خدای تعالی]

«۵» تمیز کند «۶» صادق را از کاذب، و اینکه تأویلاتی است متقارب.

أم حسب الذين يعملون السيئات أن يسبقونا، آنکه گفت بر سبیل تهدید و وعید: یا می‌پندارند آنان «۷» که سیئات و معاصی کنند «۸» و مخالفت من در فرمان من که مرا سبق خواهند بردن و از من فوت شدن! ساء ما يحكمون، بد حکم می‌کنند و غلط گمان می‌برند. و «ما»، مصدری است، و التقدير: بس الحكم حکمهم.

من كان يرجوا لقاء الله، گفت: هر که امید دارد لقای خدای را، یعنی لقای ثواب خدای. و گفتند: «رجاء»، به معنی خوف است، یعنی هر که ترسد از عقاب «۹» خدای، و اینکه برای آن گفت تا «۱۰» متناسب بود آیت اول را که مورد او وعده است. و اگر بر ظاهر حمل کنند «۱۱» هم نیک باشد تا یک آیت وعید بود و یک آیت وعد.

(۱). همه نسخه بدلها، بجز کا: مقتضای.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز کا: فناظروا.

(۳). چاپ شعرانی (۶/۹): تعلمون.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز کا: صادقی.

(۵). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

(۶). همه نسخه بدلها: تمیز کند. [...]

(۷). همه نسخه بدلها، بجز کا: اینان.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز کا: می‌کنند.

(۹). همه نسخه بدلها: عذاب.

(۱۰). آب: که.

(۱۱). اساس: کند، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

صفحه : ۱۸۹

فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ، آن وقت «۱» که خدای زد ثواب و عقاب را لا محال آمدنی است. وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ، و او شنوا و داناست، تا هر کس را به کیفیت کرده «۲» خود جزا دهد.

وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ، آنکه گفت: هر که او مجاهده کند، برای خود کند، یعنی ثمره آن «۳» او را باشد. و «جهاد»، در شرع مصابره و مکابده باشد با دشمن در صف کارزار، و مقاسات اوامر خدای را، و بر آن صبر کردن بر توسع مجاهده گویند. آنکه برای بیان و حجت اینکه حدیث گفت: دلیل بر صحت اینکه آن است که، خدای تعالی از جهانیان مستغنی و بی نیاز است. وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ، گفت: و آنان که ایمان آرند و عمل صالح کنند، ما سئئات و معاصی ایشان مکفر کنیم نه به معنی احباط، برای آن که به ادله عقل و شرع درست شده است بطلان احباط، چون آیتی مانند اینکه آید آن را تأویلی باید کردن که مطابق ادله عقل باشد.

و تأویل اینکه آیت آن است که: ما به فضل و کرم خود گناهان ایشان عفو کنیم، و اینکه «۴» برای آن تکفیر خواند که خدای تعالی اینکه عفو کند عند اینکه اعمال کند بمنزلت آن که چیزی کفارت چیزی کنند. وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ، و پاداشت دهیم ایشان را به آنچه کرده باشند نکوتر آنچه کرده باشند، تا در آیت هم بیان فضل باشد هم بیان عدل.

آنکه گفت: وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا، گفت: اندرز کردیم آدمی را در حق مادر و پدرش به نیکوی. و معنی وصایت از خدای تعالی امر باشد یا نهی.

و نحویان در نصب «حسنا» دو قول گفتند: یکی آن که منصوب است به آن که مفعول وصایت است، يقال: وَصَّيْتَهُ الْخَيْرَ وَ بِالْخَيْرِ. و چون وصایت متضمن باشد به معنی امر، تقدیر آن باشد که: الزمناه حسنا، اینکه قول بصریان است. کوفیان گفتند به فعلی مضممر، یعنی وَصَّيْنَاهُ بَانَ يَفْعَلُ حَسَنًا.

(۱). مش: وقتی.

(۲). همه نسخه بدلها: به گفته و کرده.

(۳). همه نسخه بدلها و ثواب آن.

(۴). همه نسخه بدلها را.

صفحه : ۱۹۰

آنکه خطاب [۱۹۸- ر]

کرد با مخاطبی مبهم «۱»، گفت: وَإِنْ جَاهِدَاكَ، اگر بر تو سختی کنند و با تو مجاهده کنند تا به من شرک آری و با من انباز گیری و در من چیزی گویی که ندانی، فَلَا تُطِعْهُمَا، طاعت ایشان مدار و فرمان ایشان مبر.

گفتند: آیت در سعد بن ابی وقاص آمد که چون او اسلام آورد، مادرش را خبر دادند- و مادر او جمیله بنت ابی سفیان بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف بود- او را گفت: یا سعد؟ صابی شدی! و الله که سقف هیچ خانه مرا سایه نکند «۲» از آفتاب و باد، و هیچ

طعام و شراب نخورم تا تو به محمد کافر نشوی. او گفت [نشوم]

«۳».

یک روز و دو روز تا سه روز طعام نخورد «۴»، رنجور شد. مردم او را ملامت کردند.

گفتند: مادرت رنجور شد، و بیم است تا «۵» هلاک شود. او بیامد و رسول را - علیه السلام - بگفت اینکه حال خدای تعالی اینکه

آیت فرستاد، اگر درست شود که آیت در حق اوست، مراد او باشد و جز او از آنان که ایشان را مثل اینکه حال باشد.

رسول - علیه السلام - گفت: برو با او به همه چیز بساز و احسان کن و رضای او نگاه دار، جز در اینکه یک چیز که در اینکه باب

رضای خدای نگه باید داشت و رضای مادر و پدرها باید کرد.

آنکه گفت بر سبیل تهدید و وعید: اِلٰی مَرَجِعُكُمْ، مرجع و باز گشت شما با من است، خبر دهم شما را به آنچه کرده باشی، یعنی

جزا دهم شما را به کرده شما.

بهبز بن حکیم روایت کرد از پدرش از «۶» جدش که گفت: رسول را پرسیدم که «من ابر»، با که نیکوی «۷» کنم! گفت: با مادرت.

گفتم: پس با که! گفت: با پدرت گفتم: پس با که! گفت: الأقرب فالأقرب، گفت با آن که نزدیکتر باشد.

انس مالک روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت:

الجنة تحت اقدام

(۱). همه نسخه بدلها، بجز کا و.

(۲). کذا در اساس و کا، آط، آج، لب: ساطر کند، آب، آز، مش: ساطر نشود.

(۳). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

(۴). کا تا، دیگر نسخه بدلها و.

(۵). همه نسخه بدلها: که. [...]

(۶). آج، لب: و.

(۷). همه نسخه بدلها: نیکویی.

صفحه : ۱۹۱

{الله الامهات}

، بهشت در زیر پایهای «۱» مادران است.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، گفت: و آنان که ایمان آرند و عمل صالح کنند، ما ایشان را در جمله صالحان آریم، و اینکه را

دو معنی باشد: یکی از طریق حکم «۲»، و یکی از طریق لطف و هدایت. و گفتند: معنی آن است که [فی]

«۳» مدرج الصالحین و مدخلهم، یعنی الجنة، ما ایشان را در جای صالحان بریم یعنی در بهشت.

و لفظ «صالحین»، شامل باشد انبیا و اولیا و شهدا را و جمله نیکان را.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ، آنکه حق تعالی در اینکه آیت وصف منافقان کرد و گفت: وَمِنَ النَّاسِ، و از جمله مردمان کس

هست که می گوید: ما به خدای ایمان داریم، و لکن به زبان می گوید به دل ندارد، بیانش آن که: فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ، چون او را در

حق خدای برنجانند، فتنه و رنج و امتحان مردمان چون عذاب خدای کند، یعنی گمان برد که آن رنج مردمان برابر عذاب خدای

است، یا با آن راست است، نمی داند که اینکه در جنب آن و به اضافت با آن هیچ نباشد. وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ، و اگر شما را

نصرتی بود از خدای - جل جلاله - و فتحی و ظفری، گویند: ما با شما بودیم در کارزار، ما را هم چندان نصیب باشد از غنیمت که شما را هست. حق تعالی گفت: أَوْ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ، نه خدای به داند که در دل‌های جهانیان چیست!

مفسران در سبب نزول آیت خلاف کردند. مجاهد گفت: آیت در جماعتی آمد که به زبان اظهار ایمان کردند. چون بلایی «۴» به ایشان رسید و رنجی از قبل مردمان، بر گشتند و با کفر شدند.

عکرمه گفت از عبد الله عیاس که: آیت در شأن گروهی آمد که مؤمنان ایشان را با خود به غزات «۵» بدر بردند، چون آن قتل و سختی «۶» دیدند مرتد شدند «۷»، و ایشان آنان

(۱). همه نسخه بدلها، پای.

(۲). همه نسخه بدلها تسمیه.

(۳). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

(۴). آط، آب، مش: بلا.

(۵). آط، مش: غزاء، آب، آز، آج، لب، کا: غزا.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز کا: شیخون.

(۷). لب: شدند.

صفحه : ۱۹۲

بودند که در حق ایشان آمد: الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ «۱» و مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً «۷» و قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا، آنکه حکایت آن کرد که کافران مؤمنان را گفتند. گفت، گفتند کافران مؤمنان را که: ره ما گیرید «۸» تا ما گناهان شما بر گیریم.

فَرَّاءُ گفت: لفظ او «۹» امر است و معنی جزاء و تقدیر «۱۰» آن که: ان اتبعتم سبیلنا نحمل خطایا کم، و مثله قوله: فَلْيَلْقَاهُ الْيَوْمَ بِالسَّاحِلِ «۱۱» لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سَلِيمَانُ وَ جُنُودُهُ «۱۲» لَا يَحْطِمَنَّكُمْ، فانکم ان لم تدخلوا کنکم یحطمنکم سلیمان و جنوده.

و خدای تعالی ایشان را دروغزن کرد، گفت: وَ مَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ، ایشان از گناه اینان هیچ بر نگیرند. إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ، دروغزن اند «۱۴» در آنچه می گویند.

(۱). همه نسخه بدلها، بجز کا: بکشدش.

(۲). همه نسخه بدلها: عیاش نیز.

(۳). همه نسخه بدلها و اسلام آورد.

(۴). کا: بغبا.

(۵). کا: براهخت.

(۶). کا چنین.

(۷). سوره نساء (۴) آیه ۹۲.

(۸). آط: گیری / گیرید. [...]

(۹). همه نسخه بدلها، بجز کا: ندارد.

- (۱۰). همه نسخه بدلها، بجز کا بر.  
 (۱۱). سوره طه (۲۰) آیه ۳۹.  
 (۱۲). سوره نمل (۲۷) آیه ۱۸.  
 (۱۳). کا: متفق، دیگر نسخه بدلها: متضمن.  
 (۱۴). همه نسخه بدلها، بجز کا: ایشان دروغزن‌اند.

صفحه: ۱۹۴

آنگه گفت: وَ لِيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ، گفت: بردارند بارهای گران ایشان و بارهای دگر با بار خود، و مراد وزر و بال است، یعنی گناه خود بر گیرند و گناه دیگران هم بر گیرند.  
 اگر گویند: اینکه مناقض آیت اول باشد، و مناقض آن که گفت: وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى «۱» لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ «۸» وَ لِيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ، گفت: هر داعی «۱۲» که دعوت کند بارهی

- (۱). سوره انعام (۶) آیه ۱۶۴.  
 (۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط و با توجه به دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.  
 (۳). کا: اضلال، دیگر نسخه بدلها: ضلالت.  
 (۴). همه نسخه بدلها: اغوای.  
 (۵). همه نسخه بدلها: مضل-آن.  
 (۶). همه نسخه بدلها: وزره.  
 (۷). همه نسخه بدلها: از اینکه جا تا پایان حدیث را ندارد.  
 (۸). سوره نحل (۱۶) آیه ۲۵. [.....]  
 (۹). همه نسخه بدلها، بجز کا: هدی.  
 (۱۰). آب، آز: شی.  
 (۱۱). آز، مش فعلیه.  
 (۱۲). همه نسخه بدلها، بجز کا: داعی.

صفحه: ۱۹۵

راست، و او را بر آن متابعت کنند و بر آن عمل کنند، او را مثل مزد آنان باشد که عمل آن «۱» کرده باشند بی آن که از مزد ایشان چیزی بکاهند. و هر داعی «۲» که دعوت کند با ضلالت و او را بر آن متابعت کنند و بر آن عمل کنند، ما [ند]  
 «۳» آن وزر که بر ایشان بود بر او بود بی آن که از وزر ایشان چیزی بکاهند. آنگه حسن اینکه آیت بخواند. وَ لَيْسَ لَكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ، و پیرسند ایشان را روز قیامت از آن دروغ «۴» که می گویند.  
 وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ، حق تعالی گفت: ما فرستادیم نوح را به قومش، در میان ایشان مقام کرد «۵» برای ادای پیغامبری و گزارد «۶» پیغام خدای، هزار سال کم پنجاه سال.

عبد الله عباس گفت: خدای تعالی نوح را بفرستاد، و او را چهل سال بود و هزار سال کم پنجاه سال پیش از طوفان دعوت کرد، و از پس طوفان چندانی بماند که مردم از تناکح و تناسل بسیار شدند.

و شیخ ابو جعفر بابویه - رحمه الله علیه - در کتاب النبوه (۷) گفت: نوح را دو هزار و پانصد سال عمر بود. چون وقت وفاتش بود، ملک الموت او را گفت:

یا شیخ الانبیاء؟ کیف وجدت الدنيا! قال: کبیت له بابان دخلت باحدهما و خرجت من الآخر،

گفت «۸»: چون خانه‌ای که دو در دارد، به یک در در آمدم و از دیگر «۹» بیرون شدم.

فَأَنْجِنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ، ما برهانیدیم او را و اصحاب کشتی را، یعنی آنان را که با او در کشتی بودند. و آن کشتی را آیتی کردیم و دلالتی و علامتی عالمیان را.

و إِبْرَاهِيمَ، نصب او بر عطف است علی قوله: نوحا، و التَّقْدِيرُ: و ارسلا ابراهیم، و

(۱). همه نسخه بدلها: که آن عمل.

(۲). آط، آج، لب، آز، مش: داعی.

(۳). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز کا: دروغی.

(۵). لب: قیام کرد.

(۶). کا: گذاردن، دیگر نسخه بدلها: گزاردن.

(۷). آب، آز: مدارج النبوه.

(۸). همه نسخه بدلها بجز کا چگونه یافتی دنیا را، گفت.

(۹). آط، آب، آج، لب، مش: از دیگر در، آز از در دیگر.

صفحه : ۱۹۶

نیز بفرستادیم ابراهیم را. و نصب او شاید تا بر فعلی مقدر بود، و هو اذکر «۱»، ابراهیم.

إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ، و یاد کن ابراهیم را چون گفت قومش را که:

خدای را پرستی، و از او بترسی، و از معاصی او اجتناب کنی. ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ، چه اینکه به باشد شما را اگر دانی. إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا، شما بدون او «۲» بتان جماد را می پرستی «۳» و دروغ فرو می بافی «۴» بر او و آنچه «۵» می گویی اینان انباز آن خدایند در عبادت.

مجاهد گفت: معنی وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا، آن است که به دست خود بتان می تراشی به دروغ، و ایشان را نام خدای می نهید «۶»، نظیره قوله: أَتَعْبُدُونَ مَا تَحْتُمُونَ «۷» إِنَّ الَّذِينَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا، آنان را که شما می پرستی ایشان را بدون خدای ایشان مالک روزی شما نه اند «۸»، و از روزی شما به دست ایشان هیچ نیست، و ایشان قادر [نه]

«۹» ند بر آن که شما را روزی دهند. فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ، روزی از نزدیک خدای طلب کنی. وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ، و او را پرستی و شکر او کنی بر نعمتهایی که با شما کرد. إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ، چه شما را مرجع و معاد با اوست.

وَإِنْ تُكَذِّبُوا «۱۰» فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ، بدرستی که امتان دیگر رسولان «۱۲» خود را به دروغ داشتند پیش از شما، یعنی کافران ایشان. وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ، و «۱۳» بر تو و «۱۴» هیچ پیغامبری هیچ نیست مگر بلاغی و

- (۱). اساس: اذکره، با توجه به آب تصحیح شد. [.....]
- (۲). همه نسخه بدلها، بجز کا: خدا.
- (۳). مش: می پرستیدید.
- (۴). آط: فرا می بافی، آب، آج، لب، آز، مش: فرا می بافید، کا: می سازید.
- (۵). آط، آا: به آنچه، آب، آز، مش: با آنچه.
- (۶). آط: می نهی / می نهید، کا به دروغ.
- (۷). سوره صافات (۳۷) آیه ۹۵.
- (۸). همه نسخه بدلها: نیستند.
- (۹). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.
- (۱۰). همه نسخه بدلها، بجز کا: یکذبوا.
- (۱۱). کا: دروغزن، دیگر نسخه بدلها: به دروغ دارند.
- (۱۲). همه نسخه بدلها، بجز کا: پیش از ایشان امتان بودند که پیغامبران.
- (۱۳). همه نسخه بدلها نه.
- (۱۴). همه نسخه بدلها نه بر ایشان و نه.

صفحه: ۱۹۷

رسانیدنی روشن.

أَوَلَمْ يَرَوْا، کوفیان به «تا» ی خطاب خواندند: «تروا». و باقی قراء به «یا» خبرا عن الغائب، نمی بینند (۱) ایشان یا نمی بینی شما! کیف یبیدی اللّٰه الخلق ثمّ یعیده، که خدای تعالی چگونه ابتدا کرد خلقان را و آنگه اعادت [۱۹۹-پ] کند ایشان را و باز آفریند؟ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ، اینکه بر او خوار و آسان (۲) است، از آن جا که او قادر الذات است جمله مقدورات مقدور اوست علی کل وجه یصح ان یكون مقدورا له.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ، آنگه گفت: ای محمد؟ بگو اینکه مشرکان را و منکران را که: در زمین بروی و بنگری و اندیشه کنی. کیف بدأ (۳) إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، خدای تعالی بر همه چیز قادر است.

يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ، هر که را خواهد عذاب کند از مستحقان عذاب آن را که خواهد، یعنی آن را که خواهد تعجیل عقوبت کند و آن را که خواهد تأخیر کند به رحمت. و امّا معنی آن بود که آن را که خواهد از مستحقان عذاب به قیامت عفو کند، و آن را که خواهد عقوبت کند، چه او را هست که عقوبت کند و او را هست

(۱). همه نسخه بدلها، بجز کا، مش: نینند. [.....]

(۲). آب، آز: اینکه بر خدا آسان.

(۳). همه نسخه بدلها اللّٰه.

(۴). کا: چگونه.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مل: و او در اینکه.

(۶). آط، آب، آز، مش، کا: اولی که، آج، لب: اول که.

(۷). لب: بیافریدی.

(۸). لب: نشأ.

صفحه : ۱۹۸

که عفو کند، چه عقاب حق اوست و قبض و استیفایش «۱» بدوست «۲» و به استیفایش «۳» (مضرتی) تعلق ندارد «۴»، و در اسقاطش اسقاط حق غیر نیست باید تا اسقاطش نکو باشد، کالدین. وَإِلَيْهِ تُقَلَّبُونَ، و شما را بازگشت با اوست.

وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ، و شما عاجز نتوانی کردن خدای را در آسمان و زمین. فَرَأَى كَيْفَ تَقْدِيرُ وَمَعْنَى أَنْتُمْ «۵»: و ما انتم «۶» بمعجزین [الله]

«۷» فی الارض و لا من فی السماء فی السماء یعجزه ایضا، نه شما در زمین خدای را عاجز توانی کردن و نه نیز آنان که در آسمانند نیز خدای را عاجز توانند کردن، گفت: اینکه از جمله غوامض عربیه است، ضمیری که در جمله اول ظاهر باشد «۸» و در جمله دوم ظاهر نشود، گفت و مثال اینکه قول حسان «۹» است - شعر:

فمن يهجو رسول الله منكم و يمدحه و ينصره سواء

اراد و من يمدحه و ينصره، و عبد الرحمن بن زید اینکه تأویل گفت. قطرب گفت معنی آن است و تقدیر «۱۰»: و لا فی السماء لو كنتم فيها، یعنی شما عاجز نکنی خدای را در زمین و نه در آسمان، اگر شما در آسمان باشی، چنان که یکی از ما گوید: لا يفوتني فلان في بلدی هذا و لا فی البصره، و التقدير: لو كان فيها و صار اليها، و چنان که ما گوئیم «۱۱»: تو اینکه کار نتوانی کرد «۱۲» و اگر بر آسمان شوی، چنان که شاعر گفت:

و من هاب اسباب المنايا يئلنه و لو نال اسباب السماء بسلم

وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ، و شما را بدون خدای هیچ یار و ناصر نباشد.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ، آنان «۱۳» که کافر شوند به آیات خدای و لقای او، یعنی جزای او مکلفان را بر افعال، ایمان ندارند به آیات خدای و آن که ایشان را

(۳-۱). آج، لب: استیفاش.

(۲). آج، لب: بر اوست، کا: با اوست.

(۴). اساس و کا: دارد، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

(۵). آب، آز، مش که.

(۶). اساس انتم، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، زاید می نماید.

(۷). اساس: ندار، از آط، افزوده شد.

(۸). لب: باشدی. [...]

(۹). اساس: چنان، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۱۰). آج، لب آن است.



(۱۱). آج، لب: یکی از ما گوید.

(۱۲). همه نسخه بدلها: نتوانی کردن.

(۱۳). همه نسخه بدلها: و آنان.

صفحه : ۱۹۹

با پیش خدای می باید رفتن. **أُولَئِكَ يَتَّخِذُوا مِنَ رَحْمَتِي**، ایشان آنانند که از رحمت من نا امیدند، و ایشان را عذابی باشد سخت. حق تعالی اینکه آیت را در میان قصه ابراهیم بگفت اعتراضی «۱» بر وجه اعذار و انذار.

آنگه با قصه ابراهیم رفت، گفت: **فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ**، و نبود جواب قومش الا آن که گفتند «۲» بکشی او را یا بسوزی او را. در کلام محذوفی هست، و آن آن است که: **فَفَعَلُوا ذَلِكَ**، فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ، آنچه گفتند بکردند، و اسباب و آلات آن بساختند، خدای تعالی او را برهانید از آتش به آن که آتش بر او برد و سلام «۳» کرد، چنان که قصه آن برفت تا آتش از او هیچ نسوخت مگر بند او. **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ**، در اینکه آیاتی و بیناتی هست قومی را که ایمان دارند «۴» [۲۰۰- ر]

و قال، و گفت ابراهیم - عليه السلام: **إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا**، شما بدون خدای بتانی گرفته‌ای به خدایی. **مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا**، قزاء خلاف کردند در اینکه لفظ. ابو عمرو و کسائی و ابن کثیر و یعقوب خواندند: مودده بینکم، به رفع «تا» و جز «بینکم» بالاضافه.

آنگه در رفع «مودده» دو وجه گفتند: یکی آن که خبر مبتدای است محذوف، و التقدير: هی مودده بینکم، و مثله قوله: **لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ بِلَاغٍ «۵»**، ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، پس روز قیامت کافر شوند بعضی به بعضی، و لعنت کنند بهری بهری را، و مثله قوله: **الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ «۵»** و **مَا أَوْكُمُ النَّارُ**، و ماوا و مصیر شما که بت پرستانی دوزخ باشد، و شما را ناصری «۶» و یاری نباشد «۷».

فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ، ایمان آورد به ابراهیم - عليه السلام - لوط. گفتند: اول کس که به ابراهیم ایمان آورد، لوط بود - علیهما السلام، چون دید که آتش بر او «برد و سلام» گشت. و قال، و گفت: یعنی ابراهیم - عليه السلام: **إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي**، من هجرت خواهم کردن به خدای - عز و جل - و هجرت او از «۸» کوئی بود و آن سواد کوفه است، از آن جا به حران رفت، و از حران به شام، و لوط با او بود. بعضی گفتند: لوط برادر زاده او بود، و بعضی گفتند: خواهر زاده او بود.

مقاتل گفت: ابراهیم را در وقت هجرت هفتاد و پنج سال «۹» بود. **إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**، که خدای من عزیز و حکیم است. **وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ**، آنکه گفت: ما بدادیم ابراهیم را اسحاق و

(۱). همه نسخه بدلها، بجز کا است.

(۲). آج، لب، مش، کا: بینکم، آط، آب، آز: بینک.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز کا: خبر. [.....]

(۴). همه نسخه بدلها، بجز کا است.

(۵). سوره زخرف (۴۳) آیه ۶۷.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز کا: نصیری.

(۷). آط، آب، آز، مش: یآوری نبود.

(۸). اساس: «اول ز»، که به نظر مخدوش می‌آید، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۹). آج، لب: ساله.

صفحه: ۲۰۱

یعقوب «۱»، اسحاق پسر او و یعقوب پسر اسحاق «۲». وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ، و در فرزندان او نهادیم پیغامبری و کتاب، چه جمله پیغامبران بنی اسرائیل از اسحاق بودند. وَ آتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا، و ما بدادیم مزد او در دنیا. عبد الله عیاس گفت: یعنی ثنای نیکو و فرزندان صالح. جِزَائِيْ كُفْتُ: یعنی آنچه خدای فرموده است مکلفان را از تعظیم انبیاء- علیهم السلام.

و ابو القاسم بلخی گفت: روا باشد که خدای تعالی بعضی ثواب بدهد در دنیا مکلفان را، و اینکه مذهب درست نیست، برای آن که از حق ثواب آن است که خالص باشد از شویب و مشوب نبود به هیچ رنجی و مشقتی، و در سرای تکلیف اینکه نبود. دگر آن که، ثواب نفعی بود عظیم که از بالای آن نفعی نبود، و نفع عظیم عاجل عقیب فعل مکلف را ملجا بکند. و مراد به «کتاب»، کتب است از: توریت و انجیل و زیور و قرآن «۳»، أَلَمْ آتِ أَنْتَ بِاللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ لِيُفْهَمَ لِقَوْلِكَ إِذَا قُلْتَ، و این که تو را آموختیم که عربی را بگوئی تا هر که از تو سخن گوید بفهمد آنچه می‌گویی، و او در آخرت از جمله صالحان باشد، و پایه او بنزدیک ما پایه و درجه صالحان باشد.

### [سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۲۸ تا ۴۵]

#### [اشاره]

وَ لَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَأَنْتُمْ الْفَاحِشَةُ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ (۲۸) أَلَيْسَ لَكُمْ أَنْتُمْ الرِّجَالُ وَ تَقَطُّعُونَ السَّبِيلَ وَ تَأْتُونَ فِي نَادِيكُمْ الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۲۹) قَالَ رَبِّ انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ (۳۰) وَ لَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ (۳۱) قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنَنْجِيَنَّهٗ وَ أَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ (۳۲)

وَ لَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سَيِّئًا بِهِمْ وَ ضَاقَ بِهِمْ دَرْعًا وَ قَالُوا لَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُوكَ وَ أَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ (۳۳) إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۳۴) وَ لَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۳۵) وَ إِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ ارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۳۶) فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ (۳۷)

وَ عَادًا وَ ثَمُودَ وَ قَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِينِهِمْ وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّدَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ (۳۸) وَ قَارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَ مَا كَانُوا سَابِقِينَ (۳۹) فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَ مِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَ مِنْهُمْ مَنْ حَسَبْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَ مِنْهُمْ مَنْ أَعْرَقْنَا وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۴۰) مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَ إِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۴۱) إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۴۲)

وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنُضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ مَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ (۴۳) خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِمُؤْمِنِينَ (۴۴) اتل ما أوحى إليك من الكتاب و أقم الصلاة إِنَّ الصلاةَ إِنَّهَا الصَّلَاةُ تَهَيُّ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ (۴۵)

## [ترجمه]

و بفرستادیم لوط را - علیه السّلام - چون گفت گروه خویش را: ای شما می‌آید به کاری زشت که نگرفت پیشی بر شما بدان از یکی از جهانیان.

ای «۴» شما می‌آید «۵» به شهوت به مردان و می‌زنید «۶» راه، و می‌آید «۷» اندر مجلس و انجمن شما کارهای زشت! پس نبود جواب گروه او مگر آن که گفتند بیار به ما عذاب خدای اگر هستی تو از راستگویان.

(۱). همه نسخه بدلها، بجز کا و یعقوب پسر اسحاق بود و.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز کا بود.

(۳). اساس: به صورت «فرقان» هم خوانده می‌شود.

(۴). مش: آیا.

(۵). آط: می‌آیی / می‌آید.

(۶). آط: می‌بری / می‌برید.

(۷). آط: می‌آری / می‌آرید.

صفحه : ۲۰۲

گفت ای خداوند من؟ یاری ده مرا بر گروه مفسدان.

و چون آمدند رسولان ما به ابراهیم - علیه السّلام - با بشارت، گفتند که: ما هلاک کننده‌ایم «۱» اهل اینکه دیه «۲» را، بدرستی که اهل اینکه «۳» هستند ستمکاران.

«۴»

گفت ابراهیم بدرستی که در اینکه جاست لوط - علیه السّلام - گفتند: ما داناتریم به کسی که در آن جا «۵» ست، برهائیم او را و اهلس را الّا زنش را که او از جمله ماندگان «۶» باشد.

چون آمدند رسولان ما به لوط، اندوهگن «۷» شد به ایشان و دلتنگ شد به ایشان، گفتند: مترس و اندوه مدار که ما برهائیم تو را و اهلت را، مگر زنت را که او از جمله ماندگان «۸» باشد.

ما فرو فرستیم «۹» بر اهل اینکه دیه عذابی از آسمان به آن «۱۰» فسق [که]

«۱۱» کردند «۱۲».

و بگذاشتیم «۱۳» ما از آن دلیلی روشن برای قومی که خرد دارند «۱۴».

(۱). آط، آج، لب: هلاک می‌کنیم. [.....]

(۲). آط، آج لب: شهر.

(۳). آط، آج، لب: آن، آب، مش: اهل اینکه دیه.

(۴). اساس: از اینکه پس، چند صفحه افتادگی دارد، از آط، افزوده شد.

(۵). آب: اینکه جا.

(۶). آب، مش: پس ماندگان.

- (۷). آب، مش: دلتنگ.
- (۸). آب، مش: پس ماندگان.
- (۹). آب، مش: فرو فرستنده‌ایم.
- (۱۰). آب، مش: به آنچه بودند که، آج، لب: به آنچه هستند که.
- (۱۱). آب، مش: ندارد، از آب افزوده شد.
- (۱۲). آب، مش: می کردند، آج، لب: می کنند.
- (۱۳). آب، مش: که ترک کردیم.
- (۱۴). آب، مش: که عقل کار می‌بندند.

صفحه: ۲۰۳

و به مدین «۱» برادر ایشان شعیب را گفت: ای قوم پرستی خدای را، و امید داری به روز باز پسین، و فساد مکنی در زمین تباهی کنندگان.

به دروغ داشتند او را، بگرفت «۲» ایشان را زلزله «۳» در بامداد آمدند در سر ایشان مرده «۴». و عاد را و ثمود را، و روشن شد شما را از خانه‌های ایشان و بیاراست ایشان را دیو عملهاشان، بازداشت ایشان را از راه و بودند طلب بصیرت کننده.

و قارون و فرعون و هامان آمد به ایشان موسی به حجتها، بزرگواری کردند «۵» در زمین و نبودند سبق برنده «۶». همه را بگرفتیم به گناهشان، از ایشان کس بود که فرو فرستادیم بر او سنگ «۷»، کس «۸» بود که بگرفت بانگ «۹»، و از ایشان «۱۰» که فرو «۱۱» بردیم او را به زمین و غرق «۱۲» کردیم، و خدای تعالی ظلم نکرد بر ایشان، و لکن ایشان بر تنهای خود ظلم کردند. مثل آنان که گرفتند از جز خدا دوستان، چون مثل عنکبوت «۱۳» که بگرفت خانه، و ضعیفترین «۱۴» خانه‌ها خانه عنکبوت

- 
- (۱). آب، مش فرستادیم. [.....]
- (۲). آب، مش: پس گرفت.
- (۳). آب، مش: یک آواز.
- (۴). آج، لب: فسرده.
- (۵). آب، مش: تکبر کردند.
- (۶). آب، مش: نبودند سابقان، آج، لب: نبودند فوت شونده.
- (۷). آب، مش: بر او باد سخت.
- (۸). آج، لب: و از ایشان کس.
- (۹). آب، مش: یک بانگ زدن.
- (۱۰). آج، لب کس بود، آب، مش آن بود که.
- (۱۱). آب، برو، که زائد به نظر رسید.
- (۱۲). آب: بعضی از ایشان آن بود که.
- (۱۳). آب، آج، لب، مش است.

(۱۴). آب: سست‌ترین.

صفحه: ۲۰۴

بود اگر بدانند.

خدا داند آنچه می‌خوانند از جز او چیزی، و او بی‌همتا و محکم کار است.

و اینکه مثلها بزنیم آن را برای مردمان و ندانند آن را الا دانایان.

بیافرید خدا آسمانها و زمین، براستی در اینکه دلیل «۱» هست مؤمنان را.

بخوان آنچه وحی کردند به تو از کتاب و به پای دار نماز که نماز باز دارد از زشتی و نا بایست «۲»، و یاد کرد خدای بزرگتر «۳»،

خدای داند آنچه می‌کنی.

قوله تعالی: وَ لَوْطاً إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ، نصب او بر فعلی بود مضمراً، و تقدیر آن که:

و اذکر لوطاً، یاد کن لوط را چون گفت قومش را: إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ، اهل حجاز و ابن‌عمر و حفص و یعقوب خواندند: «انکم»

به یک «الف» علی‌الخبیر، و کوفیان مگر حفص خواندند: «انکم» به دو همزه مخفف بر استفهام، و ابو عمرو خواند به دو همزه

میان‌شان الفی و مدی: آ انکم.

حق تعالی گفت: یاد کن ای محمّد لوط را چون گفت قومش را که: شما کاری می‌کنی زشت از لوطه. آن کس که بر استفهام

خواند، گفت: صورت استفهام است و معنی «۴» تفریح و توییح، و آن که بر خبر خواند گفت: معنی انکار است نه افاده و اعلام

ایشان، برای آن که ایشان دانستند که چه می‌کنند.

و «فاحشه» فعلی باشد بغایت شناعیت در قبح، و اینکه جا باتفاق مراد به او «۵» لوطه است. ما سَبَقْنَاكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ، «ما»

نکره موصوفه است، یعنی امرا

(۱). آب، آج، لب: دلیلی. [.....]

(۲). آج، لب: ناشایست.

(۳). آب: یاد کردن خدای تعالی بزرگ است، مش: یاد خدا بزرگتر است، آج، لب: خدای بزرگوار.

(۴). کا: مراد.

(۵). کا: آن.

صفحه: ۲۰۵

و فعلاً، چیزی و کاری که کسی از جهانیان شما را به آن سبق نبرد و پیش از شما نکرد.

آنکه تفسیر کرد آن فاحشه را، گفت: أ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ، شما خلوت می‌کنی با مردان چنان که با زنان کنند به قضای شهوت. وَ

تَقَطُّعُونَ السَّبِيلَ، و ره می‌زنی. وَ تَأْتُونَ فِي نَادِيكُمْ الْمُنْكَرَ، و در مجلسی که نشسته باشی منکر می‌کنی.

امّ‌هانی بنت ابی طالب گفت: از رسول- علیه‌السلام- پرسیدم که آن منکر چه بود که ایشان کردند! گفت: بر راهها نشستندی و

هر یکی کاسه سنگ ریزه بر خود بنهادندی و هر که گذشتی «۱»، سنگی به او می‌انداختی، و رسول- علیه‌السلام- گفت:

«۲» إِيَّاكُمْ وَ الْخُذْفَ فَإِنَّهُ لَا يَنْكَأُ الْعَدُوَّ وَ لَا يَصِيبُ الصَّيْدَ وَ لَكِنْ يَفْقَهُ الْعَيْنَ وَ يَكْسِرُ السِّنَّ

، گفت: احتراز کنی از سنگ انداختن که آن در دشمن اثر نکند و اصابت نکند، و لکن چشم بجهاند و دندان بشکند.

القاسم (۴) بن محمد گفت: منکر آن بود که ایشان بر یکدیگر ضراط دادندی.

مجاهد گفت: در مجمع به حضور یکدیگر مجامعه کردند با غلامان. مکحول گفت:

ده خصلت که در قوم لوط بود در اینکه امت هست: یکی آن که کندرو (۵) خاییدندی، و انگشت شکستن، و ایزار پای (۶) گشادن، و سر انگشتان به حنا بستن، و شکنف (۷) باز گذاشتن (۸)، و کمان گروهه (۹) انداختن، و سنگ انداختن، و لواطه کردن، و بر یکدیگر ضراط دادن، و صغیر زدن.

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ، جواب قوم او اینکه بود که گفتند: عذاب خدای به ما آر اگر از جمله راستگویانی.

قال رَبِّ انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ، لوط گفت: بار خدایا؟ مرا نصرت و یاری ده بر اینکه جماعت مفسدان، یعنی قوم او.

(۱). آط: گزشتی.

(۲). آط: لا ینکأ، آج، لب: لا بتکاء.

(۳). آج، لب، مش: تقفا، آز: تقف.

(۴). مش: ابو القاسم، کا: قسم.

(۵). مش، کا: کندر.

(۶). آج، لب: ازار پای.

(۷). کذا در آط و آج و لب، کا: سکنی باز گذاشتن، آب، آز، مش، آل: ندارد. ظ: شکنف / شکنب، شکم.

(۸). آط: گزاشتن.

(۹). آج، لب: گروه.

صفحه : ۲۰۶

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى، و چون آمدند رسولان ما، یعنی جبریل و میکائیل، به ابراهیم با بشارت و مژدگان (۱) به اسحاق و یعقوب، قالوا: گفتند آن رسولان که: ما اهل اینکه شهر را هلاک خواهیم کردن که اهلش ظالم و ستمکارند. و اهل الزجل، خاصته و جمیع قراباته، و اهل البلد، المقیمون به و یجمع علی اهلین، قال الله تعالی: شَعَلْنَا أَمْوَالَنَا وَ أَهْلُونَا (۲) قال: إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنَنْجِيَنَّهُ وَأَهْلَهُ، برهانیم او را و اهلش را. حمزه و کسائی و خلف و یعقوب خواندند:

«لننجينه» به تخفیف من الانجاء، و باقی قراء به تثقیل من التنجیه. آن که به تثقیل خواند، تکثیر فعل خواست و مراد مبالغه باشد. إِلَّا امْرَأَتَهُ، الْأَ زَنْش را که او از جمله ایشان در عذاب خواهد بود.

آنکه از آن جا برفتند و به شهر قوم لوط رفتند. چون به شهر رسیدند، بنزدیک لوط آمدند. چون ایشان را دید- ایشان بر صورت جوانان مردان بودند- بغایت حسن. سِتَىءٍ بِهِمْ، به ایشان و آمدنشان دلتنگ شد و اندوهگین (۴) از آنکه شناخت (۵) از خبث فعل ایشان، و ایشان اینکه معنی با غربا کردند.

و گفتند: سبب دلتنگی او از آن بود که ایشان گفتند، ما با هلاک اینان آمدیم، و او در میان ایشان بود و امت او از مؤمنان. ایشان گفتند: لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ، ای لوط؟ مترس و اندوه مدار. إِنَّا مُنْجُوکَ وَأَهْلَکَ، ما تو را برهانیم و اهلت را.

(۱). آج، لب: مژده. [.....]

(۲). سوره فتح (۴۸) آیه ۱۱.

(۳). آج، لب، مش: الله.

(۴). آب، آج، لب، آز، مش: اندوهگین.

(۵). آج، لب: از آن که ایشان را شناخت، کا: از آن که قوم را شناخت.

صفحه: ۲۰۷

ابن کثیر و حمزه و کسائی و خلف و ابو بکر و یعقوب، خواندند: «أنا منجوك» به تخفیف من الانجاء، و باقی قرا «منجوك»، به تشدید من التفعیل، ما تو را و اهلت را برهانیم جز زنت را که او از جمله آنان است که در عذاب بماند. و گفتند: در میان اینان بماند تا عذاب رسیدن.

إِنَّا مُتْرَلُونَ عَلَىٰ أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا، ما فرو فرستیم بر اهل اینکه شهر، رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ، عذابی از آسمان، و آن سنگ بود که بر ایشان ببارید به آن فسق که کردند و از فرمان خدای برون «۱» آمدند.

وَلَقَدْ تَرَكْنَا، ما بگذاشتیم «۲» از آن شهر آیتی و علامتی و عبرتی روشن برای گروه عاقلان، یعنی از هلاک ایشان و باریدن سنگ بر ایشان. اینکه قول قتاده است.

عبد الله عباس گفت: آثار منازل ایشان و خرابی آن، مجاهد گفت: آبی سیاه بود که از آن جا بر آمد.

وَإِلَىٰ مَدِينَةِ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا، «الی» تعلق دارد به محذوفی، گفت: و به مدین فرستادیم برادر ایشان شعیب را، عطفًا علی قوله: وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا «۳» إِلَىٰ مَدِينَةِ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا «۴» فقال، گفت: ای قوم؟ خدای را پرستی. و أَرْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ، و امید داری به روز قیامت یعنی به ثواب قیامت. یونس نحوی گفت: «رجا» اینکه جا به معنی خوف است، و از قیامت بترسی. وَ لَا تَعْتَوُوا فِي الْأَرْضِ، و در زمین فساد مکنی. و «عیث»، و «عثو»، اشد الفساد باشد، و نصب «مفسدین» بر حال است از فاعل.

فَكَذَّبُوهُ، به دروغ داشتند اهل مدین شعیب را. فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ، به عقوبت آن زلزله بگرفت. و «ارجاف» از آن جاست، سخنی باشد که مردم را متزلزل کند.

فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَائِمِينَ، گفتند: اینکه زلزله در شب بود، بامداد همه در خانه‌های خود مرده «۵».

گفتند: مراد به «اصبحوا»، «صاروا» است، مراد نه تخصیص صباح و مساست. و اصل «جثوم»، بروک باشد، يقال: جثا الرجل علی ركبته، و جثم

(۱). آب، آز، مش، کا: بیرون.

(۲). آط: بگذاشتیم.

(۳). سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۱۴.

(۴). سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۳۶.

(۵). آب، آز، کا بودند.

صفحه: ۲۰۸

الطائر و برك البعير و ربض «۱» الكلب.

وَ عَادًا وَ ثَمُودًا، نصب است بر معنی فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ، برای آن که در او معنی اهلاک است، و التقدیر: و اهلکنا عاد و ثمودا، و نیز

هلاک کردیم عاد را که قوم هود بودند، و ثمود را که قوم صالح بودند، به جزای کفر و طغیانی که کردند. وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِينِهِمْ، و هلاک دیار ایشان ظاهر شد شما را از خانه‌ها و سرایهای ایشان.

آنکه بیان کرد که: اعمال ایشان شیطان بیاراست برای ایشان از کفر و فسق، و اینکه دلیل بطلان قول مجبزه است در اضافه آن با خدای تعالی. فَصَيَّدَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ، و ایشان را منع کرد از راه حق، ایشان راه نمی‌یابند از آن جا که نظر و تفکر نمی‌کنند. وَ كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ، با آن که ایشان عاقلان و ممیزان و مستبصرانند خللی که افتاد ایشان را از اهمال و اغفال در نظر افتاد، نه از خلل عقل و بصیرت. مجاهد و قتاده گفتند: معنی آن است که ایشان مستبصر بودند در کفر و ضلالت، و به آن معجب بودند، و باطل به صورت حق به خود نمودند.

وَقَارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ، نصب او هم بر تقدیر فعلی مضممر است، یعنی و اهلکنا ایضا قارون، گفت: و همچنین هلاک کردیم قارون و فرعون و هامان را. وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ، و موسی به ایشان آورد بینات و معجزات. فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ، در زمین تکبر کردند «۲». وَ مَا كَانُوا سَابِقِينَ، و آنکه خدای را سبق نبردند و پیش او نتوانستند رفتن.

آنکه بیان کرد که: هر یکی را از آنان به چه هلاک کردیم، گفت: فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ، هر یکی را از ایشان به گناه خود بگرفتیم. فَمِنْهُمْ، از ایشان بعضی آن بودند که ایشان را به حاصب هلاک کردیم، و آن بادی باشد سخت که حصبا آرد و سنگریزه، قال الفرزدق:

مستقبلین شمال الریح یضربها بحاصب کندیف القطن منثور  
بر سبیل تشبیه تگرگ را حاصب خواند، چنان که اخطل گفت «۳»:

(۱). آج، لب: ریض.

(۲). آز: تکبر کردن.

(۳). آب، آز شعر.

صفحه : ۲۰۹

ترمی العضاه بحاصب من ثلجها حتی بیبت «۱» علی العضاه جفالا

و آنان را که خدای تعالی به حاصب هلاک کرد قوم لوط بودند در قول عبد الله عباس و قتاده. وَمِنْهُمْ، از ایشان بعضی آن بود که ایشان را به صیحه و بانگ بگرفت و «۲» ثمود بودند و قوم صالح. وَمِنْهُمْ مَنْ حَسَبْنَا بِهِ الْأَرْضَ، و از ایشان بهری آن بودند که به زمینشان فرو بردیم، و آن قارون بود و قومش. و بهری آن بود که ایشان را غرق بکردیم، و آن فرعون بود و قومش و قوم نوح. آنکه گفت: وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ، و خدای تعالی بر ایشان ظلم نکرد، چه ایشان مستحق آن بودند، بل ایشان بر خود ظلم کردند به کفر و فسق و نافرمانی.

آنکه گفت: مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ، مثل آنان که بدون خدای دوستان و معبودان گیرند از اصنام، چون مثل کزاتن «۳» است که او خانه کند ضعیف. وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ، و ضعیفترین خانه‌ها خانه‌های «۴» کزاتن «۵» باشد اگر دانند، و وجه تشبیه و تمثیل آن است که خدای تعالی گفت: عبادت ایشان اصنام را، و گمان ایشان و امید ایشان به عبادت اینکه جمادات در وهن و ضعف با نسج عنکبوت ماند که به هر بادی و آسیبی دریده شود، و هیچ از او حاصل نیاید.



و عنكبوت وزن او فعللوت است و جمعش عناكب باشد، و هم مذکر باشد اینکه لفظ و هم مؤنث، قال الشاعر «۶»:

علا هطاً لهم منها بيوت كأن العنكبوت هو ابتناها

و یروی:

على هطاً لهم منها «۷» بيوت كأن العنكبوت هو ابتناها

و صادق - علیه السلام - گفت از پدرانیش از امیر المؤمنین - علیه السلام - که او گفت: خانه را از نسج عنكبوت پاکیزه داری که آن درویشی بار آرد.

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ، اهل بصره به «یا» خواندند:

(۱). کا: تبيت.

(۲). مش ایشان. [.....]

(۳-۵). چاپ شعرانی (۲۱ / ۹): کراتین، کا: کرّه تنعه.

(۴). آب، آز، مش، کا: خانه.

(۶). آب، آج، لب، آز شعر.

(۷). کذا در آط و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲۱ / ۹) و لسان (ذیل عنكب): منهم.

صفحه : ۲۱۰

يَدْعُونَ، خبراً عن الغائب، و راویان از عاصم خلاف کردند، و باقی قراء به «تا» ی خطاب، گفت: خدای داند آنچه شما آن را خوانی به دوستی دون او اگر صنم باشد اگر وثن، یا آنچه باشد از جمله معبودان. وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، و او خدایی است غالب و قاهر و محکم کار.

وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ، آنکه گفت: اینکه مثلهایی است که ما می‌زنیم برای مردمان تا معتبر شوند و متعظ. وَ مَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ، و ندانند اینکه مثلها مگر عالمان و دانایان که در او اندیشه و تفکر کنند.

جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرد که: رسول - علیه السلام - اینکه آیت بر خواند، آنکه گفت:

العالم من عقل عن الله فعمل بطاعته و اجتنب سخطه

، عالم آن کس باشد که از خدای تعالی بداند اوامر و نواهی، و به طاعت او عمل کند، و از خشم او اجتناب کند.

خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ، آنکه گفت: خدای تعالی آسمان و زمین بیافرید به حق نه به باطل، به حکمت نه به عبث. إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً، در اینکه آیتی هست مؤمنان را و علامتی و بیستی «۱».

آنکه امر کرد رسول را گفت: اتل ما أوحى إليك من الكتاب، بخوان آنچه وحی کرده‌اند بر تو از کتاب، و نماز به پای دار که نماز نهی کند از فحشاء و باز دارد «۲» از منکر، یعنی از معاصی و ناشایست «۳».

عبد الله عمر گفت: مراد به اینکه «صلاة»، قراءت قرآن است، بیانش: وَ لَا تَجْهَرُ بِصَوْتِكَ «۴» وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا «۴» وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ، خلاف کردند در معنی اینکه لفظ. بعضی مفسران گفتند: معنی آن است که ذکر الله لنا اکبر من ذکرنا له، ذکر خدای تعالی ما را مهمتر و بهتر است از ذکر ما او را، چه ذکر او ما را تفضیل و تشریف باشد، و ذکر ما او را تعبد و تذلل.

دگر آن که: ذکر او ما را «۵» به خیر، قطع باشد به رحمت و مغفرت، و ذکر ما او را بر سبیل دعا و تضرع، قطع نباشد در اجابت. ذکر او ما را علامت قبول باشد، و ذکر ما او را اینکه وجه ندارد.

عبد الله عمر روایت کرد از رسول - علیه السلام - که گفت:

ذکر الله ایاکم اکبر من ذکر کم ایاه.

اهل اشارت گفتند: برای آن چنین آمد که ذکر او ما را از سر استغناست، و ذکر

(۱). آب، آز که.

(۲). مش، کا: پس.

(۳). کذا در آط، آب، آج، لب، آز، مش، کا، چاپ شعرانی (۲۲/۹): نیست.

(۴). سوره آل عمران (۳) آیه ۹۷. [.....]

(۵). آب، آج، لب، آز، مش: ذکر ما او را.

صفحه: ۲۱۲

ما او را «۱» از سر احتیاج، دگر آن که: ذکر او ما را داریم باشد و ذکر ما او را در احیان و اوقات. [دگر آن که]

«۲»: ذکر ما او را برای جرّ منفعت باشد و دفع مضرت، و ذکر او ما را از سر فضل و کرم باشد.

ذو الثّون مصری گفت: برای آن که ذکر او ما را «۳» مقدّم است بر ذکر ما او را، تا او ما را یاد نکرد، ما او را یاد نکردیم. ذکر او ما را بی سابقه است، و ذکر ما او را به مقدمه لطف و توفیق اوست.

ابو بکر وراق گفت: برای آن که ذکر ما او را مشوب است، و ذکر او ما را خالص.

ابو درداء و قتاده و ابن زید گفتند: معنی آن است که ذکر الله اکبر و افضل من کل شیء، ذکر خدای مهتر و بهتر است از همه چیز.

عبد الله مسعود روایت کرد که «۴» رسول - علیه السلام - گفت در آیت: ذکر خدای نکوتر و فاضلتر است به همه حال، و ذکر خدای که بنده کند آن است که: او یاد دارد خدای را عند محرمات تا اجتناب کند، و عند محلات تا استحلال کند.

معاذ جبل گفت: با رسول در بعضی راهها می‌رفتم، مرا گفت:

یا معاذ؟ اینکه السابقون!

گفتم: یا رسول الله؟ ایشان از پیش رفتند و ما باز ماندیم. گفت: یا معاذ؟ کجا اند آن سابقان «۵» که ایشان به ذکر خدای تعالی حریص بودند! آنکه گفت: هر کس که «۶» خواهد که در مرغزارهای بهشت چرا کند، باید تا ذکر خدای بسیار کند.

معاذ جبل گفت: هیچ چیز نیست که بنده «۷» را از عذاب برهاند بهتر از ذکر خدای. گفتند: ولا الجهاد فی سبیل الله، و نه جهاد در سبیل خدای! گفت: و نه جهاد در سبیل خدای، قال الله تعالی: وَ لَدِكُمْ اللهُ أَكْبَرُ.

ابو درداء گفت: خبر دهم شما را به بهترین عملهای شما، و دوست «۸» ترین بنزدیک خدای تعالی، و تمامتر در درجات، و بهتر از جهاد در سبیل خدای، و با

(۱). آج، لب، کا: ذکر ما او را.

(۲). آط: ندارد، از آب افزوده شد.

(۳). کا: ذکر ما او را.

(۴). آج، لب: از.

(۵). آج، لب: سابقون.

(۶). کا او.

(۷). آز: بنده‌ای.

(۸). کا: دوستر.

صفحه: ۲۱۳

دشمنان خدای تیغ زدن، و زر و درم به صدقه دادن! گفتند: کدام است یا ابا الدرداء! گفت: ذکر خدای تعالی لقله: وَ لَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ.

معاذ گفت: از رسول پرسیدم که از عملها کدام فاضلتر است! گفت: آن که مرگ به تو رسد، و زبان تو به ذکر خدای تعالی تر باشد.

ابو هریره روایت کرد که، رسول - علیه السلام - گفت: دنیا ملعون است با آنچه در اوست الا خدای تعالی یا عالمی یا متعلمی. اهل اشارت گفتند: برای آن چنین آمد که هر طاعتی را جزایی باشد در قیامت، جز ذکر خدای که آن را بر سری جزای عاجل هست فی قوله: فَادْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ «۱» إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ «۲» وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ «۳»

### [سوره العنکبوت (۲۹): آیات ۴۶ تا ۶۹]

#### [اشاره]

وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۴۶) وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ (۴۷) وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِأَنَّ رِيبَ الْمُبْطِلُونَ (۴۸) بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ (۴۹) وَقَالُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ (۵۰) أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَى لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۵۱) قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيداً يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۵۲) وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْ لَا أَجَلٌ مُّسَدَّدٌ لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْيُهُمْ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۵۳) يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ (۵۴) يَوْمَ يَغْشَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۵۵)

يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِنِّي فَاعِي دُونَ (۵۶) كَلِمَةٍ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ (۵۷) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (۵۸) الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۵۹) وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶۰)

وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ فَاَنَّى يُؤفَكُونَ (۶۱) اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۶۲) وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولَنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (۶۳) وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۶۴) فَإِذَا رَكِبُوا فِي

الْفُلْكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ (۶۵)

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۶۶) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيَتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبَالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَ  
بِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ (۶۷) وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ (۶۸) وَالدِّينَ  
جَاهِدُوا فِيْنَا لِنُهَدِّيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (۶۹)

﴿۴﴾

### [ترجمه]

جدل مکنی با اهل کتاب مگر آنچه آن نیکوتر باشد، مگر با آنان که ستم کردند از ایشان، و بگویند «۵» ایمان آوردیم بدان که فرو فرستادند سوی ما، و فرو فرستادند سوی شما و خدای ما و خدای شما - جل - جلاله - یکی است، و ما او را گردن نهند گانیم. و همچنین فرو فرستادیم سوی تو کتاب قرآن پس آنان که دادیم ایشان را کتاب توریت و انجیل ایمان دارند بدین و آن «۶»، و از اینان آن کس است که ایمان دارد بدو، و نکند انکار «۷» به نشانه‌های ما مگر کافران. و نبودی تو که می‌خواندی از پیش آن که قرآن به تو فرستادند از هیچ کتاب، و نمی‌نشستی آن را به دست «۸» تو آنگاه اگر توانستی نبشت، در شک افتادندی آنها که بر باطلند «۹».

(۱). کذا در آط، آب، آج، لب، آز، کا: بماند.

(۲). سوره هود (۱۱) آیه ۱۱۴.

(۳). آط: یصنعون، به قیاس با ضبط قرآن مجید، تصحیح شد.

(۴). اساس: تا بدین جا ندارد، از آط افزوده شد.

(۵). آط: بگوی / بگویند.

(۶). آط، آب: ایمان آرند به او، آج: ایمان می‌آورند به آن.

(۷). آط: جحد نکند، آب، مش: انکار نمی‌کند، آج، لب: انکار نکنند.

(۸). آط: و منویس به دست راست، لب: نمی‌نویسی به دست راست.

(۹). آط: تا پس به شک افتدا اینکه کافران.

صفحه : ۲۱۵

بل او نشانه‌هایی است هویدا در سینه‌ها و دلها آنان که دادندشان دانش و نکند انکار آیات ما را مگر ستمکاران.

﴿۱﴾

و گفتند: چرا فرو نفرستادند بر او نشانی «۲» از خداوند او، بگو بدرستی که نشانه‌ها نزدیک خدای است و بدرستی که من بیم کننده‌ام هویدا.

ای نبود بسنده ایشان را که ما فرو فرستادیم بر تو کتاب قرآن، می‌خوانند «۳» بر ایشان! بدرستی که در آن رحمت است و پندی گروهی را که بگروند و ایمان آرند.

بگو یا محمد بسنده است «۴» خدای - عز و علا - میان من و میان شما گواه، می‌داند آنچه در آسمانها و زمین است و آن کسانی که ایمان آوردند به باطل و کافر شدند به خدای ایشانند زیانکاران.

و شتاب می‌کنند تو را به عذاب و اگر نه اجلی بودی نام برده آمدی بدیشان عذاب و هر آینه بدیشان آید ناگاه و ایشان ندانند» (۵).  
 شتاب می‌کنند تو را به عذاب و بدرستی که دوزخ گردد در آمده است به کافران.  
 روز قیامت که بپوشد ایشان را عذاب از زور» (۶) ایشان و از زیر پایهای» (۷) ایشان، و گوییم ما بچشید» (۸) آنچه بودید شما می‌کردید» (۹).

- (۱). اساس، آط، آب: آیه، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.
- (۲). کذا در اساس، آط، آب که با قراءت «آیه» بیشتر مطابقت دارد.
- (۳). آب، آج، لب، مش: خوانده می‌شود.
- (۴). آط: بس باد. [...]
- (۵). آط: ایشان ندانستندی.
- (۶). آط: زبر، آب، آج، لب، مش: بالای.
- (۷). آط: پای.
- (۸). آط: بچشی / بچشید.
- (۹). آط: آنچه کردی.

صفحه : ۲۱۶

ای بندگان من آنان که ایمان آوردید» (۱)، بدرستی که زمین من فراخ است پس مرا بپرستید» (۲).  
 هر تنی چشنده است مرگ را، پس سوی ما باز گردانندتان» (۳).  
 و آنان که ایمان آوردند و کردند نیکیها، جای دهیم ما ایشان را از» (۴) بهشت و روارها» (۵) که می‌رود از زیر آن جویها جاویدان باشند در آن نیکا مزد» (۶) کار کنندگان.  
 آنان که شکیبایی کردند» (۷) و بر خداوند و پروردگار خود توکل کردند» (۸).  
 و چندان از جمنده» (۹) که بر نتواند گرفت» (۱۰) روزی خود، خدای روزی دهد او را و شما را، و او شنوا و داناست.  
 و اگر بررسی تو ایشان را که که بیافرید آسمانها و زمین را و رام بکرد آفتاب و ماه را، هر آینه گویند خدای - عز و جل، پس چگونه شک می‌کنند» (۱۱)!

خدای - سبحانه و تعالی - فراخ کند روزی آن را که خواهد از بندگان او، و به اندازه

- (۱). آط: آوردی / آوردید.
- (۲). آط: پرستی / پرستید.
- (۳). آط: پس با ما آرند شما را.
- (۴). آط: در.
- (۵). و روارها/ و روارهها، آط، آج، لب: کوشکها، آب، مش: غرفه‌ها.
- (۶). آط، آج، لب: نیک مزد است.
- (۷-۸). آط: کنند، آج، لب: نمودند.

(۹). آط: بس جانور، آب: بس جنبنده، آج، لب: بسا جنبنده.

(۱۰). آط، آج، لب: که برنگیرد، آب: بر نمی‌دارد. [.....]

(۱۱). آط: کجا می‌گردانند اینان را، آب، مش: پس کجا می‌گردانند شما را. آج، لب: پس از کجا می‌گردانند اینان را، که ظاهراً بر ترجمه اساس مرجح می‌نماید.

صفحه: ۲۱۷

کند آن را «۱»، بدرستی که خدای به همه چیزی داناست.

و اگر بررسی ایشان را که که فرو فرستاد از آسمان آبی، پس زنده کرد «۲» بدان آب زمین را پس از مردن آن، هر آینه گویند خدای.

بگو یا محمد شکر و سپاس خدای را - عزّ و علا - بل بیشتر ایشان عقل ندارند «۳».

و نیست اینکه زندگانی اینکه جهان مگر خوشی و بازی «۴» و بدرستی که سرای باز پسین که بهشت است آن است زندگانی حنیف و جاوید، اگر بودند می‌دانند «۵».

پس چون بر نشینند «۶» در کشتی بخوانند خدای را - سبحانه و تعالی - به اخلاص کنندگان «۷» او را دین آورند «۸» پس چون نجات دهد «۹» ایشان را سوی خشکی همی ایشان «۱۰» شرک آورند.

تا کافر شوند بدانچه داده باشیم ایشان را و تا بر خورداری گیرند پس زود بود که بدانند «۱۱».

ای «۱۲» نمی‌بینند که ما کردیم حرم را یعنی مکه را ایمن و می‌ربایند مردمان را از گرداگرد ایشان! ای «۱۳» به باطل ایمان می‌آرند و به نعمت خدای کافر می‌شوند!

(۱). آط، آج، لب: او را، آب، مش: مر آنان را.

(۲). آط، آج، لب: پس زنده کند.

(۳). آط، آج، لب: خرد کار نمی‌بندند.

(۴). آط: مگر بازی و نشاط.

(۵). آط: اگر بودند دانند، آب، مش: اگر ایشان بدانند، آج، لب: اگر هستند که دانند.

(۶). آط: در نشینند.

(۷). آط: به اخلاص، آب، آج، لب: به اخلاص.

(۸). آب، مش: او راست دین، آج، لب: برای او طاعت.

(۹). آط، آج، لب: چون برهانیم.

(۱۰). آب، مش: ناگاه ایشان.

(۱۱). آط: بدانست.

(۱۲). آب، آج، لب، مش: آیا.

(۱۳). آج، لب پس. [.....]

صفحه: ۲۱۸

و کیست ستمکارتر از آن کس که فرابافت «۱» بر خدای - عز و جل - دروغ یا به دروغ داشت به حق و راستی چون آمد بدو «۲»، ای «۳» نیست در دوزخ جایگاه «۴» کافران را.

و آنان که جهاد کردند در راه ما، هر آینه بنماییم ایشان را راههای ما، و بدرستی که خدای تعالی با نیکو کاران است. قوله تعالی: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ - الايه»، حق تعالی در اینکه آیت نهی کرد مؤمنان را از آن که مجادله کنند با اهل کتاب، الا به وجهی که نکوتر باشد.

قتاده گفت: آیت منسوخ است به آیت قتال، و دیگر مفسران گفتند: محکم است و حکمش برجای خود است برای آن که ممکن است جمع کردن میان مجادله نیکو و میان قتال، برای آن که به اول نوبت دعوت باید کردن و ایشان را به حجّت [باراه] «۵» حق خواندن و آنچه طریق محاجّه و اظهار حجّت است بر ایشان عرض کردن، چون قبول نکنند آنکه قتال کردن.

پس حق تعالی فرمود رسول را و نبیان او را که: چون دعوت کنی ایشان را و با ایشان محاجّه و مجادله کنی، بر وجهی «۶» هر کدام نکوتر کنی تا ایشان به ایمان نزدیک باشند. و گفت شما ایشان را لطف باشد.

و اصل «جدل» و «جدال»، قتل «۷» خصم باشد از حجّتش «۸» به طریق حجّت «۹»، و منه «۱۰» جبل مجدول، ای محکم القتل، و منه الاجدل للصر و الجدیل للزمّام «۱۱» من الادم. و گفتند: اشتقاق «جدل» از جداله است و هی الارض، و آن آن است که هر یکی از

(۱). آب، مش: افترا کند.

(۲). آط: چون با او آید، آب، مش: چون آید به او.

(۳). آب، مش: آیا.

(۴). آب، آج، لب، مش مر.

(۵). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

(۶). آج، لب: وجه.

(۷). آط، آب، آج، لب، آز، مش: قتل.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز آل: مذهبش.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز آل: محاجّه.

(۱۰). آط، آب، آز: مثله، آج، لب، مش: مثل.

(۱۱). چاپ شعرانی (۲۷/۹) المجدول.

صفحه: ۲۱۹

آن خصمان طلب آن کند تا خصم را بر زمین زند.

مجاهد گفت: معنی آن است که اگر ایشان سخن زشت گویند، تو سخن نکو گوی «۱»، و مثله قوله: «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» «۲» وَ قُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ، آنکه گفت بگوی ایشان را در مجادله که «۷»: ما ایمان داریم به کتاب ما و کتاب شما «۸»، و خدای ما و خدای شما یکی است «۹».

ابو ثمله الانصاری روایت کرد که: روزی با رسول - علیه السلام - نشسته بود، مردی جهود بیامد و پیش رسول بنشست. جنازه‌ای بگذرانیدند، او رسول را گفت: یا محمد؟ اینکه جنازه سخن گوید! رسول - علیه السلام - گفت:

اللّه اعلم.

جهود گفت:

سخن گوید: رسول- علیه السّلام- گفت: هر چه اهل کتاب شما را گویند تصدیق مکنی و تکذیب مکنی که باشد که راست بود تا شما تکذیب نکرده باشی.

ابو سلمه روایت کرد از ابو هریره که گفت: جهودان توریت می خواندندی به عبرانی، و تفسیر آن به تازی می کردند برای مسلمانان. رسول- علیه السّلام- گفت:

(۱). مش، کا: گو.

(۲). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۵.

(۳). آط، آب، آج، مش: ظالمانند. [.....]

(۴). آط، آب، آج، لب: ظلموک.

(۵). آط، آج، لب، مش: سیم، آب، آج، کا: سیوم.

(۶). همه نسخه بدلها تو.

(۷). آط، آب، آج، لب: اینکه گوی.

(۸). آط، آب، آج، لب، آج، مش: ایمان داریم به آنچه بر ما فرستاده اند و بر شما فرستاده اند.

(۹). همه نسخه بدلها بجز آل و ما فرمان او را گردن نهاده ایم، همه نسخه بدلها از اینکه جا تا «وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ...» صفحه بعدی سطر ۸- افتادگی دارد.

صفحه : ۲۲۰

اهل کتاب را در اینکه که می گویند تصدیق مکنید و تکذیب مکنی که باشد که راست می گویند یا دروغ، و ایشان را اینکه گوی «۱» که: آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ.

عطاء بن یسار گفت که: احبار جهودان چون حدیث بگردندی، عوام ایشان به تعجب تسبیح می کردند، مسلمانان رسول را- علیه السّلام- باز گفتند، گفت: شما حدیث ایشان را تصدیق و تکذیب مکنی، وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ، ای گوی «۲» که ما ایمان داریم به آنچه بر ما فرستاده اند و بر شما فرستاده اند، و خدای ما و خدای شما یکی است و ما فرمان او را گردن نهاده ایم «۳». وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ، و همچنین کتاب فرستادیم به تو، یعنی چنان که به پیغامبران پیشین فرستادیم کتابها از توریت و انجیل و زبور «۴» [۲۰۴- ر]

، قرآن به تو فرستادیم. فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ، آنان را که ما ایشان را کتاب دادیم به اینکه کتاب ایمان دارند از مؤمنان اهل کتاب، چون عبد الله سلام و اصحاب او. وَ مِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ، و از اینان، یعنی از اهل مکه، کسان هستند که به اینکه قرآن ایمان دارند، یعنی مؤمنان عصر او.

بعضی دگر گفتند: هر دو گروه از اهل کتابند، که مراد به اول آنانند که پیش او بودند، نعت و صفت او در کتب خود دیدند، به او ایمان آوردند و به دوم اهل کتابند که در عصر او بودند. و قول اول اولتر است برای آن که فعل بر لفظ استقبال «۵» است، و قول دوم را معنی ماضی باشد. وَ مَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ، و جحود و انکار نکند آیات ما را الا کافران. قتاده گفت: جحود «۶» بعد از معرفت باشد.

وَ مَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ - الاية، حق تعالی در اینکه آیت بر سبیل احتجاج حجت انگیخت بر کافران و آنان که نبوت او را



منکر بودند، گفت: یا محمد؟ تو پیش از اینکه کتابی نخوانده‌ای و «۷» خود کتابی نبسته‌ای «۸»، که آنکه اینک مبطلان به

(۲-۱). گوی، گویی / گوید.

(۳). همه نسخه بدلها، از «ابو ثمله الانصاری ...» تا بدین جا: ندارد.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز کا و.

(۵). همه نسخه بدلها: استیناف.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز کا: ندارد.

(۷). همه نسخه بدلها به دست.

(۸). همه نسخه بدلها: نوشته‌ای.

صفحه : ۲۲۱

شک افتند در تو و نبوت تو.

آنکه اهل معانی در وجه شک ایشان خلاف کردند. بعضی گفتند: ایشان را ممکن بودی که شک آمدی، گفتندی: اینک کتاب انداخته اوست و نبشته و آموخته اوست، چه او مردی کتاب خوان و کتابت نبیس «۱» بوده است، چون تو مردی امی «۲» اینک تهمت در حق تو زایل شد «۳».

و بعضی دگر گفتند: مراد به اینک مبطلان، اهل کتابند، و وجه شک ایشان آن است که ایشان در کتب خود یافتند که: پیغامبر آخر زمان امی باشد، کتاب نخواند و کتابت نویسد، اگر آن کردی ایشان را شک و تهمت بودی که تو آن پیغامبری «۴».

بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ أَنْكَبَ بِهَا لَفْظُ اضْرَابٍ وَعَدُولٌ كَقَوْلِهِ: بَلْ هُوَ، يَعْنِي قِرْآنَ آيَاتِي اسْتِ وَاشْرَاحُ. بَعْضِي دَگَرِ كَقَوْلِهِ: «هُوَ» ضَمِيرُ مُحَمَّدٍ اسْتِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - آيَاتِي اسْتِ [بَلْ مُحَمَّدٌ آيَاتِي اسْتِ]

«۶» یعنی در [او]

«۷» آیات است، خداوند براهین و معجزات «۸». فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ، فِي دَلَاهِي أَنَانِ كَمَا عَلِمُوا دَانِدًا. وَ مَا يَجْعَلُ بآيَاتِنَا «۹» وَقَالُوا، كَقَوْلِهِمْ كَافِرَانِ وَجَهْدَانِ: لَوْلَا أَنْزَلَ، أَي هَلْأَنْزَلَ، لِأَنَّ بَرَّانِكَةَ مُحَمَّدٍ آيَتِي وَمُعْجَزِي أَنْزَلَ نَكَرَدَنَدَ چنان که بر انبیای متقدم.

ابن کثیر و کسائی و حمزه و خلف و عاصم به روایت ابو بکر، و در شاذ اعمش و ایوب خواندند «۱۲»: «آیه» بر واحد و باقی قراء خواندند «۱۳»: آیات» بر جمع لقوله:

(۱۲-۱). همه نسخه بدلها: کتاب نویس. [.....]

(۲). آط، آج، لب، آز، مش، کا: امی.

(۳). آط، آب، آز، مش: باشد.

(۴). همه نسخه بدلها یا نه.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز کا: بر.

(۶-۷). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۸). همه نسخه بدلها بجز کا است.

(۹). آب، آرز، مش، كَا إِلَّا الظَّالِمُونَ

(۱۰). اساس: نكند، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

(۱۱). همه نسخه بدلها، بجز كا خود.

(۱۳). آب، آرز: خوانده‌اند.

صفحه: ۲۲۲

قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ.

حق تعالی گفت: بگو ای محمّد به جواب ایشان که: آیات و معجزات به دست من نیست، بل بنزدیک خدای است و به فرمان او. وَ إِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ و من ترساننده‌ای ام شما را بیان کننده.

آنکه حق تعالی بر سبیل تفریح و توییح گفت به صورت استفهام.

أَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ، کفایت نیست ایشان را که ما کتاب قرآن بر تو فرو فرستادیم تا بر ایشان می‌خوانند! إِنَّ فِي ذَلِكَ، در اینکه کتاب رحمتی هست و یاد کردی و تذکیری جماعت مؤمنان را.

ابن جریج گفت: سبب [نزول]

«۱» آیت آن بود که مسلمانان بر جهودان رفتند و از ایشان چیزی بنوشتند. آنکه آن نبشته بیاوردند تا رسول بنگرد. رسول- علیه السلام- بینداخت و گفت:

۲ «کفی بها حماقة قوم او ضلالة قوم»

، بس باد حماقت یا ضلالت قومی که رها کنند آنچه پیغامبرشان از نزد خدای به ایشان آورد، و از قوم دیگر چیزی بگیرند و بنویسند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: أَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ، بس نیست ایشان را آن که ما [۲۰۴-پ]

کتاب قرآن بر ایشان انزله «۳» کردیم تا بر ایشان می‌خوانند!

آنکه گفت، بگو ای محمّد: قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا، بس است گواه میان من و شما خدای- عزّ و جل- در آن که من رسول اویم و قرآن کتاب اوست.

يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، چه او داند هر چه در آسمانها و زمین برود و باشد.

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ، و نیز داند و شناسد آنان را که به باطل بگروند و به خدای کافر شوند. آنکه گفت: ایشان زیانکاران باشند به قیامت.

قوله: وَالَّذِينَ آمَنُوا، محل- او محتمل است دو وجه را: یکی نصب، عطفًا علی قوله: مَا فِي السَّمَاوَاتِ، و دوم «۴»: مبتدا «۵»، أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ، جمله‌ای باشد در جای خیر او.

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ، گفت: تعجیل می‌کنند تو را «۶» به عذاب، و از تو عذاب

(۱). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

(۲). چاپ شعرانی (۲۹/۹): و ضلال.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز كا: انزال.

(۴). مش: دویم. [.....]

(۵). همه نسخه بدلها و.

(۶). لب: آن را، چاپ شعرانی (۹/ ۲۹): مرا.

صفحه: ۲۲۳

عاجل می‌خواهند. گفتند «۱»: اینکه «۲» در نضر بن الحارث آمد چون گفت: فَأَمَطِر عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ «۳» عَجَلْنَا لَنَا قَطْنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ «۴» و لَوْلَا أَجَلٌ مُّسَمًّى، و اگر نه وقتی است [مسمی]

«۵»، نامزد کرده در نزول عذاب به ایشان. عبد الله عباس گفت: معنی آن است که «۶»، من وعده دادم تو را که در عهد تو عذاب استیصال نکنم و عذاب کافران عهد تو تا قیامت نکنم، بیا نه قوله:

بَلِ السَّاعَةِ مَوْعِدُهُمْ «۷» أَجَلٌ مُّسَمًّى، روز بدر است، یعنی تأخیر عذاب ایشان کرده‌ام تا روز بدر. لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ «لام» جواب «لولا» است، عذاب به ایشان آمدی و ایشان را ناگاه گرفت. و نصب «بغته» بر حال است. وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ، و اینکه «واو» هم حال است، در حالی که ایشان بی‌خبر بودند از آن.

يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ، تعجیل می‌کنند تو را به عذاب. وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ، و دوزخ محیط است و گرد «۱۰» کافران در آمده است.

يَوْمَ يَغْشَاهُمْ الْعَذَابُ، عامل در «یوم»، «محیطه» «۱۱» باشد یا فعلی مقدر، نحو:

اذکره «۱۲»، و اینکه احاطت دوزخ در روزی بود که عذاب ایشان را بپوشد از بالای سر ایشان و از زیر قدم ایشان. وَيَقُولُ «۱۳» ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، بچشی آنچه کرده بودی.

(۱). آب، آز، کا: گفته‌اند.

(۲). همه نسخه بدلها: آیت.

(۳). سوره انفال (۸) آیه ۳۲.

(۴). سوره ص (۳۸) آیه ۱۶.

(۵). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

(۶). همه نسخه بدلها: گفت: اگر نه آنستی که.

(۷). سوره قمر (۵۴) آیه ۴۶.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز کا: یکی.

(۹). کا: نوشته.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز کا: به گرد.

(۱۱). همه نسخه بدلها: محیط.

(۱۲). همه نسخه بدلها، اذکر. [.....]

(۱۳). آط، آب، آج، لب، آز، مش: نقول.

(۱۴). آط، آب، آز، مش: خدای می‌گوید، آج، لب، آز: خدا می‌گوید.

(۱۵). همه نسخه بدلها، بجز کا: می‌گوییم.

صفحه: ۲۲۴

یا عِبَادِیَ الَّذِینَ آمَنُوا، [کوفیان]

«۱» خواندند جز عاصم: به حذف «یا» اکتفاء بالکسره عنها، و باقی قراء به فتح «۲» «یا عبادى». إِنَّ أَرْضِیَ، ابن عامر خواند: به فتح «یاء»، و باقی قراء ساکن خواندند. حق تعالی گفت: یا «۳» بندگان من که ایمان آورده‌ای؟ زمین «۴» فراخ است، مرا پرستی یعنی اختیار معصیت «۵» مکنی در طاعت هیچ مخلوقی.

سعید جبر گفت: معنی آن است که چون در زمینی معصیت کنند و شما باز نتوانی داشتن، از آن جا بروی.

عطا گفت: چون شما را معصیت فرماید از آن جا بگریزی که زمین من فراخ است.

مجاهد گفت: زمین من فراخ است، هجرت کنی بیانش: أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ فَتَهَاجِرُوا فِيهَا «۶» فَأَيُّهَا فَاعْبُدُونِ، مرا پرستی جز مرا مپرستی.

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ، آنکه گفت: هر نفسی مرگ بچشد، و کس از اینکه دام نجهد در هر زمین «۱۲» که باشد، و پس آنکه مرجع و مالش با من باشد، پس چه باشد به «۱۳»

(۱). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز کا و مش یا .

(۳). همه نسخه بدلها: ای.

(۴-۱۲). کا: زمینی.

(۵). همه نسخه بدلها من.

(۶). سوره نساء (۴) آیه ۹۷.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز آل: ایمن.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز آل: مطرف عبد الله شخیر.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز آل: بهر.

(۱۰). همه نسخه بدلها: «گفت و» را ندارد.

(۱۱). همه نسخه بدلها، بجز آل: که. [...]

(۱۳). آز، مش: بر.

صفحه : ۲۲۵

زمین شرک مقام کردن.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، آنکه گفت: آنان که ایمان دارند و عمل صالح کنند. لَتَبَوَّئَنَّهُم مِّنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا، ما ایشان را [۲۰۵-

ر]

جای دهیم و مقام سازیم از بهشت در غرفه‌های بلند و درجات رفیع.

اهل کوفه خواندند مگر عاصم: «لَتَبَوَّئَنَّهُم»، بالشاء من الاثواء، من قولهم: ثوی فلان بالمنزل و اثویته انا، ما بداریم ایشان را و مقام

دهیم. و باقی قراء «لَتَبَوَّئَنَّهُم»، من التبوئة، يقال: تبوء المكان و بوأته المكان. تَجْرِي مِّن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، که در زیر آن غرفه‌ها جویها

روان باشد. خالدين فيها، و ایشان در آن جا مخلد و مؤبد باشند.

نعم أجر العاملين، نیک جز است و ثواب و «۱» مزد بهشت کار کنندگان را.

الَّذِينَ صَبَرُوا، آنان که شکیبایی کنند بر رنجها از تحملِ مشاق تکلیف و اذیت و بلیت کافران، و توکل بر خدای خود کنند. وَ كَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا، سبب نزول آیت آن بود که رسول - علیه السلام - گفت آن جماعتی را که در مکه مانده بودند از مسلمانان و هجرت نکرده بودند که:

هجرت کنی با مدینه، و با مشرکان مجاورت مکنی.

گفتند: ما به مدینه چون آییم، و ما را آن جا سرای و ملکی و عقاری نیست! آن جانان از کجا آریم، و وجه معاش ما از کجا؟ (۲) باشد! خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، گفت: وَ كَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا، بس جانور و (۳) رونده که خدای راهست، که او آن جا که رود روزی خود با خود بر نگیرد، خدایش روزی دهد [آن جا که باشد از طیور و بهایم و انواع مرتزقه. وَ إِنِّي أُنمِّئُكُمْ، و نیز خدای شما را روزی دهد] (۴).

وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ، السَّمِيعُ (۵) لأقوالکم، العلیم باحوالکم، می شنود (۶) آنچه می گوی (۷)، می داند آنچه در دل داری. عبد الله عمر گفت: با رسول - علیه السلام - در حایطی رفتم از آن بعضی انصار.

(۱). آب، لب، آرز: ندارد.

(۲). همه نسخه بدلها: چه.

(۳). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۴). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز کا: و هو السَّمِيع.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز کا: و شنود.

(۷). همه نسخه بدلها و.

صفحه : ۲۲۶

رسول - علیه السلام - آن خرما که در بن درختان افتاده (۱) بود می گرفت (۲) و می خورد، مرا گفت: بخور یا بن عمر؟ گفت: مرا نمی باید ای رسول الله؟ گفت: مرا می باید، که من چهار روز است تا هیچ نخورده ام. گفتم: انا لله (۳) و الله المستعان. گفت: یا بن عمر؟ اگر من از خدای بخواهم مرا مانند ملک کسری و قیصر بدهد و بیش از آن، و لکن اختیار من آن است که روزی سیر باشم و روزی گرسنه، و لکن حال تو چگونه باشد آنگه که تو بمانی تا به روزگاری که اهل آن روزگار حثاله و نفایه مردم باشند، روزی یک ساله بنهند و یقین ایشان ضعیف بود! خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: وَ كَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا.

علی بن الاقمر گفت: لا تَحْمِلُ رِزْقَهَا، یعنی (۴) برای فردا ذخیره نهند. سفیان گفت: هیچ جانور نیست که ذخیره نهد مگر آدمی و موش و مورچه.

آنگه گفت: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ، اگر پرسی از اینکه کافران که آسمان و زمین که آفرید و آفتاب و ماه را که مسخر و مدلل کرد تا به فرمان او در فلک خود می روند!

بگویند که: خدای، چه به بدیهه عقل دانند که بتانی جماد که ساخته و کرده ایشان باشند، اینکه نتوانند کردن. فَأَنِّي يُؤفِّكُونَ، چگونه می گردانند اینان را، و کجا می برند از ره حق یعنی شیطان و رؤسای ضلالت. و اگر او کردی، نگفتی: (فانی توفکون) (۵).

آنگه قوت آیات متقدم را گفت: اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ، خدای بگستراند روزی بر آن که خواهد از

بندگان، و قدر و تزییق کند بر آن که او خواهد به حسب مصلحت، چه او به همه چیزی عالم است و به عواقب و مصالح امور بندگان.

وَلَيْنَ سَيِّئَاتِهِمْ، اگر بررسی از اینکه کافران: مَنْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً، که فرستاد از آسمان آبی که زنده کرد زمین را به نبات پس از آن که مرده بود و خشک شده!

لَيَقُولُنَّ اللَّهُ [بگویند]

«۶» و اقرار دهند که خدای کرد. قُلْ الْحَمْدُ لِلَّهِ، بگو سپاس خدای را بر اینکه نعمت که با ما کرد. آنکه اضراب فرمود به «بل»، گفت: بل،

(۱). همه نسخه بدلها بجز کا: ندارد.

(۲). همه نسخه بدلها: بر می گرفت.

(۳). همه نسخه بدلها بجز کا: ابا الله.

(۴). همه نسخه بدلها: معنی آن است که.

(۵). آط، آب، مش چگونه می گردانند اینان را.

(۶). اساس: ندارد، از آط افزوده شد. [.....]

صفحه : ۲۲۷

بیشترین ایشان اینکه ندانند از آن جا که امعان «۱» نظر نکنند.

آنکه بر سیل و عظ درآمد، و احوال دنیا و معایب «۲» او گفتن گرفت و محامد آخرت، گفت: وَ مَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ گفت: نیست. اینکه زندگانی دنیا آلا بازی. و فرق میان لهو و لعب، آن باشد که لهو آن بود که جوانان کنند از سر نشاط از جمله ملاهی [۲۰۵-پ]

برای قضای شهوت، و لعب بازی «۳» بود که کودکان کنند، و اینکه هیچ «۴» را به عاقبت ثمره نباشد. وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ و سرای باز پسین سرای زندگانی است، زندگانی که با آن مرگ نباشد.

آنکه آن را بر توسع «حیوان» خواند، و حیوان جانور باشد. گفت: او زنده است، یعنی زندگانی است مؤید و مخلد، و ابو عبیده گفت: حیوان و حیات یکی است. لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ، اگر دانندی «۵» جز آن است که نمی دانند.

فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكَ، حق تعالی گفت در شرح احوال ایشان که: چون در کشتی نشینند و دریا مضطرب شود، و بادهای مخالف جستن گیرد، و ایشان بر هلاک مشرف شوند «۶»، و از جان و مال نومید شوند یا بترسند غایت ترس. دَعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ، خدای را بخوانند به اخلاص و خواندن و طاعت او را خالص کنند و ویژه، و شرک از پیش خاطر بردارند، باز چون خدای تعالی ایشان را نجات دهد و رستگار شوند، إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ، که بنگری با سر کفر و شرک شوند.

لِيَكْفُرُوا، اینکه برای آن کنند تا کافر باشند نعمتهای مرا که به ایشان دادم.

وَلِيَتَمَتَّعُوا، و تا تمتع «۷» و بر خوردار باشند به اینکه نعمت که به ایشان داده‌اند. حمزه و کسائی و خلف و اعمش و ایوب خواندند به سکون «لام»، و باقی قرآء به کسر «لام»، و اینکه «لام»، لام غرض است عطفاً علی قوله: لِيَكْفُرُوا. و بعضی دگر گفتند: «لام» امر غایب است، چنان که لیفعل زید، و کلام محتمل است هر دو را.

- (۱). اساس: انعام، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.
- (۲). اساس: معاونت، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.
- (۳). آب، آز: بازیی.
- (۴). همه نسخه بدلها، بجز کا کدام.
- (۵). آب، آز، مش: داند، کا: دانستندی.
- (۶). همه نسخه بدلها بجز کا: ندارد.
- (۷). آط، آب، آج، لب، کا: ممتع.

صفحه : ۲۲۸

و روایت از عاصم و نافع و ابن کثیر مختلف است در سکون اینکه «لام» و کسر او، و معنی [کسر]

«۱» غرض باشد و معنی سکون امر غایب. و آن که به جزم خواند، احتجاج کرد به قراءت ابی تمّتعوا، امر حاضر مخاطب. فسوف یعلّمون، گفت: بدانند پس از اینکه، بر سبیل تهدید و وعید.

أ و لَمْ یَرَوْا، هم بر سبیل منت و تذکیر نعمت گفت: أ و لَمْ یَرَوْا، نمی بینند اینان و نمی دانند اهل مکه که ما مکه را حرمی کردیم ایمن، یعنی مأمون فیه من باب قولهم:

نهار صائم و لیل قائم. وَ یَتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ، و از پیرامن ایشان مردمان را می ربایند، آنان که قویترند بر ضعیفان ستم و غارت و قتل می کنند. و خطف و اختطاف و تخطف، همه ربودن باشد بسرعت، و از اینکه جا گویند چاه جوی را «خطاف»، که به او دلو از چاه بر آرند.

آنکه گفت: أ فِی الْبَاطِلِ یُؤْمِنُونَ، اینان به باطل می بگروند، و به نعمت خدای تعالی جحود می کنند. مراد به «باطل»، کفر است و آنچه بدون خدای می پرستیدند.

آنکه گفت: وَ مَنْ أَظْلَمُ، کیست ظالمتر و ستمکاره تر از آن کس که او بر خدای دروغ گوید «۲» به اضافه قبیح با او و حواله امر به «۳» قبیح «۴» بر او، فی قوله: وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَ جَدْنَا عَلَیْهَا آبَاءَنَا وَ اللَّهُ أَمَرْنَا بِهَا «۵» أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ، یا دروغ دارد حق را چون به او آید، یعنی محمّد - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ - و کتاب قرآن. أ لَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ، در دوزخ جای نیست کافران را؟ بر سبیل جحد گفت، یعنی جای هست ایشان را آن جا.

وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا، گفت: آنان که مجاهده کنند در ما «۶»، بنماییم ایشان را ره راست. خلاف کردند در اینکه مجاهده و هدایت.

ابو سوره گفت: مراد به «جهاد»، غزو است، ما ایشان را «۷» شهادت و مغفرت باز نماییم، و گفتند «۸»: مراد به «هدایت»، توفیق است و الطافی که بدان ثبات کنند بر جهاد.

(۱). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها: دروغ نهد.

(۳). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۴). کا: تقبیح.

(۵). سوره اعراف (۷) آیه ۲۸.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز کا ما.

(۷). آط، آج، لب، مش ره، کا: راه. [.....]

(۸). همه نسخه بدلها، بجز کا: گفت.

صفحه : ۲۲۹

سفیان بن عیینه گفت: چون مردمان در مقالات مختلف شوند، بنگری تا اهل ثغور بر چه اند! طریقت ایشان گیرید، لقوله: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا - الایة.

فضیل «۱» گفت: جاهدوا فینا، آنان که جهد کنند در طلب علم ما ایشان را توفیق دهیم «۲» تا بر علم خود عمل کنند.

ابو سلیمان الدارانی گفت: اینکه مجاهده آن است که بر علم خود کار کنند تا ما ایشان را هدایت دهیم به آنچه ندانند.

گفتند: روزی عمر بن عبد العزیز کلمتی چند «۳» گفت و جماعتی علما حاضر بودند. [۲۰۶- ر]

یکی از ایشان گفت: اینکه علم از کجا آمد تو را ای با مروان «۴»! گفت:

یا هذا؟ اینکه قصور ما در علم از قصور ماست در عمل ما، چه اگر ما عمل کردمانی و به آنچه دانیم کار کردمانی «۵»، چندانی علم

حاصل شدی ما را که تنها «۶» به آن قیام توانستی نمودن.

عبد الله زبیر گفت: حکمت می گوید: هر که مرا طلب کند و نیابد، گو مرا دو جایگاه طلب کن: یک جا آن «۷» جا که کار کند «۸»

بر نکوتر علم که داند، یا «۹» رها کند بدتر عمل که می کند.

عبد الله عباس گفت: آنان که مجاهده کنند در طاعت ما، ما ایشان را هدایت کنیم بر بهشت و ثواب. و گفتند: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا

بِالْبَيِّنَاتِ عَلَى الْإِيمَانِ لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا إِلَى الْجَنَّةِ.

ضحاک گفت: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا بِالصَّبْرِ عَلَى الْمَصَائِبِ وَالتَّوَابِ لَنَهْدِيَنَّهُمْ سَبِيلَ الْوَصُولِ إِلَى الْمَوَاهِبِ.

سهل بن عبد الله گفت: جاهدوا فی اقامة السنّة لَنَهْدِيَنَّهُمْ سَبِيلَ الْجَنَّةِ.

حسین بن الفضل گفت: در کلام تقدیم و تأخیری هست، و تقدیر آن که:

(۱). آب، آج، لب، آز، مش: فضل.

(۲). آج، لب: هدایت دهیم.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز کا: حسنه.

(۴). آب، آز: ابا مروان، کا: یا بن مروان.

(۵). آب، آج، لب، آز، مش: چه اگر ما عمل کردمانی به آنچه دانیم و کار کردیمی.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز کا: تنهای ما.

(۷). آب، آز، مش: یکی آن، کا: یکی آنجا.

(۸). اساس: کنند، به قیاس با نسخه آط تصحیح شد.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز کا، مش: تا.

صفحه : ۲۳۰

وَالَّذِينَ هَدَيْنَاهُم سَبِيلَنَا جَاهَدُوا فِينَا، آنان که ما ایشان را هدایت «۱» توفیق دهیم، ایشان مجاهده کنند در طاعت ما. وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ



المُحْسِنِينَ، و خدای با نکوکاران باشد به نصرت و معونت در دنیا، و به ثواب و مغفرت در عقبی - و الله «۲» ولی التوفیق.

(۱). آج، لب و.

(۲). کا: و الله الموفق و المعین.

صفحه : ۲۳۱

## سورة الروم

بدان که اینکه سوره مکی است، و شست «۱» آیت است، و هشتصد و نوزده کلمت است، و سه «۲» هزار و پانصد و سی و چهار حرف است.

و ابو امامه روایت کرد از ابی کعب که، رسول صلی الله علیه و علی آله - گفت: هر که او سوره روم بخواند، خدای تعالی او را ده حسنه بدهد به عدد هر فریشته‌ای که خدای را در میان آسمان و زمین تسبیح می‌کند، و هر طاعت که آن روز و آن شب کند به موقع قبول افتد.

و ابو بصیر روایت کرد از صادق - علیه السلام - که او گفت: هر که «۳» سوره العنکبوت و الروم بخواند در شب بیست و سه ام «۴» ماه رمضان،

فهو و الله من اهل الجنة

، او از اهل بهشت باشد به خدای. در اینکه قول استثنا نمی‌کنم و نمی‌ترسم که خدای تعالی در اینکه سوگند بزه‌ای و حرجی بر من نییسد «۵».

## [سورة الروم (۳۰): آیات ۱ تا ۳۰]

### [اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم (۱) غَلَبَتِ الرُّومُ (۲) فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ (۳) فِي بَضْعِ سِتِّينَ لَللَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ (۴)

بَنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۵) وَ عَدَّ اللَّهُ لِأَنَّ يُخْلِفَ اللَّهُ وَ عَدَّهُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۶) يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ (۷) أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّى وَ إِن كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ (۸) أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ أَثَارُوا الْأَرْضَ وَ عَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَ لَكِنَّ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۹)

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَؤُوا الشُّوَايَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ (۱۰) اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۱۱) وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ (۱۲) وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءُ وَ كَانُوا بِشُرْكَائِهِمْ كَافِرِينَ (۱۳) وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُؤْمِنُونَ

يَتَفَرَّقُونَ (۱۴)

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ (۱۵) وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ (۱۶) فَسَبِّحْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ (۱۷) وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ (۱۸) يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ (۱۹)

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ (۲۰) وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۲۱) وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالَمِينَ (۲۲) وَمِنْ آيَاتِهِ مَنْامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (۲۳) وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۲۴)

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ (۲۵) وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ (۲۶) وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۷) ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ هَيْلَ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۲۸) بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۲۹)

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۳۰)

### [ترجمه]

به نام خدای بخشاینده مهربان «۶»

سو گند بدین حروف معجم.

که غلبه کردند رومیان را «۷».

(۱). آط، آج، لب، کا: شصت.

(۲). آج، لب: سی. [...]

(۳). آط، آج، لب، کا او.

(۴). آط، آج، لب، کا: سیم.

(۵). آط، آج، لب، کا: نویسد.

(۶). آب: خدای مهربان بسیار آمرزنده.

(۷). آب، مش: کردند بر رومیان.

صفحه : ۲۳۲

در فروترین «۱» زمین و ایشان از پس غلبه کردن ایشان «۲» زود بود که غلبه کنند «۳».

در چند سالها «۴» خدای راست فرمان کار از پیش و از پس، و آن روز شاد شوند مؤمنان.

به یاری دادن خدای تعالی یاری دهد آن را که خواهد، و اوست بی همتا و بخشاینده.

اینکه وعده کرد خدای - عز و جل - نکند خلاف خدای - عز و علا - وعده خود را، و لکن بیشتر مردمان نمی دانند.

می‌دانند آنچه پیداست از زندگانی اینکه جهان و ایشان از آن جهان هستند غافلان.

ای «۵» نکنند اندیشه در تنهای خویش، نه آفرید «۶» خدای - عزّ و جلّ - آسمانها و زمین را و آنچه در میان ایشان «۷» دو است مگر بحق و راستی و وعده نام برده «۸»! و بدرستی که بسیاری از مردمان به فرا رسیدن با خدای خویش کافراند «۹».

ای «۱۰» نروند «۱۱» در زمین پس بنگرند چگونه بود سرانجام «۱۲» آنان که از پیش ایشان بودند، بودند سخت «۱۳» از ایشان به

(۱). آط، آج، لب: نزدیکتر، آب، مش: نزدیکترین.

(۲). آط، آج، لب: غلبه ایشان بر ایشان، آب، مش: از پس مغلوبی خود.

(۳). آب، مش: که غالب شوند.

(۴). آط، آج، لب: اندسال، آب، مش: چند سال مر.

(۵-۱۰). آب، مش: آیا.

(۶). آب، مش: آنچه آفرید.

(۷). آط، آج، لب، آب، مش: آن.

(۸). آط: نام زده.

(۹). آط، آج، لب: از مردمان به ثواب خدایشان کافراند. [...]

(۱۱). آب، مش: نمی‌روند.

(۱۲). سرنجام / سرانجام.

(۱۳). آط، آج، لب: سخت تر.

صفحه : ۲۳۳

نیرو «۱» و مردی و بشورائیدند «۲» زمین را و عمارت کردند آن را بیشتر از آنچه عمارت کردند آن را، و آورد «۳» بدیشان پیغامبران ایشان «۴» حجّتها، نبود «۵» خدای تا ستم کند بر ایشان، و لکن بودند بر تنهای خویش ستم کردند.

پس بود سرانجام «۶» آنان که کردند بدی آن که به دروغ داشتند به نشانه‌های خدای، و بودند بر آن افسوس می‌داشتند «۷».

خدای تعالی اولّ بیافریند «۸» خلق را، پس باز گرداند «۹»، پس سوی او باز گرداند [شما را] «۱۰».

و آن روز که برخیزد قیامت نوید شوند جرمکاران [۲۰۷-پ]

و نباشد «۱۱» ایشان را از همبازان «۱۲» ایشان شفاعت کنندگان، و باشند به همبازان ایشان «۱۳» کافران.

و آن روز که برخیزد رستخیز آن روز پراکنده شوند.

اما آنان که ایمان آوردند و کردند نیکیها، ایشان در مرغزار بهشت شاد می‌شوند «۱۴».

و اما آنان که کافر شدند و به دروغ داشتند به نشانه‌های ما «۱۵» و فرا رسیدن آن جهان، ایشان در عذاب کردگان «۱۶» باشند.

(۱). آط، آج، لب: به توت، آب، مش: از روی قوت.

(۲). آط، آج، لب: بسپردند.

- (۳). آط: آمدند، آب، آج، لب: آمد.
- (۴). آط، آج، لب، مش به.
- (۵). آب، مش: پس نیست، آج، لب: پس نبود.
- (۶). سرنجام / سر انجام، مش: عاقبت.
- (۷). آج، لب: و بودند که به آن استهزا می کردند، آب، مش: و بودند به آن مسخرگی کننده.
- (۸). آب، مش: ابتدا می کند.
- (۹). آط: باز آرند.
- (۱۰). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.
- (۱۱). آط، آج، لب مر. [.....]
- (۱۲). آط، آج، لب: انبازان، آب، مش: شریکان.
- (۱۳). آط، آج، لب: انبازان خود، آب: شریکان خود.
- (۱۴). آط: در مرغزاری باشند شادان.
- (۱۵). آط، آج، لب: آیات ما، آب، مش: آیتهای ما را.
- (۱۶). آط، آج، لب: حاضر کرده، آب، مش: ایشان را در عذاب حاضر کنند.

صفحه : ۲۳۴

پاکا خدایا «۱» آن هنگام که شبانگاه کنید «۲» و آن هنگام که بامداد کنید «۳».

و او راست ستایش «۴» در آسمانها و زمین و شبانگاه و آن وقت که در وقت نماز پیشین شوید.

بیرون آورد خدای زنده را از مرده و بیرون آورد مرده را از زنده، و زنده کند زمین را پس از مردن آن، و همچنین بیرون آورند شما را از گور.

و از نشانه‌های او آن است که بیافرید شما را از خاک، پس همی شما «۵» آدمی شدید پراکنده می شوید.

و از نشانه‌های او آن است که بیافرید شما را از تنهای شما جفتان تا آرام گیرد «۶» باز آن «۷»، و کرد میان شما دوستی و رحمت، بدرستی که در آن نشانه‌هاست گروهی را که تفکر کنند.

و از نشانه‌های اوست آفریدن آسمانها و زمین و گردش زفانهای «۸» شما و رنگهای شما، بدرستی که در آن نشانه‌هاست جهانیان «۹» را.

و از نشانه‌های اوست خواب شما به شب و روز، و جستن شما «۱۰» از فضل او «۱۱»، بدرستی که در آن نشانه‌هاست گروهی را که بشنوند «۱۲».

- (۱). آط، آج، لب: پس منزه است خدای، آب، مش: پاک و منزه است خدا.
- (۲). آط: آنکه که در شب آیی، آب، مش: در وقتی که شام می کنید.
- (۳). آط: و آنکه که در روز آیی، آب، مش: و وقتی که صبح می کنید.
- (۴). آط، آج، لب: سپاس، آب، مش: شکر.
- (۵). آب، مش: پس به ناگاه.

- (۶). آط: تا بیارامی، آب، مش: تا ساکن شوید.
- (۷). آط، آج، لب: با ایشان، آب، مش: به او.
- (۹). اساس و همه نسخه بدلها: للعالمین، که اینکه قراءت با ترجمه «جهانیان» سازگار است.
- (۸). آب، مش: اختلاف زبانهای، آج، لب: تفاوت لغتهای شما. [.....]
- (۱۰). آب، مش: طلب شما.
- (۱۱-۱۲). آط، آج، لب: از روزی او.

صفحه : ۲۳۵

و از نشانه‌های او فرا شما نماید «۱» برق، از او بترسید و طمع دارید بباران «۲»، و فرو فرستد «۳» از آسمان آب «۴»، پس زنده گرداند به آن زمین را پس از مردن آن، بدرستی که در آن نشانه‌هاست گروهی را که به عقل دریابند «۵».

و از نشانه‌های او آن است که به پای است «۶» آسمان و زمین به فرمان او، پس چون بخواند شما را خواندنی از زمین، همی شما «۷» بیرون آید «۸».

و او راست هر که در آسمانها و زمین است، همه او را فرمانبردارانند «۹».

و اوست آن که اول خلق بیافریند «۱۰» پس باز گرداند او را دگر باره بیافریند، و آن آسانتر است بر او، و او راست داستان بزرگتر «۱۱» در آسمانها و زمین، و اوست بی‌همتا و محکم کار.

بزد و پدید کرد شما را داستانی از تنهای شما، هیچ بود شما را از آنچه مالک آن شد دستهای «۱۲» شما از شریکان و همبازان «۱۳» در آنچه روزی کردیم ما شما

(۱). آب، مش: او آن است که می‌نماید شما را، آط: با شما می‌نماید.

(۲). آط، آج، لب: می‌نماید به شما برق را ترس و امید.

(۳). آط، آب، آج، لب، مش: می‌فرستد.

(۴). آط، آب، آج، لب، مش: آبی.

(۵). آب، مش: عقل کار بندند.

(۶). آط: ایستاده است، آب، مش: قایم است.

(۷). آط، آج، لب: ناگهان شما.

(۸). آط: بیرون آبی / بیرون آید.

(۹). آط: فرمانبردارانند.

(۱۰). آج، لب: اوست آن که آغاز کرد آفرینش را.

(۱۱). آج، لب: مثل نیکو، مش: مثل برتر.

(۱۲). آب، مش راست. [.....]

(۱۳). آج، لب: انبازان.

صفحه : ۲۳۶

را! پس شما و بندگان شما در آن یکسان باشید که ترسید<sup>۱</sup> از ایشان چنان که بترسید شما از تنهای شما<sup>۲</sup>، همچنین هویدا و تفصیل کنیم نشانه‌ها گروهی را که خرد دارند.

بل که پسروی<sup>۳</sup> کردند آنان که ستم کردند هواهای خویش را به نادانی، کیست که راه نماید آن را که گمراه گردانید<sup>۴</sup> خدای! و نبود<sup>۵</sup> ایشان را از یارانی که عذاب از ایشان باز دارد<sup>۶</sup>.

راست دار روی تو را<sup>۷</sup> برای دین حق-مسلمان<sup>۸</sup>، آفرینش خدای آن که آفرید مردمان را بر آن، نبود بدل کردن آفرینش خدای را، اینکه است دین راست و لکن بیشتر مردمان<sup>۹</sup> نمی‌دانند.

قوله: الم، غُلِبَتِ الرُّومُ، سخن در حروف مقطوع و الم رفته است به استقصا، وجهی ندارد باز گفتن. غُلِبَتِ الرُّومُ، گفت: غلبه کردند رومیان را در نزدیکترین زمین. وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ، و ایشان از پس غلبه، یعنی پس از آن که مغلوب باشند، غالب شوند. فِی بَضْعِ سِتِّينَ، در اند سال. و «غلب» و «غلبه» یکی باشد. و بعضی دگر گفتند: لغت معروف «غلبه» است الّا آن که «تا» از او بیفکنند چنان که از اقامت بیفکنند فی قوله: وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ<sup>۱۰</sup> مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ، اضافه مصدر است با مفعول. و قوله: فِی بَضْعِ سِتِّينَ<sup>۱۱</sup> لِلَّهِ الْأَمْرُ، فرمان خدای راست. مِنْ قَبْلِ و مِنْ بَعْدِ، اینکه مبنی است بر ضم بنای عارض برای قطع مضاف الیه از او چون مضاف الیه با او برند با حال جز شود، يقال: من قبل زید و من بعده. اما اختیار<sup>۱۲</sup> ضم برای آن کردند که اینکه حرکت<sup>۱۳</sup> در حال اعراب بر او صورت نیندد. وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ، و آن روز که غلبه روم باشد بر پارس<sup>۱۴</sup>، مؤمنان شادمانه شوند به نصرت خدای.

و قصه اینکه آن است که مفسران<sup>۱۵</sup> گفتند<sup>۱۶</sup>: در پارس<sup>۱۷</sup> زنی بود که فرزندان او همه پادشاه بودند و شجاع. کسری اینکه زن را بخواند و گفت: من می‌خواهم که لشکری به روم فرستم و بر ایشان امیری کنم از فرزندان تو، تو احوال فرزندان خود مرا بگو تا من بدانم که کیست که اینکه کار را شاید!

گفت: امّا پسر من فلان، از گرگ حذرتر است و از روباه محتالتر. و امّا پسر دیگر که فرخان نام است، از تیغ و سنان در کارها رونده‌تر است. و امّا پسر دیگر شهر- بر از<sup>۱۸</sup> بغایت حلیم است. خصال فرزندان من اینکه است که گفتم.

کسری گفت: من اینکه پسر حلیم را به<sup>۱۹</sup> امیر لشکر کردم<sup>۲۰</sup>، و لشکر<sup>۲۱</sup> به او داد و او را به جانب روم گسیل کرد. آن جا رفتند و قتال کردند، و ظفر یافتند، و قتل بسیار کردند، و شهرهایشان خراب کردند، و درختان زیتون ببریدند. و امیر لشکر روم از جهت قیصر مردی بود نام او بخنس<sup>۲۲</sup>، و اینکه کارزار به اذرعان و بصری کردند، و اینکه نزدیکترین شهری<sup>۲۳</sup> است از شهرهای شام به زمین عرب و عجم.

(۱). همه نسخه بدلها بضع.

(۲-۸). آط، آب، آج، لب، آز، کا: از سه باشد تا ده.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز کا: اختصار. [...]

(۴). اساس: جز، با توجه به دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). همه نسخه بدلها: فارس.

(۶). آب، آز، مش: مؤمنان.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز کا که.

(۹). کا: شهریراز، دیگر نسخه بدلها: شهریزاد.

(۱۰). آط، آب، آز، مش: حلیمتر را، آج، لب: حلیم تو را.

(۱۱). مش: به امیری لشکر قبول کردم.

(۱۲). آط، آب: لشکری.

(۱۳). کذا در اساس، آط، آب، لب: مجلس، آز: محنس.

(۱۴). همه نسخه بدلها: نزدیکتر زمینی.

صفحه: ۲۳۸

چون خبر غلبه پارس «۱» بر روم به رسول رسید، رسول- علیه السلام- دلتنگ شد برای آن که رومیان اهل کتاب بودند و مجوس را کتاب نبود.

و مشرکان شاد شدند و به فال گرفتند، گفتند: پارسیان کتاب ندارند و ما کتاب نداریم، و رومیان کتاب دارند. و شما کتاب دارید، و پارسیان «۲» بر کتابیان روم ظفر یافتند، بس بر نیاید که ما نیز بر شما ظفر یابیم.  
رسول- علیه السلام- از اینکه سبب دلتنگ شد، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد:  
الم، غُلِبَتِ الرُّومُ، فِی اَدْنٰی الْاَرْضِ- تا به آخر آیات.

ابو بکر «۳» به کافران رفت و گفت: همانا شاد شدی به غلبه پارس بر روم؟ بس بر- نیاید که رومیان بر پارسیان «۴» غالب شوند. گفتند: از کجا می گویی! گفت: مرا رسول خیر داد. ابی خلف «۵» الجمحی برخاست و او را گفت: کذبت با فصیل «۶»؟ ابو بکر گفت: بل دروغ تو گویی یا عدو الله؟ ابی خلف گفت: اگر راست می گویی، وقتی بر زن و بیای تا گرو بندیم که اگر به آن وقت رسد «۷» و چنان باشد که تو گفتی من گرو بدهم، و اگر نباشد تو بدهی.  
گرو بیستند بر سه سال برده شتر.

ابو بکر پیامد و رسول را خبر داد. رسول- علیه السلام- گفت: خطا کردی، چه «بضع» سه نباشد، از سه باشد تا ده. [۲۱۰-ر]  
برو و در گرو بیفزای و در اجل. و اینکه پیش «۸» آن بود که گرو بستن و خطر «۹» ستدن بر آن حرام بود «۱۰». او برفت و آن سخن باز راند و گفت: بیا تا «۱۱» خطر «۱۲» و اجل بیفزایم. شتر به صد کرد و مدت به نه سال.  
وقت آن که ابو بکر از مکه بخواست رفتن، ابی خلف پیامد و ملازمت کرد با او، گفت: رها نکنم تا ضامنی بنه داری «۱۳» که چون وقت در آید و اینکه که تو گفتی نبوده

(۱). همه نسخه بدلها: فارس.

(۲). همه نسخه بدلها بجز کا: و مجوس.

(۳). اساس، آط، آب رضی الله عنه.

(۴). آج، لب: پارسیان. [.....]

(۵). همه نسخه بدلها: ابی بن خلف.

(۶). کا: با فضیل، دیگر نسخه بدلها: با فضل.

(۷). مش: وقت به آن رسد.

(۸). آج، لب، مش از.

(۹). آط، آب، آج، لب، آز: خط.

(۱۰). همه نسخه بدلها: نبود.

(۱۱). همه نسخه بدلها در.

(۱۲). آب، آج، خط، مش: حظ.

(۱۳). آط، آب، آج، لب: نبدهی، مش: ندهی.

صفحه: ۲۳۹

باشد، صد شتر بدهد. او پسرش عبد الله به ضمان بداشت» (۱).

چون ابی‌خلف خواست که به جنگ احد رود، عبد الله بن ابی بکر پیامد» (۲) در او آویخت، گفت: رها نکنم تا ضمانی بنداری» (۳) چنان که مرا به ضمان بستدی از پدرم.

او پایندان بداشت» (۴) و به احد رفت و مجروح شد و با مکه آمد و از آن جراحت بمرد، و آن جراحت رسول کرده بود» (۵) او بمرد سال نهم. اینکه قول بیشتر مفسران است.

ابو سعید خدری گفت و مقاتل: روز بدر بود، چون مسلمانان ظفر یافتند بر مشرکان، همان روز خبر آمد که رومیان غالب شدند بر پارسیان» (۶)، مسلمانان شادمانه شدند بدو» (۷) فتح.

شعبی گفت: مدت به سر نیامد تا رومیان ظفر یافتند بر پارسیان» (۸) و ابو بکر گرو ببرد و مال خطر» (۹) بستد- و اینکه پیش تحریم مراهنه بود. ابو بکر آن مال پیش رسول آورد، گفت: چه کنم اینکه را! گفت: به صدقه بده.

امّا سبب غلبه روم بر پارس آن بود که عکرمه گفت و جماعتی مفسران که: شهر براز» (۱۰) چون بر روم غالب شد و ولایت ایشان» (۱۱) می کند و می سوخت تا به خلیج رسید.

روز مجلس» (۱۲) شراب بر» (۱۳) برادرش فرّخان نشسته بود بر عادت ایشان در میان فرّخان گفت: من در خواب دیدم که بر سریر کسری نشسته بودمی.

آن» (۱۴) سخن نقل کردند به کسری، کسری نامه نبشت» (۱۵) به شهر براز که: چون اینکه نامه به تو رسد، در حال برادرت فرّخان را بگیر و گردن بزن و سرش پیش من فرست. او نامه نبشت» (۱۶) و گفت: ایها الملک! فرّخان مردی شجاع و به کار آمده است، و مادر

زمین دشمنیم، و از مردی چون او گزیر نیست، تعجیل مفرمای که او دردست

(۱). همه نسخه بدلها، بجز کا: بداد.

(۲). آج، لب، مش، کا و.

(۳). مش: نبدهی.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز کا: بداد.

(۵). همه نسخه بدلها، آن ضربت رسول زده بود. [.....]

(۶). آب، آج، لب، آج، مش: فارسیان.

(۷). آب، آج، مش: بدان.

(۸). آب، مش: فارسیان.

(۹). مش: خط.

(۱۰). آب، آج، لب، آج، مش: شهریزاد.

(۱۱). چاپ شعرانی (۴۰/۹) خراب می کرد و درختانشان.



(۱۲). همه نسخه بدلها: یک روز به مجلس.

(۱۳). همه نسخه بدلها: با.

(۱۴). همه نسخه بدلها: اینکه.

(۱۵-۱۶). همه نسخه بدلها: نوشت.

صفحه : ۲۴۰

تو است، هر گه که خواهی اینکه سطوت توان فرمودن «۱».

کسری دگر باره نامه نبشت «۲» که: او را در لشکر پارس «۳» عوض بسیار باشد، او را بکش و سرش پیش من فرست. او دگر باره جوابی نبشت «۴» و دفعی کرد «۵» تا سه «۶» نامه بنبشت «۷» و او را فرمود که: برادر را «۸» بکش، او دفع می کرد.

به بار چهارم رسولی فرستاد به لشکر که: من شهر براز «۹» را معزول کردم و فرخان را امیر «۱۰» کردم. و ملطفه‌ای به رسول داد و گفت: چون شهر براز «۱۱» معزول گشته باشد و فرخان و الی «۱۲» اینکه ملطفه بدو ده.

او برفت و پیغام بداد. در حال شهر براز «۱۳» از تخت فرود آمد و گفت: سمعا و طاعة، و امارت رها کرد و فرخان بر جای برادر «۱۴» بنشست.

چون کار بر او مستقیم شد، رسول ملطفه بداد، در آن جا نبشته بود که: چون بر اینکه نبشته واقف شوی «۱۵»، در حال برادرت را گردن بزن و سرش پیش من فرست.

او بفرمود تا برادر را بگرفتند و تیغ حاضر کردند، و خواست تا برادر را گردن بزند «۱۶»، گفت: تعجیل مکن، تا من کاری تو را معلوم کنم.

آنکه کس فرستاد و آن نامه‌ها که کسری نبشته بود «۱۷» بیاورد و سه نامه عرضه کرد «۱۸»، گفت: او سه نامه نبشت «۱۹» به من در کشتن تو، من تو را نکشتم، تو به یک نامه مرا بخوای کشتن!

فرخان در حال از تخت فرود آمد و ملک را به برادر داد، و شهر براز «۲۰» رسولی کرد «۲۱» به قیصر ملک الروم «۲۲» که مرا با تو سرّی هست، و جز مشافهه راست نیاید. جایی

(۱). همه نسخه بدلها: فرمود.

(۲). همه نسخه بدلها: نوشت.

(۳). آج، لب: فارسی.

(۴). همه نسخه بدلها: جواب نوشت. [...]

(۵). آب، آج: دفع کرد، مش: دفع می کرد.

(۶). آط، آب، آج، لب، آز بار.

(۷). آط، آب، آج، لب، آز: بنوشت.

(۸). آب، آز: او را. (۲۰-۱۳-۱۱-۹). همه نسخه بدلها: شهریزاد.

(۱۰). همه نسخه بدلها: الی.

(۱۲). همه نسخه بدلها: امیر.

(۱۴). همه نسخه بدلها، بجز کا و مش: او.

(۱۵). همه نسخه بدلها: چون اینکه نوشته بر خوانی.

(۱۶). همه نسخه بدلها برادر.

(۱۷). همه نسخه بدلها: فرستاده بود.

(۱۸). مش: سه نامه بود بیاورد و عرض کرد.

(۱۹). همه نسخه بدلها: نوشت.

(۲۱). مش: روان کرد. [.....]

(۲۲). همه نسخه بدلها: ملک روم.

صفحه : ۲۴۱

موعد کن که من آن جا آیم با پنجاه مرد، و تو نیز آن جا آی با پنجاه مرد تا به یک جای بگویم.

ملک روم موعدی بکرد و لشکری «۱» را بر گرفت از آن که پارسیان «۲» غدیری کنند، و شهر براز برفت با پنجاه مرد. چون عیون و جواسیس برفتند و بدیدند که با پارسیان «۳» لشکری نیست، قیصر نیز با پنجاه مرد برخاست و آن جا که موعد بود خیمه‌ای بزده بودند در آن جا رفتند [۲۱۰-پ]

هر دو تنها، و میان ایشان ترجمانی بنشست، و هر یکی از ایشان کاردی داشت با خود.

شهر براز «۴» گفت: بدان که دشمن تو که اینکه شهرهای تو بیران کرد «۵» منم و برادرم، و کسری ما را «۶» حسد کرد و مرا فرمود تا: برادر را بکشم. من فرمان نبردم، مرا معزول کرد و برادرم را والی کرد و او را فرمود تا: مرا بکشد. اکنون ما خلع طاعت او کردیم، و به طاعت تو در آمدیم، ما را لشکری ده تا برویم و با کسری کالزار «۷» کنیم.

آنکه اشارت کرد و گفت: سَر از میان دو کس باشد، چون سه گشتند آشکارا شود، ترجمان را بیاید کشتن. ترجمان را بکشتند، و قیصر لشکر بداد و اینان آمدند و با پارس «۸» کالزار «۹» کردند، و شهرها می‌کندند و می‌سوختند. در میانه کسری با کرانه شد، و اینان ملک پارس «۱۰» بگرفتند، خبر به رسول آمد- علیه السلام- روز حدیبیه، و رسول- علیه السلام- و مسلمانان شاد شدند، فذلک قوله: *الم غَلَبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ*، یعنی زمین شام که نزدیک «۱۱» بود به زمین پارس «۱۲» جایی که آن را اذرعاع «۱۳» گویند. عبد الله عیاس گفت: طرف شام است. مجاهد گفت: زمین جزیره است مقاتل گفت: اردن و فلسطین بود. عکرمه گفت: اذرعاع بود و کسکر، مقاتل حیّان گفت:

سواد شام بود.

(۱). همه نسخه بدلها: لشکر.

(۲-۳). آج، لب: فارسیان.

(۴). همه نسخه بدلها: شهریزاد.

(۵). آج، لب: ویران کرد.

(۶). همه نسخه بدلها: مرا.

(۷-۹). همه نسخه بدلها: کارزار.

(۸). مش: پارسیان.

(۱۰). آط، آب، آز، مش: فارس.

(۱۱). همه نسخه بدلها، بجز کا: نزدیکتر.

(۱۲). همه نسخه بدلها، بجز کا: فارس.

(۱۳). همه نسخه بدلها، بجز لب، کا: الاذرعارت.

صفحه : ۲۴۲

ابو حیاة الشّامی خواند: «و هم من بعد غلبهم»، به سکون «لام» و هما لغتان، کالطّعن و الطّعن. عبد الله عمر و ابو سعید الخدری و حسن بصری و عیسی بن عمر خواندند: «غلبت الروم فی ادنی الارض و هم من بعد غلبهم سیغلبون» بر عکس قراءت عامّه قراء «۱»، چنان که اوّل رومیان غالب باشند و به آخر مغلوب. و گفتند: آیت آنکه آمد که خدای تعالی خبر داد از غلبه روم پارس را. و سعید جبیر و طلحه مصرّف «۲» خواندند: فی ادنی «۳» الارض علی الجمع. ابو الدرداء گفت: گروهی آیند از پس ما که خواندند: «الم غلبت الروم» و آنما هی غلبت، یعنی بضم الغین علی اضافه الفعل الی المفعول. ابو عمرو الشیبانی گفت که، رسول - علیه السلام - گفت: پارس و روم را یک و دو نطحه «۴» باشد، یعنی دو نطحه زنند «۵»، یک دو بار جوله باشد ایشان را آنکه دگر دولت نبود ایشان را. و روم ذات القرون باشند، هرگاه که قرنی برود «۶» قرنی بیایند - الی آخر الأبد.

قوله: بِنَصْرِ اللَّهِ، «با» تعلق دارد به «یفرح». آنکه گفت: يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ، خدای نصرت کند آن را که خواهد به حسب مصلحت. وَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ، و او عزیز است و غالب و با قهر و غلبه و عزّت، و رحیم است و بخشاینده.

وَعَدَ اللَّهُ، نصب او بر مصدر است، تقدیر او آن [که]

«۷» وعد الله وعدا، آنکه فعل بیفکند و مصدر اضافه کرد با فاعل، یعنی اینکه نصرت و وعده خدای است، و خدای تعالی خلف وعده نکند که کذب باشد، و او منزّه است از قبیح «۸». وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ، و لکن بیشترین مردمان ندانند. يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، بیشتر مردمان ظاهری می دانند از زندگانی

(۱). همه نسخه بدلها بجز کا: ندارد.

(۲). همه نسخه بدلها: طلحه بن مصرّف. [.....]

(۳). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۹/ ۴۱): ادانی.

(۴). اساس نطیحه خوانده می شود، به قیاس با ضبط کلّیه نسخه بدلها تصحیح شد که ظاهرا بر متن راجح می نماید.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز آل: یعنی یک دو سر زنند، چاپ شعرانی (۹/ ۴۲): یک دو سر و زنند، کا: یک دو سر و زدن.

(۶). همه نسخه بدلها: بروند.

(۷). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

(۸). همه نسخه بدلها: بجز کا: قبح.

صفحه : ۲۴۳

دنیا چون تجارات و انواع صناعات و معاملات و حرف و کشت و بزر، و آنچه راجع باشد به اصلاح معاش «۱» ایشان. وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ، و ایشان از آخرت غافلند و به او جاهلند یا ندانند یا اگر دانند فراموشکارند از آن.

آنکه بر ایشان حجت گرفت «۲»: أَوْلَمَ يَتَفَكَّرُوا، چرا تفکر نمی‌کنند در خود که من ایشان را چگونه آفریدم تا از آن تفکر مرا بشناسند. مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ، خدای آسمان و زمین نیافرید، إِلَّا بِالْحَقِّ، نه به عبث و لغو و بازی و بی فایده «۳»، و آنما برای آن آفرید تا مکلفان در او نظر کنند و به او استدلال کنند بر وجود او و توحید او. وَ أَجَلٌ مُّسَمًّى، گفتند: تقدیر آن است لاجل مسمی و الی اجل مسمی، تا به وقتی مسمی که قیامت است چون آن وقت به سر آید فنا بیافریند و فانی گرداند.

آنکه گفت: وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ، و بسیاری مردمان به لقای خدای، یعنی به بازگشت با پیش خدای برای جزای اعمال، اما ثواب و اما عقاب علی حسب اعمالهم، کافرند [۲۱۱-ر]

و نمی‌گروند.

آنکه تذکیر و تنبیه کرد ایشان را، گفت: أَوْلَمَ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ، نمی‌روند اینان در زمین تا بنگرند عاقبت آنان که پیش ایشان بودند از امم سلف! كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً، به قوت از ایشان سخت‌تر بودند، چون قوم عاد و ثمود. وَ أَثَارُوا الْأَرْضَ، و ایشان زمین سپردند و برگردانیدند برای کشت. وَ عَمَرُواهَا، و عمارت کردند زمین را بیش از آن که اینان می‌کنند، چه قوت ایشان بیشتر بود و عمرشان درازتر و امید فسیحتر. وَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ، و پیغامبران ایشان به ایشان آمدند و ایشان را دعوت کردند و معجز نمودند و حجت انگیختند.

اینکه جا در کلام محذوفی هست برای دلالت کلام بر او بیفگند «۴»، و هو: (فلم يؤمنوا فاهلكهم الله بذنوبهم)، ایشان ایمان نیاوردند، خدای تعالی ایشان را هلاک کرد. فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ، خدای تعالی بر ایشان ظلم نکرد، چه عذاب ایشان به استحقاق بود. وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ، و لکن ایشان بر خود ستم کردند از آن جا

(۱). آط، آب، آز: معایش.

(۲). آط، آب، آج، لب، آز، مش: آنکه انکار کرد بر ایشان غفلت ایشان گفت.

(۳). مش: و بی حاصلی.

(۴). آج، لب: بیفگند.

صفحه : ۲۴۴

که جز و جذب ایشان کردند آن عذاب را به خود، به اصرار بر کفر و ترک نظر و تفکر.

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أُسَاؤُا السُّوْاِی، آنکه گفت: پس عاقبت آنان «۱» که بدی کردند از کفر و معصیت بدی بود از آن بتر «۲» و آن عذاب دوزخ است. و «سوای»، تأنیث اسوء «۳» باشد، کالحسنی فی تأنیث الاحسن، و مثله قوله: لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنٰی «۴» أَنْ كَذَّبُوا، یعنی لان کذبوا بایات الله، برای آن که به آیات خدای تکذیب کردند.

و بعضی دگر مفسران گفتند: تفسیر «سوای» آن است که از پس او آید من قوله:

أَنْ كَذَّبُوا، و «ان» مع الفعل در تأویل مصدر باشد، یعنی تکذیبهم «۷»، و تقدیر آیت چنین باشد: ثُمَّ كَانَ السُّوْاِی الَّتِي هِيَ التَّكْذِیْبُ «۸» بایات الله عاقبة الذين أساءوا، گفت: عاقبت آنان که اساءت کردند، عاقبتی بود بتر از اساءت ایشان، و آن تکذیب بود به آیات ما. و تأویل اینکه قول خذلان باشد و تخلیه «۹» ایشان و افعالشان و ایشان را با خود رها کردن، و اینکه نیز وجهی باشد جز آن که متأول است، و قول اول ظاهرتر است چه حاجت نیست در او به عدول از ظاهر.

و قولی دیگر آن است که: «السُّوْاِی»، در جای مفعول «أساءوا» باشد، و قوله: أَنْ كَذَّبُوا، در تأویل مصدر است فی محل خبر کان او اسمه علی اختلاف القراءتین که اهل کوفه و ابن عامر «عاقبة» به نصب خواندند علی خبر کان مقدما علی اسمه، و

- (۱). آج، لب: اینان.
- (۲). همه نسخه بدلها: بدتر.
- (۳). آب، آز، مش: اسوأ.
- (۴). سوره یونس (۱۰) آیه ۲۶. [.....]
- (۵-۶). آط، آج، لب: سوء، آب، آز، مش: سوای.
- (۷). اساس: کذبهم، با توجه به معنی عبارت و رعایت قاعده تصحیح شد.
- (۸). اساس: الکذب، با توجه به معنی عبارت و رعایت قاعده تصحیح شد.
- (۹). آط، آب، آج، لب، مش از میان.

صفحه : ۲۴۵

باقی قراء، «عاقبه» به رفع علی اسم کان، و «السوای» علی محلّ النصب علی انه خیره، و كذلك العاقبه و التکذیب فی القول الاخر «۱» فی کونهما «۲» تاره اسم کان و اخری خیره. و کائوا بها یستهزؤن، و برای آن که به آیات ما استهزا کردند. آنگه بر سبیل تذکیر نعمت گفت: اللّٰه یبدؤ الخلق ثمّ یعیده، خداست که ابتدا خلق آفریند، و باز هم او اعادت کند «۳». و مال و مرجع با اوست، یعنی با «۴» جایی که جز او را آن جا حکمی نباشد. آنگه بر سبیل وعید گفت: و یوم تقوم الساعه، و آن روز که قیامت برخیزد. یلبس المجرمون، گناهکاران ملبس «۵» باشند. در معنی او خلاف کردند، مجاهد گفت: حزین و دژم «۶» باشد. ابو یحیی گفت: رسوا شوند. قتاده و مقاتل و کلبی گفتند: نومید شوند. ابن زید گفت: ملبس آن باشد که بلا به او فرود آید. فراء گفت: منقطع الحجه باشد. ابو عبیده گفت: پشیمان باشد، و انشد «۷» - شعر:

یا صاح هل تعرف رسما مکرسا

قال نعم اعرفه و ابلسا

ای ندم علی ما قال «۸».

و مراد به مجرمان کافرانند، لقوله: و لم یکن لهم [۲۱۱-پ]

من شر کائهم شفعاء، و ایشان را از شریکان خود، یعنی معبودانی بدون خدای که ایشان را شریک او کردند شفیعیانی نباشد. یعنی آن ظن که ایشان بردند که اینکه بتان شفیعیان ما خواهند بود، فی قوله: هؤلاء شفعاؤنا عند الله «۹» و کائوا بشر کائهم، و به اینکه رها نکنند به «۱۰» ایشان کافر شوند و تبرّا کنند از ایشان، و گویند: ما از ایشان و عبادت ایشان بیزاریم، و اینکه عبادت نه به رضا و فرمان و اختیار ما رفت، و اینکه محمول باشد بر معبودان احیاء چون عیسی مریم و جز او.

(۱). همه نسخه بدلها، بجز کا: الاخیر.

(۲). آط، آب، آز: کونها.

(۳). کا: کنند، دیگر نسخه بدلها: کرد.

(۴). مش: در.

(۵). آط، آب، آزه، لب: متلبس، کا: مفلس.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز کا: اندوهناک.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز کا علی ما قال.

(۸). کا. علی ما کان، دیگر نسخه بدلها ندارد.

(۹). سوره یونس (۱۰) آیه ۱۸.

(۱۰). آط، آج، لب: تا. [...]

صفحه : ۲۴۶

و یوم تقوم الساعة یومئذ یتفرقون، و آن روز که قیامت بر خیزد ایشان متفرق شوند پس از آن که امروز مجتمعند بر باطل. است که قَامًا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، آنکه چون طرفی ذکر کافران گفت و احوال ایشان و احکام ایشان یاد کرد، به حدیث «۱» مؤمنان آمد گفت «۲»: آنان که ایمان آرند و کارهای نکو کنند، است که فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ، ایشان در روضه‌ای و مرغزاری باشند از بهشت مجبور.

در «۳» مجبور، قولها گفتند. عبد الله عباس گفت: است که يُحِبُّونَ، ای یکرمون، ایشان را آن جا اکرام کنند و گرامی دارند. مجاهد و قتاده گفتند: منعم باشند. ابو عبیده گفت: شادمانه باشند، [و منه]

«۴»

قوله - عليه السلام: ما امتلأت دار حبرة الا امتلأت عبرة

، و قال العجاج - شعر:

فالحمد لله الذي اعطى الحبر موالى الحق ان المولى شكر

ای اعطى السرور.

و بعضی دگر گفتند: حبرة، هر نعمتی باشد حسن من التحبیر، و هو التحسین، و منه الحبرة للبرد الیمانی، و منه الحبر لأنه یحسن «۵» به الاوراق، و منه الحبر للعالم لأنه یتحبر بالاخلاق الحسنه، و قال الشاعر: - شعر:

حبرها الكاتب الحمیری

ای یحسنها و ینمقها.

و گفتند: معنی است که يُحِبُّونَ آن است که: یلذون «۶» السماع فی الجنة، [ایشان را به سماع خوش لذت دهند. یحیی بن ابی کثیر را پرسیدند از اینکه آیت، گفت: هو السماع و «۷» الجنة]

«۸». و اوزاعی را پرسیدند، هم اینکه گفت. آنکه گفت: چون ایشان سماع کنند، هیچ درخت در بهشت نماند و الا به خنبه «۹» در آید. هم اوزاعی گفت: خدای

(۱). همه نسخه بدلها: با ذکر.

(۲). همه نسخه بدلها اما.

(۳). مش، کا و در.

(۴-۸). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز کا: یحبر.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز کا: یلتذون.

(۷). چاپ شعرانی (۹/۴۵): فی.

(۹). کا: بخنیش، دیگر نسخه بدلها: به کشی، خنبه/خنیک: دست زدن و اظهار شادمانی کردن، دست زدن.

صفحه: ۲۴۷

تعالی هیچ خلق نیافرید خوش آوازتر از اسرافیل، چون او به سماع در آید بر اهل هفت آسمان تسبیح ببرد.

عطاء بن یسار روایت کرد از ابو هریره از رسول - علیه السلام - که او گفت: بهشت صد درجه است میان هر درجه‌ای چندان که میان

آسمان و زمین، و درجه برترین او فردوس است، و جویهای بهشت از او فرو «۱» می آید، و عرش روز قیامت بر او نهاده باشد.

مردی بر پای خاست و گفت: یا رسول الله؟ من مردی‌ام که آواز خوش دوست دارم، در بهشت هیچ آوازی «۲» خوش باشد! گفت:

ای و الذی نفسی بیده

، آری به آن خدای که جان من به امر اوست که خدای را در بهشت درختی است، وحی کند به آن درخت که سماعی بشنوان

بندگانی را که در دار دنیا خود را دور داشتند از سماع ملامی و معازف باطل از بریط و مزامیر، آن درخت به آواز آید به تسبیح و

تهلیل، آوازی که خلائق مانند آن نشنیده باشند.

ابو الدرداء روایت کرد که: رسول - علیه السلام - روزی ذکر بهشت می کرد و انواع نعیم آن «۳». اعرابی به آخر قوم نشسته بود، در

زانو افتاد و گفت: یا رسول الله؟ در بهشت سماع باشد! گفت: بلی، در بهشت جویی است بر کنار آن جوی نباتی رسته است

خرصانی «۴»، آن نبات آوازی دهد و سماعی کند که خلائق مثل آن نشنیده‌اند «۵»، و آن فاضلتر نعیمی «۶» باشد در بهشت. گفت: ابو

الدرداء را پرسیدند که آن آواز به چه کند!

گفت: به تسبیح و تهلیل خدای «۷»، و خرصانی «۸» در لغت نباتی باشد سر او تیز و اصل او ضخیم، و قیل: حوصانی «۹».

(۱). آط، آب، آز، مش: فرود.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز کا: آواز.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز کا: نعمت او.

(۴). آط، آب، آز، مش: حوصان، آج، لب: حوصان، کا: حوصانی، تفسیر قرطبی (قاهره ۱۹۶۷) ۱۴/۱۳: خمصاتیه.

(۵). همه نسخه بدلها: نشنیده باشند.

(۶). آز، لب: نعمتی. [.....]

(۷). همه نسخه بدلها، بجز کا ان شاء الله.

(۸). کذا در اساس، آط، آز، کا: حوصانی، آب، مش: حوصان، آج، لب: حوصانی، رک: پاورقی ش ۴ همین صفحه.

(۹). آط، آب، آز، مش: حوصانی.

صفحه: ۲۴۸

در اثر آمد از مغیره از ابراهیم که او گفت: در بهشت درختان است که چون اهل بهشت را سماع بایند، خدای تعالی از زیر عرش بادی بفرستد تا بر آن درختان آید، و برگهای آن بجنباند و بر یکدیگر زند، از آن جا آوازی آید که اگر اهل دنیا بشنوند از طرب بمیرند.

و ابو هریره را پرسیدند که: در بهشت سماع باشد! [۲۱۲-ر]

گفت: بلی در بهشت درختی است اصل آن از زر «۱» و شاخه‌های «۲» آن از سیم، و میوه آن از لؤلؤ و زبرجد و یاقوت، خدای تعالی بادی بفرستد تا بر آن درخت آید و شاخ و برگ آن را بر هم زند، از آن جا آوازی آید که شنندگان مانند آن نشنیده باشند. و اما تخصیص «روضه»، برای آن کرد که هیچ چیز نیست بنزدیک عرب از روضه نکوتر و خوشتر، تا شاعر گوید- شعر:

ما روضه من ریاض الحسن معشبه خضراء جاد علیها مسبل هطل

یضاحک الشمس منها کوب شرق مؤزر بعمیم التبت مکتهل

یوما باطیب منها نشر رائحه و لا باحسن منها اذ دنا الاصل

آنکه ذکر جزا و مال کافران کرد، گفت: وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ، اَمَّا أَنَا که کافر باشند و دروغ دارند لقای آخرت را، یعنی باز گشت به آن «۳» جا. فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحَضَّرُونَ، ایشان را در عذاب حاضر کنند.

فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ، ای سَبِّحُوا اللَّهَ تَسْبِيحًا حِينَ تَمْسُونَ- چنان است که بیان کردیم فی قوله: وَعَدَ اللَّهُ «۴» كِتَابَ اللَّهِ «۵» وَ عَشِيًّا، و نماز خفتن. وَ حِينَ تُظْهِرُونَ، و آنکه که در نیمه روز آی [یعنی نماز پیشین و دیگر. بعضی دگر گفتند: حِينَ تُمْسُونَ، نماز دیگر خواست و نماز شام «۶».

(۱). همه نسخه بدلها است.

(۲). اساس: شاخهای / شاخه‌های.

(۳). آج، لب، کا: با آن.

(۴). سوره روم (۳۰) آیه ۶.

(۵). سوره نساء (۴) آیه ۲۴.

(۶). آط: شما، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

صفحه : ۲۴۹

وَ حِينَ تُمْسُونَ، نماز بامداد. وَ عَشِيًّا، نماز خفتن. وَ حِينَ تُظْهِرُونَ]

«۱» نماز پیشین، يقال: اصبح و امسى و اضحى و اظهر اذا دخل فى الصبح و المساء و الضحى و الظهر «۲».

نافع بن الازرق پرسید عبد الله عباس را، گفت «۳»: ذکر پنج نماز در قرآن هست در هیچ آیت! گفت: بلی فی قوله: فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ، الی قوله: وَ حِينَ تُظْهِرُونَ.

عبد الله عباس روایت کرد از رسول- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ- که او گفت: هر که بامداد و شبانگاه بگوید: فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ- الی قوله: وَ كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ، اینکه گفتار تلافی و تدارک هر عبادت باشد که او را در اینکه روز و آن شب فایت شود،



مراد سنن و نوافل و تسیحات و نوافل «۴» است.

عبد الله عتیس روایت کرد از رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آله - که او گفت: هر که اینک آیات و آخر سوره و الصّافات در عقب هر نماز فریضه‌ای بخواند، خدای تعالی بنویسد او را از حسنات عدد ستاره آسمان و قطره باران و برگ درختان و عدد خاک زمین، و چون بمیرد او را به عدد هر حسنه ده حسنه بنویسند «۵».

انس مالک روایت کند از رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آله - که «۶» گفت: هر که خواهد که او را فردای قیامت «۷» به کیل تمامتر دهند، باید تا بگوید: فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ - الی قوله: وَ كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ ... سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ «۸» يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ، زنده از مرده بیرون آرد، و مرده از زنده. و تفسیر اینکه در سورت آل عمران رفته است. وَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا، و زمین را زنده کند به نبات پس از آن که مرده باشد. وَ كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ، و شما را همچنین از گورها بر آرند که نبات از زمین.

وَ مِنْ آيَاتِهِ، گفت: از آیات و دلایل و بینات او آن است که شما را بیافرید از [۲۱۲-پ]

خاک، یعنی آدم را که پدر شما بود. ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْشُرُونَ، پس آنکه «۱» که دیدی شما خلقی بسیار بودی منتشر و پراکنده در زمین. اینکه «اذا» مفاجات است، یعنی بس روزگار بر نیامد میان خلق آدم و میان آن که فرزندان بسیار شدند و در زمین پراکنده شدند.

وَ مِنْ آيَاتِهِ، و از دلایل او. أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا، آن است که شما را بیافریدهم از شما و از جنس شما جفتان و زنان، شما را با ایشان سکون داد. و سکون آرام باشد «۲». وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً، و «۳» میان شما دوستی و رحمت نهاد.

قوله: مِنْ أَنْفُسِكُمْ، یعنی از استخوان پهلوی آدم. و گفتند: هم از آب شما، و گفتند:

هم از جنس شما.

راوی خبر گوید که، مردی بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول الله؟ مرا از کاری عجب «۴» است و آن جای تعجب است که مردی و زنی هرگز یکدیگر را نادیده و ناشناخته، چون میان ایشان مناکحتی رود و یک روز با یکدیگر صحبت کنند، یکدیگر را چنان دوست گیرند که از آن عظیمتر ممکن نباشد. رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: اینکه از قبل خدای است و اینکه آیت بخواند: وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ، در اینکه آیتی و دلالتی هست آنان را که اندیشه کنند. وَ مِنْ آيَاتِهِ، و از دلالات و عجایب او. خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، آفریدن آسمان و زمین است. [وَ اخْتِلافَ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوَانِكُمْ، و اختلاف زبانها و لغتها]

(۱). چاپ شعرانی (۹/۴۷): آن که.

(۲). همه نسخه بدلها: شما را تا شما را با ایشان سکون و آرام باشد.

(۳). همه نسخه بدلها بجز آل از.

(۴). مش: عجیب.

لَمَّا فترمی بهما رمیا ثقہ بان-المخاطب یضع کلاً منهما موضعه، عرب دو چیز مختلف بگیرد و در هم پیخته بیندازد» (۶)، چون داند و استوار باشد که (۷) مخاطب هر یک به جای خود بداند نهادن، تقدیر آیت آن است که:

منامکم باللیل و ابتغواکم من فضلہ بالنہار، از (۸) آیات او آن است که شما را شب پدید کرد تا (۹) بخسبی (۱۰)، و روز پدید کرد تا در او طلب معاش کنی. *إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ*، در اینکه آیتی و علامتی هست آنان را که بشنوند.

وَمِن آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا، از اینکه آیت «أَنْ» بیفگند لدلالة الکلام علیہ، کقول طرفه- شعر:

الا ایهذا اللّائمی (۱۱) احضر الوغی و ان اشهد اللذات هل انت مخلدی

اراد ان احضر الوغی، چه اگر آن تقدیر نکنند، لازم آید که فعل مخبر عنه بود و اینکه صورت نبندد، چه فعل خبر باشد و مخبر عنه نبود.

و بعضی علما گفتند: در کلام تقدیم و تأخیری هست، و التقدیر:

و یریکم البرق من آیاته، گفت: و از آیات و عجایب او آن است که به شما نماید برق را، خَوْفًا وَطَمَعًا، برای خوف و برای طمع تا از او خایف باشی از صاعقه‌اش، و طمع داری به بارانش. و نصب او بر

(۱). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز کا: سفید.

(۳-۴). رک: پاورقی ۸ ص ۲۳۴.

(۵). آب، آج، لب، آز، مش ان.

(۶). آط، آب، آج، لب، آز: و بیندازد در هم پیخته، چاپ شعرانی (۴۸/۹): و بیندازد در هم پیچیده.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز کا: چون داند که. [...]

(۸). آب، آز: و از.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز کا در او.

(۱۰). آج، لب: بخفتید، کا: بخسبید.

(۱۱). همه نسخه بدلها: الزّاجری.

صفحه: ۲۵۲

مفعول له باشد. وَ يُنَزَّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً، و از آسمان آبی فرود آرد» (۱)، یعنی «۲» باران، و زنده کند زمین را به او پس از آن که بمرده باشد، در اینکه آیاتی «۳» و علامتی هست گروه خردمندان را.

وَمِن آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ بِأَمْرِهِ، و از آیات و عجایب او آن است که آسمان و زمین به فرمان او ایستاده» (۴) است. *ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ*، آنکه چون شما را بخواند از زمین شما اجابت کنی و از زمین بیرون آیی، یعنی روز قیامت و بعث برای حساب و جزا.

و بعضی گفتند: در کلام تقدیم و تأخیری است، و التقدیر: *ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ مِنَ الْأَرْضِ*. و «إِذَا» اول ظرفی است متضمّن شرط، و دوم «إِذَا» ی مفاجات است.

وَلَمَّه مِّن فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ كُلِّ لَه قَائِتُونَ، آنکه گفت: او راست هر چه در آسمانها و زمین است، و همه او را قات و مطیع

[۲۱۳-ر]

باشند.

وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ، آنکه گفت: او آن خدای است که ابتدا خلق او کرد، بی آن که هیچ بود از او، و باز اعادت همو (۵) کند پس از آن که بمیراند ایشان را.

عبد الله مسعود خواند: «بیدی الخلق»، حملا علی قوله: ثُمَّ يُعِيدُهُ، علی قوله «۶»: هُوَ يُبْدِئُ وَيُعِيدُ (۷) كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ (۸) وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ، یعنی «۹» اعادت بر او آسانتر باشد از ابتدا. ربیع بن خثیم و حسن بصری و عوفی از عبد الله عباس گفتند معنی آن است که: «هین» بی زیاده و تفضیل. و افعال در کلام عرب بسیار آمد که اگر چه صورت او افعال

(۱). اساس: آمد، به قیاس با آط و معنی کلمه در قسمت آیات تصحیح شد.

(۲). همه نسخه بدلها آب.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز کا: آیتی.

(۴). آط، آز: استاده.

(۵). همه نسخه بدلها: هم او.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز کا انه.

(۷). سوره بروج (۸۵) آیه ۱۳.

(۸). سوره اعراف (۷) آیه ۲۹.

(۹). آط، آب، آج، لب، آز: و آن به معنی، مش: و آن یعنی.

صفحه: ۲۵۳

تفضیل است، معنی تفضیل نیست، چنان که گویند: المالك اولی بملکه، مالک به ملک اولیتر است، و اگر چه هیچ کس را در آن ولایت و ملکیت شرکت نباشد، و قال الفرزدق - شعر:

انّ الذی سمک السماء بنی لنا «۱» بیتا دعائمه اعزّ و افضل

ای، عزیز و فاضل، برای آن که «من کذا» نمی گوید، و قال آخر - شعر:

لعمرک انّ الزّبرقان لباذل «۲» لمعروفه «۳» عند السنین و افضل

ای فاضل.

مجاهد گفت: اهون علیکم فی العاده و الاختبار «۴»، برای آن که آن کس که از ما کاری کند، دوم باربر او آسانتر باشد از آن که ابتدا کند.

بعضی دگر گفتند: اهون علیه من حیث الصوره «۵»، اعادت خوارتر «۶» است از روی صورت برای آن که در بدایت نطفه آفرید آنکه علقه کرد، آنکه مضغه، آنکه عظام، آنکه خلقی دگر آفرید از خلق حیات در او. و اعادت به یک بار بود به صیحه اسرافیل و نفع او در صور، و اینکه بر توسیع باشد، و اینکه معنی روایت کلبی است از ابو صالح از عبد الله عباس «۷». [وَلَهُ الْمَثَلُ «۸» لیسَ كَمِثْلِهِ

شَىءٌ» (۹) وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، و او عزیز و حکیم است.

ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِّنْ أَنْفُسِكُمْ، آنکه حق تعالی در اینکه آیت مثل زد الهیت «۱۱» و توحید خود را، گفت: خدای تعالی مثلی زد برای شما «۱۲»، و آن آن است که گفت:

شما را هست از اینکه بندگان و پرستاران که شما داری، و ملک یمین شماست

(۱). همه نسخه بدلها، بجز کا: لها. [...]

(۲). همه نسخه بدلها، بجز کا: لنازل.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز کا: بمعروفه.

(۴). آج، لب، آز: الاختیار.

(۵). آج، لب: الصّور.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز کا: آسانتر.

(۷). اساس گفت، به قیاس با آط و دیگر نسخه بدلها، زاید می نماید.

(۸-۱۰). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

(۹). سوره شوری (۴۲) آیه ۱۱.

(۱۱). همه نسخه بدلها، بجز آل: اهلیت.

(۱۲). همه نسخه بدلها، بجز کا از شما.

صفحه : ۲۵۴

شرکتی «۱» و انبازی در آن مال «۲» و ملکی که «۳» شما را روزی کردم، چون بندگان شما که مملوک شما اند با شما شرکت ندارند در ملک شما، از کجا «۴» آنچه آفریده و مخلوق من است با من شریک باشد؟ قتاده گفت: چنان که نپسندی «۵» که بندگان و زیر دستان شما با شما شریک باشند «۶» در فراش، همچنین مپسندی که بندگان من با من شریک باشند در معبودی. و مورد مثل «۷»، مورد انکار و تقریح است مرشکان را. و قوله: تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ، از ایشان چنان می ترسی که از خود.

ابو مجلز گفت: [مراد آن است که از ایشان ترسی که اتلاف مال کنند، چنان که از جهت خود ترسی، و قیل]

«۸»: كَخِيفَتِهِمْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا مِنَ الشَّرْكَاءِ.

عبد الله عباس گفت: ترسی که به «۹» میراث به ایشان رسد، چنان که بعضی از بعضی میراث می گیری «۱۰». و گفتند: می ترسی از ایشان که با شما مشارکت کنند در مالهاشان، چنان که از خود ترسی «۱۱». كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ، ما آیات را چنین تفصیل دهیم برای عاقلان.

بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ، آنکه اینک کافران اینک معنی را کار بسته اند «۱۲» که تابع هوای نفس خودند بی علمی و بصیرتی هوا پرستند «۱۳»، و مثله قوله:

أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ «۱۴» فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ، که ره نماید آن را که خدای گمراه کند! یعنی که توفیق دهد آن را که خدای او را خذلان کند! یا «۱۵» که مؤمن

(۱). آط: شرکت.

- (۲). همه نسخه بدلها بجز کا: مالی.
- (۳). همه نسخه بدلها، بجز کا من.
- (۴). همه نسخه بدلها که. [...]
- (۵). نپسندی / نپسندید.
- (۶). همه نسخه بدلها، بجز کا: زیر دستان شما بنزدیک شما باشند.
- (۷). آط، آب، آز، مش: آیت.
- (۸). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.
- (۹). همه نسخه بدلها بجز کا ندارد.
- (۱۰). می گیری / می گیرید، آب، آز، مش: می گیرند.
- (۱۱). مش: می ترسید.
- (۱۲). همه نسخه بدلها، بجز کا: کار بستند.
- (۱۳). آط: هوای پرستند، آب، آز، مش: هوا پرستیدند.
- (۱۴). سوره جائیه (۴۵) آیه ۲۳.
- (۱۵). آط، آج، لب: تا.

صفحه : ۲۵۵

خواند آن را که خدای به ضلال او حکم کند! یا که ره نماید به بهشت آن را که خدای او را گمراه کند به قیامت از ره بهشت! و ما لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ، و ایشان را هیچ یاری و ناصری نباشد.

آنکه امر کرد رسول را گفت: فَأَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا، خطاب با او، و مراد او و امت او. گفت: راست دار روی خود به دین «۱» در آن حال [۲۱۳-پ]

که مسلمان و مستقیم باشی، یعنی عبادت خالص دار خدای را و توجیه «۲» عبادت کن به او، و با او در عبادت انباز مگیر. و نصب «حنیفا» بر حال است از فاعل. و بیان کرده ایم که «حنیف» از اضداد است، هم میل باشد و هم استقامت. فِطْرَتِ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا، مجاهد گفت: فطرت خدای اسلام است. و نصب او بر اغراء است به فعلی مضمر، یعنی الزم و اتبع دین الله الاسلام، یعنی ملازم و متبع مسلمانی باش. و اصل «فطر» شکافتن باشد و ابتدای خلق کردن، و نیز خمیر سرشتن و اصل هر سه «شق» است. و الفطره، الخلقه، و الفطره المله، و منه: زکوة الفطر، و قيل: معناه يرجع الى معنى الخلقه لأنها زكوة الرؤوس. و ابو هريره روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت:

«۴» كل مولود يولد على الفطرة فابواه يهودانه وينصرانه ويمجسانه كما تنتج البهيمة هل تحسّون فيها من جدعاء

گفت: هر مولود و فرزند که زاید بر فطرت زاید، مادر و پدر او را جهود و ترسا و گبر کنند، یعنی خدای تعالی او را در اصل خلقت گبر و جهود و ترسا نیافریند چنان که بهیمه بچه‌ای زاید «۵» گوش بریده نباشد، خداوندیش «۶» گوش ببرد. آنکه ابو هریره گفت: اگر خواهی آیتی «۷» از قرآن بر خوانی «۸» فی قوله: فِطْرَتِ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا.

در خبری دیگر هم از ابو هریره حدیثی مانند اینکه روایت است، و در آخرش

(۱). همه نسخه بدلها او.

(۲). مش: توحید.

(۳). اساس: ینتج، به قیاس با نسخه کا و با توجه به قاعده نحوی تصحیح شد، دیگر نسخه بدلها: سح. (بدون نقطه). [.....]

(۴). آط، آب، آز: یسیحون، آج، لب: یسیحون، چاپ شعرانی (۹/ ۵۰): یجدون.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز کا که.

(۶). همه نسخه بدلها: خداوند.

(۷). همه نسخه بدلها: خواهی اینکه.

(۸). آب، آز، مش: برخوانید، کا: برخوان.

صفحه : ۲۵۶

گفتند: یا رسول الله؟ چه گویی آنان را که از اینکه کودکان در طفولیت بمیرند!  
گفت:

الله اعلم بما كانوا عاملین،

خدای عالمتر است که ایشان چه کردند اگر بماندندی.

اسود بن سریع گفت: با «۱» رسول الله چهار غزا کردم، قومی از ما کودکان مشرکان را می کشتند. رسول- علیه السلام- گفت: چرا کودکان را می کشتی، و ایشان اطفال و بی گناهند! گفتند: یا رسول الله؟ مشرک زاده اند، گفت:

«۲» و الذي نفسی بیده ما من مولود الا یولد علی هذه الفطرة فما یزال علیها حتی یتین عنه لسانه فابواه «یهودانه و ی نصرانه».

عیاض بن حمار «۳» روایت کرد از رسول- علیه السلام- که او گفت: خدای تعالی مرا فرمود که پیاموزم شما را آنچه ندانی، و خدای گفت مرا که: آنچه من به بندگان خود داده ام حلال است ایشان را، من بندگان خود را همه «۴» مسلمان آفریده ام، شیطان می آید و ایشان را از دین می فریبد، و برایشان حرام می کند آنچه من حلال کردم ایشان را، و می فرماید ایشان را تا به من شرک آرند.

لا تبدل لخلق الله، تبدیل و تغییر نیست خلق خدای را. صورت نفی است و معنی نهی «۵»، یعنی خلق خدای را تغییر مکنی به خصی کردن و گوش بریدن چهار پای و شکافتن و مانند اینکه. ذلك الدين القيم، اینکه دین، دین راست است و طریق مستقیم، و لکن بیشتر مردمان نمی دانند.

[سوره الروم (۳۰): آیات ۳۱ تا ۴۷]

[اشاره]

مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَ اتَّقُوهُ وَاَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۳۱) مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شِعَابًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (۳۲) وَ إِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ (۳۳) لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳۴) أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ (۳۵)

وَ إِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَ إِن تَصَبَّهْمُ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْتُلُونَ (۳۶) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۳۷) فَآتَ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۳۸) وَ مَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبَا لِيُرْبُوا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يُرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ وَ مَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ

هُمُ الْمُضْعِفُونَ (۳۹) اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۴۰)

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۴۱) قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ (۴۲) فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يُصَدِّعُونَ (۴۳) مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلْأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ (۴۴) لِيُجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ (۴۵)

وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ وَ لِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ لِيُجْزِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ وَ لِيُتَبَتُّوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۴۶) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَانْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ (۴۷)

### [ترجمه]

باز گردندگان «۶» باشند سوی او و بترسید «۷» از او و به پای دارید «۸» نماز را، و مه باشید «۹» از بت پرستان «۱۰».

(۱). آط، آب، آج، آز، مش: یا .

(۲). همه نسخه بدلها بجز کا: و ابواه.

(۳). آط، آب، آج، لب، آز، مش: عیاض بن عمار، عیاض بن حماد.

(۴). آط، آب، آز، مش را.

(۵). مش: تهدید.

(۶). آب، مش: رجوع کنندگان، آط، آج، لب: باز شوندگان.

(۷). آط: بترسی / بترسید.

(۸). آط: به پای داری / به پای دارید.

(۹). آط: مباحی / مباحید. [.....]

(۱۰). آط، آج، لب: انباز گویان.

صفحه : ۲۵۷

«۱»

از آنان که جدا شدند از دین حق «۲»، و بودند گروه گروه «۳» هر گروهی بدانچه نزدیک ایشان باشد شادان باشند.

و چون رسد مردمان را زیان و گزند، بخوانند خداوند خویش را باز گردندگان سوی او «۴» پس چون بچشانند ایشان را از او رحمتی، همی گروهی «۵» از ایشان به خداوند و پروردگار خویش شرک آرند.

تا کافر و ناسپاس شوند بدانچه داده باشیم شان «۶» بر خورداری گیرید، زود «۷» که بدانید.

یا «۸» فرو فرستادیم ما برایشان حجّتی، او سخن می گوید «۹» بدانچه بودند بدان شرک می آوردند.

و چون بچشانیم مردمان را رحمتی، شادمانه شوند بدان و اگر رسد ایشان را بدی «۱۰» بدانچه فرا پیش داشته باشد دستهای ایشان همی ایشان نوید گردند از رحمت خدای.

نه می بینند «۱۱» که خدای تعالی بگستراند روزی آن را که خواهد و به اندازه کند «۱۲»، بدرستی که در آن نشانه‌هاست گروهی را

که ایمان آرند.

- (۱). اساس، آط: فارقوا، به قیاس با نسخه آب و با توجه به ضبط قرآن مجید، تصحیح شد.
- (۲). آط: دینشان.
- (۳). آب، مش: گروهان.
- (۴). آج، لب: باز شوند ه او.
- (۵). آج، لب ییحد.
- (۶). آط، آج، لب: ما دادیم ایشان را.
- (۷). آط، آج، لب: زود شود، آب، مش: زود شود.
- (۸). آط، آج، لب: اگر.
- (۹). آط، آج، لب: سخن گیرد.
- (۱۰). آط، آج، لب: به ایشان بدی.
- (۱۱). آب، مش: آیا ندیدند، آط، آج، لب: نمی بینی.
- (۱۲). آط، آج، لب: تنگ کند.

صفحه : ۲۵۸

بده خداوند خویشی «۱» را حق-او، و درویش را و راه گذری «۲» را، آن بهتر است آنان را که می‌خواهند رضای خدای، و ایشانند که ایشان رستگارانند.

و آنچه بدهند از ربوا «۳» که افزون شود در خواسته‌های «۴» مردمان نه سود و زیادت «۵» نزدیک خدای و آنچه بدهند «۶» از زکات، می‌خواهید بدان خشنودی خدای - عزّ و جلّ - پس ایشانند که افزون کرده باشند مال اندر دنیا.

خدای - عزّ و علا - آن است که بیافرید شما را، پس روزی داد شما را، پس بمیرانید «۷» شما را، پس زنده گردانید «۸» شما را، هیچ هست از بتان که شما آن را همباز می‌آرید با خدای کسی که بکند از اینها که بر شمرد از چیزی! پا کا «۹» او و برتر و بزرگتر «۱۰» از آنچه همباز «۱۱» می‌گویند او را.

آشکارا شد فساد و تباهی در بیابان و خشکی و دریا بدانچه کسب کردند از فعل بد دستهای مردمان، تا بچشانیم «۱۲» ایشان را برخی از آنچه کردند

- (۱). آط، آج: بده خویش، لب: بده خویشتن، آب، مش: بده خداوند قرابت. [.....]
- (۲). آط، آج، لب، مش: رهگذری.
- (۳). آب، مش: ربا.
- (۴). آب، مش: تا بیالد در مالهای.
- (۵). آب، مش: مردمان پس نمی‌بالد.
- (۶). آب: دادند، مش: دادید.

(۷-۸). اینکه دو کلمه در اساس بدون نقطه «یا» و به صورت «بمیرانند» و «گردانند» ضبط شده و بنابر اینکه ظاهراً «بمیرانند» و



- «گردانند» هم خوانده می‌شود، امّا به اعتبار محقق الوقوع بودن برای ترجمه فعل مضارع ما ضبط «بمیرانید» و «گردانید» را اختیار کردیم، آط، آج، لب: بمیراند و زنده کند.
- (۹). آط، آج، لب: منزّه است، آب، مش: پاک و منزّه است.
- (۱۰). آط، آج، لب: متعالی است.
- (۱۱). آط، آج، لب: انباز.
- (۱۲). آط، آب، آج، لب، مش: بچشانند.

صفحه : ۲۵۹

ایشان، تا مگر ایشان باز گردند.

بگو یا محمّد بروید «۱» در زمین، پس بنگرید «۲» که چگونه بود سرنجام «۳» آنان که از پیش بودند، که بودند بیشتر ایشان بت پرستان.

راست بدار اعتقاد و قصد خویش «۴» دین راست را از پیش آن که آید روزی که بازگشت نبود آن روز را از خدای آن روز پراکنده شوند «۵».

هر که کافر شد «۶» بر او بود وبال کافر شدن او، و هر که کرد نیکی تنهای خویش «۷» را گسترانیدند اندر بهشت «۸» [۲۱۵-پ]

تا جزا دهد «۹» خدای - عزّ و علا- آنان را که ایمان آوردند و کردند نیکیها از فضل خویش، بدرستی که او دوست ندارد کافران را. و از نشانه‌های او آن است که بفرستد بادها را مژده دهنده به باران و تا بچشانند شما را از رحمت خویش و تا برود «۱۰» کشتی در دریا به فرمان او، و تا بجوید «۱۱» از فضل «۱۲» او، و تا مگر شما شکر کنید «۱۳».

و بدرستی که بفرستادیم ما از پیش تو

(۱). آط: بروی / بروید.

(۲). آط: بنگری / بنگرید.

(۳). سرنجام / سر انجام.

(۴). آط، آج: روایت را برای. [.....]

(۵). آط، آج، لب: پراگند ایشان را.

(۶). آط، آب، آج، لب، مش: شود.

(۷). آط، آج، لب: هر که عمل صالح کند برای خود.

(۸). آط، آج، لب: برای خود جای خوار می‌کند.

(۹). آط: تا پاداشت دهد، آج، لب: تا پاداش دهد.

(۱۰). آط، آج، لب: براند، آب، مش: جاری کند.

(۱۱). آط، آج، لب: بجویی / بجوید.

(۱۲). آط، آج، لب: روزی.

(۱۳). آط، آج، و تا همانا شکر گویی.

صفحه : ۲۶۰

پیغامبرانی سوی گروه ایشان، پس آوردند بدیشان حجتها و برهانها» (۱)، پس کینه کشیدیم ما از آنان که جرم کردند و کافر شدند، و بود واجب بر ما یاری کردن مؤمنان.

قوله «۲»: مُنِيبِينَ إِلَيْهِ، منصوب است بر حال من قوله: فَأَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ، برای آن که خطاب با رسول است، و مراد رسول و امت، كَأَنَّهُ قَالَ: فَأَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ انت و من معك من المؤمنين. مُنِيبِينَ إِلَيْهِ، ای تائبین راجعین منقطعین الیه، در آن حال که توبه کننده [۲۱۶-ر]

باشی و با درگاه او شونده. و گفتند: اشتقاق او از قطع است، و منه النَّابُ لقطعته. وَ اتَّقَوْهُ، و از او بترسی و از عقاب او، و از معاصی او اجتناب کنی. وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ، و نماز به پای داری در مواقیت خود، و ادای او کردن به حدود و ارکان و شرایطش علی ما امرتم به. وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، و از جمله مشرکان مباشی که با او انباز گیرید «۳».

مِنَ الَّذِينَ فَزَّقُوا دِينَهُمْ، حمزه و کسائی خواندند: «فارقوا دینهم» به «الف» و تخفیف «را»، من المفارقة. و باقی قراء خواندند: مِنَ الَّذِينَ فَزَّقُوا دِينَهُمْ، من التفريق، [از آنان که]

«۴» دین خود را پاره پاره کردند. وَ كَانُوا شَرِيعًا، ای فرقا، و گروه گروه شدند. قتاده گفت: مراد جهودان و ترسانند «۵»، و بعضی دیگر گفتند: بدل است از مشرکان.

عمر خطاب «۶» روایت کرد که، رسول - علیه السلام - گفت عایشه را «۷»:

«۸» انَّ الَّذِينَ فَارَقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شِيعًا، هم اهل البدع و الضلاله من هذه الأمة انَّ لكل صاحب ذنب توبه الا صاحب البدع و الاهواء لیست لهم توبه انا منهم بریء و هم منی براء ، گفت: مراد به اینکه آیت اهل بدع و ضلالند «۹» از اینکه امت و هر گناهکاری را توبه «۱۰»

(۱). مش: چون آمدند ایشان را به معجزات، آب: پس آمد به ایشان به معجزات.

(۲). آط، آج، لب تعالی.

(۳). آط، آب، آج، لب، کا: گیرند.

(۴). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۵). آط، آب، آج، لب، آز، مش: ترسایانند. [.....]

(۶). اساس رضی الله عنه.

(۷). اساس رضی الله عنها.

(۸). آج، لب، مش: فزقوا.

(۹). آط، آب، آج، لب، آز، مش: ضلالت اند.

(۱۰). مش: توبه‌ای.

صفحه : ۲۶۱

است جز ایشان را که اینکه صاحب بدعتند و تابع هوای خود، من از ایشان بیزارم و ایشان از من. آنکه گفت: كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَمْ دِيهِمْ فَرِحُونَ، هر گروهی خرم «۱» باشند به آنچه بنزدیک ایشان است از اعتقاد سابق «۲» که کرده باشند «۳» در حقی و درستی آن.

آنکه گفت: وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ أَحوال آدمی و تلون (۴) او در حالات و تارانش، گفت: چون برسد (۵) به آدمی سختی. و «ناس» اسم جنس است، و «ضرب»، بلای و محنتی و بیماری و درویشی و مانند اینکه. دَعَا رَبَّهُمْ، خدای را بخواند به اخلاص.

مُنِيبِينَ إِلَيْهِ، با درگاه او گریزند باز چون آن محنت کناره (۶) شود. ثُمَّ إِذَا أَذَقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً، چون رحمتی بپخشاند (۷) خدای ایشان را از عافیت و نعمت تندرستی و دست فراخی. إِذَا فَرَّقَ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ، اینکه «اذا» مفاجات است، که تو بینی گروهی از ایشان به خدای کافر شوند و با سر شرک شوند.

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ، تا کفران کنند آن نعمت را که من خدای با ایشان کرده (۸) باشم. آنکه گفت ایشان را به صیغت امر و نهی تهدید: بر (۹) برداری و تمتع کنی که پس از اینکه بدانی که عقاب و جزای کرده شما چه خواهد بود.

أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا، یا ما فرو فرستادیم بر ایشان سلطانی و بینتی. عبد الله عباس و ضحاک گفتند (۱۰): یعنی حجّتی و عذری. قتاده و ربیع گفتند (۱۱): کتابی. دگر مفسّران گفتند (۱۲): رسولی، یعنی ما هیچ بینت و حجّت بر ایشان فرو فرستاده هستیم که او سخن می گوید برای ایشان و به عذر ایشان در شرکشان، و ایشان را شرک می فرماید! یعنی نفرستادیم، پس چرا باید تا ایشان مشرک شوند بی عذری و علتی و بهانه‌ای.

آنکه گفت: آدمی ملول است، وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا، ما (۱۳) آدمیان

(۱). همه نسخه بدلها، بجز کا: شاد.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز کا: اعتقادشان.

(۳). اساس: باشد، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز کا: تکون.

(۵). مش: برسد.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز کا: کرانه.

(۷). آج، لب: بپخشاند.

(۸). آج، لب: من به ایشان عطا کرده.

(۹). لب: ندارد. [...] (۱۲ - ۱۱ - ۱۰). آب، آز: گفته‌اند.

(۱۳). همه نسخه بدلها: چون ما.

صفحه : ۲۶۲

را بپخشانیم رحمتی به آن خزّم (۱) شوند از تندرستی و دست فراخی و کامروایی و کار روانی. وَإِنْ تُصَبِّهُم سَيْئَةً، و اگر رنجی و بلایی و نکبتی رسد به ایشان به آنچه کرده باشند و مستحق آن شده. إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ، که تو نگه کنی ایشان نومید شده باشند از من و (۲) رحمت من.

أَوْ لَمْ يَرَوْا، نمی بینند، یعنی نمی دانند که خدای تعالی روزی بگستراند آن (۳) را که خواهد. وَ يَقْدِرُ (۴) إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ، در اینکه آیاتی هست و دلایلی (۵) گروهی را که ایمان آرند، و برای آن تخصیص کرد مؤمنان را [۲۱۶-پ] که منتفع ایشان باشند از آن جا که نظر و اندیشه ایشان کنند.

فَاتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ، آنکه گفت: بده یا محمّد - خطاب با او و مراد او و امت - خویشان و نزدیکان را حَقّشان بده، و نیز درویش (۶) را حقّ او به او ده. وَ ابْنِ السَّبِيلِ، و رهگذری را، و اینکه شامل بود زکات و صدقات و نفقات و جوه بَرّ و احسان و صله (۷) رحم را

بر همه وجه. ذلک خیر، آنکه گفت: اینکه دادن بهتر باشد آنان را که روی خدای جویند. وَأَوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، و ایشان ظفر یافتگان باشند به مراد خود.

وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رَبًّا، ابن کثیر خواند: [آیتیم مقصور، من الإتیان و هو عبارة عن الفعل، يقال: آتیت بالأمر اذا فعلته، و منه قول الشاعر:

لم یأت ما یأتی من الأمر هائبا

یعنی آنچه کنی «۸» از ربا و باقی قرآء به مدّ خواندند:

«۹» آیتیم من الإیتاء و هو الإعطاء، و آنچه دهی «۱۰» از ربا. لیربوا فی أموال الناس، تا بیفزاید در مالهای مردمان. فَلَا یَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ، نیفزاید نزدیک خدای. مدنیان خواندند: لتربوا، به «تا» ی

(۱). آط: خورم.

(۲). همه نسخه بدلها از.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز کا: آنان.

(۴). اساس: تقدیر، به قیاس با ضبط قرآن مجید، تصحیح شد.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز کا: دلالاتی.

(۶). آج، لب: درویشان را.

(۷). آج، لب: صلت.

(۸). آب، مش: کند، آج، لب: می کند، کا: کنید.

(۹). اساس افتادگی دارد، از آط، افزوده شد.

(۱۰). آب، آز، کا: دهید.

صفحه : ۲۶۳

مضموم علی الخطاب للجماعه، و سکون «را» «۱»، تا بیفزای «۲» در مال مردمان، آن بتزدیک خدای نیفزاید. وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ، و آنچه بدهی «۳» از زکات و به آن روی خدای خواهی «۴»، یعنی برای خدای دهی «۵». فَأَوْلَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ، آنان که اینکه کنند، یعنی زکات دهند ایشان خداوندان ضعف باشند، و ایشان را ثواب مضاعف بود. در آیت تزهید است از ربا و ترغیب در زکات «۶». خدای تعالی در باب ربا و زکات می گوید: يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ «۷» وَلَا تَمْنُن تَسْتَكْثِرُ «۹» فَأَوْلَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ، ای هم اصحاب ضعف، من قولهم: اجرِب الرِّجْل اذا صار ذا ابل جربی، و اعطش اذا صار ذا ابل عطاش، قال - شعر:

كقربة ذی الثلثة المعطش اللہ الذی خَلَقَكُمْ، گفت: او آن خدای است که بیافرید شما را در بدایت، و روزی داد در میانه، و بمیراند به آخر، و زنده کند در آخرت. اینکه بر سبیل تذکیر نعمت گفت. هیل من شُرَكَائِكُمْ، هیچ کس هست از اینکه انبازان «۱» که شما گرفتگی با خدای که چیزی کند از اینکه یا قادر باشد بر بعضی از اینکه! سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى، منزّه است او و متعالی از آن که با او همتا و انباز «۲» گیرند «۳».

آنکه گفت: ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ، گفت:

فساد آشکارا شد در زمین و در دریا به آنچه مردمان «۴» کنند از کفر و معاصی، گفت «۵»:

فساد بزر، به قحط و قلت باران و نبات بود، و فساد بحر به آن که آبش کم شود و منافی که از او بودی کمتر باشد «۶» به شوم «۷»

گناه بنی آدم.

قتاده گفت: اینکه پیش از مبعث رسول بود- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَىٰ آلِهِ «۸»- چون خدای تعالی رسول را بفرستاد، اهل «بَرّ»- که اهل بیابان و خیمه‌ها بودند- به برکه «۹» او پر خصب و نعمت شدند، و آنان که اهل «بحر» بودند- از اهل ریف و دیه‌ها و شهرها که بر کنار دریا باشد- همه پر خیر شدند.

مجاهد گفت: [۲۱۷- ر]

مراد به اینکه بحر، نه دریاست، بل مراد هر شهری و دیهی است که آن را آبی روان باشد. عطیه گفت: هر آن سالی که باران کم باشد غوص کم باشد.

عبد الله عباس گفت: لؤلؤ در شکم صدف از قطره باران بود که او روز باران بیاید

(۱). آب، آز، مش: انبازانی.

(۲). کا: هنباز.

(۳). آج، لب: گزید.

(۴). همه نسخه بدلها می. [.....]

(۵). مش: گفتند.

(۶). آج، لب: کمتر شود.

(۷). آج، لب، آز، مش: بشومی، کا: بشوم.

(۸). آب، مش و سلم.

(۹). آط، آب، آج، لب، آز، مش، کا: برکت.

صفحه : ۲۶۵

و «۱» دهن باز کند، هر قطره‌ای باران که در دهن او افتد در شکم او درّی شود.

حسن بصری گفت: مراد به دریا شهر است «۲» بر کنار دریا «۳».

عبد الله عباس گفت و عکرمه و مجاهد: فساد که آشکارا شد در زمین، به قتل قاییل بود هابیل را، و در دریا بغصب «۴» [آن پادشاه

که بر کنار دریا کشتیها می ستد بغصب «۵»]

«۶»، فی قوله: وَ كَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا «۷» لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا، تا بچشانند ایشان را بعضی آنچه کرده باشند،

یعنی جزای [آنچه کرده باشند، چه]

«۸» آنچه ایشان کردند به ذوق ایشان ماند.

سلمی در شاذّ به «نون» خواند و جمله قراء به «یا» ردّ الی اسم الله تعالی.

لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ، تا باشد که باز آیند و رجوع کنند و لطفی شود ایشان را عند آن توبه کنند.

قُلْ، یا محمّد بگو اینکه کافران را: سَيُرَوُّوا فِي الْأَرْضِ، در زمین بروی و بنگری تا چگونه بود عاقبت آنان که پیش شما بودند از

کافران! مِنْ قَبْلِ، یعنی من قبلکم و قبل زمانکم. كَانْ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ، بیشترینه «۹» ایشان مشرک بودند.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ، راست کن رویت برای دین مسلمانی، یعنی از دین اسلام هیچ میل مکن و عدول منمای.

مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ، پیش از آن که روزی آید که آن را از خدای تعالی مردّی و مدفعی نبود، و آن روز قیامت

است. آنگه گفت:

يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ، [ای يتصدعون]

«۱۰» ای يتفترقون، آن روز مردم متفترق شوند به دو فرقت: فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ «۱۱»، گروهی به بهشت شوند و گروهی به دوزخ.

(۱). چاپ شعرانی (۵۶/۹): که آن روز که باران بیاید.

(۲). همه نسخه بدلها: شهرهاست.

(۳). مش: که بر کنار دریا بود.

(۴-۵). آج، لب: بغضب. (۱۰-۸-۶). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۷). سوره کهف (۱۸) آیه ۷۹.

(۹). آب، آج، لب، آز، مش: بیشتر.

(۱۱). سوره شوری (۴۲) آیه ۷.

صفحه: ۲۶۶

مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ، گفت: هر که کافر شد کفرش بر اوست، یعنی وبال و عقاب کفر او بر او باشد، بر دگر کس نبود، و مضرت آن به او گردد نه با جز او.

وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا، و هر که او کار نیکو کند آنچه می کند از تمهید کار و ساز جای نشست و خوفت «۱» برای خود کند. و قوله: فَلَأَنْفَسِهِمْ يَمْهَدُونَ، عبارت است از اینکه که گفتیم، و اصل او من قولهم: مهد فراشه اذا فرشه «۲» است. و گفتند: معنی آن است که برای خود و مضجع در گور بستری نرم می سازد از عمل صالح.

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا، برای آن تا پاداشت «۳» دهد خدای تعالی آنان را که ایمان آرند و عمل صالح کنند. مِنْ فَضْلِهِ، از بهشت و ثواب او که نهاده است ایشان را. إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ، و او کافران را دوست ندارد، و خیر ندهد ایشان را.

وَمِنْ آيَاتِهِ، گفت: و از دلایل و عبر و علامات او آن است که بفرستد بادها را مژده «۴» دهنده یعنی به باران، بیانه قوله: بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ «۵» و لِيَذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ، تا شما را بچشانند از رحمت خود، یعنی از باران.

وَلِتَجْرِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ، و نیز غرض او در باد فرستادن جز آن که ابر را جمع کند و بیفشارد و باران از او به در آرد، آن است تا کشتیها را در دریا براند و بگذارند به فرمان او، و تا شما طلب روزی کنی و آن را وجه معاش سازی و بدو توصل «۶» کنی با «۷» بسیاری منافع. وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ، و تا باشد که شاکر باشی و شکر بگزاری.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ، آنگه برای تسلیت «۸» رسول گفت: ای محمد؟ ما پیش تو پیغامبران فرستادیم به قوم ایشان، فَجَاؤُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ، و ایشان آمدند و حجتها و معجزات و دلایل آوردند به ایشان. اینکه جا اضماری هست من قوله «۹»: فَكُفِرَ بِهِمْ، قوم به ایشان کافر شدند. فَانْتَقَمْنَا، ما انتقام کشیدیم از ایشان «۱۰» کافران مجرمان، و بر ما واجب است نصرت مؤمنان کردن اما به دلیل و حجّت، یا به قهر و غلبه بر حسب و وفق

(۱). آل: ندارد، دیگر نسخه بدلها: خفت. [.....]

(۲). آل: ندارد، آج: اذا فرشه، لب: اذا افراشه.

- (۳). مش: پاداشت، کا: پاداش.
- (۴). کذا در اساس «ژ» با سه نقطه، آب: مزده.
- (۵). سوره فرقان (۲۵) آیه ۴۸.
- (۶). آب، آز: توسل.
- (۷). مش: به.
- (۸). آل: ندارد، دیگر نسخه بدلها: تسلیه.
- (۹). آج، لب: قولهم.
- (۱۰). آط، آج، لب، آز، مش: از آن.

صفحه : ۲۶۷

مصلحت. و گفتند: معنی آن است که اینکه نصرت در عاقبت کنیم، چنان که گفت:

[۲۱۷-پ]

وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿۱﴾ وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۵﴾

### [سوره الروم (۳۰): آیات ۴۸ تا ۶۰]

#### [اشاره]

اللَّهِ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ فَتُبَثِّرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَ يَجْعَلُهُ كَسِيفًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبِشِرُونَ (۴۸) وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ (۴۹) فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيِ الْمَوْتَى وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۵۰) وَ لَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ (۵۱) فَإِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى وَ لَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ (۵۲) وَ مَا أَنْتَ بِهَادِ الْعَمَى عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ (۵۳) اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَ شَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ (۵۴) وَ يَوْمَ تُقَامُ السَّاعِيَةُ يُقَسِّمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعِيَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ (۵۵) وَ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَ لَكِنَّا كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۵۶) فَيَوْمَئِذٍ لَا يُنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعذِرَتُهُمْ وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (۵۷)

وَ لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَ لَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولُنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ (۵۸) كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۵۹) فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ (۶۰)

#### [ترجمه]

خدای آن است که بفرستد «۶» بادها را، پس بر «۷» انگیزد میغ «۸» را، پس بگستراند «۹» آن را در آسمان چنان که خواهد، و کند آن را پاره‌ها «۱۰»، پس تو «۱۱» بینی باران را «۱۲» بیرون می‌آید از میانهای او «۱۳»، پس چون رساند «۱۴» آن را بدان که خواهد از بندگان خود همی «۱۵» ایشان شادمانه شوند.

و اگر بودند از پیش آن که فرو فرستادند «۱۶» باران بر ایشان از پیش آن نومیدان «۱۷».

پس بنگر به سوی اثرهای رحمت خدای چگونه زنده کند «۱۸» زمین را پس مردن آن «۱۹»، بدرستی که آن زنده کننده است مردگان را، و او

- 
- (۱). سوره اعراف (۷) آیه ۱۲۸.
  - (۲). آب، آز، کا: گفته‌اند.
  - (۳). آب، آز: شنیده‌ام.
  - (۴). آط، آب، آج، آز، مش، کا: مسلمانان.
  - (۵). آل: ندارد، دیگر نسخه بدلها قوله تعالی. [.....]
  - (۶). آب، مش: می فرستد.
  - (۷-۱۱). آب، مش می.
  - (۸). آط، آب، آج، لب، مش: ابر.
  - (۹). آب، مش: پس می گستراند.
  - (۱۰). آط، آب، آج، لب، مش: پاره پاره.
  - (۱۲). مش: باران بزرگ قطره که.
  - (۱۳). آط، آب، آج، لب: میان او.
  - (۱۴). آب، مش: رسید.
  - (۱۵). آب، مش: ناگاه.
  - (۱۶). آب، مش: فرو فرستاده شود، آج، لب: فرستاده شد.
  - (۱۷). آب، مش: از پیش او نا امید باشند.
  - (۱۸). آب، مش: می کند.
  - (۱۹). آط، آج، لب: مرگ آن، آب، مش: پس از مردنش.

صفحه : ۲۶۸

بر همه چیزی تواناست [۲۱۸- ر]

و اگر بفرستیم ما بادی، پس ببیند آن کشت سبز را زرد گشته «۱»، گردند از پس شادمانگی ناسپاسی می کنند. پس بدرستی که تو بتوانی «۲» شنواید «۳» مردگان را و بنشوانی «۴» کران را خواندن چون برگردند «۵» پشت با تو کرده. و نه ای تو راه نماینده نابینا «۶» از گمراهی ایشان، نشوانی تو مگر آن را که ایمان آرد «۷» به نشانه‌های ما، پس ایشان مسلمانان باشند.

خدای تعالی آن است «۸» بیافرید شما را از ضعف و سستی پس کرد «۹» از پس سستی و ضعف نیرو، پس کرد «۱۰» از پس نیرو سستی و ضعف و پیری، بیافریند «۱۱» خدای آنچه خواهد، و او دانا و تواناست.

و روزی که بر خیزد «۱۲» رستخیز، سوگند می خورند جرمکاران «۱۳»، نکردند درنگ جز ساعتی همچنان بودند در دنیا دروغزنان. و گویند «۱۴» آنان که دادندشان «۱۵» دانش و



- (۱). آط، آج، لب: زرد به نیمه روز. [.....]
- (۲). آب، مش: نمی توانی.
- (۳). آط، آج، لب: شنوایدن.
- (۴). آب، مش: نمی توانی شنواید.
- (۵). آط، آج، لب: روی بگردانند.
- (۶). آط، آب، آج، لب، مش: ناینیان.
- (۷). آط، آج، لب: بگروید.
- (۸). آط، آب، آج، لب، مش: که.
- (۹-۱۰). آب، مش: گردانید.
- (۱۱). آب، مش: می آفریند، آط، آج، لب: بیافرید.
- (۱۲). آط، آج، لب: پیا شود.
- (۱۳). آط، آج، لب: کافران، آب، مش: گناهکاران.
- (۱۴). آط، آب، آج، لب، مش: گفتند.
- (۱۵). آط: داده شدند.

صفحه : ۲۶۹

ایمان بدرستی که درنگ کردید «۱» در کتاب خدای تا روز بر انگیختن، پس اینک روز بر انگیختن و قیامت و لکن شما بودید شما نمی دانستید.

امروز بنکند سود آنان را که ستم کردند عذر «۲» ایشان، و نه ایشان را خشنود کننده «۳». و بدرستی که پدید کردیم مردمان را در اینکه قرآن از هر داستانی و اگر بیاری «۴» تو ایشان را نشانی، هر آینه گویند آنان که کافر شدند، نه اید شما مگر بر باطلان «۵». همچنین مهر افگند خدای بر دل‌های آنان که ندانند.

پس شکیبایی کن بدرستی که وعده خدای حق و راست است و مه دارند تو را «۶» سبک «۷» آنان که نه بر یقین اند «۸». قوله تعالی: اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ، حق تعالی در اینکه آیت بر سبیل تذکیر نعمت گفت: او آن خدای است که بادها را بفرستد از مهابه خود، شمال و جنوب و صبا و دبور. فَتَثِيرُ سَحَابًا، آن بادها ابر را برانگیزد. وهب متبه گفت: خدای تعالی ابر را بر شبه «۹» غربال «۱۰» آفرید بین السَّمَاءِ و الارض، تا آب از آسمان بیاید، ابر دفع او بستاند بتدریج قطره قطره از او فرود آید، چه اگر نه چنین بودی زمین خراب شدی چنان که در طوفان نوح.

- (۱). آب، مش: مقیم شدید. [.....]
- (۲). آط، آج، لب: عذر خواستن، آب، مش: عذرهای.
- (۳). آط، نه ایشان فریاد رسیده شوند، آج، لب: نه ایشان فریاد رسند.
- (۴). آط، آج، لب: بیایدشان، آب، مش: بیایی.

(۵). آط، آج، لب: باطل کاران.

(۶). اساس: آن را، که چون با ظاهر عبارت سازگاری نداشت با توجه به نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷). آط، آب، آج، لب: سبک سار نکند تو را.

(۸). آط، آب، آج، لب: نه بی گمانند.

(۹). مش: شبیه.

(۱۰). کالا: غربیلی.

صفحه : ۲۷۰

و لفظ «سحاب»، هم واحد است و هم جمع چنان که گفته‌ایم «۱». فَيَسِيْطُهُ بِرَايِ اَنْ كَفْتِ كِه بِر لَفْظِ حَمَلِ كَرْد، بگستراند آن را «۲» در هوا چنان که خواهد. وَ يَجْعَلُهُ كِسْفًا و آن را پاره پاره کند. فَتَرَى الْوَدْقَ، تو باران بزرگ قطره بینی که از میان آن بیرون «۳» آید. فَيَاِذَا اَصَابَ بِهِ، چون آن باران «۴» به کسهایی «۵» رساند که او خواهد از بندگانش، یعنی به زمین و ولایت و کشت باغ و بستان ایشان. اِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُوْنَ، که بنگری ایشان شادمانه باشند، اینکه «اذا»، مفاجاست «۶».

وَ اِنْ كَانُوْا مِنْ قَبْلِ اَنْ يَنْزَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِيْنَ، و اگر چه آن «۷» بود که ایشان پیش از آن که باران به ایشان رسد نومید باشند. و «ان» مخففه است از ثقیله و «لام» برای اینکه به جواب باز آمد. و کوفیان گفتند تقدیر آن است که: ما کانا من قبل ان ينزل عليهم الا مبلسين «۸»، چنان که «ان» نافی باشد و «لا» به معنی «الا».

و قول اول مذهب بصریان است، و اینکه را بیان رفته است.

قطرب گفت: «قبل»، برای اختلاف معنی تکرار کرد یک بار «۹» راجع است با «انزال»، و دگر با «مطر»، ای من قبل الانزال عليهم من قبل المطر. و گروهی دگر گفتند: تکرار برای تأکید است، کقوله: لا «۱۰» غ من غ من ...، برای تأکید تکرار کرد، و قال الشاعر:

اذا انا لم اومن عليك و لم يكن لقاؤك الا من وراء وراء

در «۱۲» مصحف عبد الله مسعود «۱۳» در هیچ آیت «۱۴» تکرار آن «۱۵» نبشته نیست، بل چنین است: (لا تحسبن الذين يفرحون بما اتوا و يحبون ان يحمدا بما لم يفعلوا بمفازة من العذاب).

(۱). آب، مش: گفته‌اند.

(۲). همه نسخه بدلها بجز کا: ابر را.

(۳). آط، آج، لب، آز، کا می.

(۴). آج، لب را.

(۵). کا: کشتهها. [...]

(۶). آل: ندارد، دیگر نسخه بدلها: مفاجات است.

(۷). همه نسخه بدلها بجز کا: چنان.

(۸). آج، لب: عليهم المبلسين.

(۹). آل: ندارد، دیگر نسخه بدلها بجز کا که.

(۱۰). اساس: و لا، به قیاس با نسخه بدلها و با توجه به ضبط قرآن مجید زاید می باشد.

- (۱۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸۸.  
 (۱۲). آل: ندارد، دیگر نسخه بدلها: و در.  
 (۱۳). آب رضی الله تعالی عنه.  
 (۱۴). آل: ندارد، دیگر نسخه بدلها: روایت.  
 (۱۵). همه نسخه بدلها: ندارد.

صفحه : ۲۷۱

وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنْزَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لُمُبِلِسِينَ، و اختلاف اقوال در ابلس «۱» برفت.  
 فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ، كوفیان و شامیان «آثار» خواندند «۲» به جمع، و دگر قراء «اثر» خواندند «۳» بر واحد، جز عاصم که راویان از او خلاف کردند: یک راوی بر جمع روایت کرد و یک راوی بر واحد.  
 و مراد به «رحمت» اینکه جا باران است بلا خلاف. حق تعالی بر سبیل تنبیه تو را «۴» گفت: بنده در آثار رحمت من نگر «۵»، یعنی در آثار باران که خدای تعالی چه «۶» خیر در او نهاده است، و چه منافع به او متصل است؟ کَیْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا، و چگونه خدای «۷» زمین مرده را به او زنده می کند؟ آنگه به اینکه تذکیر تنبیه کرد بر احیاء مردگان «۸»، گفت: إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيِ الْمَوْتَى، هم آن خدای است که مردگان را به قیامت زنده خواهد کردن، یعنی آن خدای که قادر است بر اینکه احیاء، قادر است بر آن احیاء، بل همه احیاء بر «۹» همه چیز که در مقدور او صحیح باشد بر آن قادر است.

وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحًا، [۲۱۹-پ]

آنگه گفت «۱۰»: اگر چنان باشد که ما بادی فرستیم «۱۱» سرد، و آن نبات و زرع را که به آن باران رویانیده و پرورانیده «۱۲» باشیم خشک کنیم یا بادی سموم «۱۳» که آن «۱۴» را خشک گرداند و زرد تا ایشان زرد بینند آن را. لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ، کافر شوند و «۱۵» اینکه نعمت را شکر نکنند، و اکنون هم «۱۶» کفران کنند و شکر نعمت من نمی کنند.

- (۱). آج، لب: آیتین، مش: ابلیس.  
 (۳). آب، آز: خوانده اند.  
 (۲-۴). همه نسخه بدلها بجز کا «تو را»: ندارد.  
 (۵). آج، لب: نگرد. [.....]  
 (۶). اساس: چی / چه.  
 (۷). آل: ندارد، دیگر نسخه بدلها تعالی.  
 (۸). آل: ندارد، دیگر نسخه بدلها: موتی.  
 (۹). آط، آب، آز: بل بر.  
 (۱۰). آل و کا: ندارد، دیگر نسخه بدلها که.  
 (۱۱). آل: ندارد، دیگر نسخه بدلها: بفرستیم.  
 (۱۲). مش: رویاننده و پروراننده، آب، آز: و بر او و پروراننده، کا: برویانید.  
 (۱۳). مش: بادی با سموم.  
 (۱۴). آج، لب: باد سموم که اگر آن.

(۱۵). همه نسخه بدلها بجز کا: ندارد.

(۱۶). آل: ندارد، دیگر نسخه بدلها: همه.

صفحه : ۲۷۲

آنگه «۱» مثل اینکه کافران زد به مردگان، گفت: فَإِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى، تو ای محمد مردگان را چیز [ی] «۲» نتوانی شنوایدن، اینکه کافران در قَلت فهم و فکر و اندیشه با مردگان مانند از آن جا که منتفع نه اند آنچه می‌شوند، و مثل «۳» الایة فی المعنی قول الشاعر- شعر:

لقد سمعت لو نادیت حیا و لكن لا حیاة لمن تنادی

وَلَا تَسْمَعُ الصَّمَّ الدُّعَاءَ، ابن کثیر خواند «یسمع الصَّم» به «یای» مفتوح و «میم» مفتوح و رفع «صم» بر فاعلیت چنان که فعل ایشان را باشد، یعنی کر دعا و آواز «۴» نشنود، و باقی قراء به «تای» مضموم و کسر «میم» و نصب «صم» خواندند، و تو نشوانی کران را دعا، بر اینکه قراءت متعدی باشد به دو مفعول. إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ، خصوصا در آن حال که گوش با دعا و آواز تو نکنند، و از تو روی بر گردانند.

وَمَا أَنْتَ بِبَهَادِ الْعُمَى عَنْ صَلَاتِهِمْ، آنگه مثل زد ایشان را در ره حق نادیدن به کوران، گفت: تو کوران را ره نتوانی نمودن، و ایشان را از گمراهی با راه راست نتوانی آوردن. إِنْ تَسْمَعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا، أَلَا كَسَى رَا كَه بَه آيَاتِ مَا اِيْمَانِ آرْد «۵» نشوانی، یعنی او باشد که حدیث تو بشنود و اندیشه کند و منتفع شود به آن. فَهَمُّ مُسْلِمُونَ، و آنان که چنین باشند مسلمان «۶» باشند، و تأویل مثل اینکه آیت برفته است با شواهد نظم و نثر، چه معلوم است که کافران بر حقیقت کور و کرانه‌اند «۷».

اللَّهِ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ، او آن خدای است که بیافرید شما را از ضعف.

عاصم و حمزه «ضعف» خواندند به فتح «ضاد» و اعمش و یحیی و ثاب «۸» در شاذ، و روایت کردند و گفتند: اینکه لغت پیغامبر است - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ. و باقی قراء «ضعف» خواندند به ضم «ضاد» و هما لغتان: كَالرَّعْبِ وَ الرَّعْبِ، وَ الْكِرْهِ وَ الْكِرْهِ. فَرَاءَ كَفَتْ: «ضم» لغت قریش است و «فتح» لغت تمیم.

خدای تعالی گفت: او آن خدای است که بیافرید شما را از ضعف، یعنی از

(۱). آج، لب اینکه.

(۲). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۳). آب، آز: مثله. [.....]

(۴). آط، آب، آج، لب، آز، مش: آواز و دعا.

(۵). آط، آب، آج، لب، آز، مش: دارد.

(۶). آل: ندارد، دیگر نسخه بدلها: باشند، ایشان مسلمانان.

(۷). آل: ندارد، دیگر نسخه بدلها بجز کا: کراند.

(۸). آل: ندارد، دیگر نسخه بدلها: یحیی بن وثاب.

صفحه : ۲۷۳

نطفه ضعیف، آنکه پس از آن ضعف شما را قوت داد و جوانی، آنکه پس از آن قوت برنایی شما را ضعف داد و پیری «۱». یَخْلُقُ مَا يَشَاءُ، می‌آفریند آنچه می‌«۲» خواهد چنان که می‌«۳» خواهد، وَ هُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ، و او عالم است و قادر و توانا بر کمال، و «فعلیل» در اینکه باب بنای مبالغت باشد.

وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ، گفت: آن روز که قیامت بر خیزد «۴»، کافران سوگند خورند که ایشان در دنیا مقام نکردند جز یک ساعت، و اینکه بر سبیل مبالغت گویند نه بر طریق حقیقت از دو وجه را: یکی آن که آنچه برسیده باشد و فانی شده اگر چه بسیار باشد اندک بود چه آن ساعت ناچیز بود، دگر به اضافت با بقای ابد و عذاب ابد آن «۵» یک ساعت باشد.

مقاتل و کلبی گفتند: یعنی ما در گور مقام نکردیم جز یک ساعت، چه ایشان گمان برند که یک ساعت در گور بوده‌اند، برای آن که ایشان مرده باشند، از مرور ایام و اعوام خبر ندارند، پس ایشان خبر از گمان و اعتقاد خود دهند. و چون چنین باشد اینکه خبر اگر چه مخبر به خلاف خبر باشد، قصد ایشان نه «۶» دروغ گفتن باشد، و بر اینکه تأویل سؤال سائل ساقط شود که گوید: روا بود «۷» که ایشان دروغ گویند، و «۸» ایشان ملجا باشند به ترک قبايح. كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ، در دنیا دروغ همچنین گفتندی، و «الإفك»، الكذب، يقال: افك الرجل ای كذب كأنه صرف عن الصدق و وجه الحق، و اصل الإفك الصّرف [۲۲۰- ر]

وَ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ، گویند ایشان را، آنان که «۹» ایشان را علم و ایمان داده باشند، یعنی خداوندان علم و ایمان باشند. لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ، شما مقام کردی در نشسته خدای، یعنی در حکم خدای. و گفتند: در آنچه شما را نبشت در لوح محفوظ، و شاعر گفت در کتابت «۱۰» به معنی حکم - شعر:

(۱). آل: ندارد، دیگر نسخه بدلها: داد و موی سپید.

(۳). همه نسخه بدلها بجز کا: ندارد.

(۴-۲). مش و.

(۵). آج، لب: ندارد، کا، عذاب اینان.

(۶). اساس: بر، با توجه به دیگر نسخه‌ها و معنی عبارت تصحیح شد.

(۷). آل: ندارد، دیگر نسخه بدلها بجز کا: روا نبود.

(۸). آط، آز، مش: که.

(۹). آل: ندارد، دیگر نسخه بدلها بجز کا: گویند آنان را که.

(۱۰). آج، لب، کا: کتاب. [.....]

صفحه : ۲۷۴

و مال «۱» الولاء بالبلاء فملتم و ما ذاك قال الله اذ هو يكتب

ای یحکم. قتاده و مقاتل گفتند «۲»: در کلام تقدیم و تأخیری هست و تقدیر آن که:

و قال الذين اوتوا العلم في كتاب الله و الايمان، گفتند: آنان که ایشان را علم به کتاب و ایمان دادند. (لقد لبثتم الى يوم البعث)، شما تا به روز قیامت مقام کردی «۳». فهدا يوم البعث، اینکه روز قیامت است. وَ لِكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ، و لکن شما ندانستی که شما را به قیامت زنده کنند، و بر اعمال جزا دهند.

آنکه گفت: فَيَوْمَئِذٍ، آن روز، یعنی روز قیامت روزی باشد که سود ندارد کافران و ظالمان را عذرشان. وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ، و ایشان را استعتاب و استرضاء نکنند، و گفتند: معنی آن است که از ایشان طلب توبه نکنند» (۴).

وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ، گفت: ما برای مردمان در اینکه کتاب قرآن از هر نوعی مثل زدیم. وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ، و اگر تو که محمدی آیتی و دلیلی و معجزی به ایشان» (۵) نمایی، کافران گویند: نیستی تو و امت تو و اتباع تو الا مبطلان» (۶) بر باطل مقام کردگان.

كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ، چنین مهر نهد خدای بر دل‌های آنان که ندانند. تفسیر «ختم» و «طبع»، و وجوه» (۷) تأویل اینکه» (۸) پیش از اینکه گفته‌ایم، برای آن تکرار نمی‌کنیم، و جمله آن که مراد علامت و نشان است. و علامت منع نباشد از ایمان و جز ایمان. فاصبر، صبر کن ای محمد بر بلائی اینکه کافران که وعده‌ای که خدای تو را داد از فتح و ظفر در دنیا و ثواب و منزلت» (۹) در آخرت، حق است و صدق، و نباید تا به گفت اینکه کافران شگاکان» (۱۰) سبکسار» (۱۱) شوی، بل چنان باید که حلم و وقار را کار بندی» (۱۲).

(۱). اساس: مالوا، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۲-۷). آب، آذ: گفته‌اند.

(۳). آب، آذ، مش، کا: کرده‌اید.

(۴). آج، لب: کنند، همه نسخه بدلها، بجز کا و توبه قبول نکنند.

(۵). آط، آب، مش: بدیشان، آج، لب، آذ: بر ایشان.

(۶). همه نسخه بدلها او.

(۸). همه نسخه بدلها: آن.

(۹). همه نسخه بدلها مغفرت.

(۱۰). آج، لب: و مشرکان، به شکند.

(۱۱). لب: سبکبار.

(۱۲). همه نسخه بدلها، بجز کا و الله الموفق.

صفحه : ۲۷۵

## سورة لقمان

بدان که اینکه سورت مکی است، و سی و چهار آیت است، و پانصد و چهل و هشت کلمت است، و دو هزار [و] «۱» صد و ده «۲» حرف است.

و روایت است از زرّ حیش از ابی کعب که ابی کعب گفت که، پیغامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلِيٍّ أَلِهِ - گفت «۳»: هر که او سورت لقمان بخواند در قیامت رفیق لقمان باشد، و به عدد هر کس که در دنیا معروف کند و منکر، خدای تعالی او را ده حسنه بنویسد.

[سورة لقمان (۳۱): آیات ۱ تا ۱۹]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم (۱) تِلْكَ آيَاتِ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (۲) هُدًى وَ رَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ (۳) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴)

أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵) وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ (۶) وَ إِذَا تَتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَ لَى مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَن فِي أُذُنِهِ وَقْرًا فَبَشَّرَهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۷) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ (۸) خَالِدِينَ فِيهَا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۹)

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرْوَنَهَا وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيًا أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (۱۰) هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۱۱) وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (۱۲) وَ إِذِ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ (۱۳) وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَ هُنَّ عَلَى وَهْنٍ وَ فِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَ لَوَالِدَيْكَ إِلَى الْمَصِيرِ (۱۴)

وَ إِنْ جَاهِدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَىَّ ثُمَّ إِلَىَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۵) يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صِرْحَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَرَأَتْ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ (۱۶) يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۱۷) وَ لَا تُصَيِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (۱۸) وَ اقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ (۱۹)

### [ترجمه]

به نام خدای مهربان بخشاینده»۴

سوگند بر اینکه حروف معجم.

اینکه آیت‌های کتاب محکم»۵ است.

راهنمایی»۶ و رحمتی است نیکوکاران را.

آنان که به»۷ پای دارند نماز را و بدهند زکات را، و ایشان بدان جهان ایشان بی گمان

(۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۲). آط، آب، آج، لب، آز، مش: دو.

(۳). آط، آب، آز، مش: از ابی کعب از پیغامبر - علیه السلام - که گفت، آج، لب: از ابی کعب از پیغامبر که. [.....]

(۴). آج، لب: خدای بخشاینده مهربان.

(۵). آط، آب: حکیم.

(۶). آط: بیانی، مش: هدایت.

(۷). آب: بر.

صفحه : ۲۷۶

باشند» (۱).

ایشان بر راه راست‌اند از خدای ایشان، و ایشان‌اند رستگارانند» (۲).

و از مردمان آن کس است که بخرد باطل سخن» (۳) تا گمراه گردانند» (۴) از راه خدای بنادانی، و فرا گیرد آن را افسوس، ایشانند که ایشان راست عذابی خوار کننده.

و چون بر خوانند بر او آیت‌های ما بر گردد گردن کشی کننده» (۵)، گویی که نشنود» (۶) آن را، گویی که در دو گوش او» (۷) گرانی است، بشارت ده او را به عذابی دردناک.

بدرستی که آنان که ایمان آوردند و کردند نیکیها، ایشان راست بهشتهای» (۸) با ناز و نعمت.

جاویدان باشند در آن» (۹) وعده خداست براستی، و اوست بی همتا و محکم کار.

بیافرید آسمانها بی ستونی معلق» (۱۰)، می بینید آن را و افگند» (۱۱) در زمین کوههای

(۱). آط، آب، آج، لب: و ایشان به آخرت یقین دارند، مش: و ایشان به آخرتشان یقین دارند.

(۲). آط، آج، لب: و ایشان رستگارانند، آب، مش: و ایشان فلاح یافتگانند.

(۳). آط، آج، لب: از مردمان که هست که خرد بازی حدیث، آب، مش: از مردمان کسی هست که می خرد لهُو حدیث را.

(۴). آب، مش: گمراه شود.

(۵). آط، آج، لب: پشت بر کند تکبر کننده.

(۶). آط: نشنیده، آج، لب: نشنیدند، آب، مش: که گویی که نشنوده.

(۷). مش: که گویا در گوشهای او.

(۸). مش: بهشتهایی.

(۹). آط، آج، لب: همیشه باشند در آن جا.

(۱۰). آط، آب، آج، لب، مش که. [.....]

(۱۱). آط، آج، لب: برافگند، آب، مش: و انداخت.

صفحه : ۲۷۷

استوار که نگردد به شما» (۱) و پیراگند در او» (۲) از هر جنبه‌ای، و فرو فرستادیم از آسمان آبی،» (۳) برویانیدیم ما در زمین» (۴) از هر جفتی خوش طعم و گوارا» (۵).

اینکه است آفرینش خدای فرا من نماید» (۶) آنچه خیر است» (۷) بیافریدند آنان که از فرود اویند، بل ستمکاران در گمراهی‌اند هویدا.

و بدرستی که بدادیم ما لقمان را حکمت که شکر گزار خدای را، و هر که شکر کند بدرستی که شکر کرده باشد تن خویش را، و هر که کافر شود بدرستی که خدای تعالی بی نیاز است و ستوده.

و چون گفت لقمان پسر خویش را، و او پند می داد او را، ای پسرک من همباز میار» (۸) به خدای که همباز آوردن» (۹) ستمی است بزرگ.

و وصیت» (۱۰) کردیم مردمان را به پدر و مادر او» (۱۱)، برداشت» (۱۲) او را مادر او سستی بر سستی، و رنج شیر دادن و از شیر باز



کردن او در دو سال که شکر گزار مرا و پدر و مادر خود را، سوی من است باز گشت «۱۳».

و اگر جهاد کنند با تو بر آن که همباز آوری به من آنچه نیست تو

(۱). آب، آج، لب، مش: که تا بجنباند شما را، آط: که بجنباید شما را.

(۲). آط، آج، لب: در آن جا.

(۳). آب، مش پس.

(۴). آط، آب، آج، لب، مش: در آن.

(۵). آط: کریم.

(۶). آط، آج، لب: بنمای ما را، آب، مش: پس بنمایید مرا.

(۷). اساس چه، که زائد می نمود، آط، آج، لب: تا چه آفریدند. آب، مش: که چه آفریدند.

(۸). آط، آج، لب: مگیر.

(۹). آط، آج، لب: همباز گرفتن.

(۱۰). آط، آج، لب: و وصایت کردیم.

(۱۱). آج، لب: به مادر و پدرش.

(۱۲). آط، آج، لب: بر گرفت.

(۱۳). آط، آج، لب: که باز گشت با من است. [.....]

صفحه : ۲۷۸

را بدان دانش، مدار طاعت ایشان را، و زندگانی کن با ایشان در اینکه جهان نیکو، و پسر وی کن «۱» راه آن کس که باز گشت سوی من، پس سوی من بود «۲» باز گشت شما، پس بی‌گاهانم شما را بدانچه بودید می کردید.

ای پسرک من؟ بدرستی که اگر باشد به وزن «۳» دانه‌ای از سپندان خرد «۴»، پس باشد در سنگی یا در آسمانها یا در زمین، بیاورد بدان «۵» خدای تعالی، بدرستی که خدای - عزّ و جلّ - دورین «۶» و آگاه «۷» است.

ای پسرک من؟ به پای دار نماز را، و فرمای به نیکوی «۸» و باز دار از زشتی، و شکیبایی کن بر آنچه رسد تو را، بدرستی که آن از آن است، بر آن استاده باید بود از کارها «۹».

و مگردان «۱۰» روی خویش از «۱۱» مردمان، و مه رو «۱۲» در زمین به نشاط، بدرستی که خدای ندارد «۱۳» دوست هر متکبری فخر کننده را «۱۴».

میانه «۱۵» باش در رفتن تو، و فرو دار «۱۶» از آواز خویش، بدرستی که زشت‌ترین

(۱). آط: بجوی و بگیر، آج، لب: و بجوی نیکی و بگیر.

(۲). آط: پس با من است.

(۳). آط، آج، لب مقدار.

(۴). آب، مش: از خردل.

(۵). آب، مش: بیارد آن را.

- (۶). آط، آب، آج، لب، مش: لطف کننده.
- (۷). آط، آج، لب: داناست، آب: خیر دهنده، مش: خیر کننده.
- (۸). آب: حکم کن به نیکی.
- (۹). آط، آج، لب: به تو رسد، اینکه از کار ماست، آب، مش: بدرستی که آن از عزم کارهاست.
- (۱۰). اساس: مه گردان/ مگردان، آط: کژمکن، آج لب: کج مکن.
- (۱۱). آط، آج، لب برای.
- (۱۲). مه رو/ مرو.
- (۱۳). اساس: نه دارد/ ندارد.
- (۱۴). آط: فخر کننده کند آوری را، آب، مش: فخر کننده را و میانه رو، آج، لب: فخر کننده کند رویی. [.....]
- (۱۵). آط، آج، لب: میانه رو.
- (۱۶). آط، آج، لب، مش: و یا کم کن.

صفحه : ۲۷۹

آوازه‌ها آواز خر [ان]

«۱» است.

قوله «۲»: الم، تِلْكَ آيَاتِ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ، حق تعالی گفت: به حق اینک سورت یا اینک کتاب که، اینک آیات کتابی است محکم، یعنی کتاب قرآن- و اختلاف اقوال در مثل اینک کلمه رفت «۳».

هُدًى وَ رَحْمَةً، [جمله]

«۴» قراء خواندند: منصوب بر حال از کتاب، و حمزه تنها خواند: هُدًى وَ رَحْمَةً، بر خبر ابتدای محذوف، ای هو هدی و رحمة، بیان است و لطف اینک کتاب نکو کاران را، آنان «۵» که نماز به پای دارند و زکات مال بدهند، و در قیامت شک نکنند.

أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، ایشان بر بیان و لطفند از خدای «۶»، و ایشان ظفر یافتگان باشند به قیامت. و مثل اینک آیات در سورة البقره رفته است باستقصاء.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ، گفت: از جمله مردمان کس هست که او لهو حدیث می بخرد. لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ، تا مردمان را گمراه کند از راه خدای بی دانشی.

مقاتل و کلبی گفتند: [۱۲۲/پ]

آیت در نضر بن الحارث بن علقمة بن کلدة بن عبد الدار بن قصیبی آمد، که او به پارس رفتی به تجارت، اینک کتابهای اخبار و قصص پارسیان و سیر و مقامات و حروب ایشان بخردی و با مگه آمدی و بر مشرکان می خواندی و می گفتی: آنچه محمد می گوید هم از اینک جنس است، آن قصه عاد و ثمود است، و اینک قصه رستم و اسفندیار، و عرب را آن خوش می آمد برای آن که غریب بود، به آن مشغول می شدند و سماع قرآن رها می کردند.

مجاهد گفت: مراد آن بود «۷» که کنیزکان مطرب می خرید [ند]

«۸» و کسها «۹» که علم

(۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

- (۸-۲). همه نسخه بدلها تعالی.  
 (۳). همه نسخه بدلها: برفت.  
 (۴). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.  
 (۵). همه نسخه بدلها را.  
 (۶). مش تعالی.  
 (۷). همه نسخه بدلها، بجز کا: آن است.  
 (۹). مش: کسانی، که: کسبهای.

صفحه : ۲۸۰

مزامیر و معازف دانند، و بر اینکه تأویل چنان باشد «۱» که: یشتی ذوات لهو الحدیث، برای آن که کنیزک «۲» لهو حدیث نباشد «۳»، خداوند «۴» لهو حدیث باشد «۵»، و اینکه از باب حذف مضاف باشد و اقامت مضاف الیه به جای او. و ابو امامه روایت کرد از رسول - صلی الله علیه و علی اله - که او گفت: حلال نباشد تعلیم مغنیات و زنانی که غنا می آموزند، و بیعشان روا نباشد، و بهاشان «۶» حرام باشد، و گفت: اینکه آیت در مانند اینکه فرود آمد که خدای می گوید: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ، تا به آخر آیت. آنگه گفت: هیچ کس «۷» نباشد که او آواز به غنا بردارد و الا دو شیطان بیابند و بر دوشهای «۸» او بنشینند و او را به پای می زنند و می جنبانند تا خاموش شدن «۹».

بعضی دگر گفتند: مراد به «اشترأ»، استبدال و اختیار است، یعنی کس هست که غنا و مزامیر و سماع [آن بر سماع] «۱۰» قرآن اختیار می کند، و بر اینکه قول مراد به سبیل الله، قرآن باشد. ابو الصیهاء گفت: عبد الله مسعود را پرسیدم از اینکه آیت، گفت: هو الغناء و الله، سرود است آن به خدای. ابن جریج گفت: طبل باشد، ضحاک گفت: شرک «۱۱» است، و «۱۲» ضحاک گفت: غنا مفسده مال است، و مفسده دل است، و جای سخط خدای است.

عبد الله عباس گفت: اینکه آیت در مردی آمد که او کنیزکی خنیاگر بخرد تا برای او غنا می گفت پیوسته. و هر حدیث که تو را از ذکر خدای مشغول کند آن لهو باشد. قتاده گفت: همه لهو و لعب در تحت اینکه شود. عطا گفت: ترهات است و حدیث بی فایده. مکحول گفت: هر کس که او کنیزک خنیاگر خرد تا برای او غنا

(۱). آط، آج، لب، کا: تأویل تقدیر آن باشد، آب، مش: بر اینکه تقدیر تأویل آن باشد.

(۲). آب، آز، مش: کنیزکان.

(۳-۵). آب، آز، مش: باشند.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز کا: خداوندان. [...]

(۶). آج، لب: بهای ایشان، کا: بهایشان.

(۷). آل: ندارد، دیگر نسخه بدلها: کس.

(۸). آل: ندارد، دیگر نسخه بدلها: روشن.

(۹). آب، آز، مش: شود.

(۱۰). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط و با توجه به معنی، افزوده شد.

(۱۱). آط، آب، آز، مش: شرکت.

(۱۲). آط، آب، آز، مش هم.

صفحه : ۲۸۱

گوید و بر آن اصرار کند تا به مردن، من بر او نماز نکنم، قال الله تعالی: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ - الاية. ابو امامه روایت کرد که، رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَىٰ آلِهِ - گفت: خدای مرا بفرستاد تا هدی و رحمت عالمیان باشم، و مراد فرمود تا مزامیر و معازف و اوتار و بتان را محق کنم و کارهای جاهلیت را، و خدای من سوگند خورد به عزت خود که: هیچ بنده نباشد که او شربه «۱» خمر باز خورد بقصد، الا مانند آن شربه «۲» صدید دهم او را «۳»، اگر آمرزیده «۴» بود و اگر معذب. و هیچ کس نبود که کودکی را شربه «۵» خمر دهد یا ضعیفی را، و الا مانند آن شربه «۶» صدید دهم او را، اگر معذب بود و اگر مغفور. و هر کس که خمر رها کند برای من، من او را از حوضهای قدس آب دهم.

آنکه گفت: آلات مزامیر را فروختن و خریدن و بها و آموختن آن و تجارت کردن به آن حرام باشد.

حماد بن ابراهیم گفت: غنا، نفاق در دل رویاند. گفت: و اصحاب ما را عادت آن بود که هر کجا آلات غنا دیدندی بشکستندی. محمد بن المنذر «۷» گفت: در اخبار چنان شنیدم که خدای تعالی روز قیامت گوید: کجا اند آنان که سمعهای خود منزّه داشتند از لهو و مزامیر شیطان، ایشان را در ریاض مشک بری «۸». آنکه فریشتگان را گوید: بندگان مرا حمد و ثنا و تمجید «۹» من بشنوانی، و بگوی ایشان را که: لَا خَوْفَ عَلَیْكُمْ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ، شما را امروز هیچ غمی و اندوهی نخواهد بودن. لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ، تا مردمان را از ره خدای گمراه «۱۰» کند بی علم. وَ يَتَّخِذَهَا هُزُوًا، و آن را فسوس و سخریت گیرد. حمزه و کسائی و خلف و یعقوب

(۱). آط، آب، آز، مش: شربت.

(۲). آب، آز، مش: شربتی، آط، آج، لب: شربت.

(۳). آط، آب، آج، لب، آز، مش: شربت.

(۴). آط: آمرزنده.

(۵). آط، آب، آج، لب، آز، مش: شربتی.

(۶). آل: ندارد، دیگر نسخه بدلها: شربت.

(۷). آل: ندارد، دیگر نسخه بدلها: محمد بن المنکدر. [...]

(۸). آط، آج، لب: مسک من بری، آب، آز، مش: ریاض من بری، کا: مشک برید.

(۹). دیگر نسخه بدلها، بجز کا: تحمید.

(۱۰). آط، آج، لب، آز، مش: گمراه.

صفحه : ۲۸۲

خواندند «۱» به نصب «ذال» عطفاً علی قوله: «لیضل»، و باقی قراء به رفع خواندند علی الاستیناف، او عطفاً علی قوله: [۲۲۳-ر]

«یشتری». أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ؛ ایشان را عذابی بود خوار کننده.

وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا، و چون آیات ما بر او خوانند، وَ لِي مُّسْتَكْبِرًا، پشت بر او کند از روی تکبر. كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا، پنداری که نشنید آن را. كَأَن فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا، پنداری در گوش او از آن گرایی هست، چون حدیث لغو شنود «۲» و سماع لهو کند «۳» گوشش یکی دو شود «۴». و چون آیات من خوانند بر او خویشتن کر سازد تا پنداری «۵» در گوش گرایی دارد، و از روی معنی قول شاعر با اینکه نسبتی دارد - شعر:

ضم- إذا سمعوا خيرا ذكرت به و إن ذكرت بسوء «۶» عندهم أذنوا

آنکه گفت: فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ؛ اینکه کس را بشارت ده به عذابی الیم مولم. و بیان کرده‌ایم که بشارت در عذاب مجاز باشد از روی عرف و اگر چه از روی وضع رواست که در هر دو حقیقت بود، چه آن «۷» خبری باشد که اثر آن بر بشره پیدا شود. إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، گفت: آنان که ایمان آرند و عمل صالح کنند، ایشان را بهشت نعیم باشد. از جمله بهشتها «۸» یکی بهشت نعیم است.

خَالِدِينَ فِيهَا، در آن «۹» جا همیشه باشند، و نصب او بر حال «۱۰». وَعَدَّ اللَّهُ، ای وعد هم الله ذلك وعدا حقا، خدای ایشان را آن وعده داد وعده درست. وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ «۱۱» خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَ أَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَايَةً أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ بَثَّ فِي الْأَرْضِ لَكُمْ أَنْوَاعَ نَبَاتٍ كَثِيرًا وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ؛ ای من کل نوع حسن، از هر نوعی از انواع نبات نکو برویایم به آن باران، و مثل

(۱). آب، آذ: خوانده‌اند.

(۲). آط، آب، آج، لب، مش، آذ: شنوند.

(۳). آط، آب، آج، لب، آذ، مش: کنند، کا: شنوند.

(۴). آل: ندارد، دیگر نسخه بدلها: شنود.

(۵). اساس: پندارد، به قیاس با آط و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). لسان (۱۳/۱۰): بشر.

(۷). آل: ندارد، دیگر نسخه بدلها: او.

(۸). آل: ندارد، دیگر نسخه بدلها: جمله هشت بهشت.

(۹). آط، آب، آذ: اینکه.

(۱۰). کا بود، دیگر نسخه بدلها است.

(۱۱). کا و او عزیز و غالب و حکیم و داناست. [.....]

صفحه : ۲۸۳

اینکه آیت را یک دو جا تفسیر رفته است به استقصاء.

هَذَا خَلْقُ اللَّهِ، اینکه جمله که برداد «۱» خلق خدای است که خدای آفرید.

فَأَرْوِي، بنمای مرا تا اینکه بتان را که شما می‌پرستی بدون [او]

«۲» چه آفریده‌اند! چون می‌دانی که چیزی نیافریدند و نتوانند «۳»، بدانی که شما در عبادت ایشان بر ضلال «۴» و گمراهی «۵».

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ، آنکه گفت: ما لقمان را حکمت دادیم، یعنی عمل «۶» و علم و فهم و اصابت و سداد رأی. محمد بن یسار گفت: هو لقمان بن باعور بن «۷» تاریخ «۸» ابی ابراهیم. وهب گفت: پسر خواهر ایوب بود. مقاتل گفت: پسر خاله ایوب بود. واقدی گفت: قاضی بنی اسرائیل بود. و علما اتفاق کردند بر حکمتش، و کس نگفت پیغامبر بود الا عکرمه که او گفت: پیغامبر بود.

عبد الله عمر گفت، از رسول - علیه السلام - شنیدم که او گفت: حَقًّا اقول

، حق است اینکه که من می گویم لقمان پیغامبر نبود، و لکن بنده‌ای بود راضی «۹» و در کارها بجد و اجتهاد، بسیار تفکر، نیکو یقین.

«۱۰» احب الله [و احبه الله]

، خدای را دوست داشت، خدای او را دوست داشت، و خدای منت نهاد بر او به حکمت. در نیمه روز خفته بود ندایی شنید که او را گفتند: یا لقمان؟ خواهی تا تو را خدای «۱۱» به خلیفه کند در زمین تا میان مردمان حکم کنی بحق «۱۲»! جواب داد و گفت: اگر خدای تعالی مرا مخیر کند، من اختیار عافیت کنم نه اختیار بلا، و اگر مرا فرماید و ایجاب کند به

(۱). برداد: بر شمرد، یاد کرد.

(۱۰-۲). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۳). مش، کا آفرید.

(۴). آل: ندارد، دیگر نسخه بدلها: ضلالت.

(۵). کا: ندارد، دیگر نسخه بدلها روشن.

(۶). آل: ندارد، دیگر نسخه بدلها: عقل.

(۷). آط، مش: یا عور بن، آط ناروح بن، آب، آز یا عور بن، چاپ شعرانی (۶۸/۹) ناحور بن، کا: با حور بن.

(۸). آج، لب: تاراخ، آز: ماروح.

(۹). آل: ندارد، دیگر نسخه بدلها: ماضی.

(۱۱). مش تعالی.

(۱۲). نسخه آز در اینکه جا پایان می یابد.

صفحه : ۲۸۴

سمع و طاعت برابر کنم، چه من دانم که اگر با من اینکه بکند مرا معاونت کند و عصمت.

او را ندا کردند به آوازی که او شنید «۱» و شخص «۲» را ندید: چرا، ای لقمان!

گفت: برای آن که حاکم را حوادث پیش آید، و باشد که در ظلمات شبهات افتد، اگر مدد توفیق و معاونت او را دریابد نجات یابد از آن، و اگر خطا کند در آن، ره «۳» بهشت خطا کرده باشد، و من اینکه دوست تر «۴» دارم که در دنیا ذلیل باشم از آن که شریف باشم. و دانسته‌ام که: هر که دنیا بر آخرت اختیار کند، به دنیا نرسد و آخرت از او فایت شود.

فریشتگان را عجب آمد از حسن منطق و حکمت او، بخفت خفتنی. چون برخاست «۵» خدای او را حکمت داده بود. خلافت «۶» پس از آن بر داود عرض کردند «۷»، در محنت افتاد.

یک روز داود و لقمان [۲۲۳-پ]

به یک جای حاضر بودند «۸»، داود گفت:

طوبی لک یا لقمان؟ خنک تو را که تو را حکمت دادند و بلا از تو بگردانیدند «۹»، و مرا به خلافت امتحان و ابتلا کردند.

بعضی علما گفتند: لقمان بنده‌ای بود حبشی، صنعت او درودگری بود. سعید بن المسیب گفت: درزی بود.

قوله: اَنْ اشکر لی، اینکه جا مضمی هست، التقدير: و قلنا له ان اشکر، او را، گفتیم شکر کن مرا بر نعمتهایی که با تو کردم. منها، از آن جمله حکمت که دادم تو را.

و از آنچه روایت کرده‌اند از حکمت لقمان، محمد بن عجلان روایت کرد که:

از کلمات حکم او یکی اینکه است که «۱۰» گفت: «لیس مال کصحه، و لا نعیم کطیب نفس»، هیچ مال چون تندرستی نیست، و هیچ نعیم «۱۱» چون دلخوشی نیست.

(۱). آط، آب، آج، لب، مش: شنود.

(۲). آط، آب، آج، لب، مش: شخصی.

(۳). آب: در راه. [...]

(۴). اساس: به صورت «درستر» هم خوانده می‌شود.

(۵). لب، مش، کا: برخواست.

(۶). آب، مش: عرض خلافت.

(۷). آط، آب، آج، لب، مش قبول کرد و.

(۸). آط، آب، آج، لب، مش: حاضر آمدند.

(۹). آط: بگردانیدن.

(۱۰). آط، آب، لب، مش او.

(۱۱). آط، آب، آج، لب، مش: نعمت.

صفحه: ۲۸۵

ابو هریره گفت: روزی مردی به لقمان بگذشت «۱»، و خلقی عظیم بر او جمع شده بودند، و او حکمت می‌گفت و از وی می‌شنیدند و می‌نیشنند، گفت: نه تو آن بنده‌ای که فلان جایگاه شبانی ما می‌کردی! گفت: بلی. گفت: به چه اینکه جا رسیدی!

گفت: «بصدق الحدیث و اداء الامانه و ترک ما لا یعینی»، به راستیگری «۲» در حدیث، و ادای امانت، و ترک آنچه مرا به کار نیاید. خالد ربعی گفت: لقمان بنده‌ای حبشی بود، یک روز خواهش او را گفت:

برو و گوسپندی «۳» بکش و آنچه از او پاکتر باشد بیار. او برفت و گوسپندی «۴» بکشت و دل و زبانش پیش او برد. گفت: از اینکه پاکتر هیچ ندیدی از او! گفت: نه. گفت:

دیگری «۵» بکش و آنچه پلیدتر باشد از او بیار. او برفت و گوسپندی «۶» دیگر بکشت، و هم دل و زبان «۷» پیش او برد «۸»، گفت: عجب از کار تو؟ چون تو را گفتم پاکتر چیزها «۹» بیار، دل و زبان «۱۰» آوردی، چون گفتم پلیدتر چیزها «۱۱» بیار، هم دل و

زبان «۱۲» آوردی، چرا چنین آمد! گفت: بلی، چون پاک باشد از اینکه دو پاکتر نباشد، و چون پلید باشد از اینکه دو پلیدتر نباشد. انس مالک گفت: یک روز لقمان پیش داود حاضر بود، و داود درع «۱۳» می کرد «۱۴» و او ندیده بود، خواست تا بپرسد از او که اینکه چیست، و چه کار را شاید، و برای چه می کنی. حکمتش رها نکرد که بپرسد، می بود «۱۵»، چون تمام بکرد آن درع را، برخاست «۱۶» و در پوشید و گفت: نیک پیرهن «۱۷» کالزار «۱۸» است اینکه، لقمان گفت: «ان من الحکم الصّیمت و قلیل فاعله»، خاموشی از حکمت است، و لکن کم کس کار بندد.

(۱). آط: بگزشت.

(۲). آط، آب، آج، لب، مش: راستگویی، کا: به راستگیری.

(۱۲-۳). آط، آب، آج، لب، کا: گوسفندی.

(۴-۶). آط، آب، آج، لب، مش، کا: گوسفندی.

(۵). آط، آب، آج، لب، مش، کا برو و.

(۷-۱۰). آط، آب، آج، لب، مش: زبانش. [.....]

(۸). آط، آج، لب: پیش او آورد، مش: پیش آورد.

(۹-۱۱). آط، آب، آج، لب، مش، کا: چیزی.

(۱۳). کا: زره.

(۱۴). آط، آب، آج، لب، مش: می یافت.

(۱۵). آب: و او خاموش بود، آط، آج، لب، مش: خاموش بود، کا: خاموش می بود.

(۱۶). لب، مش، کا: درخواست.

(۱۷). آج، لب، کا: پیراهن، آط: پرهن.

(۱۸). آط، آب، آج، لب، مش، کا: کارزار.

صفحه : ۲۸۶

عکرمه گفت: لقمان غلامی بود از آن دهقانی، و او را جز او غلامان «۱» بودند.

ایشان را به باغ فرستادی تا میوه آرند. ایشان «۲» میوه نکوتر بخوردندی، و لقمان هیچ نخوردی.

او گفت: چرا میوه بد می آری «۳»! همانا آنچه نیک است «۴» آن می خوری «۵»، و آنچه رد «۶» است پیش من می آری «۷»! گفتند: لقمان می خورد.

گفت «۸»: بفرمای تا پاره‌ای آب گرم آرند و ما را ده «۹» تا باز خوریم تا هر کس آنچه خورده است «۱۰» قی کند. همچنین کرد «۱۱»، از گلوی لقمان جز آب «۱۲» تهی بر نیامد، و از گلوی ایشان آنچه خورده بودند «۱۳».

و گفتند: اول چیزی که از حکمت شنیدند از لقمان آن بود که، خواهش در طهارت جای شد، دیر مقام کرد. چون بیرون آمد گفت «۱۴»: سیدی؟ دیر مقام مکن آن جا که جگر از آن رنجور شود، و ناسور آرد، و حرارت بر سر دهد. بفرمود تا اینکه کلمات بر در طهارت جایها نبشتند «۱۵»، تا هر که در او شود بخواند و کار بندد.

عکرمه گفت: روزی خواهی او مست بود، با مقامران و مخاطران خود گرو بست که آب بحیره باز خورد جمله، چون هشیار شد «۱۶» بدانست که بد گفته است، و در گرو بماند و مقمور شد. لقمان را بخواند و گفت: تو را برای کارهای مشکل دارم، چه تدبیر دانی



اینکه را! گفت: رها کن تا بیایند و مطالبه «۱۷» کنند. آمدند و مطالبه کردند، لقمان گفت: او گرو بر آب بحیره بست آنچه اینکه ساعت در اوست، شما بروی «۱۸» ماده رودها از او بگردانی تا او باقی باز خورد. گفتند: ما نتوانیم ماده «۱۹» او باز بریدن.

(۱). مش دیگر.

(۲). آج، لب را.

(۳-۷). آب، آج، لب، مش، کا: می آرید.

(۴). آط، آب، آج، لب، مش از.

(۵). آط: بخوری، آب: می بخورید، آج، لب، کا: می خورید.

(۶). کذا در اساس، آط، آب، آج، لب، مش، کا: بد. [...]

(۸). آط، آب، آج، لب، مش: لقمان گفت.

(۹). مش: بده.

(۱۰). آج، لب: خورده باشد.

(۱۱). آج، لب: کردند.

(۱۲). آط، آب، آج، لب گرم.

(۱۳). مش بر آمد.

(۱۴). آط، آب، آج، لب، مش یا .

(۱۵). آط، آب، لب، مش: بنوشتند، آج: بنوشتند.

(۱۶). آط، آب، آج، لب، مش: شدند.

(۱۷). لب: مطالبت.

(۱۸). آج، لب، مش و.

(۱۹). آج، لب از.

صفحه : ۲۸۷

گفت: او نیز باز نتواند خوردن، و او را ماده رودها زیادت می کند.

بکر بن عبد الله المزنی گفت: لقمان گفت: زدن پدر فرزند را همچنان نافع باشد که رود «۱» کشته «۲» را.

عبد الله بن دینار گفت: لقمان از سفری در آمد، همسایه‌ای «۳» را دید در راه [۱۲۴-ر]

گفت: از پدرم چه خبر داری! گفت: بمرد. گفت: الحمد لله ملکت امری، من مالک کار خود شدم.

گفت: از خانه‌ام چه خبر داری! گفت: بمرد، گفت: جدد فراشی، بستم نو شد.

گفت: از خواهرم چه خبر داری! گفت: بمرد، گفت: عوره سترها الله، عورتی بود که خدای ببوشید.

گفت: خبر برادرم چه داری «۴»! گفت: بمرد، گفت: انقطع ظهری، پشتم شکسته «۵» شد.

أَنْ اشکر، التقدیر، و قلنا له، گفتیم او را که: شکر کن خدای را. وَ مَنْ یَشکر «۶» وَ مَنْ کَفَرَ، و هر که او کفران نعمت کند و به خدای

کافر شود، فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ، خدای از شکر او بی‌نیاز است، و حمید است، یعنی مستحق شکر است اگر او شکر کند و اگر

نه «۱۰»، و اینکه «فعیل» به معنی مفعول است، و اول فعیل به معنی فاعل.

مجاهد گفت «۱۱»: لقمان بنده‌ای بود سیاه، سطر «۱۲» لب، پاشنه کفیده «۱۳».

(۱). اساس: روذ/رود.

(۲). همه نسخه بدلها: کشت. [.....]

(۳). مش: مردی.

(۴). مش: از برادرم چه خبر داری.

(۵). مش: بریده.

(۶). اساس و دیگر نسخه بدلها: شکر، با توجه به ضبط قرآن مجید، تصحیح شد.

(۷). آج: شکری.

(۸-۹). اساس و دیگر نسخه بدلها: سری / سرا / سرای.

(۱۰). آط نکنند، دیگر نسخه بدلها: نکنند.

(۱۱). آط، آب که.

(۱۲). آط، آب، مش: ستر.

(۱۳). آب بود، مش: کفیده پاشنه بود.

صفحه : ۲۸۸

وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعُظُهُ ياد کن ای محمد چون گفت لقمان پسرش را در آن حال که او را پند می‌داد، اول پندش اینکه بود که: لا- تُشْرِكْ بِاللَّهِ، نگر تا به خدای شرک نیاری و با او انباز نگیری. إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ چه شرک ظلمی باشد عظیم. یک معنی ظلم در او آن باشد که، شریک نه به جای خود نهاده باشد، و ظلم در تازی وضع الشیء فی غیر موضعه بود، یکی آن که بر خود ظلم کرده باشد «۱» به جلب مضرت عقاب، به اینکه قول و اینکه اعتقاد. مفسران گفتند: نام پسر او «انعم» بود.

آنکه گفت خدای تعالی: وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ، ما اندرز کردیم آدمی را به مادر و پدرش، یعنی در حق مادر و پدرش «۲». حَمَلْتَهُ أُمُّهُ وَهَنًا عَلَى وَهْنٍ، مادر به او بار بر گرفت ضعیفی «۳» بر ضعیفی «۴». گفتند: ضعف «۵» نطفه پدر خواست بر ضعف نطفه مادر، و گفتند: آن ضعف خواست که به مادر «۶» برسد در حال حمل مره بعد آخری. و گفتند: اینکه ضعف خواست که به او رسد فی حالتی الحمل و الوضع، و گفتند: اینکه ضعف خواست که به مادر و فرزند رسد فی حالة الوضع، و گفتند: ضعف فرزند خواست در رحم مادر تارة نطفة ثم علقه ثم مضغه «۷» - الی آخر الایة.

عبد الله عباس گفت: شدة علی شدة، یعنی شدت جهد و سختی رنج «۸»، چه وهن در کلام عرب ضعف «۹» باشد، و جبل و اهن «۱۰» و امر و اهن ای ضعیف، قال زهیر:

فان «۱۱» تقولوا بجبل و اهن خلق لو كان قومك في اسبابه هلکوا

وَ فِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ، و از شیر باز کردن او در دو سال باشد، و آیت دلیل است بر

(۱). آط، آب، لب، مش: باشی.

- (۲). آط، آب، آج، لب، مش: در حق هر دو.
- (۳-۴). اساس: ضعیفی، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
- (۵). اساس: ضعیف، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [...]
- (۶). آط، آج و فرزند.
- (۷). اشاره است به سوره مؤنون (۲۳) آیه ۱۴.
- (۸). آط، آب، آج، لب، مش خواست.
- (۹). اساس: ضعیف، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
- (۱۰). آج، لب: وهن.
- (۱۱). آط، آب، مش: فلن، آج، لب: فکن، چاپ شعرانی (۷۲/۹): فکم.

صفحه : ۲۸۹

آن که رضاع شرعی دو سال بود پس از آن هر شیر که دهند<sup>(۱)</sup> حکم رضاع ندارد و تحریم نیارد. *أَنْ اشْكُر لِي وَ لِيوالِدَيْك*، اینکه کلمه موصی بهاست، وصیت اینکه بود که شکر من کن و شکر مادر و پدرت. *إِلَى الْمَصِيرِ*، چه بازگشت شما و همه خلقان با من است، تا هر کسی را بسزا جزا دهم.

آنگه خبر داد از آنچه تو را در آن باب طاعت ایشان نباید داشت، گفت: *وَ إِنْ جَاهِدَاكَ*، و اگر بر تو زور کنند، *عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي* ما لیس لک به علم *فَلَا تُطْعِمُهُمَا*. و تو را بر آن حمل کنند که شرک آر به من چیزی که تو را به آن علمی نباشد، طاعت ایشان مدار. *وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا*، و در دنیا با ایشان به معروف و نکویی صحبت می کن<sup>(۲)</sup>. *وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ*، و ره آنان سپر که ایشان با من گریختند. *ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ*، پس مرجع شما و بازگشت شما با من است<sup>(۳)</sup>، خبر دهم شما را به آنچه کرده باشی. گفتند: آیت در سعد ابو وقاص آمد و مادرش، و آن که او نذر<sup>(۴)</sup> کرد که طعام نخورد تا سعد از مسلمانی بر نگردد، از پس سه روز طعام نخورد- و آن قصه رفته است در سوره العنکبوت.

*يَا بَنِيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكَءَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ*، اینکه از کلام لقمان است، خدای تعالی از او حکایت کرد که او گفت پسرش را: *يَا بَنِيَّ*، ابن کثیر خواند در روایت راویان او<sup>(۵)</sup> *أَلَا إِبْنِ فُلَيْحٍ*<sup>(۶)</sup>: [۲۲۴-پ]

یا بنی به سکون «یا». باقی قراء به «یا» ی مشدد، *أَلَا* حفص که او مفتوح خواند. و باقی قراء به کسر «یا» با تشدید، گفت: ای پسرک من؟ *إِنَّهَا إِنْ تَكَءَ مِثْقَالَ*<sup>(۷)</sup> *فَتَكُنْ جِزْمٌ* است علی العطف علی قوله: *إِنْ تَكَءَ*، و جزای شرط قوله: *يَأْتِ بِهَا اللَّهُ*.

(۱). آط، آب، آج، لب، مش: دهد.

(۲). مش: صحبت دار.

(۳). آط، آب، آج، لب، مش من.

(۴). مش: بنذر.

(۵). دیگر نسخه بدلها: ندارد.

(۶). آط، آب، آج، لب، مش: ابن فلح.

(۷). آط، آب، آج، لب، مش حبه.

صفحه : ۲۹۰

و قوله: «انها» در اینکه ضمیر خلاف کردند، بعضی گفتند: ضمیر قصه است، چنان که در مذکر ضمیر شأن و کار باشد. و کوفیان اینکه را عماد می خوانند، و گفتند:

ضمیر قبل الذکر علی شریطه التفسیر است، و گفتند: کنایت است از خطیئه یا از فعله که اقتضای جزا کند، و برای فعل «مثقال» را تأیث کرد که مضاف است با مؤنث، کقولهم: ذهب بعض اصابعه و خربت سور المدینه، و کقول الشاعر - شعر:

و تشرق بالقول الذی قد اذعته کما شرت صدر القناه من الدم

امّا معنی آیت، مقاتل گفت پسر لقمان گفت پدر را «۱»: اگر من در سرّ خطیئتی کنم کوچک، خدای آن با روی من آرد! او به جواب گفت: یا بُنی «۲» اینها، آن خطیئه اگر به خردی چندان باشد که سپندان دانه‌ای، فَتُکُنْ فِی صَخْرَةٍ، آنکه در میان سنگی پوشند یا «۳» در آسمان یا در زمین پوشیده و پنهان باشد، به وقت جزا و حساب خدای «۴» آن با میان آرد و بر آن حساب کند و جزا دهد. و قوله: فِی صَخْرَةٍ، قتاده گفت: فی جبل در ضمن «۵» کوهی باشد. عبد الله عباس گفت: مراد به «صخره»، آن سنگ است که در زیر هفتم زمین است که اعمال «۶» بر او نویسند، و آن سنگی سبز است و حضرت آسمان از اوست.

سدی گفت: خدای تعالی زمین بر سر و سنام «۷» گاوی نهاد، و قوایم او «۸» جای قرار نبود، ماهی «۹» بیافرید و پایهای او بر پشت ماهی نهاد، و شکم ماهی بر آب نهاد، و در زمین آب را قرار گاهی از سنگ کرد، آن سنگ بر کتف فریشته‌ای نهاد، و قدم آن فریشته بر اینکه صخره است که لقمان گفت پسرش را: إِنَّهَا إِنْ تَكُنْ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتُكُنْ فِی صَخْرَةٍ. و آن صخره برباد نهاد، و باد به قدرت او ایستاده «۱۰» است. قوله: یأتِ بِهَا اللهُ، خدای بیارد آن را، یعنی برای جزا و مکافات.

إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ، که خدای «۱۱» لطیف و لطف کننده است و دانا.

(۱). آط، آب، آج، لب، مش که. [...]

(۱۱-۲). آط، آب، آج، لب، مش آنها.

(۳). آط، آب، آج، لب، مش: تا.

(۴). آط، آب، آج، لب، مش تعالی.

(۵). مش: ممر.

(۶). آط، آب، آج، لب، مش فجّار.

(۷). آط: سرو و سنام.

(۸). آط را.

(۹). آط، آب، آج، لب، مش بیاهی (!).

(۱۰). آط: ایستاده، آب: ستاده.

صفحه : ۲۹۱

یا بُنی، ای پسر؟ اَقِمِ الصَّلَاةَ، نماز به پای دار در اوقات خود به ارکان و شرایطش. وَ أْمُرِ بِالْمَعْرُوفِ، و امر به معروف کن و نهی منکر کن. وَ اصْبِرْ عَلٰی مَا أَصَابَكَ، و صبر کن بر آنچه به تو رسد. إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ، چه اینکه کارها از جمله عزم امور است، یعنی از کارهای واجب. عبد الله عباس گفت: من حزم الامور، از احتیاط کارهاست.

وَلَا تُصَيِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ، نافع و ابو عمرو «۱» و حمزه و کسائی خواندند: «تصاعر» به «الف» من المصاعره. و در شاذ نخعی و ابن محیصن و یحیی بن وثاب و اعمش همچین خواندند، و باقی قراء و لا تصعّر من التصعیر. عبد الله عباس گفت، معنی آن است که: تکبر مکن بر مردمان و روی از ایشان بگردان «۲» به کبر در آن وقت که با تو سخن گویند.

مجاهد گفت: اینکه کسی باشد که میان او و دیگری کینه‌ای بود، چون او را بیند اعراض کند از او و روی بگرداند. عکرمه گفت: آن باشد که از کبر گردن «۳» می‌پیچد.

مؤرّج گفت: یعنی روی ترش مدار بر مردمان. و اصل کلمه از میل است، يقال:

رجل اصعر اذا كان مایل العنق، و جمعه صعر، و منه الصیرع الداء الذي يأخذ الابل في اعناقها حتى تلفت اعناقها، قال الشاعر يصف ايلا- شعر:

و ردناه فی مجری سهیل یمانیا بصعر البری من بین جمع و خارج  
ای مایلات «۴» البری، و قال الاخر- شعر:

و کنا اذا الجبار صعر رأسه «۵» اقمنا له من درئه «۶» فتقوموا

و لا- تمش فی الأرض، و در زمین مرو به بطر. مصدری است در جای حال، ای مرحا. إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ، که خدای دوست ندارد هر متکبری «۷» فخر کننده را. و مختال مفتعل است از خیلاء، و هی الکبر. و «فخور» بنای مبالغت است.

(۱). آط، آج، لب: ابو عمر.

(۲). اساس: به مگردان / بمگردان.

(۳). آج، لب، مش: کردن.

(۴). همه نسخه بدلها بجز کا: مایل.

(۵). آط، آب، آج، لب، مش، کا: خده. [.....]

(۶). آط، آب، آج، لب، مش: دونه، مآخذ شعری: میله.

(۷). آط، آب، آج، لب، مش فخور، یعنی.

صفحه : ۲۹۲

عبد الله عمر گفت: مردی بیرون آمد از سرای و تبختر کنان می‌رفت در جاهلیت، حله‌ای پوشیده و به خود فرو می‌نگرید، [۲۲۵- ر] خدای تعالی زمین را فرمود تا او را فرو برد، فهو يتجلجل «۱» فيه الى يوم القيامة، تا به روز قیامت به زمین فرو می‌شود.

وَ اقصد فی مَشِيك، گفت: قصد کن در رفتن «۲». و «قصد»، میانه کارها باشد بین الاسراف و التقصیر «۳»، یعنی به شتاب مرو و به تبختر مرو، میان اینکه و آن رفتنی گزین.

عبد الله عمر گفت، رسول- علیه السلام- گفت: شتاب کردن در رفتن بهاء و جمال مرد ببرد. وَ اغضض من صوتك، ای اخفض و انقص، آواز با کم کن «۴» و بلند مدار، چه «۵» منکرتر «۶» بانگی بانگ خر باشد.

مجاهد و قتاده گفتند: مراد به «انکر»، اقبیح است، یعنی زشتتر بانگی بانگ خر باشد که اولش زفیر باشد و آخرش شهیق.

ابن زید گفت: اگر در بلند آوازی فخری بودی، خدای نگفتی: إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ.

سفیان گفت در اینکه آیت که: آواز همه چیزی تسبیح باشد مگر بانگ خر که بانگ او بی فایده بود.

امّ سعد روایت کرد از رسول - صلی الله علیه و علی آله - که او گفت: سه آواز خدای دشمن دارد: بانگ خر، و بانگ سگ، و آواز مویه گر» (۷).

### [سوره لقمان (۳۱): آیات ۲۰ تا ۳۴]

#### [اشاره]

أَلَمْ تَرَ أَنَّهُ اللَّهُ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّبِينٍ (۲۰) وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَحَدَّثَنَا عَلَيْهِ آبَاءُنَا أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ (۲۱) وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (۲۲) وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزَنُكَ كُفْرُهُ إَلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَتُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۲۳) نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ غَلِيظٍ (۲۴) وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۲۵) لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۲۶) وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۷) مَا خَلَقَكُمْ وَلَا بَعَثَكُمْ إِلَّا كُنْفُسًا وَّاحِدَةً إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۲۸) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۲۹) ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (۳۰) أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلُوكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۳۱) وَإِذَا غَشِيَهِمْ مَوْجٌ كَالظُّلْمِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ (۳۲) يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَاحْشُوا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنِ الْوَالِدِ شَيْئًا إِنْ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ (۳۳) إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ عَدَاً وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (۳۴)

(۸)

#### [ترجمه]

ای «۹» نمی بینید که خدای - جل و علا - رام بکرد شما را آنچه در

(۱). آط، آب، مش، کا: يتخلخل.

(۲). آط، آب، آج، لب، مش، کا: رفتنت.

(۳). مش: و التفتير.

(۴). کذا در اساس و دیگر نسخه بدلها. «آواز پاکم کن» هم می توان خواند، اما به نظر ما ضبط متن به دلایل لغوی راجح می نمود. با

کم کن: پایین آور.

(۵). آط، آب، آج، لب، مش: که.

(۶). آط، آب، آج، لب، مش: منکرترین.

(۷). آب، مش: مویه کردن، آط، آب، آج، لب، مش قوله تعالی.

(۸). آب: آیا.

(۹). آط، آب، آج، لب، مش: نعمه.

صفحه: ۲۹۳

آسمانهاست و آنچه در زمین است، و تمام کرد بر شما نعمت «۱» آشکار «۲» و پنهان، و از مردمان آن «۳» کس است که خصومت می کند در خدای - جل و علا - بنادانی، و نه راهی راست، و نه کتابی روشن کننده.

و چون گویند ایشان را پسروی «۴» کنید آنچه فرو فرستاد خدای تعالی، گویند «۵» بل که پسروی «۶» کنیم آنچه یافتیم ما بر آن پدران خویش را، ای نبود «۷» دیومی خواند «۸» ایشان را سوی عذاب آتش سوزان! [۲۲۵-پ]

و هر که قصد آن کند که آنچه کند تقرّب به خدای کند و او را گردن نهد و هستی خود به خدای تسلیم کند و او «۹» نیکو کار بود، بدرستی که دست در زده باشد به گوشه استوارترین و محکمترین «۱۰»، و به سوی خدای - سبحانه و تعالی - باید سر انجام کارها. و هر که کافر شود مه کند «۱۱» اندوهگین تو را کافر شدن او «۱۲»، با ماست «۱۳» باز گشت ایشان، پس بی‌گانه‌انیم ایشان را بدانچه کردند، بدرستی که خدای - عزّ و جل - داناست بدانچه در دلها و سینه‌هاست. بر خورداری دهیمشان «۱۴» اندکی،

(۱). آط، آج، لب: نعمتی.

(۲). آب، آج، لب، مش: آشکارا، آط: آشکاری.

(۳). آط، آج: ندارد. [...]

(۴-۶). آج، لب: پیروی.

(۵). آب: گفتند.

(۷). آط: و اگر، آب: یا اگر باشد، آج، لب: و اگر چه، مش: آیا اگر باشد.

(۸). آط، مش: که خواند.

(۹). آط، آج، لب: و هر که بسپارد رویش به خدای و او، آب، مش: و هر که تسلیم کند روی خود را به خدای و او.

(۱۰). آط، آج، لب: دست در زده باشد به بند استوارتر.

(۱۱). مه کند/ نکند.

(۱۲). آط، آج، لب: اندوه مدار به کفر او.

(۱۳). آط: و اماست/ با ماست.

(۱۴). آط، آج، لب: دهیم ایشان را.

صفحه: ۲۹۴

پس مضطرّ «۱» گردانیم ایشان را سوی عذابی سخت بزرگ و درشت «۲».

و اگر بررسی تو ایشان را که آفرید «۳» آسمانها و زمین را هر آینه گویند خدای سبحانه و تعالی، بگو یا محمد شکر و سپاس خدای

را تعالی بل که بیشتر ایشان ندانند.

خدای «۴» راست آنچه در آسمانها و زمین است، بدرستی که خدای تعالی است بی نیاز و ستوده.

و اگر آنچه در زمین است از درختان قلمها بودی که بدان می نوشتندی، و دریاها را مدد بودی «۵» از پس آن هفت دریای دیگر که آوردی، بنه رسیدی «۶» سخنهای خدای تعالی، بدرستی که خدای تعالی بی همتاست و با حکمت «۷».

نیست آفرینش شما و نه بر انگیختن شما مگر چون تنی یکی «۸»، بدرستی که خدای تبارک و تعالی شنوا و بیناست.

ای نمی بینی تو آن که «۹» خدای - عزّ و جلّ - در آورد «۱۰» شب را در روز، و در آورد «۱۱» روز را در شب، و رام بگرد آفتاب و ماه را، هر یکی رام کرد تا می رود «۱۲» تا وقتی نام برده «۱۳»، بدرستی که خدای - عزّ و جلّ - بدانچه می کنید آگاه است!

(۱). آط: ملجا.

(۲). آب، مش: ایشان را به عذابی ستر.

(۳). آب، مش: که کیست که آفرید.

(۴). آب، مش: مر خدای. [.....]

(۵). آج، لب: مداد کند.

(۶). آب، مش: فانی نشود.

(۷). آط، آج، لب: محکم کار.

(۸). آب، مش: تنها.

(۹). آب: آیا نمی دیدی که، مش: آیا ندیدی که.

(۱۰-۱۱). آط، آج، لب: در آرد.

(۱۲). آط، آج، لب: می روند.

(۱۳). آط: نام زده.

صفحه : ۲۹۵

آن بدان است که خدای اوست حق و آن که آنچه می خوانند «۱» از جز او باطل و ناچیز است و آن که خدای اوست بزرگوار و بزرگ.

ای نمی بینی تو آن که کشتی می رود اندر دریا به نعمت خدای - عزّ و جلّ - تا فرا شما نماید «۲» از نشانه‌های او! بدرستی که اندر آن نشانی است هر شکیبای شکر کننده را.

و چون بپوشد «۳» ایشان را موجی چون سرای پرده‌ها «۴»، بخوانند خدای را - عزّ و علا - به اخلاص کرده «۵» او «۶» دین خویش، پس چون نجات دهد «۷» ایشان را به سوی خشکی، از ایشان گروهی مسلمان باشند «۸»، و نکنند انکار به نشانه‌های ما مگر هر غدر کننده‌ای ناسپاس.

ای مردمان بترسید و بپرهیزید از خداوند شما، و بترسید از روزی که در نگذارد «۹» پدر از فرزند خویش، و نه فرزند اندر گذارد «۱۰» از پدر چیزی، بدرستی که وعده خدای - عزّ و جلّ - حق است و راست، بمفریباندا «۱۱» شما را زندگانی اینکه جهان، و بمفریباندا «۱۲» شما را به خدای دیو فریبنده [۲۲۷-ر]



- (۱). آط: شما خوانی، لب: شما خوانید، که از قراءت «تدعون» پیروی کرده‌اند.
- (۲). آط، آج، لب: تا باز نماید.
- (۳). آط، آج، لب: باز پوشد.
- (۴). آط، آب، آج، لب: سایه، مش: سایه بانها.
- (۵). آط، آج، لب: ویژه کرده.
- (۶). آط، آب، آج، لب، مش راست. [...]
- (۷). آط، آج، لب: برهاند.
- (۸). آط، آج، لب: بهری میانه.
- (۹). آب، مش: غنا نکند، آج، لب: بگذارند، آط: نگرداند.
- (۱۰). آط: گریزنده، آج، لب: گریزند، آب، مش: غنا کننده.
- (۱۱-۱۲). آط، آج، لب: مفرباناد.

صفحه : ۲۹۶

بدرستی که خدای نزدیک اوست دانش قیامت و رستخیز، و فرو فرستد باران، و بداند آنچه در رحم مادران باشد از نر و ماده درست و نیکو (۱)، و نداند هیچ تنی چه چیز کند از کار و جز آن «۲» فردا «۳»، و نداند تنی که به کدام زمین بمیرد «۴»، بدرستی که خدای داناست و آگاه.

قوله تعالی: أَلَمْ تَرَوْا أَنَّهُ اللَّهُ «۵» وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ «۶» الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ [۲۲۷-پ] وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي «۱۳» وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا «۱۴» فِي مَا «۱۵» كُنتُمْ عَلَىٰ شِرْكٍ مُّبِينٍ. گفت: نعمت ظاهر نعمت دنیاست، و باطن نعمت عقبی. آنگاه اهل اشارت در او سخن بسیار گفتند. عمرو بن عثمان الصّدفی گفت:

- (۱-۲). همه نسخه بدلها نعمت.
- (۳). همه نسخه بدلها اظهار.
- (۴). همه نسخه بدلها است.
- (۵). مش نیکو.
- (۶). آط: گزاشت.
- (۷). آج، لب: ابن.
- (۸). آط، آب، مش، کا: چیز.
- (۹). لب، مش: ندارد، چاپ شعرانی (۷۷/۹): دوم در در.
- (۱۰). دیگر نسخه بدلها بجز کا: ندارد.
- (۱۱). آب، مش، کا: سیوم. [...]
- (۱۲). آج، لب: پیوشانیدیم.
- (۱۳-۱۴). سوره مائده (۵) آیه ۳.

(۱۵). آط، آب، آج، لب: الاسد.

صفحه : ۲۹۸

نعمت ظاهر تخفیف شرایع است، و نعمت باطن تضعیف منافع»۱. و گفتند»۲: ظاهر تسویه ظواهر»۳ است، و باطن تصفیه سرایر. و گفتند»۴: ظاهر تبیین است، فی قوله:

يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا»۵ وَ زَيَّنَّهٗ فِي قُلُوبِكُمْ»۶ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»۹ وَ يُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ»۱۰ وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ»۱۲ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»۱۴ التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ»۱۶ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ»۱۷ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ»۱۸ وَ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ»۲۰ وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ»۱۴ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»۱۵ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ أَنْگه گفت: از مردمان کسانند که جدل می کنند و منازعت در خدای بی علمی و بیانی و کتابی روشن که ایشان را هست.

گفتند»۱۶ آیت در نضر بن الحارث آمد آنکه که گفت: الملائكة بنات الله، فریشتگان دختران خدای اند.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ، چون ایشان را گویند که پی آن گیری که خدای به شما فرستاد، قالوا، گویند: بَل نَتَّبِعُ، [بل ما تبع]»۱۷ آن باشیم که پدران خود را بر آن یافتیم. أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ، گفتند»۱۸: معنی آن است که چون خدای تعالی گفت ره من گیری، ایشان گفتند»۱۹: ما ره دین پدران گیریم، حق تعالی گفت:

وَ اِگر چه آن راه و دین شما را با عذاب دوزخ خواند! یعنی نباید آن راه رفتن و آن متابعت اختیار کردن، وَ التَّقْدِيرِ: أَوْ تَفْعَلُونَ مَا قَلْتُمْ وَ لَوْ دَعَاكُمْ ذَلِكَ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ.

(۱۳-۱۱-۴-۳-۱). آب: گفته‌اند، همه نسخه بدلها نعمت.

(۲). همه نسخه بدلها بجز کا نعمت.

(۵). آط نعمت.

(۶). آط، آب، آج، لب: و. [.....]

(۷). آب: گفته‌اند.

(۸). همه نسخه بدلها ذکر.

(۹). مش: که ذکر کرد در شکم مادر.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز کا: ندارد.

(۱۴). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۳۹.

(۱۷-۱۲). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۱۹-۱۸-۱۶). آب: گفته‌اند.

(۱۵). سوره واقعه (۵۶) آیه ۱۱.

صفحه : ۳۰۰

ابو عیید»۱ گفت: جواب محذوف است، تقدیر آن که: وَ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ فَيَتَّبِعُونَهُ، وَ اِگر دیو ایشان را با عذاب دوزخ خواند هم پی او گیرند.

وَ مَنْ يُسَلِّمِ وَجْهَهُ»۲ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ، او دست به جانبی منیع و رکنی قوی»۳ زده باشد که آمن»۴ باشد که منقطع و منهدم نشود.

عبد الله عباس گفت: عروه و ثقی «۵»، «لا اله الا الله» «۶» باشد. و «عروه»، در کلام عرب جانب و طرف باشد. و انکلک «۷» پیرهن «۸» را برای اینکه عروه گویند که بر طرف باشد. و «وثقی»، تأنیث اوثق باشد. و اِلَى اللّٰهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ، و عاقبت کارها با خدای شود، یعنی در عاقبت کارها را مرجع با او باشد.

وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ، آنکه رسول را- علیه السّلام- گفت بر سبیل تسلیت و دلخوشی دادن: و هر کس که او کفر آرد به خدای و به تو، نباید تا که او تو را درم «۹» کند. اِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ، که مرجع و بازگشت اینکه کافران با من است، خبر دهم «۱۰» ایشان را به آنچه کرده باشند [۲۲۸- ر]

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ، که خدای عالم است به آنچه در دلهاست، یعنی به اسرار و ضمایر. نَمَتُّعُهُمْ قَلِيلًا، گفت: ما ایشان را تمتع کنیم و بر خورداری دهیم زمانی اندک، و آن مدت حیات دنیا باشد. ثُمَّ نَضَطُّهُمْ، آنکه ملجأ و مضطر گردانیم ایشان را با عذاب دوزخ، چه آن را که او را به دوزخ برند او مختار نباشد، مضطر باشد. وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ، و اگر تو پرسسی ایشان را ای محمد که آسمان و زمین که آفرید! بگویند که «۱۱»: خدای آفرید، تو «۱۲» بگو: الْحَمْدُ لِلَّهِ، سپاس خدای را که اقرار از شما

(۱). همه نسخه بدلها بجز کا: ابو عبیده، کا: این عبید.

(۲). همه نسخه بدلها الی الله.

(۳). همه نسخه بدلها بجز کا: وثیق.

(۴). همه نسخه بدلها: ایمن.

(۵). همه نسخه بدلها بجز کا گفتن.

(۶). سوره محمد (۴۷) آیه ۱۹. [...]

(۷). همه نسخه بدلها: ان کلک.

(۸). آب، کا: پیرهن، دیگر نسخه بدلها: پیراهنی.

(۹). آط، آج: اندوهگن، آب، مش: اندوهگین.

(۱۰). آط، آب، آج، لب: خبر دهیم.

(۱۱). همه نسخه بدلها: گویند.

(۱۲). همه نسخه بدلها: ندارد.

صفحه: ۳۰۱

بستدم به اینکه، و خدای بر اینکه محمود و مشکور است. آنکه گفت: يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لَا يَعْزُبُ عَنْكُمْ مِنَ الْعِلْمِ شَيْءٌ اِنَّكُمْ كُنْتُمْ اِنۡسَافًا، اینکه کافران ندانند که آسمان و زمین خدای آفرید از آن جا که نظر نکرده باشند.

لِلّٰهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، خدای راست آنچه در آسمان و زمین است از ملک و ملک، و در دست هر که هست از او عاریت است. إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ، که او بی نیاز و ستوده «۲» است.

وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ، مفسران گفتند: سبب نزول آیت آن بود که چون جهودان رسول را- علیه السّلام- پرسیدند از روح، خدای تعالی آیت فرستاد: وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّيْ «۳» وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا، ما را می‌خواهی یا قوم خود را! گفت: همه را. گفتند:

نه در کتاب تو هست که ما را تورات داده‌اند، و در آن جا همه علمی هست! رسول- علیه السلام- گفت: تورت با آن که در او علم بسیار است به اضافه با علم خدای اندک است، و خدای تعالی از آن شما را چیزی داده است که اگر بر او عمل «۴» کنی منتفع «۵» شوی به آن. گفتند «۶»: نه تو می‌گویی: وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا «۷» وَ لَوْ أَنَّهُ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ، گفت: اگر هر چه در زمین درخت است قلمها باشد، یعنی قلم کنند، وَ الْبَحْرُ يَمُدُّهُ، ابو عمرو و یعقوب خواندند: «و البحر» به رفع بر ابتدا، و باقی قراء به نصب عطا علی موضع «ما» به آن و مدد کند آن را و زیادت دهد هفت دریا از پس آن. در کلام

(۱). همه نسخه بدلها بجز کا: بیشتر.

(۲). همه نسخه بدلها: پسندیده.

(۳). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۸۵.

(۴). همه نسخه بدلها: حمل.

(۵). همه نسخه بدلها بجز کا: منقطع.

(۶). اساس: گفت، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها و مفهوم عبارت، تصحیح شد، چاپ شعرانی

(۸۰ / ۹): باز گفتند.

(۷). سوره بقره (۲) آیه ۲۶۹. [.....]

صفحه : ۳۰۲

محذوفی هست اینکه جا، و آن آن است فتکتب «۱» بها فتنفد، و «۲» ما نَفَدَتْ كَلِمَاتِ اللَّهِ، و به آن «۳» می‌نویسند آن را بن در آید و برسد، و کلام خدای بنرسد، مراد مقدور اوست از کلام حی- قدیم- جل جلاله- از کلام و جز کلام و سایر مقدمات قادر است از هر جنسی و ما لا یتناهی.

و گفتند: مراد معانی و وجوه و حکم و غیر آن است. و گفتند: اینکه بر سبیل مثل است و مبالغت در باب کثرت علی ابلغ الوجه، نه بر سبیل تحقیق. إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ خدای [تعالی]  
«۴» عزیز و حکیم است.

در آیت خلاف کردند که مکی است یا مدنی. عطاء بن یسار گفت: مدنی است، و دگر مفسران گفتند: مکی است- و الله اعلم. ما خَلَقْكُمْ وَ لَا بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنْفَسٍ وَاحِدَةٍ، آنکه گفت: آفریدن شما «۵» و بعث «۶» و بر انگیختن شما دوم «۷» بار بر او نیست الا چون آفریدن و بر انگیختن یک نفس، برای آن که در هیچ دو او را رنجی و تعذری «۸» نیست. و در کلام مضاف محذوف است، و تقدیر آن که: اَلَا كَخَلْقِ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ بَعْثِهَا، و مثله قوله: تَدُوْرُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ «۹» إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ، که خدای شنوا و بیناست.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ، آنکه گفت: نمی‌بینی یا محمد! یعنی نمی‌دانی. خطاب با اوست و مراد او و امت، بر سبیل تذکیر و تنبیه، که خدای تعالی شب در روز می‌آرد و روز در شب- بر تفسیری که در سوره آل عمران رفت «۱۰».

وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ، و آفتاب و ماه را مسخر کرد تا هر یکی از ایشان می‌روند تا

(۱). همه نسخه بدلها: فیکتب.

(۲). آج، لب، مش: ندارد.

- (۳). کا: کلمات خدای به آن.  
 (۴). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.  
 (۵). چاپ شعرانی (۸/ ۸۰) اول بار.  
 (۶). همه نسخه بدلها: و نه بعث.  
 (۷). مش: دویم.  
 (۸). همه نسخه بدلها بجز کا: تعدی.  
 (۹). سوره احزاب (۳۳) آیه ۱۹.  
 (۱۰). آط، آب: گذشت، آج، لب: گذشته.

صفحه : ۳۰۳

به وقتی «۱» نام زد که آن را مقدر کرده اند علی و تیره واحده.

حسن بصری گفت: مراد به «اجل» اینکه جا قیامت است. وَ أَنَّهُ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ [۲۲۸-پ]

خَبِيرٌ، و خدای به آنچه شما می کنی داناست.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ، گفت معنی آن است که: ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ، یعنی اینکه برای آن کرد تا بدانی که او خدای «۲»

است بدرستی و راستی، و آنچه شما بدون او می پرستی و می خوانی از بتان و سایر طواغیت و معبودان، همه باطلند «۳».

وَ أَنَّهُ اللَّهُ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ، و او خدای بزرگوار و بزرگ است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلُوكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ، و نیز «۴» نمی دانی که کشتی در دریا که می رود به امر و فرمان و تسخیر و تذلیل و

نعمت و منت او می رود. لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ، تا با شما نماید بعضی آیات و عجایب خود. إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ، در

اینکه علاماتی و عجایی هست هر صابری شاکر را که بر بلا صابر باشد «۵» و بر نعمت شاکر.

و «فَعَالٌ» و «فِعْوَلٌ» هر دو بنای مبالغت باشد. و گفتند «۶» مراد آن است که:

لآيَاتٍ لِكُلِّ مُؤْمِنٍ، برای آن که هر مؤمنی صبور و شاکر باشد، چه ایمان مشتمل است بر اینکه دو خصلت، من

قوله- عليه السلام: الايمان نصفان، نصف شكر و نصف صبر

، گفت: ایمان بر دو نیمه است، یکی نیمه شکر و یکی نیمه صبر.

وَ إِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ، آنکه حدیث را کبان دریا کرد و نعمت او با ایشان، و کفران ایشان به آن نعمت، گفت: چون بیوشد «۷» ایشان را،

یعنی چون بنزدیک ایشان رسد موجی در دریا بنزدیک آن باشد که به سر ایشان در آید و ایشان را باز پوشد.

كَالظُّلِّ، مقاتل گفت: كالجبال، چون کوهها. کلبی گفت: كالسحاب، چون ابر.

و «ظلل»، جمع ظلّه باشد، و ظلّه سایه بان بود، موج را به آن تشبیه کرد در کثرت و

(۱). آط، آب، مش مسمی، آج، لب مسماء.

(۲). آط، آب، آج، لب: گفتند: معنی آن است که او اینکه به آن توانست که خدای.

(۳). آج، لب بر باطل اند.

(۴). همه نسخه بدلها: و تو. [.....]

(۵). آج، لب: صابر شده.

(۶). آب: گفته‌اند.

(۷). همه نسخه بدلها بجز کا: برسد.

صفحه: ۳۰۴

ارتفاعش، چنان که نابغه گفت در صفت دریا- شعر:

یماشیهن- اخضر ذو ظلال علی حافاته فلق الرباب»<sup>(۱)</sup>

و موج را با آن که واحد است، تشبیه به جمع از چند وجه باشد: یکی، ابعاض و اجزاء او خواست، چه موج متراکب باشد. و وجهی دیگر آن که، موج مصدر است و واحد، و جمع او یکی باشد. دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ، عند آن حال خدای را بخوانند به اخلاص»<sup>(۲)</sup> دعا و عبادت او را خالص دارند. و «دین»، اینکه جا طاعت است و تذلل. فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ، چون ایشان را برهاند با زمین خشک، بر دو گروه شوند: بهری از ایشان مقتصد باشند.

عبد الله عباس گفت: یعنی وفا کنند به آنچه گفته باشند.

ابن کيسان گفت: مؤمن باشند.

مجاهد گفت: در قول مقتصد باشند نه در ایمان.

کلبی گفت: میانه باشند، چه کافران در کفر و کفران مختلفند، همه یک طریقت ندارند. بعضی هستند که کافرترند، و اینکه لا یقتر است به ظاهر.

آنکه آنچه معادل اینکه کلام است از کلام بیفکنند للدلالة»<sup>(۳)</sup> علیه، و التقدير: و منهم جاحد للنعمة»<sup>(۴)</sup>. و مَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا، و بهری از ایشان جاحد و کافر»<sup>(۵)</sup> باشند. آنکه گفت: به آیات ما جحد نکند الا هر غداری کافری. و گفته‌اند: «ختر» بلیغتر از «غدر» باشد، قال عمرو بن معدی کرب- شعر:

و اِنَّكَ»<sup>(۶)</sup> لو رأیت ابا عمیر ملأت یدیک من غدر و ختر

آنکه در آمد و در وعظ مردم گرفت»<sup>(۷)</sup>: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، ای مردمان از مؤمن و کافر»<sup>(۸)</sup> و برّ و فاجر؟ اتَّقُوا رَبَّكُمْ، بررسی از خدای و اجتناب کنی از معاصی او. و آخسوا یوماً، و بررسی از روزی که، لا یجزی والد عن ولده، که هیچ پدر غنا نکند از

(۱). مآخذ شعری: الدنان.

(۲). همه نسخه بدلها و.

(۳). آج، لب: لدلالة.

(۴). چاپ شعرانی (۸۲/۹) و بهری از ایشان جاحد و کافر نعمت باشند.

(۵). همه نسخه بدلها نعمت.

(۶). برخی مآخذ شعری: فأنک.

(۷). همه نسخه بدلها بجز کا گفت.

(۸). آب: مؤمنان و کافران.

صفحه : ۳۰۵

فرزند» (۱)، و او را سود ندارد» (۲) و به جای او بنه ایستد، و خویشتن به فدای او نکند. و لَا مَوْلُودٌ، و نه نیز هیچ فرزند غنا نکند از پدرش. إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ، که وعده خدای حق است و درست. فَلَا تُغْرَبُكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا، نباید تا زندگانی دنیا شما را مغرور کند و بفریباند. و لَا يُغْرَبُكُمْ بِاللَّهِ الْعَزَّوَجُرُّ، و شما را مغرور مکناد به خدای شیطان. و «الغرور»، الكثير الاغترار، بنای مبالغت است. بیشتر مفسران گفتند: مراد شیطان است. سعید جبر گفت: غرور آن باشد که معصیت کند و بر خدای تمنای مغفرت کند. آنکه گفت: إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ، مفسران گفتند: آیت در مردی آمد نام او وارث بن عمرو. از اهل بادیه پیامد و رسول را پرسید که: قیامت کی خواهد بود! و خبر ده ما را تا باران امسال چند خواهد آمدن» (۳) که دل ما در آن بسته است برای مواشی! و اهل من آبتن است، بگو تا چه زاید چون بار بنهد! و بگو تا حال ما فردا [۲۲۹-ر] چه خواهد بود! و بگو تا من به کدام زمین خواهم مردن! خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. عبد الله عمر گفت: که رسول - علیه و علی آله السلام» (۴) - گفت:

۵. «مفاتیح الغیب خمسۀ»

فی قوله: وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ» (۶) إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ - تا به آخر.

عمرو بن سعید» (۷) گفت رسول را که: یا رسول الله؟ علمی هست که تو را نداده‌اند! گفت: مرا علمی بسیار نکو دادند» (۸) و لکن بسیار علم است که مرا ندادند، آنکه آیت بر خواند و گفت: اینکه پنج چیز جز خدای» (۹) نداند. حق تعالی گفت در اینکه آیت که: علم قیامت بنزدیک خدای است، و علم آن که باران کی فرود آرد.

(۱). همه نسخه بدلها: فرزندش.

(۲). آط، آب، آج، لب، مش: سود نتواند کرد.

(۳). همه نسخه بدلها بجز کا: خواهد آمد. [...]

(۴). آط، آب، آج، لب: رسول - علیه السلام.

(۵). همه نسخه بدلها: خمس، اساس در حاشیه، خطی متفاوت از متن: خمس.

(۶). سوره انعام (۶) آیه ۵۹.

(۷). آج، لب: اینکه سعید، آب، مش: عمرو بن سعد، کا: عمرین.

(۸). آب، مش: داده‌اند.

(۹). آب: جز خدای تعالی کس.

صفحه : ۳۰۶

وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ، و او داند که در رحم آبستنان» (۱) چیست از نر و ماده، و کس نداند که فردا چه خواهد کردن، و کس نداند که به کدام زمین فرمان خدای به او رسد.

و قوله: بِأَيِّ أَرْضٍ، با آن که زمین مؤنث است در او چند قول گفتند: یکی آن که ابی کعب «بأَيِّ أَرْضٍ» خواند، جز آن است که اینکه شاذ است. وجه [دگر]

» (۲) در او آن است که: «ارض» را تأنیث نه حقیقی است، هم تذکیر روا باشد در او هم تأنیث، و اگر چه تأنیث غالب است.

و گفتند: مراد به زمین مکان است، رجوعا الی المعنی، و علی هذا قول الشاعر:

فلا مزنة و دقت ودقها و لا ارض اقبل ابقالها  
 إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ، که خدای عالم است و دانا، و تکرار آن برای اختلاف لفظ کرد.

(۱). آب، آج، لب، مش: آبستن، آط: آبستان.

(۲). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

صفحه : ۳۰۷

### سورة السجدة

«۱» اینکه سورت مکی است، و عدد آیات او سی است در کوفی، و بیست و نه در عدد «۲» بصری. و سیصد و هشتاد کلمت است، و هزار و پانصد حرف است.

عبد الله عیاس روایت کرد از ابی کعب که رسول - صلی الله علیه و علی آله - گفت: هر که او سورت سجده «۳» بخواند، چندان ثواب دهند او را که ثواب آن کس که در شب قدر در عبادت با روز آرد.

و جابر بن عبد الله انصاری گفت: رسول - صلی الله علیه و علی اله - هیچ شب نخفتی تا اینکه سورت و سوره الملک بر نخواندی، و گفتی: اینکه دو سورت زیادت است بر دگر سورت های قرآن به هفتاد حسنه، و هر که اینکه «۴» سورت بخواند او را هفتاد حسنه بنویسند، و هفتاد سیئه بسترند، و هفتاد درجه ترفیع «۵» کنند.

### [سورة السجده (۳۲): آیات ۱ تا ۱۷]

#### [اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم (۱) تَنْزِيلِ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲) أَمْ يَقُولُونَ افترأه بل هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِنُنذِرَ قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۳) اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ (۴)

يُدَبِّرُ الْأُمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعِدُّونَ (۵) ذَلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۶) الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ (۷) ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ (۸) ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ (۹)

وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ (۱۰) قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ (۱۱) وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ (۱۲) وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (۱۳) فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۴)



إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ (۱۵) تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ (۱۶) فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۷)

### [ترجمه]

به نام خدای مهربان بخشاینده  
سوگند به حروف معجم.  
که فرستادن قرآن «۶» نیست شک «۷» در او از خدای جهانیان.

- (۱). نام اینکه سوره در برخی تفاسیر «مضاجع» خوانده شده.
- (۲). همه نسخه بدلها: عدد در.
- (۳). آج، لب: سوره السجده.
- (۴). همه نسخه بدلها دو.
- (۵). همه نسخه بدلها: برفع.
- (۶). آط، آج، لب: فرو فرستادن کتاب که. [.....]
- (۷). آط، آج، لب: شکی.

صفحه : ۳۰۸

یا می گویند فرا بافت «۱» محمّد قرآن را، بلکه او حق و راست است از خدای تو تا بیم کنی گروهی را که نیامد بدیشان از بیم کننده از پیش تو تا مگر ایشان راه یابند.

خدای - عز و جل - آن است که بیافرید آسمانها و زمین و آنچه میان آسمان و زمین است در شش روز، پس راست بیستاد و مستولی گشت «۲» بر عرش، نیست «۳» شما را از جز او از «۴» دوستی و نه شفیع «۵»، ای نگیرید پند «۶» و یاد نیاورید تدبیر می کند کار و فرمان را از آسمان سوی زمین، پس بر می شود سوی او در روزی که بود اندازه آن هزار سال از آنچه بر شمرد شما.

آن است داننده نهان «۷» و آشکار بی همتا و بخشاینده.

آن که نیکو کرد هر چیزی را آفرینش او، و اول بیافرید «۸» مردم را «۹» از گل.  
پس کرد زاده او از آبی بیرون کشیده از پشت مرد، از آبی خوار و ضعیف «۱۰».  
پس راست «۱۱» گردانید او را مردمی، و در دمید در او از روح او «۱۲» تا زنده شد و

(۱). آط، آب، مش: که فرا بافته.

(۲). آط، آج، لب: پس بن ..... ای، آب، مش: پس مساوی شد.

(۳). آط مر.

(۴). آط، آج، لب: هیچ.

(۵). آب، مش: شفاعت خواهی.

- (۶). آط، آج، لب: چرایند نگیرید.  
 (۷). آط، آج، لب: نهانها.  
 (۸). آط، آج، لب، مش: و ابتدا کرد آفریدن.  
 (۹). آط، آب، آج، مش: آدمی را.  
 (۱۰). آط، آج، لب: از آب گنده، آب، مش: آبی ضعیف.  
 (۱۱). آط، آج، لب: راست اندام.  
 (۱۲). آط، آج، لب: خود.

صفحه : ۳۰۹

کرد شما را گوش شنوا، و چشمها بینا و دلها، اندک است آنچه شکر می کنید» (۱).  
 و گفتند: ای چون نیست گردیم» (۲) اندر زمین، ای ما را زنده کند اندر آفرینشی نو» (۳) بل که ایشان به باز رسیدن به خدای ایشان کافراند» (۴).

بگو یا محمد بمیراند شما را فریشته مرگ آن که موکل کرده‌اند به شما، پس سوی خداوند شما» (۵) باز گردانندتان» (۶).  
 و اگر بینی تو چون جرم کنندگان باز پس افگندگان باشند از تشویر سرهای خویش» (۷) را از نزدیک خداوند ایشان، گویند: ای خداوند ما بدیدیم ما و بشنیدیم ما باز گردان ما را با دنیا تا بکنیم نیکی، بدرستی که ما بی گمانانیم» (۸).  
 و اگر خواستیمی» (۹) ما بدادیمی» (۱۰) هر تنی را راه راست او، و لکن واجب شد گفتار از من که هر آینه پر کنم دوزخ را از پری و آدمی همگان.

پس بچشید بدانچه فراموش کردید فرا رسیدن اینکه روز شما اینکه، بدرستی که ما فراموش کردیم شما را و بچشید عذاب جاویدان بدانچه بودید شما می کردید.

- (۱). آط، آج، لب: اندکی اند سپاس دارنده. [...]  
 (۲). آط، آج، لب: چون گم شدند، آب، مش: چون ما ناپدید شده باشیم.  
 (۳). آب، مش: آیا در دیگر آفریدن نو خواهیم بود.  
 (۴). آط، آج، لب: به دیدار پروردگار خود کافر شدند.  
 (۵). آط، آج، لب: خود.  
 (۶). آط: باز گردیدید، آج، لب: باز گردید.  
 (۷). آط: فرود افتنده سرها خود، آج، لب: فرود افشاند سر خوانده، آب، مش: در پیش افگنده باشند سرهای خود.  
 (۸). آب، مش: یقین دانستگانیم.  
 (۹). آط، آج، لب: خواهیم.  
 (۱۰). همه نسخه بدلهای: بدهیم.

صفحه : ۳۱۰

بدرستی که ایمان آورد» (۱) به نشانه‌های ما آنان که چون یاد کنندشان بدان بیوفتند» (۲) سجود کنندگان و تسبیح کردند به شکر

خداوند خویش را، و ایشان نکنند گردن کشی.

دور می‌شود» (۳) پهلوه‌های ایشان از خوابگاه» (۴) می‌خوانند خداوند خویش ترسان و امید دارند و از آنچه روزی کردیم ایشان را نفعه کنند.

نمی‌داند تنی» (۵) آنچه پنهان کرده‌اند ایشان را از روشنی چشمها پاداش دادنی بدانچه بودند می‌کردند [۲۳۱-ر]

قوله تعالی: الم، تَنْزِيلُ الْكِتَابِ، «تنزیل» مرفوع است به خبر ابتدای محذوف. و بعضی گفتند: الم، در محل رفع است و تَنْزِيلُ خبر اوست. لا- رَبِّبَ فِيهِ، در او شک» (۶) نیست، و گفتند: صورت خبر است و معنی امر، ای لا- تَرْتَابُوا فِيهِ، شک مکنید در او. مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ، «من»، تَعَلَّقَ دارد به تنزیل، یعنی از قبل خدای است و از نزدیک اوست، و «۷» هیچ وجه معقول نیست اضافه کلام را با او، جز آن که فعل اوست و گفته او.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ» (۸) بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ، بل اینکه قرآن حق و صدق است از

(۱). آط، آج، لب: که بگردیدند، آب، مش: که ایمان دارند.

(۲). آط، آج، لب: بر روی افتند.

(۳). آط، آج، لب: برخیزند، آب، مش: تا یکسو شود.

(۴). آط، آج، لب ها، آب، مش: بسترها.

(۵). آب، مش: پس نداند هیچ کس. [.....]

(۶). همه نسخه بدلها بجز کا: شکي.

(۷). مش به.

(۸). همه نسخه بدلها و.

(۹). آج، لب: ام يقولون.

(۱۰). همه نسخه بدلها: فرا بافته است.

صفحه : ۳۱۱

خدای تعالی. لَتُنذِرَ قَوْمًا، تا بترسانی قومی را که ایشان را نذیری و پیغامبری نیامد از پیش تو.

قتاده گفت: امتی بودند امی پیش از محمد، ایشان را پیغامبری نبود در آن عهد.

عبد الله عزیاس گفت: و مقاتل: اینکه در زمان فترت بود میان عیسی - علیه السلام - و محمد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آله. لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ، تا همانا راه یابند و مهتدی شوند.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، خدای آن است» (۱) که بیافرید آسمان و زمین و آنچه میان ایشان است» (۲) در شش روز، یعنی در مقداری از زمان که تقدیر آن شش روز باشد، چه پیش از خلق آسمان و زمین و آفتاب روز و شب نبود. ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ، آنکه مستولی شد بر عرش. مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ» (۳) يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، تدبیر کارها او می‌کند از آسمان تا» (۴) زمین.

گفتند» (۵) معنی آن است که وحی او می‌فرستد از آسمان به زمین بر دست جبریل» (۶).

ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ، آنکه بر بالا- شود به او و بنزدیک او، یعنی به آسمان و آن جای است که در آن جا کس» (۷) را ملکی و ملکی نیست

جز او را، مختص است قدیم تعالی به تصرف در او، نه آن که او بر آسمان است، و مثله قوله: «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي» (۸) «وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ» (۱۰) «فِي يَوْمٍ، أَي مِنْ أَيَّامِ الدُّنْيَا. كَانِ مِقْدَارُهُ» یعنی مقدار طریق «(۱۱)». «أَلْفَ سَنَةٍ» در رهی «(۱۲)» و مسافتی که مقدار آن هزار ساله بود، پانصد ساله راه به فرود آمدن و پانصد

(۱). آط، آب، مش: خدای است، آج، لب: خدای راست.

(۲). آب فی سِتَّةِ أَيَّامٍ

(۳). همه نسخه بدلها: اینکه قسمت اخیر آیه را ندارند.

(۴). همه نسخه بدلها به.

(۵). آط، آج، لب: گفت، آب: گفته‌اند.

(۶). همه نسخه بدلها علیه السلام.

(۷). همه نسخه بدلها: کسی.

(۸). سوره صافات (۳۷) آیه ۹۹.

(۹). همه نسخه بدلها فی. [...]

(۱۰). سوره نساء (۴) آیه ۱۰۰.

(۱۱). همه نسخه بدلها: طریقه.

(۱۲). آط، آب، مش: روزی، آج، لب: روز.

صفحه : ۳۱۲

ساله راه به صعود «(۱)» بر شدن، یعنی اگر یکی از بنی آدم خواهد تا قطع آن مسافت کند به هزار سال قطع تواند کردن بر اینکه تأویل. معنی آیت وصف مقدار عروج فریشتگان باشد به آسمان، و مقدار مدت نزول ایشان. اما قوله: «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانِ مِقْدَارُهُ [خَمْسِينَ]»

«(۲)» باشد بن باشد بن، بر اینکه تأویل مدت مقدار مقطع مسافت باشد از زمین تا به سدره منتهی «(۴)» که مقام جبریل است. گفت جبریل و فریشتگان «(۵)» که با او باشند از ساکنان سدره منتهی «(۶)» پنجاه هزار ساله قطع مسافت کنند در روزی از روزهای دنیا، اینکه معنی قول مجاهد است و قتاده و ضحاک.

ابو هریره روایت کرد که، رسول - علیه السلام - گفت: یک روز فریشته‌ای آمد به نزد من از خدای تعالی به پیغامی «(۷)». چون پیغام بگزارد، یک پای بر گرفت و بر آسمان نهاد و دگر پایش بر زمین «(۸)».

بعضی دگر گفتند: معنی آیت آن است که خدای تعالی تدبیر می‌کند کارهای دنیا «(۹)» از آسمان تا به زمین در مدت ایام بقای دنیا، آنگه کار و تدبیر کار با او شود پس انقضاء و انقطاع ایام دنیا در روزی که مقدار او هزار سال بود، و آن روز قیامت است. و اما قوله: «خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ» (۱۰) «مِمَّا تَعُدُّونَ، یعنی از سالیان شما که می‌شماری سالی دوازده ماه سیصد و شست «(۳)» روز.

ذَلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ، اوست که دانای نهان و آشکار است و عزیز و بخشاینده است.

اللَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ، آن خدای که نکو بکرد هر چیزی را خلقت او.

نافع خواند و اهل کوفه: «خلقه» علی الفعل الماضي «(۴)»، معنی آن باشد که: نکو آفرید آنچه آفرید. و قوله: «خَلَقَهُ» بر اینکه قراءت جمله باشد از فعل و فاعل در محل جر بر صفت شیء. و باقی قراء «خلقه» «(۵)» خواندند به سکون «لام».

آنکه در وجه اعراب و معنی او خلاف کردند، قول نکوتر آن است که: نصب او بر بدل «۶» الاشتمال «۷» است، و تقدیر او آن که: احسن خلق کل «۸» شیء، و مثله قوله:

يَسْتَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ «۹» وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ، و ابتدای خلق آدم از گل کرد.

(۱). بیت در نسخه بدلها نیامده است. [.....]

(۲). همه نسخه بدلها: برفته.

(۳). همه نسخه بدلها: شصت.

(۴). همه نسخه بدلها و.

(۵). آج، لب و.

(۶). آط، آب، مش: بر بدل بود بدل.

(۷-۸). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۹). سورة بقره (۲) آیه ۲۱۷.

(۱۰). همه نسخه بدلها: ایقان.

(۱۱). همه نسخه بدلها: خلق او.

صفحه : ۳۱۴

ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ أَنْكَه نسل و فرزندان او را بیافرید، و «جعل»، به معنی خلق است اینکه جا، و «نسل» فرزند باشد و واحد و تشبیه و جمع در او بر یک وجه بود. و مراد به «سالله» نطفه است، و اصل او هر چیزی باشد که از چیزی بیرون آید، و فرزند را «سالله» خوانند لانسالله من الأب و الام، قال الشاعر - شعر:

فجاءت به غضب الاديمن غضنفرًا سالله فرج كان غير حصين

و مثله: السلية، قال [الشاعر]

«۱» - شعر:

سليلة سابقين تاجلاها اذا نسبا يضمهما الكراع

من ماء مهين، از آبی ضعیف، و اصله من المهنة و هي الخدمة.

ثُمَّ سَوَّاهُ، آنکه آدمی را خلقی سواء تمام بیافرید. وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ، و روح در او دمید و جان در او آفرید. وَ جَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ، و شما را چشم و گوش و دل بیافرید. قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ، آنکه گفت: اندک شکر می کنی او را، یعنی بر اینکه نعمتها که با شما کرد، و «ما» مصدری است.

وَ قَالُوا إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ، ای هلکنا و بطلنا و صرنا ترابا. و گفتند: چون ما در زمین هلاک و ناچیز و ناپدید شده باشیم، و اینکه اصل ضلال «۲» است در لغت يقول العرب: ضل الماء في اللبن اذا ذهب فيه فلم يظهر و لم يتميز، و قولهم: اضل الميت، ای دفنه، و قال الشاعر - شعر:

و اب مصلوّه بعین جلیّه و غودر بالجولان حزم و نائل

ای دافنوه.

ابن محیصن خواند: «صللنا» به کسر «لام». و حسن بصری خواند: «صللنا»، به «صاد» غیر معجم، من قولهم «۳»: صلّ اللحم و اصل- اذا اتتن، چون ما در زمین مردار شویم.

أَإِنَّا لَنفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ، ما را دگر باره خلقی نو خواهند آفریدن! اینکه منکران بعثت و نشور گفتند، حکایت قول ایشان است، حق تعالی گفت در حق ایشان: بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ، ایشان به لقای خدای و بازگشت با سرای جزا کافرند.

(۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها: اضلال.

(۳). اساس: قوله، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

صفحه: ۳۱۵

قُلْ، بگو ای محمد: يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ [الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ، که جان شما بر دارد ملک الموت]

«۱»، که او را بر شما موکّل کرده‌اند، یعنی به قبض روح شما.

در خبر است که رسول- صلی الله علیه و علی آله- گفت: شب معراج که مرا به آسمان بردند انواع فریشتگان را می‌دیدم همه در روی من می‌خندیدند [۲۳۲- ر]

با بشر و «۲» بشاشت و طلاق و وجه. فریشته‌ای را دیدم با سهم و هیبت بر کرسی نشسته و لوحی در دست گرفته و در او می‌نگرید. من بر او سلام کردم، مرا جواب داد و در روی من تبسم نکرد، و چشم با لوح افکند.

من گفتم: یا جبریل؟ اینکه کیست که مرا هیچ بشاشتی نمود، و در روی من بنخندید! گفت: اینکه ملک الموت است، تا خدای او را بیافریده است او نخندیده «۳» است. من بر او فرا شدم «۴»، گفتم: یا ملک الموت؟ تو به یک ساعت «۵» به همه جهان چگونه برسی! گفت: من از اینکه جا که تو می‌بینی که هستم نجبم «۶»، و لکن حق تعالی اینکه دنیا را در پیش من چنان نهاده است که «۷» خوانی در پیش کسی بنهند، چنان که دست او هر کجا که «۸» خواهد برسد من در زمین می‌نگرم هر کجا خواهم دست دراز کنم، و نیز مرا اعوان باشند از ملائکه رحمت و عذاب، آن جا که خواهم «۹» ایشان را بفرستم.

گفتم: اینکه لوح چیست! گفت: بر اینکه لوح نام آنان است که آجال ایشان در اینکه سال خواهد بودن. من می‌نگرم هر که او را وقت در آمده باشد جان او بردارم.

مجاهد گفت: زمین در پیش او چون تشتی «۱۰» است، هر کجا خواهد دست دراز کند.

مقاتل و کلبی گفتند: ما را روایت «۱۱» کردند که، نام ملک الموت عزرائیل «۱۲» است،

(۱). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط و با توجه به مفهوم عبارت، تصحیح شد.

(۲). مش: بشره. [...]

(۳). مش: است هرگز نخندیده.

(۴). همه نسخه بدلها و.

(۵). مش: یک ساعته.

- (۶). مش: بنجنیم.  
 (۷). آط، آج، لب: چون.  
 (۸). آط، آب، مش او.  
 (۹). آب که.  
 (۱۰). آب، آج، لب، مش: طشتی.  
 (۱۱). آط، آب، مش: مقاتل گفت و کلبی روایت.  
 (۱۲). آب، مش: عزرائیل.

صفحه: ۳۱۶

و او را چهار پر است: یکی به مشرق، و یکی به مغرب، و یکی به اقصای عالم آن جا که مهب باد صباست، و دگر پر به دگر «۱» اقصای آن جا که مهب باد جنوب است، و بک پای به مشرق دارد و یک پای به مغرب «۲»، و خلقان در «۳» پیش او و دنیا چنان است که گفت «۴» دست یکی از ما در پیش دگر دست که بی رنج آنچه خواهد از او بگیرد، او جان خلق همچین بر دارد. و او را اعوانند از فریشتگان رحمت و فریشتگان عذاب.  
 عبد الله عباس گفت: یک گام او چندان باشد که از مشرق تا به مغرب.  
 معاذ جبل گفت: ملک الموت را حربه‌ای است که از مشرق تا به مغرب برسد «۵».  
 و او در روی مردم می‌نگرد هر روز دو بار. چون کسی را بیند که اجل بنزدیک «۶» رسیده باشد، سرش به آن حربه بزند، و گوید: پس از اینکه زیارت او در میان مردگان کنید.  
 شهر بن حوشب گفت: یک «۷» روز ملک الموت در نزدیک سلیمان شد - علیهما - السلام - از جمله همنشینان او در یکی می‌نگرید، تا چند بار به او نگرید. چون برفت آن مرد گفت سلیمان را: یا رسول الله؟ اینکه مرد که بود! گفت: ملک الموت بود.  
 گفت: در روی من بسیار می‌نگرید، ترسم «۸» مرا اجل نزدیک رسیده است، و لکن یا رسول الله؟ اگر باد را فرمایی تا مرا به زمین هند برد. سلیمان باد را فرمود تا او را به زمین هند برد و بنهاد.  
 بر دگر روز ملک الموت با پیش سلیمان آمد. سلیمان گفت: یا ملک الموت؟ دیروز «۹» در فلان مرد از همنشینان من بسیار می‌نگریدی، چرا! گفت: تعجب آن را که خدای مرا فرموده بود که جان او بر دارم «۱۰» به زمین هند، و من او را بر «۱۱» تو دیدم؟

- (۱). آب، مش: پر دیگر.  
 (۲). آج، لب، مش دارد.  
 (۳). همه نسخه بدلها: از.  
 (۴). همه نسخه بدلها: کف. [.....]  
 (۵). آج، لب: برسید.  
 (۶). همه نسخه بدلها: اجل او نزدیک.  
 (۷). آط، آج، لب: یکی.  
 (۸). مش که.  
 (۹). اساس: دی روز/ دیروز.

(۱۰). آط، آب، مش: بردار.

(۱۱). آط، مش: نزدیک، آب، آج، لب: بنزدیک.

صفحه: ۳۱۷

گفت: پس چه کردی! گفت: به زمین هند جانم برداشتم، ندانم تا چون رسید به مدّت «۱» نزدیک آن جا، و هو  
قوله - علیه السلام: اذا اراد الله قبض عبد بارض جعل له فيها حاجه

، چون خدای خواهد تا جان بنده‌ای به زمینی بردارد، او را آن جا حاجتی کند. اگر گویند: چگونه جمع کنی میان اینکه آیات تا  
متناقض نشود من قوله: الله يتوفى الأنفس حين موتها «۲» قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ، و قوله: تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا «۳» وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم  
بِاللَّيْلِ «۴» وَ لَوْ تَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ، گفت: و اگر بینی ای محمّد چون گناهکاران بنزدیک خدای سرها در  
پیش افکنده باشند [۲۳۲-پ]

از شرم گناهی «۷» که کرده باشند. رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا، ای یقولون «۸»: اینکه از جمله آن جایهاست که قول محذوف باشد اینکه «۹»  
جا، می گویند: بار خدایا؟ ما بدیدیم و بشنیدیم. فَارْجِعْنَا، ما را با دنیا بر تا عمل صالح کنیم که ما را علم یقین حاصل شد. و جواب  
«لو» از کلام محذوف است، تقدیر آن که: «لو تری لرأیت امرا فظیعا «۱۰» اگر آن کار بینی عظیم «۱۱» دیده باشی. -----  
----- (۱). همه نسخه بدلها: به مدتی. (۲). سوره زمر (۳۹) آیه ۴۲. (۳). سوره انعام (۶) آیه ۶۱. (۴).  
سوره انعام (۶) آیه ۶۰. (۵). همه نسخه بدلها: بردارد. (۶). کذا: در اساس، دیگر نسخه بدلها «را» ندارد. (۷). همه نسخه بدلها:  
گناهان. [.....]

(۸). چاپ شعرانی (۹۰ / ۹) ربنا. (۹). مش: آن جا. (۱۰). همه نسخه بدلها بجز کا: قطیعا. (۱۱). آط، آب، مش: اگر آن بینی کاری  
عظیم. صفحه: ۳۱۸ وَ لَوْ شِئْنَا لَأَتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا، گفت: اگر ما خواستمانی هر نفسی را هدی بدادمانی «۱»، یعنی اگر ما  
خواستمانی ارادت جبر و اکراه هر کسی را قهر کردمانی، و الجاء بر ایمان و افعالی کردمانی «۲» با او که عند آن ملجأ شدی به ایمان،  
و لکن مصلحت در تکلیف خلاف اینکه اقتضا می کند، چه مکلف باید تا ایمان به اختیار خود آرد تا مستحق مدح و ثواب باشد بر  
آن و بر ترک کفر، چه اگر ما او را الجاء کنیم بر آن، او را بر آن ثوابی نباشد. و معنی آیت اخبار است از قدرت او - جل جلاله - بر  
اینکه، و آن که اینکه متعذر نیست بر او «۳»، چون نمی کند نه از جهت تعذر نمی کند. وَ لَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي، و لکن قول از من  
سابق «۴» شده است و واجب که دوزخ پر کنیم از آدمیان و جّیان، و هو قوله «۵»: لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ  
أَجْمَعِينَ «۶» فذوقوا، ای ثمّ یقال لاهل النار: «ذوقوا»، پس گوئیم اهل دوزخ را «۷» بچشی. بِمَا نَسِيتُمْ، [ای]

«۸»، بما ترکتم، به آنچه رها کردی فرمان خدای و فراموش کردی جزای خدای تعالی. و بیان «لقاء» کرده‌ایم در مواضعی «۹»، و  
«هذا» اشارت است به روز. إِنَّا نَبِّئُكُمْ، ما فراموش کردیم شما را در دوزخ، یعنی رها کردیم شما را تا از جمله فراموشان شدی. و  
نسیان را که مضاف است با خدای تعالی چند تأویل باشد: یکی ترک، که نسیان در کلام عرب ترک باشد. و دوم، آن که با ایشان  
معامله فراموشان کند از طول عذاب، چنان که یکی از ما گوید: فلان در زندان فراموشان است چون او را مخمّد در زندان کرده  
باشند. ----- (۱). همه نسخه بدلها بجز کا: بدادیمی. (۲). همه نسخه بدلها: کردیمی.

(۳). همه نسخه بدلها و. (۴). همه نسخه بدلها: سبق. (۵). همه نسخه بدلها لایلیس. (۶). سوره ص (۳۸) آیه ۸۵. (۷). مش که. (۸).  
اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۹). همه نسخه بدلها: بجز کا مواضع. صفحه: ۳۱۹ دگر آن که، مراد جزای نسیان است، آن را  
نسیان خواند بر طریق ازدواج کقوله: وَ مَكْرُوا وَ مَكَّرَ اللَّهُ «۱» اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ «۲» فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ «۳» وَ ذُوقُوا عَذَابَ  
الْخُلْدِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، و بچشی عذاب جاودانی «۴» به آنچه کرده‌ای. کعب الاحبار گفت: چون روز قیامت باشد و خلاق را در



صعید سیاست بدارند و اهل دوزخ را به دوزخ سپارند، فریشتگان برخیزند و شفاعت کنند» (۵)، شفاعت ایشان مقبول «۶» شود. و جماعتی را از دوزخ بیارند [به شفاعت ایشان. آنکه پیغامبران برخیزند و]

«۷» شفاعت کنند، به شفاعت ایشان گروهی دگر بیایند» (۸)، آنکه شهیدان شفاعت کنند [آنکه مؤمنان شفاعت کنند]

«۹» تا آنکه که شفاعت شفیعان برسد رحمت بیاید. و اینکه بر سبیل توسع باشد، و گوید: بار خدایا؟ مرا نیز شفاعتی می‌رسد! حق تعالی گوید: بلی، شفاعت کن، گوید: بار خدایا؟ در که! گوید: در هر بنده‌ای و پرستاری که مرا یاد کرد در مقامی، یا از من بترسید، یا به من امید داشت، یا در همه عمر مرا یک روز بخواند به خوف یا به رجاء، او را از دوزخ [بر آر. ایشان را از دوزخ]

«۱۰» بر آرند جمله، تا در دوزخ نماند الا آن که خدای تعالی به او مبالات نکند. آنکه حق تعالی بفرماید تا در دوزخ‌ها گیرند» (۱۱) و در بندند. از آن پس هیچ راحت در او نشود، و هیچ غم از او بیرون «۱۲» نشود. و گویند، فریشتگان عند آن حال گویند «۱۳»: فُذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ - الاية. إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا، آنکه گفت: به حقیقت ایمان آنان دارند به آیات ما که چون ایشان را تذکیر کنند، و ذکر ما «۱۴» یاد دهند ایشان -----  
(۱۳-۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۵۴. [.....]

(۲). سوره بقره (۲) آیه ۱۵. (۳). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۴. (۴). آج، لب: جاویدانی، کا: جاودان. (۵). مش و. (۶). مش: قبول. (۱۰-۹-۷). اساس: افتادگی دارد، از آط، افزوده شد. (۸). همه نسخه بدلها: بیارند. (۱۱). همه نسخه بدلها: ندارد. (۱۲). همه نسخه بدلها: بیرون. (۱۴). همه نسخه بدلها: من. صفحه: ۳۲۰، به روی در آیند به سجده و تسبیح کنند به حمد و شکر من، و استکبار نکنند و استنکاف ندارند از آن. و بنزدیک اصحاب ما اینکه جایگاه سجده واجب است بر خواننده و مستمع، اما سامع بر او واجب نیست سجده. تَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ، آنکه گفت: از صفت ایشان اینکه بود [۲۳۳-ر]

که، پهلوهای ایشان بر بستر نیارآمد. و «تجافی» «۱» تفاعل باشد از جفا، و آن نبو «۲» و ارتفاع باشد، بقول العرب: جاف ظهرک عن الجدار، و جفت عینه من الغمض، اذا لم تنم. مالک دینار گفت: از انس مالک پرسیدم اینکه آیت و گفتم که بودند آنان که پهلوها از بستر برداشتند، و چه بود عبادت ایشان! گفت: جماعتی از اصحاب رسول در «۳» میان نماز شام و خفتن نماز کردند، آیت در حق ایشان آمد. عبد الله عمر گفت: رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ - گفت: هر که او تعقیب کند «۴» میان نماز شام و خفتن، خدای تعالی برای او دو گوشک بنا کند در بهشت هر یکی یک ساله راه، و در او چندان درختان میوه باشد که اگر اهل دنیا از مشرق تا به مغرب حاضر آیند ایشان را کفایت باشد، و آن نماز تائبان باشد، و آن را ساعت غفلت گویند. و از جمله دعای مستجاب که آن را رد نکنند دعایی بود که میان نماز شام و خفتن کنند. هشام بن سالم روایت کند «۵» از صادق - عَلَيْهِ السَّلَام - که او گفت: هر که او میان نماز شام و خفتن دو رکعت نماز کند «۶»، در رکعت اول «الحمد» بخواند، و «۷»: وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا «۸» وَ كَذَلِكَ نُنجِي الْمُؤْمِنِينَ «۹» وَ عِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ «۱۲» إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ «۳» قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ «۵» تَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ - الاية. ابو العالیه و حسن و مجاهد و ابن زید گفتند: قیام شب است به نماز شب برخاستن. معاذ جبل روایت کرد که: رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: تَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ، اینکه آیت در حق آنان آمد که نماز شب کنند. معاذ گفت: در بعضی سفرها با رسول بودم، گفتم: یا رسول الله؟ مرا علمی بیاموز که مرا به بهشت نزدیک کند و از دوزخ دور کند. گفت: یا معاذ؟ از چیزی عظیم پرسیدی. و اینکه سهل است بر آن که خدای بر او سهل کند: خدای را پرستی، و ----- (۱). آط، آج،

لب: هیچ حاجت از خدای نخواهد و الا روا کند. (۲). همه نسخه بدلها بجز کا نماز. (۳). سوره زلزله (۹۹) آیه ۱. (۴). مش: دویم. (۵). سوره اخلاص (۱۱۲) آیه ۱. (۶). آط، آب، مش: تحصن. (۷). همه نسخه بدلها: عدد. [.....]

صفحه: ۳۲۲ به او شرک نیاری، و نماز به پای داری، و زکات مال بدهی، و ماه رمضان روزه داری، و حج خانه بکنی. آنکه گفت: تو را ره نمایم بر درهای خیر: روزه سپر است و صدقه خشم خدای بنشانند و نماز شب در میانه شب. آنکه اینکه آیت برخوردار:

تَتَجَافَى جُنُوبَهُمْ تا به آخر «۱». آنکه گفت: تو را خبر «۲» دهم به ملائک و قوام اینکه جمله! گفتیم: بلی یا رسول الله؟ زبان خود به دست گرفت و گفت: اکفف لسانک، زبان نگاه دار. من گفتیم: یا رسول الله؟ ما را بخواهند گرفتن به گفتار زبان! گفت: یا معاذ: ثکلتک امّیک هل یکب الناس فی النار علی وجوههم الا حصائد السنتهم، مردم را در دوزخ فگند «۳»، الا آفت زبانشان! ضحاک گفت «۴»: مراد نماز شام و خفتن و نماز بامداد است که مردم «۵» به جماعت بکنند. شهر بن حوشب روایت کرد از اسماء بنت عمیس که گفت، از رسول - صلی الله علیه و علی اله - شنیدم [۲۳۳- پ]

که گفت: چون روز قیامت باشد و خلاق را در موقف عرض بدارند، و منادی ندا کند از قبل رب العزة ندایی که همه اهل جمع بشنوند: لیقم اللذین کانت تتجافی جنوبهم عن المضاجع، خیزید «۶» آنان که شب خاستگان بوده‌ای «۷» در دنیا؟ جماعتی بر خیزند اندک. آنکه گوید: برخیزید کسانی «۸» که خدای را شکر کرده‌ای در سزاء و سزاء؟ جماعتی دیگر برخیزند اندک، ایشان «۹» دو گروه را به بهشت برند. آنکه حق تعالی در حساب خلاق گیرد. آنکه حق تعالی وصف ایشان کرد «۱۰»، گفت: یدعون ربهم خوفاً و طمعاً، گفت: ایشان خدای را خوانند به خوف و طمع، یعنی به ترس و امید، گاه از عقابش «۱۱» -----

----- (۱). مش آیه. (۲). مش می. (۳). آج، لب: افگند. (۴). همه نسخه بدلها بجز کا آن است. (۵). همه نسخه بدلها: مرد. (۶). آط، آب، آج، لب: برخیزند، مش: برخیزند. (۷). همه نسخه بدلها: بوده‌اند. (۸). آج، لب: آن کسانی، کا: ای کسانی. (۹). همه نسخه بدلها هر. (۱۰). مش و. (۱۱). مش: عتابش. صفحه: ۳۲۳ می ترسند و گاه به رحمتش امید می‌دارند. و مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ، و از آنچه ما ایشان را روزی کرده باشیم نفقه کنند. آنکه حق تعالی برای ترغیب و تحریص مؤمنان و سایر مکلفان بر افعال خیر گفت: فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ هِيَ كَسَّ نَدَانْد. مَا أُخْفِيَ لَهُمْ، که چه نهاده‌اند و خبیه «۱» کرده «۲» برای او «۳» از ثوابی و نعمتی که چشم او به آن روشن شود. و «ما»، موصوله است. و گفتند: ابهامی، و اینکه ابهامی «۴» است که بر سبیل تعظیم. حمزه و یعقوب خواندند: «ما اخفی» به اسکان «یا» علی انه مضارع اخفیت، که چه خواهم نهادن و بجاردن «۵» برای ایشان. و قوت اینکه قراءت حرف عبد الله مسعود است که او خواند: «نخفی»، علی انه مضارع اخفینا. و محمد بن کعب در شاذ خواند: اخفی علی لفظ الماضي اضافه الی الله، یعنی اخفی الله. و باقی قراء خواندند: اخفی علی ما لم یسم فاعله من الماضي. ابو صالح روایت کرد از ابو هریره از رسول - صلی الله علیه و علی اله - که او گفت، خدای تعالی گفت: اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر، گفت: نهاده‌ام برای بندگان صالح آنچه هیچ چشم چنان دیده نیست «۶»، و هیچ گوش چنان شنیده نیست «۷»، و بر خاطر هیچ آدمی چنان گذشته نیست، از آنچه کس را بر آن اطلاع ندادند «۸». آنکه رسول را «۹» - علیه السلام - گفت: اگر خواهی اینکه آیت بخوانی: فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ هِيَ كَسَّ نَدَانْد. مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ. عبد الله مسعود گفت: در تورات نبشته است «۱۰»: لَقَدْ اَعَدَّ اللَّهُ لِلَّذِينَ تَتَجَافَى جُنُوبَهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ مَالًا - عَيْنِ رَأَتْ و لا - اذن سمعت و لا - خطر علی قلب بشر، و لا - یعلمه ملک مقرب، و انه لفی القرآن: فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ هِيَ كَسَّ نَدَانْد. مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ، گفت: ----- (۱). همه نسخه بدلها بجز کا: خفیه. (۲).

آج، لب: کرده‌اند. (۳). مش: ایشان. [.....]

(۴). آج، لب: ابهام. (۵). اساس: بدون نقطه، آط، آب، آج، لب: بجاردن. (۶). آج، لب: چشم ندیده است. (۷). آج، لب: چنان نشنیده است. (۸). همه نسخه بدلها: نداده‌اند. (۹). همه نسخه بدلها: ندارد. (۱۰). آب: نوشته‌اند، دیگر نوشته: نوشته است. صفحه: ۳۲۴ خدای «۱» ببجارد «۲» است برای آنان که پهلو از بستر بردارند «۳» آنچه هیچ چشم چنان ندیده است، و هیچ گوش چنان نشنیده است، و بر خاطر هیچ آدمی چنان نگذشته «۴» است، و هیچ فریشته مقرب نداند بدان «۵» و اینکه معنی در قرآن هست فی قوله: فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ هِيَ كَسَّ نَدَانْد. مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ، قوله: جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ، و آنکه بیان کرد که: اینکه برای آن کردم که جزا و مکافات بود بر آنچه کردند، یعنی بواجب و استحقاق «۶».

## [اشاره]

أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ (۱۸) أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۹) وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابِ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (۲۰) وَ لَنْذِيقَهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۱) وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ (۲۲) وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ (۲۳) وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ (۲۴) إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۲۵) أَوْ لَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ (۲۶) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَخَرَجَ بِهِ زُرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ (۲۷) وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۸) قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (۲۹) فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ وَانْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظَرُونَ (۳۰)

## [ترجمه]

ای آن کس که بود مؤمن چون آن کس بود که بود فاسق و کافر؟ نباشند برابر. اما آنان که ایمان آوردند و کردند نیکیها ایشان را بود بهشتهای آرام جای (۷)، فرود آوردنی (۸) اندر بهشت بدانچه بودند می کردند (۹). و امّا آنان که از فرمان خداوند - عزّ و علا - بیرون شدند، آرام جای ایشان بود آتش، هر گاه که خواهند که بیرون آیند از او باز گردانندشان در آن، و گویند ایشان را: بچشید عذاب آتش (۱۰) آن که بودید شما بدان به دروغ می داشتید. و بچشانیم ایشان را از عذاب نزدیکتر فرود (۱۱) عذاب بزرگتر، یعنی عذاب دوزخ تا مگر ایشان باز گردند. ----- (۱). آط، آب، آج، مش تعالی در توریت فرستاده است که خدای بنهاده است و. (۲). اساس: بدون نقطه، آط، آب، مش: بجارده. (۳). همه نسخه بدلها برای خدای. (۴). آط: نگزشته. (۵). کذا در اساس، همه نسخه بدلها: ندارد. (۶). همه نسخه بدلها قوله تعالی. (۷). آط: مأوی. [.....]

(۸). آب: فرود آمدنی. (۹). آط، آب، آج، لب، مش: بدانچه کرده باشند. (۱۰). آط، آج، لب، مش: دوزخ. (۱۱). آط، آب، آج، لب: جز. صفحه: ۳۲۵ و کیست ستمکارتر از آن کس که پند دادند او را به نشانه‌های خدای او، پس روی بگردانند از آن، بدرستی که ما از جرماکاران (۱) کینه کشند گانیم. و بدرستی که بدادیم ما موسی را - علیه السلام - کتاب توریت، مه باش (۲) در شکی از فرا رسیدن فرا موسی - علیه السلام - اندر قیامت، و کردیم آن را راه نمایی (۳) فرزندان یعقوب را - علیه السلام. و کردیم ایشان را از ایشان پیشوایانی، راه راست می برند به فرمان ما چون صبر کردند و بودند به نشانه‌های ما بی گمانان. بدرستی که خداوند تو او جدا باز کند (۴) میان ایشان روز قیامت در آنچه بودند در آن خلاف می کردند. ای نه نمود (۵) راه (۶) ایشان را چند (۷) که هلاک کردیم ما از پیش ایشان از گروهها، می روند در آرامگاههای ایشان بدرستی که در آن نشانه‌هاست، ای بنه می شنوند (۸)؟ (۹) ای نمی بینند که ما برانیم (۱۰) آب را سوی زمین ----- (۱). آط، آب، آج، لب، مش: گناهکاران. (۲). مه باش / مباح. (۳). آط، آج، لب: بیانی، آب: هدایت. (۴). آط، لب: حکم کند، آب، مش: جدا می کند. (۵). نه نمود / نمود. (۶). آط، لب: نه ره می نماید، آب، مش: آیا هدایت نمی کند. (۷). آط، آب، لب، مش: چند. (۸). بنه می شنوند / نمی شنوند. (۹).

اساس: تبصرون، به قیاس با نسخه آط، و با توجه به متن قرآن مجید، تصحیح شد. (۱۰). آط، آب، لب، مش: می رانیم. [.....]

صفحه: ۳۲۶ درشت سخت (۱)، پس بیرون آریم بدان کشت (۲)، می خورد (۳) از آن چهار پایان (۴) ایشان و تنهای ایشان، ای (۵) نمی بینند؟ و می گویند کی بود (۶) اینکه فتح و نصرت اگر هستید شما راست گویان [۲۳۵- ر]

. بگو یا محمد روز فتح (۷) نکند سود آنان را که کافر شدند ایمان آوردن ایشان، و نه ایشان را زمان دهند (۸). روی بگردان از ایشان و چشم می‌دار اینکه روز را که ایشان چشم می‌دارند هلاک تو را (۹). قوله (۱۰): «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ، گفت: آن کس که مؤمن باشد چنان بود که آن کس که فاسق باشد! با هم راست نباشند. مفسران گفتند: آیت در (۱۱) امیر المؤمنین علی آمد، و الولید بن عقبه بن ابی معیط - که برادر عثمان بود از مادر- و سبب نزولش آن بود که: میان ایشان چیزی برفت. ولید علی را گفت: تو کودکی، و انا ابسط منک لسانا و احد سنانا و املاً منک حشوا فی الکتیبه، و من از تو به زبان فصیحترم، و به سنان تیزتر، و در میان لشکر از تو پایدارتر. امیر المؤمنین او را گفت: اسکت؟ فأنک فاسق، خاموش باش که تو فاسقی. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ، آن کس که مؤمن بود چنان بود (۱۲) که آن کس که فاسق باشد! راست نباشد. و برای آن گفت: «لا- یستوون»، و «لا یستویان» نگفت که آیت اگر چه در ایشان (۱۳) آمد، حکم آیت عام است در جمله مکلفان، هیچ فاسق با هیچ مؤمن راست ----- (۱). آط، لب: به زمین خشک،

آب: بی نبات. (۲). آط، لب: کشتی، آب، مش: کشت را. (۳). آط، لب: تا بخورد، آب، مش: می‌خورند. (۴). آب: چارپایان. (۵). آب، مش: آیا. (۶). لب: کجا باشد. (۷). آط، لب مکه. (۸). آط، لب: در نگرند. (۹). آب: که ایشان انتظار کنندگان اند. (۱۰). همه نسخه بدلها تعالی. (۱۱). آب شأن. (۱۲). آط، آب، لب: باشد. (۱۳). آط، آب، لب، مش، کا دو. صفحه: ۳۲۷ نباشد. و نظم کلام اقتضای آن می‌کند که فاسق در آیت به معنی کافر است، برای آن که جمع بین الایمان و الفسق درست باشد، بین الکفر و الایمان درست نباشد (۱)، چه یک شخص هم مؤمن باشد هم فاسق، به ایمان مؤمن بود و به فسق فاسق، و آن (۲) مناقضه که از میان کفر و ایمان است از میان فسق و ایمان نیست. و اینکه ولید عقبه آن است که در عهد عثمان عفا (۳) از دست او بر کوفه عامل بود. شبی از شبها همه شب خمر خورد و بامداد مست به مسجد آمد و در محراب رفت و مست نماز بامداد چهار رکعت بگذارد. آنگه باز نگرید با قوم، هم در نماز گفت: «ازیدکم (۴) فانی نشیط»، بر چهار رکعت بیفزایم که من بنشاطم. مردم بدانستند که او مست است و آنچه می‌گوید نه بعقل می‌گوید. نامه‌ای به عثمان نوشتند، عثمان او را باز خواند. جماعتی از صالحان اهل کوفه با او برفتند و بر وی گواهی (۵) دادند که او خمر خورد و مست (۶) در نماز آمد، و نماز بامداد چهار رکعت کرد و گفت: «ازیدکم (۷) فانی نشیط». عثمان با علی مشورت کرد. امیر المؤمنین علی گفت: حد باید زدن او را هشتاد تازیانه. و عثمان به اشارت امیر المؤمنین او را حد زد. و اینکه حال در کوفه شایع شد و در آن اشعار گفتند. از آن جمله ایاتی است که حطیئه العبسی گفت - شعر: شهد الحطیئه یوم یلقى ربّه انّ الولید احقّ بالعدر نادی و قد تمّت صلاتهم ا ازیدکم ثملا و ما یدری فأتوا (۸) ابا وهب و لو فعلوا لقرنت بین الشّفع و الوتر حبسوا عنانک اذ جریت و لو ترکوا عنانک لم تکن (۹) تجری و قال اخر من اهل الکوفه - شعر [۲۳۵- پ]

تکلم فی الصلاه و زاد فیها علانیة و جاهر بالتفاق و فاح الخمر من سنن المصلی و انا و الجمیع الی فراق -----

----- (۸- ۱). آط، کا: جمع بین ایمان و کفر درست نباشد، بین ایمان و فسق درست باشد. [.....]

(۲). آط، آب، لب، مش، کا: و اینکه. (۳). اساس رضی الله عنه. (۴). آط، آب، لب، مش: گفت ازیدکم. (۵). آب، لب، مش، کا: گواهی. (۶). آط، آب، مش بود. (۷). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۹/ ۹۷): فأبوا. (۹). کذا: در اساس، آط، آب، لب، مش: یکن، چاپ شعرانی (۹/ ۹۷): لم تزل. صفحه: ۳۲۸ ازیدکم لکیما تحمدونی فما لکم و ما لی من خلاق فبؤسا (۱) للولید و ما اتاه الی یوم التغابن و التلاق (۲) و حسان بن ثابت گفت در حادثه او با امیر المؤمنین در عهد رسول، و نزول اینکه آیت در باب او [و]

«۳» معنی آیت: لیس من کان مؤمنا عرف الله کمن کان فاسقا خوّانا سوف یجزی الولید خزیا و نارا و علی لا شک (۴) یجزی الجنانا فعلی یجزی هناک جنانا و ولید هناک یجزی (۵) هوانا و اینکه ولید عقبه در اول عهد امیر المؤمنین علی، چون مهاجر و انصار بر او بیعت کردند، او بیعت نکرد و مروان بن الحکم و سعید بن العاص. امیر المؤمنین کس فرستاد و ایشان را بخواند و گفت: چرا توقف

می‌کنی از «۶» بیعت من، و خاص و عام و مهاجر و انصار بیعت کردند مرا، و اینکه بیعتی باشد لازم در گردن حاضر و غایب! ولید عقبه گفت: برای آن که تو ما را «۷» به کینه آورده‌ای، امّا کینه من با تو از آن است که پدر مرا به روز بدر بکشتی، و پدر سعید عاص را همچنین. و امّا مروان حکم، چون عثمان او را با مدینه آورد، او را عتاب و ملامت کردی. ما تو را به چند شرط بیعت کنیم: یکی آن که، ما را بر دیگران مزیتتی باشد در آنچه ما خواهیم. دیگر آن که چون از تو ترسیم به شام رویم بنزدیک «۸» معاویه. سهام «۹» آن که، کشندگان عثمان را بکشی. امیر المؤمنین - علیه السلام - جواب داد، گفت: امّا آنچه گفتی تو ما را به کینه آوردی: من نیاوردم و «۱۰» خدای و رسول و دین حق و شرع و اسلام شما را به کینه آورد. و امّا آنچه گفتی ما را «۱۱» مزیتتی «۱۲» باشد، هرگز نباشد شما را مزیتتی «۱۳» جز آنچه شرع راه ----- (۱). اساس: فیوما، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد. (۲). اساس: و التّلاقی / و التّلاق. (۳). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۴). اساس: لانک، که چون معنی محضلی نداشت با توجه به ضبط نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). آط، آب، لب، مش، کا: و ولید تجزی هناک. (۶). همه نسخه بدلها: در. (۷). همه نسخه بدلها: مرا. [.....]

(۸). آط، آب، لب، مش: بر. (۹). آب، مش، کا: سیم. (۱۰). همه نسخه بدلها: ندارد. (۱۱). همه نسخه بدلها: مرا. (۱۲-۱۳). همه نسخه بدلها بجز کا: مزیدی. صفحه: ۳۲۹ دهد. و امّا ترس شما از من، اینکه تو انم کردن که امن «۱» کنم شما را. و امّا کشندگان عثمان را، آنچه شرع راه دهد با ایشان کنم خود بی گفت شما چون ولی دم مطالبه کند. و بر گروهی معین درست شود. گفتند: اگر بیعت نکنیم چه کنی «۲»! گفت: محبوس کنم شما را تا بیعت کنی، و اگر طغیان کنی عقوبت کنم شما را بر آن تا در اینکه بیعت آید که مسلمانان در او «۳» آمدند جمله. چون آن بشنیدند بیعت کردند، و ولید عقبه اینکه بیتها بگفت - شعر: تقدّمت لّما لم أجد لی مقدّما امّامی «۴» و لا - خلفی سوی الموت مرحلا - و اودی ابن امی و الحوادث جمیة فوافی «۵» المنايا و الکتاب المؤجلا أتیت علیا غیر راض بامر و لا ناظر فیه محقّا و مبطلا فبايعته لّما رأى النّاس غیره و لم اک فیما کان من ذاک اولا و لا «۶» تجفوانی فالمدینه بلدة أقیم بها حتّی اری متحوّلا - و بالشّام امر واسع و معول و شیخ سیسعی للخطوب مرجلا - آنکه حق تعالی بیان جزای هر دو قوم کرد، گفت: أمّا اللّٰدین آمنوا و عملوا الصّالحات فلهم جنّات المآوی، گفت: امّا آنان که ایمان آرند «۷» و عمل صالح کنند، ایشان راست «۸» بهشتهای مأوی و مقام و مستقرّ. نزلّا، یعنی خیراتی و منافی و ثوابی که به ایشان فرود آید «۹». و قیل: لهم جنّات المآوی منزلا «۱۰»، یعنی جای نزول ایشان به بهشت بود. بما کأنوا یعملون، به آنچه کرده باشند. و أمّا اللّٰدین فسیقوا، و امّا آنان که فاسق باشند، فمأواهم النار، جای ایشان دوزخ بود. کلمّا أرادوا أن یخزّجوا منها أعیدوا فیها، هر گه که خواهند تا برون آیند از آن جا باز پس برند ایشان را. و قیل لهم، گویند ایشان را «۱۱»: بچشی عذاب آن دوزخ که به آن تکذیب کردی و به دروغ داشتی. -----

----- (۱). همه نسخه بدلها: ایمن. (۲). همه نسخه بدلها با ما. (۳). همه نسخه بدلها: ندارد. (۴). آط، آب، لب، مش: امّاما. (۵). چاپ شعرانی (۹/ ۹۸): نوافی. (۶). اساس: فلا، به قیاس با نسخه آط و اتّفاق نسخه بدلها، تصحیح شد. (۷). آط، آب، لب، مش، کا: دارند. (۸). همه نسخه بدلها: هست. (۹). همه نسخه بدلها: آرند. [.....]

(۱۰). کذا: در اساس، دیگر نسخه بدلها: نزلا. (۱۱). آب ذوقوا عذاب النار الّذی کنتم به تکذّبون، علیه ایشان من آنکه گفت: و لنذیقنهم، تا «۱» بچشانیم ایشان را از عذاب کمتر و نزدیکتر. دون العذاب الأكبر، جز عذاب مهتر و بزرگتر. ابی بن کعب و ابو العالیه و ضحاک و حسن و ابراهیم گفتند: عذاب ادنی رنجها و مصائب دنیاست و بیماریها و بلاهای دنیا. عکره گفت: حدّ است و رجم [۲۳۶- ر]

و تعزیر «۲». و عبد الله مسعود گفت و عبد الله بن الحارث: «۳» قتل بلیغ «۴» است در روز بدر. مقاتل گفت: قحط است که در مکه بود هفت سال تا مردم هر مردار که یافتند بخوردند، و هر استخوان و آنچه یافتند. مجاهد گفت: عذاب «۵» گور است، و عذاب اکبر باتّفاق عذاب دوزخ است. باقر - علیه السلام - گفت: عذاب اکبر خروج مهدی آل محمد بود بر ایشان «۶». لعلّهم یرجعون، تا همانا

باشد که باز آیند و توبه کنند، و اینکه عذاب ادنی لطف شود ایشان را در آنچه ایمان آرند و اختیار طاعت کنند تا عذاب اکبر از ایشان بگردد. وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا، گفت: کیست ظالمتر از آن کس که او را یاد دهند آیات من آنکه اعراض کند از آن و عدول نماید، یعنی، از او ظالمتر بر نفس خود و جالبتر مضرت را به خویشتن کس نباشد. آنکه گفت: إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ، ما از گناهکاران انتقام خواهیم کشیدن. گفتند: مراد به مجرمان، مشرکانند در آیت. معاذ جبل روایت کند (۷) که رسول - علیه السلام - گفت: سه کار (۸) است که هر که (۹) بکند معجز شود: هر کس که رایتی بندد بناحق (۱۰) یا در مادر و پدر عاق شود، یا با ظالمی برود تا او را یاری کند. آنکه بر خواند: إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ. -----

----- (۱). همه نسخه بدلها: ما. (۲). کذا: در اساس، به قیاس با دیگر نسخه بدلها و با توجه به معنی تصحیح شد. (۳). آط، آب: عبد الله ابی الحارث، کا: عبد الله بن الحرث. (۴). آب، مش: به تیغ. (۵). چاپ شعرانی (۹۹/۹) ادنی عذاب. (۶). همه نسخه بدلها بجز کا: بود ایشان را. (۷). همه نسخه بدلها: روایت کرد. (۸). آط، آب، آج، لب آن، کا: هر کس که. (۹). همه نسخه بدلها: هر کس که. (۱۰). آب: رایتی بناحق بر کرد. صفحه: ۳۳۱ و لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ، گفت: بدرستی که ما موسی را کتاب دادیم، یعنی توریت. فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ، به شك مباش از لقا و جزا و ثواب خدای. سَدَى گفت: مراد آن است که شك مکن در آن که او توریت از خدای (۱) تَلَقَىٰ كَرْدَ بَقُولٍ وَ رِضَا. عبد الله عبّاس گفت: مراد به «لقا»، آیاتی و دلالتی است که رسول - علیه السلام - شب معراج دید. و گفتند: ضمیر راجع است با موسی، یعنی شك مکن در آن که موسی را خواهی دیدن (۲) در قیامت. و گفتند (۳): «ها» ضمیر است از نامذکوری، و هو الاذی، یعنی شك مکن در آن که تو از قوم خود رنج بینی (۴) چنان که موسی دید. وَ جَعَلْنَا هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ، گفتند: ضمیر راجع است با موسی، و «هدی» به معنی هادی است، ما موسی را به راهنمای (۵) بنی اسرائیل کردیم. و گفتند: راجع است با کتاب، یعنی ما کتاب او را به لطف و بیان بنی اسرائیل کردیم. وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا، و ایشان را، یعنی (۶) بنی اسرائیل را [فی ما (۷) امامانی کردیم و مقتدایانی چون صبر کردند. زججاج گفت: معنی کلام شرط است، یعنی اگر شما نیز صبر کنی از شما امامان [فی ما (۸) کنیم چنان که از بنی اسرائیل کردیم چون صبر کردند. زججاج گفت: معنی کلام شرط است، یعنی اگر شما نیز صبر کنی از شما امامان [فی ما (۹) کنیم چنان که از بنی اسرائیل کردیم چون صبر کردند. حمزه و کسائی خواندند: «لما صبروا» به کسر «لام» و تخفیف «میم»، و «ما» مصدری باشد، ای بصبرهم، برای آن که ایشان صبر کردند. وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا [فی ما (۱۰) «إِنَّ رَبَّكَ»، خدای تو ای محمد فصل کند و ----- (۱).

همه نسخه بدلها بجز کا: از من. (۲). همه نسخه بدلها بجز کا: دید. [.....]

(۳). آب: گفته اند. (۴). همه نسخه بدلها بجز کا: رنج خواهی دیدن. (۵). آط، آب، مش: به رهنمای، آج، لب: به راهنمایی. (۶). همه نسخه بدلها: و از ایشان یعنی از. (۷). همه نسخه بدلها: ندارد. (۸-۹). مش: امامانی. (۱۰). همه نسخه بدلها بجز کا بحججنا. (۱۱). همه نسخه بدلها بل متیقن بودند و شاکر نبودند در او. (۱۲). همه نسخه بدلها: است. (۱۳). همه نسخه بدلها بجز کا: و جرم. صفحه: ۳۳۲ حکم کند میان ایشان در آنچه خلاف می کنند. آیت تسلیت رسول است و وعید ایشان. أَوْ لَمْ يَهْدِ لَهُمْ، صورت استفهام است و مراد تفریع، و فاعل «یهد» معنی «کم اهلکنا» است، یعنی او لم یهد لهم کثره من اهلکنا، ره [فی ما (۱) نمود ایشان را و متعظ نشدند به بسیاری هلاک آنان که ما ایشان را [فی ما (۲) هلاک کردیم از امتانی که پیش ایشان بودند. یَمَشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ، اینان در سرایهای ایشان می روند و می بینند آثار و علامات ایشان که چون بودند و چند بودند، و امروز از ایشان جز اثر نمانده است [فی ما (۳). و گفتند: یَمَشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ، حکایت فعل هلاک شدگان است، ای [فی ما (۴) هم یمشون فی مساکنهم امنین، و ایشان آمن [فی ما (۵) می رفتند در شهرهای خود. «إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لآيَاتٍ، در اینکه آیاتی و علاماتی [فی ما (۶) و عبرتی هست. أَفَلَا يَسْمَعُونَ، نمی شنوند اخبار ایشان، و گفتند: نمی شنوند آیات خدای تا متعظ شوند؟ أَوْ لَمْ يَرَوْا، [۲۳۶-پ]

نمی بینند، یعنی نمی دانند که ما آب را به زمین خشک درست رانیم که بر او هیچ نبات نباشد. و اصل کلمه از قطع باشد، یعنی باران

و نبات از او منقطع بود. من قولهم: سیف جراز ای قَطّاع، و ناقه جراز اذا كانت تأتي [فی ما «۷» علی کل شیء، و رجل جروز ای اکول، قال الزّاجز: ب جروز و اذا جاع بکی و در او چهار لغت است: جرز، و جرز، و جرز، و جرز. عبد الله عبّاس گفت: مراد آن است که ما [فی ما «۸» سیل و] فی ما «۹» رود آب به زمینهای بالا رانیم، و آن دههایی است بر بلندی نهاده میان شام و یمن. فَخَرَجَ بِهِ زَرَعاً، به او زرعی و کشتی برون آریم که ایشان و چهار پایان ایشان از آن می‌خورند. أَفَلَا يُبْصِرُونَ [فی ما «۱۰»] وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ، و می‌گویند، یعنی کافران [فی ما «۱»]: اینکه فتح کی خواهد بود [فی ما «۲»]! بعضی مفسران گفتند: مراد به فتح حکم است، یعنی اینکه روز فصل [فی ما «۳»] قضا و حکم که شما دعوی می‌کنی کی خواهد بود! و از آن جا [فی ما «۴»] حاکم را «فَتْح» گویند. کلبی گفت: فتح مکه خواستند [فی ما «۵»]، و سدی گفت: به فتح روز بدر خواستند که رسول - علیه السّلام - ایشان را تهدید کرده بود به آن و انذار کرده و گفته که: خدای تعالی ما را در اینکه روز بر شما ظفر خواهد داد. قُلْ، بگو ای محمد. یَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ، که روز قیامت هیچ کس را [فی ما «۶»] ایمان سود ندارد. و آنان که گفتند [فی ما «۷»]، مراد روز بدر است، گفتند: یعنی عند معاینه عذاب و گرفتار شدن ایشان در چنگال شما بر وجهی که دانند که محیصی نیست و خلاصی، چه مثل اینکه حال حالت [فی ما «۸»] الجاء باشد. وَ لَا هُمْ يُنظَرُونَ، و نه ایشان را نیز امهال دهند و تأخیر کنند، و روا بود که کلمه از نظر باشد به معنی [فی ما «۹»] رحمت، کقولہ: وَ لَا يَنْظَرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ [فی ما «۱۰»] فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ، از ایشان بر گرد و رها کن ایشان را. وَ أَنْتَظِرُ، و انتظار نزول عذاب کن به ایشان که ایشان نیز انتظار [می‌کنند. گفتند: انتظار]

[فی ما «۱۱»] دولت می‌کنند که ایشان را باشد بر شما. و گفتند: انتظار در حق ایشان مجاز است، یعنی عذاب به -----  
----- (۱). آج، لب را. (۲). آط: خواهد بودند. (۳). همه نسخه بدلها بجز کا و. (۴). مش: و اینکه است که، آط، آب، آج، لب، کا: و از اینکه جاست که. (۵). آج، لب: خواستندی. (۶). همه نسخه بدلها: روز فتح کس را. (۷). آب: گفته‌اند. [.....]

(۸). آج، لب: حال. (۹). همه نسخه بدلها بجز کا: باشد یعنی. (۱۰). سوره آل عمران (۳) آیه ۷۷. (۱۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. صفحه: ۳۳۴ ایشان آید لا محال تا به آن ماند که پنداری منتظر بودند، و مثله فی المعنی قول الشّاعر - شعر: جرت الرّیاح علی رسوم دیارهم فکأنهم کانوا علی میعاد [فی ما «۱»]. ----- (۱). آج، لب: علی المیعاد. صفحه: ۳۳۵ سوره الاحزاب اینکه سورت مدنی است، و هفتاد و سه آیت است، و هزار و دویست و هشتاد کلمت است، و پنج هزار و هفتصد [فی ما «۱»] و نود حرف است. و روایت است از ابو امامه از ابی کعب که رسول - صلی الله علیه و علی اله - گفت: هر که او سورت احزاب [فی ما «۲»] بخواند و اهلش را بیاموزد و زیر دستانش را، او را از عذاب گور امان دهند [فی ما «۳»].

## [سوره الاحزاب (۳۳): آیات ۱ تا ۲۷]

### [اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱) وَ اتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۲) وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا (۳) مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَ مَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَ مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ (۴) ادْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ مَوَالِيكُمْ وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۵) النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ

بَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَعْلَمُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (۶) وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا (۷) لَيْسَ لِلصَّادِقِينَ عَن صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا (۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا (۹) إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا (۱۰) هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا (۱۱) وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا (۱۲) وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا (۱۳) وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُرِيتُوا لَفِتَنَتْ لَاتُوهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا (۱۴) وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُولُونَ الدِّبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا (۱۵) قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذَا لَا تُمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۶) قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِيكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً أَوْ لَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۱۷) قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۸) أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (۱۹) يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابَ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ يَسْتَأْذِنُونَ عَنْ أَنْبَائِكُمْ وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا (۲۰) لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا (۲۱) وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا (۲۲) مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا (۲۳) لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ عَافٍ رَحِيمًا (۲۴) وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيمًا (۲۵) وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا (۲۶) وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطُوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا (۲۷)

### [ترجمه]

به نام خدای مهربان بخشاینده «۴» ای پیغامبر خدای ایستاده باش فرمان خدای را «۵» و مه بر «۶» فرمان کافران را و منافقان را، بدرستی که خدای هست دانا و با حکمت «۷». و پسروی کن آنچه وحی فرستادند به سوی تو از پروردگار تو، بدرستی که خدای هست «۸» بدانچه ----- (۱). لب: هفصد. (۲). آط، آب، مش: هر که سوره الاحزاب، کا: هر که او اینکه سورت. (۳). آج، لب: دهد. (۴). آب: بسیار بخشنده. (۵). آط: بترس از خدای. (۶). مه بر/ مبر. (۷). آط، آج، لب: استوار کار، مش: محکم کار. (۸). همه نسخه بدلها: ندارد. صفحه: ۳۳۶ شما می کنید آگاه است. و توکل کن بر خدای، و بسنده است به خدای کار گزار «۱». نکرد «۲» خدای - عز و جل - مردی را از دو دل در میان او «۳» و نکرد «۴» زنان شما را آنها که می گویند فرا ایشان تو بر من چون پشت مادر منی از ایشان «۵» مادران شما، و نکرد «۶» پسر خواننده ای بیگانه را فرزند شما «۷»، آن است که گفتار شما به دهنهای شما، و خدای می گوید حق و راستی و او بنماید راه. خوانید «۸» ایشان را پدران ایشان را «۹»، آن راست تر «۱۰» نزدیک خدای، پس اگر ندانید «۱۱» پدران ایشان را برادران شما باشند در دین و دوستان و یاران شما «۱۲»، و نیست بر شما بزه در آنچه خطا کنید «۱۳» بدان، و لکن آنچه قصد کند «۱۴» دلهای شما، و هست «۱۵» خدای - جل جلاله - آمرزنده و بخشاینده. پیغامبر - علیه السلام - سزاوارتر است به ----- (۱). آط، آج، لب: نگاهبان، آب، مش: به وکالت. [.....]



(۶-۴-۲). اساس: نه کرد/ نکرد. (۳). آط: اندر شکم او، آب، مش: در اندرون او. (۵). آط، مش: زنان شما آن که اظهار می کنید از ایشان، آب: جفتهای شما را آن که اظهار می کنید از ایشان. (۷). آط، آج، لب: و نکرد به خواندن شما پسران شما، آب: و نگردانید پسر خواندگان شما پسران شما. (۸). آط، آب: بخوانید. (۹). آط: شما مر پدران ایشان، مش: بخوانید ایشان را به پدران ایشان. (۱۰). آط، آج، لب: بادا تر. (۱۱). آب، مش: اگر نمی دانید. (۱۲). مش: در دین و از او کودکان شما اند. (۱۳). آط، آب، آج، لب، مش: خطا کردید. (۱۴). آط: عمدا کرد، آب: بعمدا کند. (۱۵). آب، مش: بود که. صفحه: ۳۳۷ مؤمنان از تنهای ایشان و زنان او مادران ایشان باشند و خداوندان خویشی «۱» برخی از ایشان سزاوارترند به برخی در کتاب خدای از مؤمنان و مهاجران مگر آن که کنید «۲» به دوستان «۳» شما نیکوی «۴» و خیر که هست آن قسمت میراث در کتاب خدای نبشته «۵». و چون فرا گرفتیم از پیغامبران - علیهم السلام - عهد ایشان و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم، و فرا گرفتیم از ایشان عهدی بزرگ و محکم. تا بپرسد راستگویان را از راستی «۶» ایشان و بساخت «۷» کافران را عذابی دردناک. ای آنان که ایمان آورده اید یاد کنید نعمت خدای بر شما چون آمد به شما لشکرها «۸» پس بفرستادیم ما بر ایشان بادی و لشکرهایی «۹» که نمی دیدید «۱۰» شما آن را، و هست خدای بدانچه می کنید شما بینا. چون آمدند به شما از زور «۱۱» شما و از زیر «۱۲» از شما و چون بگشت از ترس چشمها «۱۳» و برسید دلهای شما بر گلو «۱۴»، و گمان بردید به خدای گمانها «۱۵» و اندیشه‌های گوناگون. آن وقت بود که آزموده کردند ----- (۱). همه نسخه بدلها: رحمها. (۲). آط، آب: بکنید، مش: نکنید. [.....]

(۳). آط: دوستدانتان، آب: دوستان خود. (۴). آب، مش: شناخته. (۵). آط، آج، لب: هست آن در کتاب نوشته، آب، مش: بود اینکه در کتاب نوشته. (۶). آط: راست گفتن. (۷). آط، مر، آب، مش: آماده کند برای. (۸). آط، آج، لب: لشکر. (۹). آط، آج، لب: لشکری. (۱۰). مش: که ندیدید. (۱۱). آب، مش: بالای، آج، لب: زبر. (۱۲). آب، مش: پایین. (۱۳). آب، مش: چون تنگ شد چشمها، آط، آج، لب: چون بگشت دیده‌ها. (۱۴). آط، آج، لب: بر بن گردنها. (۱۵). آط، آج، لب: پنداشتی. صفحه: ۳۳۸ مؤمنان را و بجنابیندندشان جنابیندنی سخت. و چون می گفتند منافقان و آن کسها «۱» در دلهای ایشان بیماری شک بود، نکرده وعده «۲» ما را خدای و رسول او مگر فریفتن «۳». و چون گفتند گروهی از منافقان «۴» ای اهل مدینه نیست جای نشستن «۵» شما را باز گردید و دستوری می خواست گروهی «۶» از ایشان از پیغامبر می گفتند بدرستی که خانه‌های ما بیرون از شهر است و تنهاست، ترسیم از دزد «۷»، و نیست آن چنان که می گویند «۸»، نمی خواهند مگر گریختن. و اگر در آیند «۹» بر ایشان از کناره‌های آن پس خواهند از منافقان فتنه، بدهند آن را و نکنند درنگ به مدینه «۱۰» مگر اندکی. و بدرستی که بودند عهد کردند با خدای از پیش که بر نگردانند «۱۱» پشتها، و باشد عهد خدای «۱۲» پرسیده «۱۳». بگو یا محمد نکند سود شما را گریختن اگر بگریزد شما از مرگ یا ----- (۱). همه نسخه بدلها: آنان که. [.....]

(۲). آب، مش: وعده نداد. (۳). آب: فریفتنی، مش: بفریفتن. (۴). همه نسخه بدلها: از ایشان. (۵). آط، آج، لب: نیست بودن مر. (۶). آط، آج، لب: دستوری دهید قومی را، مش: اذن می خواهند فرقه. (۷). آط، آج، لب: خانه‌های ما برهنه است، آب، مش: خانه‌های ما عورت است. (۸). آط، آج، لب: و نیست آن برهنه، آب، مش: و نیست آن عورت. (۹). آط، آج، لب: در شوند. (۱۰). آط، آج، لب: بدان. (۱۱). آب، مش: به. (۱۲). آط: و بودند عهد خدای را. (۱۳). آب، مش: سؤال کرده. صفحه: ۳۳۹ کشتن و آنگاه ندهند شما را برخوردار «۱» مگر اندکی. بگو یا محمد کیست آن که نگاه دارد شما را از خدای اگر خواهد به شما بدی، یا خواهد به شما رحمت، و نه یاوند «۲» ایشان را «۳» از جز خدای دوستی و نه یاری «۴». بدرستی که می داند خدای باز دارندگان از حرب از شما «۵» و گویندگان به برادران «۶» خویش را فراتر آید سوی ما، و نیابند به جنگ مگر اندکی. بخیلانند بر شما پس چون آید «۷» بیم و ترس بینی «۸» تو ایشان را می نگرند سوی تو «۹» یا محمد می گردد «۱۰» چشمهای ایشان چون آن کس که پوشیده شود حال بر او «۱۱» از بیم مرگ، چون بشود بیم و ترس رنجه دارند شما را «۱۲» به زفانهای «۱۳» تیز بخیلانند بر نیکی، ایشان ایمان نه

آورده‌اند، پس باطل گردانید خدای تعالی کردارهای ایشان و هست آن بر خدای تعالی آسان. -----  
 (۱). آط، آج، لب: و آنگاه بر خورداری نگیرند، آب، مش: و آن هنگام بر خورداری نمی‌یابند. (۲). نه یابند/ نیابند.  
 [.....]

(۳). آب، مش: نمی‌یابند برای خود. (۴). آب، مش: یاری کننده. (۵). آط، آج: باز دارندگان را از شما، آب، مش: از کار باز دارندگان را از شما. (۶). آط، آج، لب: مر برادران. (۷). اساس: به صورت «آمد» نیز خوانده می‌شود. (۸). آط: بینی. (۹). آب، مش: نظر می‌کنند به تو. (۱۰). آب، مش: در می‌گردد. (۱۱). آط: پوشنده بر او، آب، مش: غش شود بر او، آج، لب: رسیده بر او. (۱۲). آط: دراز زبانی کنند. (۱۳). آط، آج، لب: دراز زبانی کنند به زبان، آب: کار زار در شما کشند زبانه‌ها. صفحه: ۳۴۰ می‌پندارند منافقان اینکه گروههایی که به حرب آمده‌اند بنه شده‌اند «۱»، و اگر بیایند سپاهها «۲»، دوست دارند منافقان اگر ایشان باشند بیرون شدگان در میان بدویان باشند «۳» می‌پرسند هر که را بینند از «۴» خبرهای شما و اگر باشند در میان شما نکنند کارزار «۵» مگر اندکی. بدرستی که بود شما را اندر پیغمبر خدای اقتدایی نیکو آن کس را که بود امید می‌دارد خدای را و روز باز پسین را «۶» و یاد کند خدای - سبحانه تعالی «۷» - بسیار. و چون بدیدند مؤمنان لشکر کفار را، گفتند: اینکه است آنچه وعده کرد ما را خدای تعالی و پیغامبر او - صلوات الله علیه - و راست گفت خدای و پیغامبر او - علیه السلام - و نکند زیادت ایشان را «۸» مگر ایمان و گردن نهادن. از مؤمنان مردانی اند که راست کردند «۹» آنچه عهد کردند با خدای بر او، پس از ایشان است آن کس که عهد به جای آورد تا کشته شد «۱۰»، و از ایشان است آن کس که چشم می‌دارد، و نکردند بدل و بنگر دیدند «۱۱» بدل کردنی «۱۲».

----- (۱). اساس: بنه شده‌اند/ بنه شده‌اند، آط: نروند، آب، مش: نرفته‌اند. (۲). آط، آج، لب: گروهها، آب، مش: اینکه جماعت. (۳). آط، آج، لب: در بادیه باشند، آب، مش: کار شکی در بادیه بودندی در میان بدویان.  
 [.....]

(۴). آط، آج، لب، مش: می‌پرسند از. (۵). آط، آج، لب: نکردندی جنگ. (۶). آط، آج، لب: روز قیامت، مش: روز آخر. (۷). آط، آج، لب، مش: خدای را. (۸). آط، آج، لب: و نیفزایدشان. (۹). آط، آج، لب: مردانی راست گویند، آب، مش: مردانی هستند که راست داشتند. (۱۰). آط، آج، لب: کس است که بگزارد پیمان خود، آب، مش: کسی است که تمام کردند نذر و عهد خود. (۱۱). بنه گردیدند/ بنگر دیدند. (۱۲). آط، آج، لب: و نکند بدل بدل کردنی. صفحه: ۳۴۱ تا پاداشت دهد «۱» خدای راست گویان را به راستی ایشان «۲»، و عذاب کند منافقان را اگر خواهد یا توبه ایشان قبول کند «۳»، بدرستی که خدای تعالی هست آمرزنده و بخشاینده. و باز گردانید «۴» خدای - عزّ و جلّ - آنان را که کافر شدند با خشم ایشان بر مسلمانان، نیافتند «۵» نیکی، و کفایت کرد خدای تعالی «۶»، مؤمنان را کارزار «۷»، و هست خدای سبحانه «۸» نیرومند و بی‌همتا. و فرود آورد «۹» آنان را که یاری دادند ایشان را از اهل کتاب از حصارهای ایشان، و انداخت در دلهای ایشان ترس گروهی را می‌کشید شما و اسیر می‌گیرید گروهی «۱۰» را. و میراث به شما داد زمین ایشان و سرایهای ایشان و خواسته‌های ایشان، و زمینی که نسپرد بودید آن را «۱۱»، و هست خدای بر همه چیزی توانا. قوله تعالی: یا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ، خدای - جلّ جلاله - در اینکه آیت خطاب کرد با رسول، و مراد رسول و امت، گفت: ای پیمبر «۱۲» بر کشیده رفیع «۱۳» منزلت؟ از خدای ----- (۱). آط، آج، لب: پاداش کند. (۲). آط، آج، لب: به راست گفتن ایشان. (۳). آط، آج، لب: یا توبه دهد ایشان را. (۴). همه نسخه بدلها: و رد کرد. (۵). آط، آج، لب: نرسند. [.....]

(۶). آط، آج، لب: و بسنده است خدا، آب، مش: کافی است خدای تعالی. (۷). آط، آج، لب: به کارزار، آب: به کشتن کافران، مش: به کشتن کافران به علی بن ابی طالب. (۸). آب: خدای تعالی. (۹). آط، آج، لب: و فرو فرستاد. (۱۰). آط، آج، لب: گروهی کشته شدند و برده شدند گروهی. (۱۱). آط، آج، لب: که پای نهادهای بر آن، آب، مش: که پای بر او نهاده‌اند. (۱۲). آط، آج،

لب: پیغامبر، آب، مش، کا: پیغمبر. (۱۳). آط، آب، مش: بزرگ. صفحه: ۳۴۲ بترس و از معاصی او اجتناب کن، و طاعت کافران و منافقان مدار، و فرمان ایشان مبر. آیت در ابو سفیان [صخر بن]

«۱» حرب آمد. و عکرمة ابو جهل «۲» و ابو الاعور السیلمی چون به مدینه آمدند و به خانه عبد الله ابی سلول که سر منافقان بود فرود آمدند، و اینکه از پس کارزار احد بود، و رسول - علیه السلام - ایشان را امان داده بود که بیایند و بگویند و بشنوند. عبد الله بن ابی سرح و طعیمه بن ابیرق «۳» با اینکه جماعت کافران و منافقان برخاستند و بنزدیک رسول آمدند و گفتند: دست بدار خدایان ما را، و بگو که ایشان شفیعان ما اند و عبادت ایشان نافع است ما را تا ما دست بداریم از تو و خدای تو. رسول را سخت آمد، صحابه گفتند «۴»: دستور باش تا همه را گردن بزیم! رسول - علیه السلام - گفت: شاید که من ایشان را امان داده‌ام، و به امان من اینکه جا آمده‌اند، و لکن اینان را برون «۵» کنی از مدینه، و گفت ایشان را: اخرجوا فی لعنة الله و غضبه. خدای تعالی در اینکه باب اینکه آیات فرستاد و گفت: طاعت اینکه کافران و منافقان مدار در آنچه تو را می‌گویند. و اگر چه آیت در اینکه گروه است، حکم او عام باشد در جمله کافران و منافقان. إن الله کان علیماً حکیماً «۶» وَأَتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إلیک، گفت: متابعت کن آن چیز را که وحی کردند «۷» بر تو از خدای تو که خدای تو عالم است و آگاه از آنچه اینکه کافران و منافقان می‌کنند از جحود و عناد. ابو عمرو به «یا» خواند: «یعملون»، ردّ الی الکافرین و المنافقین. و باقی قرآء به «تا» ی خطاب للنبی و المؤمنین. -----

----- (۱). اساس: ندارد، از آط افزوده شد. (۲). همه نسخه بدلها: عکرمة بن ابی جهل. (۳). همه نسخه بدلها: طعیمه بن ابیرق. (۴). همه نسخه بدلها یا رسول الله. (۵). آب، مش، کا: بیرون. (۶). همه نسخه بدلها بجز کا گفت. [.....]

(۷). آج، لب: کرده‌اند. (۸). همه نسخه بدلها بجز کا خواندند. صفحه: ۳۴۳ بعضی دگر گفتند: جماعتی از ثقیف «۱» بنزدیک رسول آمدند و گفتند: یا محمد ما را یک سال دستوری ده و رخصت تا به خدایان خود متمتع باشیم «۲» به اذن تو تا مردمان منزلت و اختصاص ما بدانند، آنکه پس از سالی به تو ایمان آریم. رسول - علیه السلام - از جهت حرص بر ایمان ایشان توقف نمود و در دل گفت: اگر خدای دستوری دهد من اینان را مهلت دهم. خدای آیت فرستاد که: نگر «۳»؟ فرمان اینان نبری که دروغ می‌گویند آنچه می‌گویند. وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ، و اعتماد بر خدای کن، و تو را خدای و کیل و یار و تکفل کننده بس. مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرِجَالٍ مِنْ قَلْبِنِ فِي جَوْفِهِ، مفسران گفتند: آیت در مردی آمد نام او جمیل بن معمر بن حبیب بن عبد الله الفهری، و او مردی عاقل و ذو رأی و حافظ بود. مردم گفتند: همانا اینکه [حفظ]

«۴» که اینکه مرد راست به یک دل نباشد، تواند بودن که او را دو دل باشد «۵». او نیز باور کرد، گفت: مرا دو دل است، و اینکه سخن هر وقت می‌گفت. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد [۲۴۱-ر]

. راوی خبر گوید: روز بدر اینکه جمیل را دیدم که به هزیمت می‌رفت، یک تایی «۶» نعلین در پای «۷» [و یک تایی در دست و می‌گریخت. او را]

«۸»، گفتم: دیگر نعل در «۹» پای نمی‌کنی! گفت: من ندانستم که نعل در دست دارم یا در پای. گفتم: چون تو مردی باید که دعوی کند که مرا دو دل است که چندان ضبط ندارد «۱۰» وقت خوف که نداند که نعل در دست دارد یا در پای. بعضی دگر گفتند: کافران را چون از علم و حفظ رسول عجب آمد، گفتند: همانا محمد دو دل دارد. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد رد «۱۱» بر ایشان. ----- (۱). کا: بنی ثقیف. (۲). همه نسخه بدلها بجز کا: متمتع شویم. (۳). آج، لب تا.

(۴). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۵). آط: شاید بودن به دو دل باشد. (۶). همه نسخه بدلها: پای. (۷). همه نسخه بدلها: نعل. (۸). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۹). همه نسخه بدلها: گفتم یا ابا معمر اینکه نعل چرا به دست گرفته در. (۱۰). همه نسخه بدلها بجز کا در. (۱۱). همه نسخه بدلها: برای. صفحه: ۳۴۴ زهری و مقاتل گفتند: اینکه مثلی است که خدای تعالی زد برای مظاهران که از اهل خود اظهار کردند، و گفتندی: انت علی کظهر امی، و برای متبئیان که ایشان «۱» پسر خواندگان «۲» گرفتندی

گفت: چنان که محال است که مردی را دو دل باشد، محال است که یک شخص (۳) هم زن او باشد هم مادرش، و یا پسر او باشد و پسری دیگر (۴). آنگه اینکه را به بیان (۵) محقق کرد و گفت: وَ مَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمْ اللَّائِي تَظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ، و نکرد آن زنان را که شما از ایشانظهار می‌کنی مادران شما. ابو جعفر و ابو عمرو و ورش، «اللای (۶)» خواندند بی همزه و بی مد، و یعقوب (۷) مهموز و ممدود خواند (۸) بی «یا». و اهل کوفه و شام به همزه (۹) تو و مد «یا» خواندند، و انشدوا علی قراءه نافع قول الشاعر - شعر: من اللّاء لم یحججن بیغین حسبه و لكن لیقتلن البریء المغفلا و راویان ابن کثیر از او خلاف کردند، قوله: «تظاهرون». اهل شام (۱۰) به فتح «تا» و تشدید «ظا» خواندند، و الاصل تظاهرون من التّظاهر. و کوفیان جز عاصم خواندند: به فتح «تا» و تخفیف «ظا» علی تقدیر «تظاهرون» به حذف «تا» بی ادغام، و در اول با ادغام. و عاصم، «تظاهرون» خواند به ضم «تا» و تخفیف «ظا»، من المظاهرة. و آیت در اوس بن الصّیامت آمد و در زنش خوله بنت ثعلبه (۱۱)، و قصه آن و حکم ظاهر در سوره المجادله بیاید - ان شاء الله (۱۲). و مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ، و نکرد پسر خواندگان شما را پسران شما. «ادعیاء»، جمع دعوی باشد، فعیل به معنی مفعول، یعنی مدعوند به پسری شما. ----- (۱). کا: ایشان کودکان را به پسری گرفتندی. [.....]

(۲). آط، آب، آج، لب: پسری کردگان، مش: پسر دیگری. (۳). همه نسخه بدلها: زن. (۴). همه نسخه بدلها: یا یک شخص هم پسر او باشد و هم پسر دیگری. (۵). همه نسخه بدلها: برای ایشان. (۶). همه نسخه بدلها بجز کا: لای/ لاء. (۷). همه نسخه بدلها نافع. (۸). همه نسخه بدلها: خواندند. (۹). آب، آج، لب: به همزه. (۱۰). همه نسخه بدلها تظاهرون. (۱۱). همه نسخه بدلها بجز کا: تغلب. (۱۲). همه نسخه بدلها بجز کا تعالی. صفحه: ۳۴۵ مفسران گفتند: آیت در زید بن حارثه بن شراحیل الکلبی آمد من بنی عبد و، و او بنده رسول بود - علیه و اله السّلام - او را آزاد بکرد و به پسرش خواند (۱) پیش از وحی، و در اسلام میان او و (۲) حمزه عبد المطّلب برادری داد، و رسول - علیه السّلام - میان درویشی و توانگری برادری دادی تا از آن توانگر (۳) نفعی و خیری به آن درویش رسیدی. چون رسول زینب بنت جحش الاسدی را به زنی کرد، جهودان و منافقان طعنه زدند، گفتند: محمّد ما را نهی می‌کند از آن که زن پسر را به زنی کنیم، و او زن زید را به زنی کرد خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و باز نمود که پسر خوانده پسر نباشد بر حقیقت. ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَهِكُمْ، اینکه قولی است که شما می‌گویید به دهن. وَاللّهُ يَقُولُ الْحَقَّ، و خدای حق گوید: وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ، و (۴) ره نماید خلقان را به ره راست. ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ، ایشان را به پدر [ان]

(۵) خود باز خوانی که ایشان را زاده باشند. هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ، آن به عدل نزدیکتر باشد نزدیک (۶) خدای. فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ، اگر پدران ایشان را ندانی (۷). فَبِأَخْوَانِكُمْ فِي الدِّينِ، ای فهم اخوانکم، ایشان برادران شما اند در دین. وَ مَوَالِيكُمْ، و آزاد کردگان شما (۸). و از اقسام مولی یکی معتق است. وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ، و بر شما بزه‌ای نیست در آنچه خطا کنی، یعنی چون به ظاهر حال کسی را به پدر باز خوانی و او بر حقیقت پسر او نباشد و از آب او نباشد و شما ندانی، بر شما حرجی نیست در آن. قتاده گفت: اگر فراموشی کنی، در حال فراموشی گویی: فلان بن فلان، چنان که زید بن رسول الله، بر شما بزه نباشد. وَ لَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ، [و لکن بزه در آن باشد که دلهاى شما به آن قصد کند. خیر مبتدا در آیت محذوف است لدلالة -----

----- (۱). آج، لب: بر خواند، مش: به فرزندیش بر خواند، کا: به پسری بر خواند. (۲). همه نسخه بدلها میان. (۳). کذا در اساس: تونگر / توانگر، کا: توانگر. [.....]

(۴). آط، آب، آج، لب، مش: او. (۵). اساس: ندارد، از مش، افزوده شد. (۶). آط، آب، مش: بنزدیک. (۷). آج، لب: اگر پدر ایشانند ندانید. (۸). آج، لب: و آزاد گانند. صفحه: ۳۴۶ الکلام علیه، و تقدیر آن که: و لکن ما تعمدت قلوبکم

(۱) «فعلیکم فیہ الجناح. وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا، و خدای غفور و رحیم است آمرزنده و بخشاینده» (۲). در خبر است که، رسول - صلی الله علیه و علی اله - گفت: من ادعی الی غیر ابیه او الی غیر ولی نعمته فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین، گفت: هر که [۲۴۱ - پ]

او کسی را باز خواند (۳) نه با پدر (۴) او و یا نه ولی نعمت او، لعنت خدای و فریشتگان و مردمان بر او باد. راوی خبر گوید (۵): ابو حذیفه بن عتبۀ بن ربیعۀ بن عبد الشمس از جمله بدریان بود. او سالم را به پسری پذیرفت (۶)، و دختر برادرش را (۷) بنت الولید بن عتبۀ (۸) به او داد، و او مولی زنی انصاری بود او را به پسری خواند (۹) چنان که رسول - علیه السّلام - زید حارثه (۱۰) را. و در جاهلیت عادت چنان بود (۱۱) که چون کسی پسر خوانده‌ای گرفت، او را پسر وی (۱۲) خواندند، و چون بمردی میراثش به او دادند، تا خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ - الاية. النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ، گفت: [رسول - علیه السّلام اولیتر است به مؤمنان از آن که ایشان به خویشتن، یعنی]

(۱۳) حکم رسول اولیتر است (۱۴) بر ایشان که حکم ایشان بر خود. عبد الله عیّاس گفت: معنی آن است که، چون رسول - علیه السّلام - ایشان را دعوت کند با چیزی، و نفس ایشان دعوت کند ایشان را با چیزی، ایشان را اجابت رسول باید کردن و متابعت او، نه متابعت هوای نفس خود. مقاتل گفت: یعنی طاعت رسول داشتن (۱۵) اولیتر است از آن که طاعت یکدیگر. ----- (۱۳ - ۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۲). همه نسخه بدلها است. (۳). همه نسخه بدلها: بیدر. (۴). کذا در اساس و همه نسخه بدلها حتی مه، به نظر می‌رسد که مفسّر فعل لازم را در اینکه مورد متعدی معنی کرده است. (۵). همه نسخه بدلها که. (۶). آب، آج، لب: پذیرفت، مش: پذیرفت. (۷). همه نسخه بدلها هند. (۸). آج، لب، کا: عقبه را. (۹). آط، آب، آج، لب: بر خواند. [.....]

(۱۰). مش: زید بن حارثه. (۱۱). همه نسخه بدلها بجز کا: عادت بودی. (۱۲). همه نسخه بدلها بجز کا: ندارد. (۱۴). همه نسخه بدلها: حکم او در ایشان روانتر است. (۱۵). همه نسخه بدلها: رسول را اطاعت داشتن. صفحه: ۳۴۷ ابن زید گفت: فرمان رسول بر امت چنان روان است که فرمان خداوند بر بنده (۱). و گفتند: معنی آن است که، رسول - علیه السّلام - در امضای احکام و اقامت حدود و فرمان دادن بر امت اولیتر است از (۲) ایشان بر خود، برای آن که مصالح دینی به آن تعلق دارد. و گفتند: برای آن فرمان رسول بر ایشان روانتر است از هوای ایشان، که رسول ایشان را با نجات خواند، و هوای ایشان ایشان را با هلاک خواند. بسام بن عبد الله گفت: برای آن که رسول ایشان را از آتش دوزخ برهاند (۳) و نفس ایشان ایشان را از آتش دنیا برهاند. عطا گفت در قراءت عبد الله عیّاس چنین است که: النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ و هو أب لهم، پیغامبر اولیتر است به مؤمنان و او پدر است ایشان را. گفتند: عمر خطاب (۴) بگذشت به غلامی (۵) که او مصحفی در (۶) کنار نهاده بود و اینکه آیت می‌خواند: (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ و هو أب لهم). عمر گفت: یا غلام!؟ از مصحف می‌خوانی! گفت: آری. گفت: حکم کن آن را که در قرآن نیست. گفت: اینکه مصحف ابی است (۷). برفت ابی را گفت: چرا در مصحف چنین نبستی (۸)! گفت: آنکه که شما در بازار ستم و داد (۹) می‌کردی همه کار من (۱۰) مصحف بود و قرآن و علم قرآن طلب کردن. عبد الرحمن بن ابی عمر (۱۱) گفت، رسول - علیه السّلام - گفت: ما من مؤمن الّا و انا اولی به فی الدنیا و الاخرة، هیچ مؤمن نیست و الّا به او اولیترم در دنیا و آخرت، و اگر خواهی اینکه آیت بخوانی: النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ، هر که از دنیا برود ----- (۱). همه نسخه بدلها بجز کا روان است. (۲). همه نسخه بدلها بجز کا آن که. (۳). آج، لب: براند. (۴). اساس رضی الله عنه. (۵). اساس: بفلان، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد. (۶). آب، آج، لب: مصحف بر، کا: مصحفی داشت. (۷). همه نسخه بدلها بجز کا عمر. (۸). همه نسخه بدلها: نوشتی او. (۹). همه نسخه بدلها بجز آب و کا: استد و داد. [.....]

(۱۰). آط، آب، آج، مش: همیت من، لب: سخت همّت من، کا: همت من همه. (۱۱). اساس: ابی عمره، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد. صفحه: ۳۴۸ اگر (۱) دینی یا ضیاعی رها کند، گو به من آی (۲) که من مولای اوام (۳)، یعنی اگر وارث ندارد. و أزواجه أمهاتهم، و زنان او مؤمنان را به مثابت ما درانند (۴) در حرمت داشت، ای کامهاتهم، و مثله: وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ (۵) و أولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض فی کتاب الله، گفت: و خویشان و نزدیکان (۱۰) که خداوندان

اتصال «۱۱» رحماند بهری به بهری اولیترند در کتاب خدای. بعضی مفسران گفتند: یعنی به میراث. قتاده گفت: مسلمانان به هجرت میراث گرفتندی و به مؤاخات اول تا اعرابی از [۲۴۲-ر]

مهاجر میراث نگرفتی و اگر چه خویش او بودی نزدیک. کلبی گفت: میراث به مؤاخات گرفتندی چون قرابت، چون خدای تعالی اینکه آیت فرستاد آن حکم منسوخ گشت، میراث به قرابت گرفتند، و هر که «۱۲» نزدیکتر بود به میراث اولیتر شد «فی ما «۱۳». و آیت «فی ما «۱۴» دلیل است بر آن که با وجود مادر و دختر، هیچ کس از ----- (۱). همه نسخه بدلها بجز کا: با. (۲). آط، آب، آبی، آج، لب: آید. (۳). همه نسخه بدلها: اویم. (۴). همه نسخه بدلها بجز کا: مادراند. (۵). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۳۳. (۶). همه نسخه بدلها: آورده‌اند. (۷). اساس رضی الله عنها. (۸). همه نسخه بدلها بجز کا: امومیت. (۹). همه نسخه بدلها: که. (۱۰). همه نسخه بدلها: خویشان نزدیک. (۱۱). همه نسخه بدلها: ندارد. (۱۲). همه نسخه بدلها: هر چه. [...]

(۱۳). همه نسخه بدلها: باشد. (۱۴). آج، لب: اینکه آیت. صفحه: ۳۴۹ برادران و خواهران میراث نگیرد «فی ما «۱»»، چه ایشان نزدیکترند «فی ما «۲» و همچنین دلیل می‌کند که با وجود خواهر هیچ کس از اعمام و بنی اعمام میراث نگیرند. اما آن خبر که فقها روایت کردند در اینکه باب من قوله: فی ما «۳» ان ما ابقت الفرائض فلاولی «عصبه ذکر، خبر واحد است برای آن [از] «فی ما «۴» ظاهر قرآن «فی ما «۵» و آیت «فی ما «۶» محکم دست ندارند. من المؤمنین و المهاجرین، از مؤمنانی «فی ما «۷» که با یکدیگر مؤاخات داده باشد رسول ایشان را و از مهاجران، یعنی با وجود مؤاخات و هجرت اعتبار در باب «فی ما «۸» میراث به قرابت است تا کسی گمان نبرد که اینکه اعتبار در حق آنان است که مؤاخی و مهاجر نباشند «فی ما «۹». إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيائِكُمْ مَعْرُوفًا، اینکه استثنا منقطع است به معنی لکن، برای آن که آنچه با خویشان خیری و بری و معروفی کند از وصیت و جز آن نه از باب میراث باشد، پس مستثنی نه از جنس مستثنی منه باشد. محمد بن الحنفیه گفت و قتاده و عطا «فی ما «۱۰»: مراد وصیت آن است که اگر [کسی]

«فی ما «۱۱» وصیتی کند «فی ما «۱۲» اولیای خود را و خویشان دورتر را که کافر باشند، روا باشد و درست «فی ما «۱۳» و اگر چه اهل ایمان و هجرت نباشند. و بیشتر فقها را مذهب آن است که: وصیت درست باشد کافران را. و بنزدیک ما، مادر و پدر و فرزند «فی ما «۱۴» را درست بود، و در حق «فی ما «۱۵» دیگران «فی ما «۱۶» درست نبود. ابن زید و مقاتل گفتند: مشروط است اینکه بر هجرت. مجاهد گفت: مراد به «معروف»، نصرت «فی ما «۱۷» است و حفظ حرمت به سبب ایمان و هجرت. کان ذلک فی الکتاب مسطوراً، اینکه در کتاب نبشته بوده است «فی ما «۱۸»، یعنی در ----- (۱). همه نسخه بدلها: نگیرند. (۲). آط به مادر، مش به او. (۳). همه نسخه بدلها: فاولی. (۴-۱۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۵). آج، لب: برای او از ظاهر اخوات قرآن. (۶). آج، لب: اینکه آیت. (۷). مش و مهاجران. (۸). اساس: راه، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد. (۹). آط، آج، لب: نباشد. (۱۰). آط، آج، لب، مش: محمد بن الحنفیه و قتاده گفتند. (۱۲). همه نسخه بدلها بجز کا از. (۱۳). آط، آج، لب، مش، کا بود، آب باشد. [...]

(۱۴). همه نسخه بدلها: ندارد. (۱۵). همه نسخه بدلها آن. (۱۶). مش را. (۱۷). همه نسخه بدلها: اخوت. (۱۸). همه نسخه بدلها بجز کا: نوشته است. صفحه: ۳۵۰ لوح محفوظ. و گفتند: مراد به کتاب، توریت است، اینکه قول محمد بن کعب القرظی است. و اصحاب ما گفتند: آیت بر عموم است، اعنی، النبی اولی و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض در میراث «فی ما «۱»»، و استدلال کردند به اینکه آیت بر امامت امیر المؤمنین علی - علیه السلام - و وجه استدلال چنین گفتند که، خدای تعالی گفت: النبی اولی بالمؤمنین من أنفُسِهِم، رسول من به مؤمنان اولیتر است از آن که ایشان به خود «فی ما «۲»»، و حکم او بر ایشان روانتر است «فی ما «۳» از فرمان و حکم ایشان بر خود. آنگه در آمد و گفت «فی ما «۴»: أولوا الأرحام، یعنی خویشان او بعضی به بعضی اولیترند. فی کتاب الله، قیل:

فی القرآن، و قیل: فی اللّوح المحفوظ. آنکه آن خویشان را وصف به دو چیز کرد، و آن: ایمان و هجرت است. پس چون اندیشه کردیم، اینکه ولایت «فی ما» (۵) اولتیری «فی ما» (۶) موقوف آمد بر سه چیز: یکی قرابت، و یکی ایمان، و یکی هجرت. و امت دعوی امامت در «فی ما» (۷) سه کس کردند: در علی، و ابو بکر، و عتّاس. امّا ابو بکر، اگر چه مهاجر نیست طلیق است، پس از تسمیه «فی ما» (۸) بنماند الا امیر المؤمنین علی. و در خبر است که، چون امیر المؤمنین را گفتند «فی ما» (۹): بر ابو بکر بیعت کردند «فی ما» (۱۰)، گفت: به چه علت! گفتند: به علت صحبت و مشورت. گفت: یكون الخلافة بالصحابة و لا یكون بالصحابة و القرابة، گفت: خلافت به صحبت باشد و به قرابت «فی ما» (۱۱) و صحبت نباشد؟ آنکه گفت - شعر: ----- (۱). همه نسخه بدلها و جز میراث. (۲). همه

نسخه بدلها یعنی فرمان. (۳). همه نسخه بدلها بجز کا: روان است. (۴). همه نسخه بدلها و. (۵). همه نسخه بدلها و. (۶). آط، آب: اولترین. (۷). آب، آج، لب، کا: بر. (۸). همه نسخه بدلها بجز کا: قسمت. (۹). مش و کا که. [.....]

(۱۰). آج، لب: بیعت کن. (۱۱). اساس: قربت، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. صفحه: ۳۵۱ فان کنت بالشوری ملک امورهم فکیف بهذا والمشیرون غیب و ان کنت بالقربی حججت خصیمهم فغیرک اولی بالتبی و اقرب قوله: و إذ أخذنا من النبیین میثاقهم، گفت: یاد کن ای محمّد چون ما گرفتیم عهده و پیمانی «فی ما» (۱) از پیغمبران «فی ما» (۲) به آن که وفا کنند به تبلیغ «۳»، و بعضی به بعضی بشارت دهند، و یکدیگر را تصدیق کنند. و منک و من نوح، و از تو ای محمّد همین عهد بستیم، و از نوح و از ابراهیم و موسی و عیسی. و اینکه پیغمبران «۴» را برای آن تخصیص کرد که اینان اصحاب شرایع و کتب‌اند، و پیغمبران اولوا العزم «۵» اند و با پیغمبر «۶» [۲۴۲-پ]

امامانند. و أخذنا منهم میثاقاً غلیظاً، و از ایشان عهده بستیم سطر، یعنی عهده محکم. قتاده روایت کرد از حسن از ابو هریره که رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَىٰ آلِهِ - گفت: من اول پیغمبرانم در خلقت، و آخر ایشانم در بعثت، و ذلك قوله - عزّ و جلّ: و إذ أخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح - الاية. لیسئل الصادقین عن صدقهم، اینکه برای آن کرد تا پرسد «۷» صادقان را از صدقشان. و أعید للکافرین عذاباً ألیماً، و بجا رده «۸» و نهاده است برای کافران دوزخ «۹» عذاب مولم «۱۰» موجه. یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم، حق تعالی گفت: ای گرویدگان یاد کنی نعمت خدای بر شما. إذ جاءکم جنود، چون لشکرها به شما آمدند. فأرسلنا علیهم ریحاً، ما بر ایشان بادی فرستادیم و لشکری که شما نمی دیدی از فریشتگان، و اینکه در کارزار احزاب بود چون مدینه را حصار دادند و رسول - علیه السلام - فرمود «۱۱» تا خندق «۱۲» بکنند «۱۳» گرد مدینه به اشارت سلمان که او گفت: یا -----

----- (۱). آج، لب: ما گرفتیم عهد و پیمان. (۲). آط، آج، لب، مش: پیغمبران. (۳). همه نسخه بدلها رسالت. (۴). همه نسخه بدلها: اینکه پنج پیغمبر. (۵). آب، آج، لب، کا: اولوا العزم. (۶). آط، آب، آج، لب: پیغمبران، مش: پیغمبران. (۷). آب: پرسند. (۸). آب، آج، لب: بجا رده است. (۹). همه نسخه بدلها: ندارد. (۱۰). مش و. (۱۱). آط، آب، آج، لب، مش، کا: بفرمود. (۱۲). آط، آب، آج، لب، مش: خندق. [.....]

(۱۳). آط، آب، آج، لب، مش از. صفحه: ۳۵۲ رسول الله؟ ما را عادت بودی که چون دشمنی به در شهر ما آمدی «۱» خندق کردمانی «۲» گرد شهر خویش «۳» تا دشمن راه نیافتی بر ما. رسول - علیه السلام - همچنان «۴» کرد، بفرمود تا خندق کنند «۵»، و به نفس خود آن جا کار کرد چنان که قصه آن در سوره آل عمران برفت، و قصه اینکه آن بود علی ما رواه محمّد بن اسحاق و الزّهری و عاصم بن عمر، و قتاده و محمّد بن کعب القرظی - دخل حدیث بعضهم فی بعض - که: چون جماعت جهودان در کارزار احزاب مجتمع شدند و رؤسای ایشان سلام «۶» بن ابی الحقیق بود و حیّ بن اخطب و کنانه بن الزّبیع، و هوذة بن قیس و ابو عتّار الوائلی - با جماعت بنی النّضیر «۷» و بنی وائل بیامدند به مکه و قریش را دعوت کردند با حرب رسول - علیه السلام - و گفتند: بیای تا دست یکی داریم و عهد کنیم از او روی برنگردانیم «۸» تا او را و قوم او را مستأصل کنیم. قریش گفتند: ای معشر «۹» اليهود؟ شما

اهل کتابی و اهل علمی «۱۰» و احوال ما و محمّد دانی «۱۱»، بگوی «۱۲» تا دین ما بهتر است یا دین او، و ما به حق اولیتیم یا او! گفتند: لا بل شما و دین شما «۱۳» ایشان را خوش آمد، و خدای تعالی آیت فرستاد در حق ایشان: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا، الی قوله: بِجَهَنَّمَ سَبِيلًا «۱۴» ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا. همچنین بر آن حال «۵» بماندند «۶» بیست و اند روز که از میان ایشان کارزار نبود جز سنگ انداختن و تیر انداختن. چون کار سخت شد، رسول - علیه السلام - سعد عباده «۷» را و سعد معاذ را بخواند و گفت: من اندیشه می‌کنم که ما اینکه شهر «۸» باز خریم از اینان و فدیة کنیم «۹» کس فرستیم تا غطفان با اینکه قبایل از ما باز گردند و ثلث «۱۰» میوه مدینه به ایشان دهیم، شما را در اینکه چه رای است! گفتند: یا رسول الله! اگر اینکه کاری است که خدای تعالی تو را می‌فرماید، ما سمیع و مطیعیم «۱۱»، جان و مال ما خدای و رسول او «۱۲» راست، و اگر چیزی است که تو برای خود می‌گویی، حکم آن دیگر «۱۳» است. رسول - علیه السلام - گفت: در اینکه باب وحیی نیامد، و لکن من نگاه می‌کنم عرب همه یکدست شدند و از یک کمان تیر به ما انداختند، من می‌خواهم تا دفع کنم ایشان را از شما و از اینکه شهر. سعد معاذ گفت: یا رسول الله! ما با اینکه قوم در جاهلیت بر کفر بودیم و عبادت اصنام، و هرگز اینکه قوم اینک تمنا نکردند که از «۱۴» میوه ما ایشان را نصیبی باشد، مگر به بها یا بر سیل مهمانی. امروز چون خدای تعالی ما را اکرام کرد به اسلام، و عزیز ----- (۱). آط، آب، آج، لب، مش، کا: واهن. (۲). آب، آج، لب، مش: معتب بن قیس. (۳). آج، لب: به خلوتگاه. (۴). آج، لب، کا: رفتن، مش: نتوانیم رفتن. (۵). آط، آب، آج، مش، کا: بر اینکه حالت. (۶). آط، آب، آج، لب، مش تا. (۷). آط، آب، مش: سعد عباد خزرجی. (۸). آط، آب، آج، لب، مش را. (۹-۱۱). آط، آب، آج، لب، مش و. (۱۰). آط، آب، آج، لب، مش: ثلثی. (۱۲). آط، آب، آج، لب: و رسول خدای. (۱۳). آط، آب، آج، لب، مش، کا: دگر. (۱۴). آط، آب، آج، لب، مش اینکه. صفحه ۳۵۶ بگرد «۱» به تو، و دست داد بر ایشان، مال خود به ایشان دهیم! و الله لا نعطيهم الا السیف، به خدای که ایشان را جز شمشیر ندهیم. رسول - علیه السلام - اینکه حدیث به امتحان ایشان گفت تا ایشان را چگونه یابد. چون اینکه بشنید شادمان «۲» شد و بدانست که ایشان دل قوی دارند بر کارزار ایشان. چون روز «۳» دگر بود جماعتی سواران قریش بر نشستند: عمرو بن عبد ودّ العامری و عکرمه بن ابی جهل و هبیره بن ابی وهب المخزومیان و نوفل بن عبد الله و ضرار بن الخطّاب و مرداس اخو محارب بن فهر «۴»، و سلاحها بیوشیدند و بیامدند و گرد لشگرگاه بر آمدند و گفتند: یا بنی کنانه و یا بنی عامر «۵»؟ ساز کارزار کنید که امروز پدید آید که سوار کیست؟ و آمدند تا به کنار خندق «۶»، چون خندق دیدند - و در عرب عادت نبود - گفتند: انّ هذه لمكيدة «۷» ما كانت العرب تعرفها «۸»، اینکه «۹» کیدی است که عرب نشناختی «۱۰». آنگه مضیقی [۲۴۳-پ]

طلب کردند و بانگ بر اسبان زدند و بجهانیدند، و عمرو بن عبد ودّ گفت چون خندق دید - شعر: یا لک من «۱۱» مکیده ما انکرک لا بدّ للملهوف من ان يعبرک و اسب را بجهاند «۱۲» عند آن حال مسلمانان را حال «۱۳» نماند و قوت نماند و خوف سخت شد، و اینکه آن حال است که خدای تعالی وصف کرد: وَإِذِ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا - الی آخر الايات. امیر المؤمنین «۱۴» بیرون آمد با جماعتی و راه «۱۵» بر ایشان بگرفت تا بیشتر نیابند.

(۱). آط، آب، آج، لب، مش: پر بکرد، کا: اکرام کرد. [.....]

(۲). آط، آب، آج، مش، کا: شادمانه. (۳). آط، آب، آج، لب، مش: نوری. (۴). آط، آب، آج، لب، مش: و هر. (۵). آط، آب، آج، لب، مش: یا بنی کنانه بن عامر. (۶). آط، آب، آج، لب، مش و. (۷). آط، آب، آج، لب: هذا لمكيدة، مش: هذه المكيدة. (۸). آب، آج، لب، مش: يعرفها، کا: لعرفها. (۹). آط، آب، آج، لب، مش: آن. (۱۰). آط، آب، آج، مش: شناسند، لب، کا: شناسند. (۱۱). آط، آب، آج، لب، مش: بالدین، چاپ شعرانی (۱۱۴/۹) یا کید من. (۱۲). آج، لب، کا: بجهانید. (۱۳). اساس: به صورت «مال» هم خوانده می‌شود. (۱۴). آط، آج، لب، کا علیه السلام، آب علی رضی الله تعالی عنه. (۱۵). آط، آب، آج، لب: ره.



[.....]

صفحه : ۳۵۷ عمرو «۱» از میان ایشان اسب بیرون زد و مبارز خواست. کس اختیار نکرد مبارزت او را «۲»، شناختند که او چه مردی است؟ و او در «۳» میدان اسب را ناورد می‌داد و مبارز می‌خواست. چون کسی «۴» پیش او نمی‌رفت، گفت- شعر: و لقد بحت من النداء بجمعکم هل من مبارز و وقفت اذ جن المشجع موقف القرن المناجز و کذاک انی لم ازل متسرعا نحو الهزاهز ان الشجاعه فی الفتی و الجود من خیر الغرائز امیر المؤمنین علی بیرون رفت «۵» پیش او و بجواب رجز او گفت- شعر: لا- تعجلن- فقد اتاک مجیب صوتک غیر عاجز ذو نیه و بصیره و الصّدق منجا کل- فائز «۶» انی لارجو ان اقیم علیک نائحه الجنائز من ضربہ نجلاء ببقی ذکرها عند الهزاهز عمرو او را گفت: تو کیستی! گفت: من علی ابو طالبم «۷». گفت: برو از پیش من «۸»، نخواهم که تو بر دست من کشته شوی که مرا با پدر تو صداقتی بوده است. علی گفت: و لکن می‌خواهم تا تو بر دست من کشته شوی، و لکن ای عمرو؟ شنیدم که تو گفتی که: هیچ کس مرا با [خصلتی از]

«۹» دو خصلت نخواند و الا او را اجابت کنم، و من تو را با یک خصلت می‌خوانم از دو خصلت. گفت: و آن کدام است! گفت: اینکه که «۱۰» ایمان آری به خدای و پیغامبرش. گفت: مرا به اینکه حاجت نیست، دگر چه خصلت خواهی! گفت: پیاده شوی تا کارزار کنیم. گفت: یا علی مرا دریغ آید «۱۱» که تو کشته شوی. گفت: تو چرا کشته نشوی! گفت: تو کسی مرا! گفت: ان شاء الله، به توفیق خدای. عمرو خشم گرفت و از اسب فرود آمد و اسب را پی کرد «۱۲»،

(۱). آط، آب، آج، لب، مش: عمرو بن عبد ود. (۲). آط، آب، آج، لب، مش چه دانستند و. (۳). آج، لب میان. (۴). آط، آب، آج، لب، مش: کس. (۵). آط: برون آمد، آب، آج، لب، مش: بیرون آید. (۶). چاپ شعرانی (۱۱۵/۹) پس از اینکه بیت افزوده: و لقد دعوت الی البراز فتی یجیب الی المبارز || یعلیک ایض صارما کالمنلح حتفا للمناجز (۷). آط، آب، آج، لب، مش، کا: علی بن ابی طالب. (۸). اساس که، به نظر می‌رسد مخدوش است و خط خورده. (۹). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، افزوده شد. (۱۰). آط، آب، آج، لب، مش: اول آن که، کا: آن که. (۱۱). آط، آب، آج، لب، مش: می‌آید. (۱۲). آط، آب، آج، لب، مش: بکرد. صفحه : ۳۵۸ و گفتند: تازیانه زد تا برفت. آنکه یک دو نوبت بگردیدند، او تیغی زد، تیغش در سپر «۱» علی گرفت، و علی «۲» او را ضربتی زد و بکشت. و روایت دگر آن است که: او ضربه‌ای آورد به «۳» امیر المؤمنین او درق در سر کشید «۴»، او تیغ بگذارد «۵» درق ببرید و مغفر ببرید، و تیغ به سر امیر المؤمنین رسید. امیر المؤمنین «۶» با کنار آمد «۷»، عمرو گمان برد که او را کشت، دگر مبارز خواست امیر المؤمنین جراحات بیست و با پیش او شد. او گفت: تو کیستی! گفت: همان که اول بودم. گفت: هرگز ندانستم که کس از ضربه‌ای «۸» چنین بجهد؟ علی گفت: یا عمرو؟ نوبت من است. گفت: بیار. عمرو بایستاد «۹». علی حمله برد. او سپر در سر کشید، امیر المؤمنین ضربه‌ای «۱۰» با زیر افکند و بر ران او زد و رانش بیفکنند. عمرو از پای در آمد. امیر المؤمنین باز «۱۱» جست و بر سینه او نشست و سرش از تن جدا کرد و بر دست گرفت و اینکه بیتها می‌گفت- شعر: أعلی تفتحم الفوارس هکذا عنی و عنهم اخبروا اصحابی الیوم یمنعنی الفرار حفیظتی و مصمم فی الهام لیس بنابی «۱۲» اردیت عمرا اذ طغی بمهتد صافی الحدید مجزب قضاب فصددت حین ترکته متجدلا «۱۳» کالجذع بین دکادک و روابی و عفتت عن اثوابه و لو اننی کنت المقطر بزنی اثوابی نصر الحجاره من «۱۴» سفاهه رأیه و نصرت ربّ محمّد بصواب لا تحسبن الله خاذل دینه و نبیه یا معشر الاحزاب [۴۴۲- ر]

(۱). آط، آب، آج، لب، مش: سر، کا: بر سپر علی آمد و برو نیامد. (۲). آب رضی الله عنه. [.....]

(۳). آط، آب، آج، لب، مش: او ضربت او رد کرد تا. (۴). آط، آب، آج، لب، مش: در سر گرفت. (۵). اساس، آط: بگزارد. (۶). آب علی رضی الله تعالی عنه. (۷). آط، آب، آج، لب، مش: شد، کا: رفت. (۸). آط، آب، آج، لب، مش، کا: ضربت من. (۹). آط، آب، باستاد. (۱۰). آط، آب، آج، لب، مش: ضربت. (۱۱). آط، آب، آج، لب، مش: باو. (۱۲). چاپ شعرانی (۱۱۶/۹) پس

از اینکه بیت افزوده: آلی ابن عبد حین شدَّ الیه || و حلفت فاستمعوا من الکذاب (۱۳). چاپ شعرانی (۹/۱۱۶): متقطراً. (۱۴). آط، آب، آج، لب، مش، کا: فی. صفحه: ۳۵۹ محمّد بن عمر الواقدی گفت به اسناد از زهری که: چون عمرو بن عبد ودّ اسب به خندق بجهانید، میان سلع و خندق اسب را ناورد می داد و رجزی می گفت. رسول- علیه السّلام- صحابه را گفت: من لهذا الملعون، کیست که پیش اینکه ملعون شود! کس بر نخاست مگر امیر المؤمنین (۱). گفت بنشین. دگر باره گفت: من له، کیست او را! هم (۲) علی برخاست. گفت: بنشین. سهام (۳) بار گفت: من له! هم او برخاست، و المسلمون کاتما علی رءوسهم الطّیر، و پنداشتی (۴) مسلمانان هر یکی بر سر مرغی دارند، نمی یارست (۵) باز جنیدن. به بار سهام (۶) رسول (۷) علی را پیش خواند و عمامه از سر او بر گرفت (۸) و عمامه خود به دست خود در سر او بست و تیغ خود به او داد و گفت: امض لثأنک. آنکه گفت: اللّهم اعنه، بار خدایا یار او باش؟ جابر عبد الله انصاری گفت: من با علی برفتم تا بنگرم میان ایشان چه باشد. چون علی به او رسید گفت: یا عمرو؟ شنیدم که تو در جاهلیت گفتی (۹) هیچ کس نباشد که مرا با خصلتی از سه خصلت خواند و الا اجابت کنم او را با آن یا با یکی (۱۰) از آن. گفت: و آن چیست! گفت: آن که اسلام آری و گواهی (۱۱) دهی که خدای یکی است و محمّد رسول اوست. گفت: اینکه را تأخیر کن. دگر چه! گفت: بروی و ما را با اینان رها کنی. گفت: تا زنان قریش گویند (۱۲) عمرو از پسر ابو طالب ترسید؟ دگر چیست! ----- (۱). آط، آج، لب، مش علی، آب علی کرم الله وجهه، کا: علی علیه

السلام. (۲). آب امیر المؤمنین. [...]

(۳). آب، مش، کا: سیم. (۴). آط، آب، آج، لب، مش، کا: سیوم. (۵). آط، آب، آج، لب، مش، کا: نمی بارستند. (۶). آط، آب، آج، لب، مش: سیم، که: سیوم. (۷). آط، آب، آج، لب، مش علیه السّلام، کا: صلی الله علیه و آله. (۸). آط، آب، آج، لب، مش: بگرفت. (۹-۱۲). آط، آب، آج، لب، مش که. (۱۰). آب، آج، لب، مش: او را با یکی. (۱۱). آط، آب، آج، لب، مش، کا: گواهی. صفحه: ۳۶۰ گفت: پیاده شوی تا کارزار کنیم، گفت: هرگز ندانستم که در عرب کسی باشد که با من اینکه خطاب کند؟ من اینکه اختیار نکنم که نخواهم که چون تو مردی کریم (۱) را بکشم و میان من و پدرت صداقت بود. گفت: من خواهم تا تو را بکشم، و اگر خواهی بیازمای. عمرو خشم گرفت و از اسب فرود آمد و اسب را سر بداد و با هم بر آویختند. جابر عبد الله (۲) گفت: چندانی غبار پدید آمد که من ایشان را ندیدم، از میان گرد آواز علی شنیدم که گفت: الله اکبر، و تکبیر کرد. من بدانستم که علی عمرو را بکشت. آنان که با عمرو بودند بگریختند و اسبان به خندق بجهانیدند. نوفل بن عبد الله در خندق افتاد (۳). امیر المؤمنین (۴) فرو رفت و با او بر آویخت و او را در خندق بکشت، و از قفای هییره برفت تیغش در قربوس زین افتاد (۵) و درقش (۶) بیوفتاد و او بگریخت و عکرمه (۷) ابو جهل و صرار بن الخطاب بگریختند. محمّد بن اسحاق گفت: چون علی عمرو را بکشت، هیچ کس از مسلمانان نماند و الا بوسه بر روی او داد و بر چشم او (۸). عمر خطاب (۹) گفت: یا علی چرا درع او باز نکردی که در همه عرب کس درع (۱۰) چنان ندارد! گفت: نخواستم که کشف سواة پسر عم خود کنم. ابو هارون العبّدی روایت کرد از ربیعہ سعدی که او گفت: بنزدیک حذیفه یمان آمدم و گفتم: یا با (۱۱) عبد الله؟ ما (۱۲) در فضایل علی چیزی می بگویم (۱۳)، اهل بصره ما را ----- (۱). آط، آب، آج، لب، مش: چون تو کریمی. (۲). آط، آب، آج، لب، مش انصاری، کا: جابر بن عبد الله. (۳). آط، آب، آج، لب، مش، کا مسلمانان دست سنگ بر او بگشادند. او گفت: اگر بخواهی کشتن از اینکه آسانتر توان کشتن. علی گفت: دور شوی. (۴). آط، آب، آج، لب، مش، کا به خندق. (۵). آط، آب، آج، لب، مش، کا: آمد. [...]

(۶). آط، آب، آج، لب، مش: درعش. (۷). آط، آب، آج، لب، مش و. (۸). آط، آب، آج، لب، مش: بر روی و چشم او دادند، کا: بوسه بر روی علی داد و بر چشم او. (۹). اساس رضی الله عنه. (۱۰). آج، لب، کا: درعی. (۱۱). مش: ابا. (۱۲). آط، آب، آج، لب، مش: من. (۱۳). آط، آج، لب: می نگویم، آب: می بگویم، مش: می گویم. صفحه: ۳۶۱ می گویند: شما غلو و افراط می کنید

در علی، تو مرا حدیثی بگویی تا من بدانم که حد منقبت «۱» و پایه «۲» منزلت او تا کجاست! حدیفه گفت: یا ربیعہ؟ اگر اعمال جمله اصحاب محمد در کفّہ‌ای نهند و عمل علی در دگر کفّہ «۳»، عمل علی بر آن «۴» بچربد. ربیعہ گفت، من گفتم «۵»: اینکه سخنی است که کس طاقت «۶» گفتن و شنیدن آن «۷» ندارد. حدیفه گفت: یا لکع؟ چرا چنین باشد، که آن روز که عمرو «۸» اسب به خندق بجهانید «۹» ابو بکر و عمر و حدیفه کجا بودند چون او «۱۰» مردم را به مبارزه می‌خواند و مردم از او می‌گریختند! تا علی پیش او رفت و خدای تعالی او را بر دست علی بکشت. به آن خدای که جان حدیفه به دست اوست که عمل علی آن روز فاضلتر بود از اعمال جمله اصحاب رسول تا به روز قیامت. ابو عیاش گفت دو ضربت زدند در اسلام: علی ضربه‌ای «۱۱» زد بر «۱۲» پای عمرو «۱۳» که اسلام بدان عزیز شد، و از آن عزیزتر ضربه‌ای «۱۴» نبود، و پسر ملجم - علیه لعائن اللّٰه «۱۵» - ضربه‌ای «۱۶» زد بر سر علی که از آن شومتر نبود در جهان ضربه‌ای. و سبب هزیمت مشرکان، کشتن علی بود عمرو را و نوفل را «۱۷». رسول - علیه السّلام گفت: الان نغزوهم و لا یغزونا [۴۴۲-پ]

از اینکه پس ما «۱۸» به غزای ایشان رویم و ایشان به غزای ما نیایند «۱۹»، و حسان بن ثابت در کشتن عمرو «۲۰» بیتی چند گفت - شعر: ----- (۱). آط، آب، آج، لب، مش: که اهل او. (۲). آط، آب، آج، لب، مش او و. (۳). آط نهند، آب، آج، لب، مش: در کفه دگر نهند. (۱۰-۷-۵-۴). آط، آب، آج، لب، مش: ندارد. (۶). آط، آب، مش اینکه. (۸). آط، آب، آج، لب، مش عبد ود. [.....]

(۹). آط، آب، آج: بجهاند. (۱۴-۱۱). آط، آب، آج، لب، مش: ضربتی. (۱۲). مش: در، کا: بران. (۲۰-۱۳). آط، آب، آج، لب، مش عبد ود، کا: عمر. (۱۵). آج، لب ابا. (۱۶). آج، لب: ضربتی. (۱۷). آط، آب، آج، لب، مش: کشتن عمرو نوفل بود بر دست علی - علیه السّلام. (۱۸). آط، آب، آج، لب، مش: اکنون ما. (۱۹). آب، مش: نیامدند. صفحه: ۳۶۲ امسی الفتی عمرو بن عبد یتغی بجنود یثرب غارۀ لم تنظر و لقد وجدت سیوفنا مشهورۀ و لقد وجدت خیولنا لم تقصر و لقد رأیت غداۀ احد «۱» عصبۀ ضربوک ضربا غیر ضرب المنخر اصیحت لا تدعی لیوم عظیمۀ یا عمرو او لجسیم امر منکر چون اینکه شعر به بنی عامر رسید «۲»، جوانی از ایشان جوابی گفت اینکه را در معنی آن که اینکه کار انصار نکردند «۳» و به دست ایشان بر نیامد «۴»، هم به دست مردی قرشی هاشمی بر آمد و بیتها اینکه است «۵» - شعر: کذبتم و بیت اللّٰه لا تقتلوننا و لکن بسیف الهاشمیین فافخروا بسیف ابن عبد اللّٰه احمد فی الوغی بکف علی نلتم ذاک فاقصروا فلم تقتلوا عمرو بن عبد و لا ابنه و لکنه الکفو «۶» الهازبر الغضنفر «۷» علی الذی فی الفخر طال «۸» ثناؤه «۹» و لا تکتروا الدّعی علینا فتنفخروا ببدر خرجتم للبراز فردکم شیوخ قریش جهرۀ و تأخروا «۱۰» فلما اتاهم حمزۀ و عبیدۀ و جاء علی بالمهتد یخطر فقالوا نعم اکفاء صدق و اقبلوا الیهم سراعا اذ بغوا و تجبروا فجال علی جولۀ هاشمیۀ فدمدمهم «۱۱» لمّا عتوا و تکبروا فلیس لکم فخر علینا بغیرنا و لیس لکم فخر یعدّ و یذکر ابو الحسن المدائنی گفت: چون خبر کشتن عمرو به خواهران او رسید گفتند: کیست آن که اینکه دلیری کرد بر او! گفتند: علی بن ابی طالب. گفتند: مرگش بر دست کفوی کریم بود، تا زنده بود شجاعان را کشت و مبارزت اقران مقاومت ----- (۱). چاپ شعرانی

(۱۱۸/۹): بدر. (۲). آط، آب، آج، لب، مش بر خواند، چاپ شعرانی (۱۱۸/۹): بر خواندند. (۳). آط، آب، آج، لب، مش، کا: نه انصار کردند. (۴). آط، آب، آج، لب، مش: بیامد. (۵). آط، آب، آج، لب، مش: بر آمد گفت. [.....]

(۶). آط، آب، آج، لب، مش: الیس. (۷). اینکه مصرع در نسخه بدلها به صورتهای گوناگون و غلب مغلوط ضبط شده است چنان که نقل نسخه بدلها ضروری تشخیص داده نشد. (۸). آط، آب، مش: ناب، آج، لب: ندارد. (۹). کا: بناؤه. (۱۰). چاپ شعرانی (۱۱۸/۹): فتأخروا. (۱۱). آط، آب، آج، لب، مش، کا: فدمرهم. صفحه: ۳۶۳ نمود، و کشتنش بر دست کریم قریش بود، «لا-رقأ» «۱» دمعی ان بکیت «۲» علیه، اگر بگریم بر او آب چشم منقطع مباد. آنگه «۳» اینکه بیتها بگفت - شعر: لو کان قاتل عمرو غیر قاتله بکیت ما اقام الرّوح فی جسدی لکن قاتله من لا یعاب به و کان یدعی قدیما بیضۀ البلد [خواهر دگر گفت]

«۴»- شعر: اسدان فی ضیق المکرّ تصاولا فکلاهما کفو کریم باسل فتخالسا»۵» مهج النفوس کلاهما وسط المذاذ مخاتل و مقاتل و کلاهما حضر القراع حفیظة لم ینته عن ذاک شغل شاغل فاذهب علیّ فما ظفرت بمثله قول سدید لیس فیہ تحامل فالثار عندی یا علیّ فلیتنی ادرکتہ و العقل منی کامل ذلت قریش بعد مهلک فارس فالذلّ مهلکها و خزی شامل عایشه گفت: ما با «۶» زنان رسول و «۷» جماعتی زنان در حصن بنی حارثه «۸» بودیم- و از آن حصینتر حصنی نبود در مدینه، و مادر سعد معاذ با مادر حصن بود- و اینکه پیش از آن بود که آیت حجاب آمد. سعد معاذ درعی مقلّص داشت که دستهایش «۹» بیرون بود از آن «۱۰»، گفت «۱۱» من گفتم: اگر درع سعد به از اینکه بودی شایستی، نبادا که او را بر دست جراحی آید؟ او بیرون آمد و اینکه رجز می گفت- شعر: لبث قلیلا یلحق «۱۲» الهیجا حمل لا بأس بالموت اذا حان الاجل [به جنگ]

«۱۳» برفت، اتّفاق چنان افتاد که تیری بر دستش زد «۱۴» حبان «۱۵» بن قیس بن -----  
 (۱). اساس: لا رقات، به قیاس با نسخه آط و با توجه به دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. (۲). آط، آب، آج، لب، مش: بکت. (۳). کا خواهری. (۴-۱۳). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۵). اساس: فجالسا، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد. (۶-۱۱). دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۷). آط، آب، آج، لب، مش: با. (۸). آج، لب، بنی حارث. [.....]  
 (۹). آط، آب: دستها بیش، آج، لب، مش: دستهایش. (۱۰). آط، آب، آج، لب، مش درع. (۱۲). آط، آب، آج، لب، مش، کا: یدرک. (۱۴). آب، آج، لب، مش: زدند. (۱۵). اساس، آط، آب، مش، کا: حیان، آج، لب: حیان، به قیاس با مآخذ خبر و اعلام، تصحیح شد. صفحه: ۳۶۴ العرقه «۱» و گفت: خذها و انا ابن العرقه «۲». سعد گفت: عرق «۳» الله وجهک فی الثار، و رگ اکحلش بریده شد. و گفته‌اند: هر که را آن رگ بریده شود، خون از او باز نایستد تا به مردن. سعد عند آن حال دعا کرد گفت: بار خدایا؟ اگر می‌دانی که در قریش بقیتی هستند که با رسول تو کارزار خواهند کردن، مرا باز گذار «۴» تا نصرت رسول تو کنم که تو دانی که من قتال ایشان دوست دارم، و اگر آن قتال کناره شده است، اینکه را سبب شهادت من گردان و مرا از دنیا میر تا چشم من از بنی قریظه روشن کنی تا ایشان را به مراد خود بینم که [۲۴۵-ر]

ایشان خلفای من بودند در جاهلیت، خدای تعالی او را از آن عافیت داد. محمّد بن اسحاق روایت کرد که: صفیه بنت عبد المطلب مادر زبیر در حصن حسان ثابت بود «۵» با جماعتی زنان و کودکان، و گفت: حسان با ما بود- و اینکه حصنی بود. بس حصین نه «۶». صفیه گفت: مردکی جهود بیامد و گرد آن حصن می در «۷» گردید، و رسول- علیه السلام- به قتال احزاب مشغول بود. من حسان را گفتم «۸»: من از اینکه مرد دل مشغول شدم که احوال اینکه حصن بشناخت و می‌داند که اینکه حصنی حصین نیست «۹»، و با ما در اینکه جا مرد نیست و رسول از ما مشغول است، اگر برود و جماعتی جهودان را خبر دهد و بیایند و ما را رنجه دارند مصلحت در آن است که بیرون شوی و اینکه کافر را بکشی تا ما از اینکه خوف ایمن شویم. حسان گفت: یا بنت عبد المطلب؟ تو دانی که من مردی شاعرم مرد کش نباشم، و اینکه نه کار من است. گفت: چون من بدیدم که او هیچ نخواهد کردن، جامه در پوشیدم و روی بر بستم ----- (۱). اساس: العرقه، به قیاس با نسخه آط و با توجه به مآخذ خبر و اعلام، تصحیح شد. (۲). اساس، آط، آب: العرقه، آج، لب: العرقه، با توجه به مآخذ خبر، تصحیح شد. (۳). آط، آب، آج، لب، مش: غرفک. (۴). آط: باز گزار. (۵). آط، آب، آج، لب، مش: بودند. (۶). آط، آب، آج، لب، مش، کا: نه بس حصین. (۷). آط، آب، آج، لب، مش: ندارد، کا: می گردید. (۸). آط، آب، آج، لب، مش ای حسان. (۹). اساس: است، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، و با توجه به مفهوم جمله، تصحیح شد. [.....]

صفحه: ۳۶۵ و عمودی بر گرفتم و بیرون رفتم و آن جهود را بکشتم و باز آمدم و گفتم: یا حسان؟ اکنون مرد کشته «۱» است، برو و جامه‌اش بیرون کن که «۲» برای آن نکردم «۳» که او مرد است و من زن. گفت: یا بنت عبد المطلب؟ اینکه نیز هم نتوانم کردن، من سلب «۴» به او دادم. راویان «۵» گفتند «۶»: رسول- علیه السلام- در میانه آن کار و صحابه رنجور دل می‌بودند، و اینکه پیش از کشتن

علی بود عمرو را (۷). یک روز نعیم بن مسعود بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول الله؟ من به تو ایمان آورده‌ام در سر و روی نمی‌دارد که ایمان آشکارا کنم، و اینکه حال کس از من نداند جز خدای - عز و جل - و تو را گفتم، اکنون کاری که دانی که من اهل آن باشم مرا بفرمای. رسول - علیه السلام - گفت: تو یک مردی، اگر نیز اظهار ایمان کنی از یک مرد بیش از آن نیاید که از او توقع کنند. اما اگر (۸) بتوانی کردن که اینکه قوم را خذلانی و فتوری دهی از ما بکن که کالزار (۹) بیشتر خدعت است. نعیم بن مسعود از آن جا بیامد (۱۰) و بنزدیک بنی قریظه رفت، و او را با ایشان در جاهلیت منادمت بود، و ایشان را گفت: یا بنی قریظه؟ شما دوستی (۱۱) و نصیحت من شناخته‌ای (۱۲) در روزگار گذشته (۱۳)، و آنچه من می‌گویم [بر سیل نصیحت]

(۱۴)، شما مرا در آن متهم نداری (۱۵). بدانی که قریش و غطفان به حرب محمد آمدند و شما را از -----  
 (۱) مش افتاده. (۲) آط، آب، آج، لب، مش من. (۳) چاپ شعرانی (۹/۱۲۰): بر آن نگردم. (۴) آط، آب، آج، لب، مش او. (۵) آط، آب، آج، لب، مش اخبار. (۶) آط، آب، آج، لب، مش: گفته‌اند. (۷) آط، آب، آج، لب: از پیش کشتن عمرو بود بر دست علی، کا: پیش از آن بود که علی عمرو را نکشته بود. (۸) آط، آب، آج، لب، مش تو. (۹) آط، آب، آج، لب، مش، کا: کارزار. (۱۰) آط، آب، آج، لب، مش: بر آمد. (۱۱) دوستی / دوستید، آب، مش: دوستید. (۱۲) آط، آب: دانسته، آج، لب، مش: دانسته‌اید. (۱۳) آط: گزشته. (۱۴) اساس: مخدوش است، به قیاس با نسخه آط، افزوده شد. [.....]

(۱۵) آط، آب، آج، لب، مش، کا گفتند: لا و الله که ما دوستی و نصیحت تو دانیم و به هیچ چیز تو را متهم نداریم، گفت. صفحه : ۳۶۶ جای و حصن خود بر انگیختند و به یاری در خواستند، و حکم ایشان دگر است و حکم شما دگر. ایشان مردمانی غریب‌اند (۱) و ولایتی و مالی و ملکی ندارند اینکه جا، و شما را سرای و خانه و (۲) املاک اینکه جاست، و زنان و فرزندان (۳) اینکه جانند، و ایشان را زنان (۴) و فرزندان به زمین دیگرند. اگر فرصتی و غنیمتی باشد برابند و با شهرهای خود شوند، و اگر کسری و شکستی بر شما باشد (۵) بروند و شما را با محمد رها کنند، آنگه کشتن و غارت و آوار بر شما باشد نه بر ایشان، و آنگه شما با محمد طاق نداری. چون ایشان رفته باشند مصلحت در آن است تا از ایشان استظهار و ثبقتی و براتی نستانی به هیچ وجه دست با ایشان یکی (۶) نکنی در قتال محمد. گفتند: نکو گفتمی و نصیحت کردی. آنگه از آن جا بیامد و بنزدیک بو سفیان (۷) رفت و جماعت قریش و گفت: شما که قریشی، دوستی (۸) من شما را و میل من به شما شناخته و مفارقت و مبیانت (۹) با محمد برای دین، و من امروز سخنی شنیده‌ام (۱۰) واجب دیدم شما را از آن آگاه بکردن (۱۱) تا احتیاط کنی کار خود را و اینکه سزی است با من عهد کنی که پوشیده داری. گفتند: و آن چیست! گفت: بدانی که (۱۲) جهودان بر اینکه که کردند پشیمانند و می‌خواهند تا اینکه آمدن (۱۳) را به اینکه جا تلافی کنند. پیغام فرستاده‌اند به محمد که: ما بر اینکه آمدن پشیمانیم و از میان ما و تو عهدی هست ما بر سر آنیم (۱۴) اگر از ما راضی شوی به آن که ما از قریش و غطفان به علت و ثبقت و استظهار جماعتی اشراف و امثال را -----  
 (۱) آط، آب، آج، لب، مش، کا: مردمانی‌اند اینکه جا غریب، آج، لب: مردمانی‌اند آن جا غریب.

(۲) آط، آب، آج، لب، مش، کا اسباب. (۳) آط، آب، آج، لب: زنان و فرزندان اینان، کا: زنان و فرزندان شمایی. (۴) آط، آب، آج، لب، مش: زن. (۵) آط، آب، آج، لب، مش، کا ایشان. (۶) آط، آب، آج، لب، مش، کا: با ایشان دست یکی. (۷) آط، آب، آج، لب، مش: قریشید دوستی، آج، لب: قریشی دوستید. (۸) آط، آب، آج، لب، مش من. (۹) آط، آب، آج، لب، مش من. (۱۰) آج، لب: شنیدم. (۱۱) آط، آب، آج، لب، مش: کردن. (۱۲) آط، آب، آج، لب، مش آن. (۱۳) آط، آب، آج، لب، مش شما. [.....]

(۱۴) آط، آب، آج، لب، مش: بر سر آن عهدیم. صفحه : ۳۶۷ بستانیم و پیش تو فرستیم تا همه را گردن بزنی (۱)، آنگه دست با تو یکی کنیم تا ایشان را از زمین و دیار خود برانیم، یا به قتل و استیصال هلاک کنیم او راضی شده است و قرار میان ایشان اینکه است. من شما را خبر کردم تا هشیار باشی (۲) و کودکی را از آن خود به ایشان ندهی که ایشان با شما غدر خواهند کردن. آنگه به غطفان آمد و همچنین بگفت و عهد بستند (۳) [۲۴۵-پ]

که اینکه حدیث پوشیده داری. بگفتند همچین کنیم. چون او برفت ابو سفیان و جماعت قریش و رؤوس «۴» غطفان کس فرستادند به جهودان که: ما اینکه جا چرا موقوفیم! اینکه نه شهر و زمین ماست و ما را هر روز خرج بسیار است، اگر کاری را آمده‌ایم فردا آغاز باید کردن و «۵» با اینکه مرد به قتال بر آویختن، و اینکه شب «۶» شنبه بود در ماه شوال سنه خمس من الهجرة. جهودان جواب دادند که: فردا روز شنبه است، و ما عادت نداریم که روز شنبه کاری کنیم که ما وقتی در شنبه کاری کردیم ما را نکبتی رسید که پوشیده نیست. و دگر آن که ما کارزار نکنیم تا از شما وثیقتی و استظهاری نداریم، و آن براتی «۷» باشد از مردمان «۸» شما که بر ما فرستی تا ما را امان باشد که شما بنروی و ما را در دست ایشان «۹» رها نکنی، چه ما از اینکه معنی مستشعر می‌باشیم، و «۱۰» اینکه شهر ماست و شما غریبی اینکه جا، و اگر شما بروی ما را با محمد طاقت نباشد، باید که ما بر بصیرتی باشیم. قریش و غطفان چون اینکه «۱۱» بشنیدند گفتند: آنچه نعیم مسعود گفت درست است «۱۲». آنگه پیغام دادند که «۱۳»: و الله که ما از مردان خود کودکی را به شما ندهیم، و ما ----- (۱). آط، آب، آج، لب، مش تا. (۲). آط، آب، آج، لب، مش: شما را هشیار کردم تا بر خبر باشی. (۳). آط، آب، آج، لب: بستاند. (۴). آط، آب، آج، لب، مش، کا: رؤسای. (۵). آط، آب، آج، لب، مش فردا. (۶). آط، آب، آج، لب، مش: روز. (۷). آط، آب، آج، لب، کا: نوایی، مش: لوای. (۸). آط، آب، آج، لب، مش: مردان، کا: اشراف. (۹). آط، آب، آج، لب، مش: محمّد، کا: خصم. (۱۰). آط، آب، آج، لب، مش: چه. (۱۱). آط، آب، آج، لب، مش سخن. (۱۲). آط، آب، آج، لب، مش: راست گفت. (۱۳). آط، آب، آج، لب، مش: دادند و گفتند. [.....]

صفحه : ۳۶۸ را بر شما اینکه امان نیست «۱». گفتند: چون ندهی، ما نیز با شما دست یکی نداریم، و خذلان در میان ایشان افتاد، و خدای تعالی آن شب بادی عظیم بفرستاد بر ایشان سرد و سخت چنان که خیمه‌های ایشان بدرید و طنابها بگسست، و ذلک قوله: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، گفت: یاد کنی ای مؤمنان نعمت خدای بر شما بر سیل تذکیر و تنبیه گفت: إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ، چون آمد به شما لشکرهایی «۲» یعنی احزاب با «۳» جماعات قریش و مکّیان و غطفان و بنی قریظه و بنی النضیر. فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا، بفرستادیم بر ایشان بادی. مفسّران گفتند: باد صبا بود لقوله - عليه السلام: نصرت بالصّبا و اهلکت عاد بالدّبور، گفت: مرا به باد صبا نصرت کردند و عاد را به باد دبور هلاک کردند. و «صبا»، آن باد بود که چون روی به در خانه کعبه داری برابر روی تو جهد، و «دبور» برابر صبا باشد. وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا، و لشکرهایی که شما ندیدی ایشان را از فریشتگان. اهل سیر گفتند: فریشتگان آن روز فرود آمدند و لکن کار زار نکردند. مفسّران گفتند: خدای تعالی بادی بفرستاد سرد «۴» سخت که طنابهای خیمه‌های ایشان «۵» بگسست، و خیمه‌ها «۶» بدرید، و آتشی «۷» ایشان بکشت، و دیگرها «۸» بیفگند، و اسپانشان «۹» بر میدند، و خدای تعالی ترس در دل ایشان افگند «۱۰»، و فریشتگان از جوانب لشکرگاه ایشان تکبیر کردند تا سید هر قبیله قوم خود را می‌گفت: از بر من مروی، مرا نگاه داری. محمّد بن کعب القرظی گفت، جوانی از اهل کوفه گفت حدیفه یمان را گفتم: یا با عبد الله؟ شما رسول خدای را دیدی، و با او صحبت داشتی «۱۱»، چگونه بودی با او! ----- (۱). آط، آب، آج، لب، مش جهودان. (۲). آط، آب، آج، لب، مش: لشکرها. (۳). آط، آب، آج، لب، مش: به. (۴). آط، آب، آج، لب، مش، کا و. (۵). آج، لب: طنابهای ایشان. (۶). دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۷). آط، آب، آج، لب، مش: آتش. (۸). آط، آب، آج، لب، مش: دیگرهای ایشان، کا: دیگرهایشان. (۹). آط، آب، آج، لب: اسپان ایشان. (۱۰). آط، آب، مش: انداخت. (۱۱). آط، کا: کردی / کردید، مش: داشتید / داشتی. صفحه : ۳۶۹ حدیفه گفت: جهد کردیم در خدمت او «۱». جوان گفت: اگر ما در یافتمانی او را رها نکردمانی «۲» که بر زمین بودی «۳»، جز که او را بر گردن گرفتمانی و در خدمت او جان بدادمانی. حدیفه گفت: من شب احزاب با لشکر بودم در خدمت رسول - علیه السلام. [رسول - علیه السلام]

«۴»: نماز بکرد و از شب پاره‌ای بگذشت «۵»، گفت: کیست تا برود و احوالی بداند از اینکه قوم و خبری باز آرد! کس اجابت نکرد

و اختیار نکرد. با «۶» سر نماز کردن شد، ساعتی دیگر بر آمد، گفت: کیست که برود [و احوالی بداند! کس اجابت نکرد. به بار سیم گفت: کیست که برود]

«۷» و خبری بیارد و رفیق من باشد در بهشت! از سختی باد و سرما و خوف «۸» مرا گفت یا حذیفه؟ من گفتم: لئیک یا رسول الله، و بر خاستم و پیش رسول رفتم و دلم در شکم می لرزید «۹» ترس آن که مرا گوید تو را بیاید رفتن، و دست به سرو روی من فرو کرد و مرا گفت: یا حذیفه؟ تو را بیاید رفتن و از احوال اینکه قوم خبری با نزدیک من آوردن. من گفتم: فرمان برادرم، گفت: اللهم احفظه من بین یدیه و من خلفه و عن یمنه و عن شماله و من فوقه و من تحته، بار خدایا نگاهدار او را از همه جوانب و جهات: از پیش و پس و از راست و از چپ و از زیر و از زبر. گفت: من برفتم و پنداشتی «۱۰» در گرمابه «۱۱» ای می روم از گرمی که از آن باد و سرما هیچ رنج نبود مرا، برفتم با سلاح. تا در میان ایشان شدم بادی می آمد که خیمه‌ها از جای می برکنند «۱۲» و طنابها می گسست و هیچ رها نمی کرد و الا تباه می کرد. نگاه کردم ابو سفیان را دیدم آتش «۱۳» بر افروخته و گرم می شد. من تیر در کمان [۲۴۶-ر]

نهادم تا بزنم. دگر باره مرا یاد ----- (۱). آط، آب، آج، لب، مش اینکه. (۲). آط،

آب، آج، لب، مش او را. (۳). آط، آب، آج، لب، مش: برفتی. [.....]

(۴-۷). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۵). آط: بگزشت. (۶). آب، کا: باز. (۸). آط، آب، آج، لب، مش: برف، کا کس

جواب نداد پس. (۹). آج، لب، کا از. (۱۰). آط، آب، آج، لب، مش که. (۱۱). آط، آب، آج، لب، مش، کا: گرم‌اوه. (۱۲). آج،

لب، مش، کا: بر می کند. (۱۳). آط، آب، آج، لب، مش: آتشی. صفحه: ۳۷۰ آمد که رسول- علیه السلام- مرا گفته بود: هیچ

چیزی «۱» مکن تا با پیش من آیی «۲». چون ابو سفیان آن باد و آن سختی دید، گفت: یا قوم؟ هر کسی که آن جا که هستی

دست «۳» همنشین خود گیری و بنگری تا کیست. من دست یکی گرفتم و گفتم: تو کیستی! مرا گفت: یا سبحان الله، مرا

نمی شناسی! من فلان بن فلانم، مردی بود از هوازن «۴». ابو سفیان گفت: یا معشر قریش؟ ما در اینکه «۵» که هستیم نه به سرای

مقامیم «۶»، و اسبان و چهار پایان ما سقط شدند، و بنو قریظه و بنو النضیر و عده ما را خلاف کردند، و من بخواهم رفتن «۷»، از بی

هوشی «۸» بر خاست و بر شتر نشست و عقال او نگشاد «۹»، و شتر بر انگیخت و خواست تا براند. چون شتر نمی توانست رفتن، از آن

پس بدانست که شتر عقال دارد. فرود آمد و عقال شتر بگشاد. و بنو غطفان چون بدیدند که قریش برفتند، ایشان نیز برفتند و خدای

تعالی به ترس ایشان را هزیمت کرد. من باز آمدم و رسول را خبر کردم. رسول- علیه السلام- شادمانه شد و بخندید و مرا به

خویشتن نزدیک کرد و گفت: اینکه جا در پایان من بخریب. من بخرتم و رسول- علیه السلام- گوشه جامه اش «۱۰» بر من افگند، و

من پای او در «۱۱» سینه گرفتم و بخرتم، فذلک قوله: فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا. وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا، و خدای به

آنچه شما می کنی بینا و داناست «۱۲». إِذْ جَاؤُكُمْ «۱۳» ما «۱۴» چون آمدند به شما. مِنْ فَوْقِكُمْ، یعنی از بالای وادی از

جانب مشرق. و آنان که از بالای وادی آمدند، مالک بن عوف النضری بود و عیینة بن حصن الفزازی با هزار مرد از غطفان، و

طلیحة بن خویلد الاسدی «۱۵» با ایشان بود با بنی ----- (۱). ط، آب، آج، لب، مش:

چیز، کا: حرکت. (۲). آط، آب، آج، لب، مش: نیایی. (۳). آط، آب، آج، لب، مش: هر کسی دست. (۴). آط، آب، مش: هوازن.

(۵). آط، آب، آج، لب، مش جا، کا: در زمین. [.....]

(۶). آط، آب، مش: و مقام خودیم، آج، لب: و مقام خود. (۷). آط، آب، آج، لب، مش، کا و. (۸). چاپ شعرانی (۱۲۳/۹): پی

هوشش. (۹). آط، آب، آج، لب، مش: ناگشاده، کا: نگشوده. (۱۰). آط، آب، آج، لب، مش: جامه خویش. (۱۱). آط، آب، آج،

لب، مش، کا: بر. (۱۲). آط، آب، آج، لب، مش: بوده است. (۱۳). آط، آب، آج، لب، مش، کا مِنْ فَوْقِكُمْ (۱۴). اساس: ندارد، از

آط افزوده شد. (۱۵). آط: طلحة بن جلود الاسری. صفحه: ۳۷۱ اسد، و حی بن اخطب با جهودان قریظه «۱». وَ مِنْ أَسْفَلٍ مِنْكُمْ،

یعنی من بطن «۲» الوادی، از زیر وادی، و آن ابو سفیان حرب بود با قریش. وَإِذِ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ، و چون کژ شد چشمها، وَبَلَغَتِ الْقُلُوبَ الْحَنَاجِرَ، [و دلها به گلوها رسید، و اینکه هر دو کنایت است از شدت خوف و شدت حال خایف. و گفتند: معنی آن است که عرب گوید بد دل «۳» را که: انتفخ سحره، باد در شش افتد بد دل «۴» و شش او بر آید «۵»، و دل بالای آن است چون منتفخ شد دل به بالا بر آید «۶»، و ذلك قوله: بَلَغَتِ الْقُلُوبَ الْحَنَاجِرَ]

«۷» وَتَنْظُونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا، و به خدای گمانهای بد می بردی «۸» از خلف وعد «۹» و مانند اینکه، و مراد به اینکه منافقانند چه مؤمنان و اثنی بودند «۱۰» به وعده خدای و به نصرت و ظفر از جهت «۱۱» او. قرآء خلاف کردند فی قوله: الظُّنُونَا و آنچه مانند اینکه است من قوله: (الرسولا و السیلا). اما مدنیان «الف» اثبات کنند «۱۲» در اینکه کلمات در حال وصل «۱۳» و وقف، و شامیان همچنین، و عاصم به روایت ابو بکر و ابو عمرو به روایت عیاش، و کسائی به روایت قتیبه، و حجت ایشان آن است که: در مصاحف «الف» نبشته است «۱۴» و لمطابقة رؤوس الآی «۱۵»، و نیز برای موافقت سر آیات را. و ابو عمرو در دگر روایات «۱۶» و حمزه و یعقوب بی «الف» خواندند در حال وصل و وقف بر اصل خود، چه «الف» در اسمی برند که مؤن باشد در حال وقف چون -----  
 (۱). آط، آب، آج، لب، مش: بنی قریظه. (۲). دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۳). آط و دیگر نسخه بدلها: دل، با توجه به معنی و فحوای تعبیر در زبان عربی (لسان العرب، ماده سحر) تصحیح شد. (۴). کذا در آط و دیگر نسخه بدلها بجز کا، آب، مش، کا: افتاد دل. [.....]

(۵). آج، لب، مش: بر آمد. (۶). مش: بر آمد. (۷). اساس: ندارد، از آط افزوده شد. (۸). می بردی / می بردید. (۹). آط، آب، آج، لب، مش: وعده. (۱۰). آط، آب، آج، لب، مش: واثقواند. (۱۱). آط، آب، آج، لب، مش: بر دشمنان. (۱۲). آط، آب، آج، لب، مش: کردند، آب: کرده اند. (۱۳). آط، آب، آج، لب: فصل. (۱۴). آط، آج، لب، مش: نوشته اند، کا: نوشته است. (۱۵). آط، آب، آج، لب، مش: الایة. (۱۶). آط، آب، آج، لب، مش: ابو عمرو و ذکوان. صفحه: ۳۷۲ منصوب بود، نحو رأیت زیدا، برای آن که نگویند: رأیت الرّجال- در هیچ حال، نه در حال وصل و نه در حال وقف. و باقی قرآء به «الف» خواندند در وقف و بی «الف» در وصل، و گفتند: رؤوس الایات جاری مجرای اسجاع باشد و جاری مجرای قوافی در اشعار. پس در وقف «الف» باید و در وصل نباید چنان که در میان بیت اگر افتد بی «الف» گویند. هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ، گفت: آن جایگاه «۱» مؤمنان را امتحان و ابتلا کردند و معنی ابتلا- گفته ایم از خدای تعالی، و آن که تکلیف، همه صورت امتحان دارد. وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا، و بجنابانند ایشان را جناباندنی سخت. وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ، عامل در اینکه چند «اذ» «۲» که برفت آن است که در اول آیات گفت: اذْ كُذِّبُوا نِعْمَةً اللَّهُ عَلَيْكُمْ إِذْ...، گفت نیز یاد کنی، چون گفتند منافقان یعنی معتب بن قشیر «۳» و اصحاب او. وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ، و آنان که در دل «۴» ایشان بیماری بود و شک و ضعف اعتقاد. مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا، گفتند: خدای و پیغامبر «۵» ما را وعده ندادند مگر غرور و فریفتن. وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ، و یاد کنی نیز چون گفتند گروهی از ایشان یعنی از منافقان: یا أَهْلَ يَثْرِبَ، ای اهل مدینه. ابو عبیده گفت: یثرب نام ولایتی است، و مدینه از جمله آن است. لا مَقَامَ «۶» ما «۷»، فَارْجِعُوا، باز گردی «۸». و حفص عن عاصم خواند: [۲۴۶-پ]

«لا مقام»، به ضم المیم، یعنی لا اقامه لكم، شما را ایستادن آن جا صلاح نیست، بر گردی و با خانه های خود شوی. -----  
 (۱). آط، آب، آج، لب: اینکه جایگه، کا: آن جایگه. (۲). آط، آب، آج، لب، مش: آیت. [.....]  
 (۳). آط، آب، آج، مش: ... بن قریش، چاپ شعرانی (۱۲۵/۹): ... بن قیس. (۴). آط، آب، آج، لب، مش: دلها. (۵). آط، آب، آج، لب، مش: خدای تعالی و پیغامبرش. (۶). اساس: و دیگر نسخه بدلها: مقام، به قیاس با متن قرآن مجید، تصحیح شد. (۷). آط، آب، آج، لب، مش ایستادن صلاح نیست. (۸). آط، آب، آج، لب، مش: بر گردی و با خانه خود شوی، کا: باز گردید. صفحه: ۳۷۳ عبد الله عیاش گفت: اینکه جهودان گفتند منافقان را که، شما را چه مهم است برای محمّد «۱» خویشان را علف «۲» تیغ ابو



سفیان و قریش کردن (۳)، با خانه‌ها شوی و محمد را با اینان رها کنی. وَ يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ النَّبِيَّ و گروهی از رسول - علیه السلام - دستوری می‌خواستند، و آن بنو حارثه بن الحارث بودند. يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ، می‌گفتند خانه‌های ما عورت است، یعنی ربطی و دیواری و حصنی ندارد، مرد (۴) می‌باید که آن را نگاهدارد و بپوشد چنان که عورت بپوشند، و قد اعور الفارس اذا بدا فی درعه خلل للضرب (۵)، قال الشاعر - شعر: متى يلقيهم لا يلق في البيت معورا و لا الضيف منجوعا (۶) و لا الجار مرملا (۷) و قال الشاعر - شعر: يرمى المستجير المعورا (۸) ای بادی العورة (۹). حق تعالی ایشان را تکذیب کرد، گفت: خانه ایشان عورت نیست دورغ می‌گویند. إن يُريدون إلا فرارا، ایشان جز گریختن نمی‌خواهند (۱۰). و لَو دُخِلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا، آنکه گفت: اگر چنان که در سرباهای اینان روند از جوانب و کناره‌های آن. ثُمَّ سُرِّلُوا الْفِتْنَةَ، آنکه از ایشان فتنه خواهند، یعنی

----- (۱). آط، آب، آج، لب، مش که. (۲). چاپ شعرانی (۱۲۵/۹): هدف. (۳). آط، آب، آج، لب، مش برگردی. (۴). آط، آب، آج، لب، مش مردی. (۵). کا و الطعن. (۶). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۱۲۵/۹) و تفسیر قرطبی (۴/۱۴۸): مفجوعا. (۷). آط، آج، لب: مرمولا. (۸). ضبط متن اصلی بدین صورت «و یرمی مسق الحجر معورا» و مغشوش می‌نمود، شعر در هیچکدام از نسخه بدلها نیست، ضبط مختار ما از لسان العرب (ماده عور) و اصلا بیتی است که به نام فرزددق بدین صورت آمده است: متى ما ترد یوما سفار، تجد به || ادیهم، یرمی المستجیز المعورا [.....]

(۹). دیگر نسخه بدلها بجز کا: ندارد. (۱۰). آط، آب، آج، لب، مش: ایشان نمی‌خواهند الا فرار و گریختن از حفا از سر ایشان خبر داد، کا: ایشان الا گریختن نمی‌خواهند. صفحه: ۳۷۴ شرک و کفر، لقوله: «۱» وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ (۲) «لَا تَوْهَا، آن جا شوند» (۳) و بکنند و به جای آرند، من قولهم: أتیت الأمر اذا فعلته. قراءت اهل الحجاز (۴) به قصر «الف» است من الإتیان. و دیگران خواندند: «لَا تَوْهَا» به مد، من الإتیاء، یعنی بدهند. گفتند: چون سؤال گفت، به جواب دادن لایق باشد (۵). «وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا» و بر آن فتنه و کفر نیز مقام نکنند الا اندک. و بیشتر مفسران گفتند معنی آن است که: از آن فتنه فرو نایستند، بل بشتابند به او و درنگ نکنند از او الا اندک روزگار. حسن گفت معنی آن است که: پس از کفر به مدینه الا اندک مقام نکنند، آنکه عن قریب ایشان را هلاک کنند، و مثله قوله: «وإِذَا لَا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا» (۶) «وَلَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ» و پیش از اینکه با خدای عهد کردند که نگریند و پشت بر دشمن نکنند. گفتند: اینان هم بنو حارثه بودند که روز احد همت کردند و عزم بر آن که بگریزند با بنی سلمه چون آیت فرود آمد در ایشان: إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا (۷) فی ما (۱۱) کنی. ----- (۱). آط، آج، لب: و قوله. (۲). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۱. (۳). آط، آب،

آج، لب، مش: به آن جا شوند و. (۴). آط، آب، آج، لب، مش: حجاز. (۵). آط، آب، آج، لب، مش: باشند. (۶). سوره احزاب (۳۳) آیه ۱۶. (۷). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۲۲. (۸). آط، آب، آج، لب، مش نیز. (۹). آب: گفته‌اند. (۱۰). آط، آب، آج، لب، مش: هر آنچه. (۱۱). مش: نیز همان. صفحه: ۳۷۵ گفتند: چون اینکه کرده باشیم، ما را چه باشد! گفت (۱): در دنیا نصرت، و در آخرت جنت. گفتند: کردیم. عهد اینکه بود: وَ كَانِ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا، و عهد آن خدای از آن پرسند، یعنی خوار مدارند (۲) که آن فرو نگذارند (۳). آنکه رسول را گفت بگو اینکه منافقان را و سست اعتقادان را که (۴): لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ، که شما را سود ندارد گریختن، اگر بگریزی از مرگ یا از کشتن. «وإِذَا» (۵) قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوْ الْقَتْلِ وَإِذَا لَا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا؟ عبد الملك گفت: ذاک (۹) القليل نطلب، به طلب آن اندک می‌رویم، و مراد به قلیل در آیت وقت آجال است، و دنیا همه به یک بار (۱۰) قلیل است. قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِيكُمْ مِنَ اللَّهِ، بگو کیست که شما را نگاهدارد از خدای؟ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا، اگر به شما بدی خواهد از هلاک و نکبات و آنچه تعلق به خدای دارد یا به شما [۲۴۷-ر]

رحمتی خواهد (۱۱). آنکه گفت: ایشان خویشتن را بدون خدای ولی و یاری (۱۲) نیابند تا بدانند و اعتماد بر او کنند، و طمع از آن که دون اوست ببرند. قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ، گفت: خدای داند آنان را که مردم را از (۱۳) شما -----

----- (۱). آط، آب، آج، لب، مش: گفتند. [...]

(۲). آط: مداری، آب، آج، لب، مش، کا: مدارید. (۳). لب: بگذارند، آط: نگرارند، کا: که از آن پرسند. (۴). آط، آب، آج، لب، مش: را قُل (۵). آط، آب، آج، لب، مش لا- تُمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا (۶). آط، آب، آج، لب، مش در آن جا. (۷). آب، مش: و بایی. (۸). آط، آب، آج، لب، مش: آمده‌ای. (۹). اساس: به صورت «ذلک» هم خوانده می‌شود. (۱۰). آط، آب، آج، لب، مش نعمت او. (۱۱). آط، آب، آج، لب، مش، کا و لا یَجِدُونَ لَهُمْ آج، لب آنکه به شما بدی خواهد از هلاک و آنچه تعلق به خدای دارد یا به شما رحمتی. (۱۲). آط، آب، آج، لب، مش، کا: و یاری و یاور. (۱۳). آط، آب، آج، لب، مش، کا: که از. صفحه: ۳۷۶ تعویق کنند» ۱. [و تعویق، تفعیل باشد از «عوق»، و آن منع بود. و تعویق تثبیط و تبطیه]

«۲» باشد بر سبیل تهدید و وعید. گفت: خدای شناسد آنان را که مردم را از کارزار باز می‌دارند، و ایشان را منع می‌کنند و می‌ترسانند. وَ الْقَائِلِينَ «۳» هَلُمَّ إِلَيْنَا، به ما آیی و بشتابی به ما. وَ لَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا، و ایشان به کارزار نیایند و حاضر نشوند مگر اندکی از اوقات و احیان. قتاده گفت: آیت در شأن جماعتی منافقان آمد که ایشان گفتند اصحاب محمد بیش از آن نه‌اند که ایشان را سر گوسپندی بخوردن کفایت باشد، و اینکه کنایت باشد از قَلت. و ممکن نیست که اینان با اینکه جماعات «۴» که مجتمع شده‌اند مقاومت توانند کردن شما را «۵» مهم است جان و مال خود در سر محمد کردن! مقاتل گفت: اینکه قول جهودان گفتند منافقان را که قائلان، جهودان بودند و اخوان، منافقان «۶» و معوقان «۷»، عبد الله ابی سلول و اصحابش «۸». این زید گفت: آیت در شأن مردی آمد که روز احزاب از پیش رسول - علیه السلام - بیامد، برادرش را دید نان و بریان و نیذ در پیش نهاده، گفت: تو اینکه جا با نشاط مشغولی و پیغامبر خدای در میان نیزه و شمشیر است «۹»؟ گفت: ای ابله؟ بیای و تو نیز با ما بنشین و به نشاط مشغول باش که به خدای که به او سوگند خوردند که محمد نیز هرگز باز نیاید، و «۱۰» اینکه لشکر که جمع شده‌اند، او را و اصحاب او را زنده رها نکنند. برادر گفت او را: دروغ می‌گویی، و الله که بروم و رسول را خبر دهم از اینکه که تو گفتی. بیامد تا رسول را خبر دهد «۱۱»، جبریل آمده بود و اینکه آیت آورده. أَشْحَهُ عَلَيْكُمْ، خدای تعالی وصف کرد ایشان را به بخل و جبن، به بخیلی و ----- (۱). آب: می‌کنند. (۲). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. [...]

(۳). آط، آب، آج، لب، مش لب، مش لب، آج، آب، آط، آب، آج، لب، مش، کا: جماعت. (۴). آط، آب، آج، لب، مش، کا چه. (۶). آط، آب، آج، لب، مش بودند، کا اند. (۷). آج، لب بودند، کا اند. (۸). آط، آب، آج، لب، مش: سلول بود و اصحاب او. (۹). آط، آب، آج، لب، مش: و شمشیر حرب می‌کند. (۱۰). آط، آب، آج، لب، مش: با. (۱۱). آط، آب، آج، لب، مش: بیامد و رسول را خبر داد. صفحه: ۳۷۷ بد دلی. الاشْحَهُ «۱» جمع شحیح، و اینکه از بنای قَلت است. گفت: بخیلانند به مال خود بر شما، چیزی در راه خدای و «۲» جهاد صرف نکنند، و چون غنیمی پیدا شود مشاخصت و مناقشت کنند. و نصب او بر حال است من قوله: وَ لَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا. فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ، چون وقت کارزار بود «۳». خوف از نامهای کارزار یکی است. رَأَيْتَهُمْ، بینی ایشان را که «۴» در تو می‌نگرند و چشمهای ایشان در «۵» می‌گردد از ترس و بد دلی، [كَالَّذِي، ای]

«۶» کدوران عین الذی، علی حذف المضاف و اقامه المضاف الیه مقامه، چنان «۷» که چشم کسی در گردد که «۸» از هوش بشود از مرگ. فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ، چون کارزار و ترس از او بشود «۹»، سَلَقُواكُمْ، زبانهای تیز در شما کشند و دراز زبانی کنند. و مرد فصیح زبان بلند آواز را رجل مسلوق «۱۰» و مصلوق «۱۱» و سَلَقَ و صَلَّقَ گویند، و اصل صلوق ضرب باشد. قتاده گفت: ای بسطوا السننهم فیکم. و «حداد»، جمع حدید باشد، یعنی تیز، و اینکه در وقت قسمت «۱۲» غنیمت باشد که گویند: ما با شما حاضر بودیم در کارزار «۱۳»، نصیب ما تمام بدهی. در وقت کارزار بد دل باشند، و در وقت قسمت بخیل باشند. أَشْحَهُ عَلَى الْخَيْرِ، ای علی المال و الغنیمه، بخیلان باشند بر مال و غنیمت. و نصب او بر حال است من قوله: سَلَقُواكُمْ. أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا، ایشان ایمان ندارند. فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ، خدای عمل ایشان باطل بکند «۱۴»، یعنی قبول نکند عمل ایشان، برای آن که بر وجه مأمور به نه افتاده است «۱۵». وَ كَانِ

ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا، و اینکه بر خدای آسان است. ----- (۱). آط، آب، کاز: و الاشحة. (۲). آط، آب، آج، لب، مش در ره. (۳). آط، آب، آج، لب، مش، کاز: آید و. (۴). آط ایشان. (۵). چاپ شعرانی (۹/۱۲۷): دور. [.....]

(۶). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۷). آط: چونان که. (۸). آط، آب، آج، لب، مش او. (۹). آط، آب، آج، لب، مش: کارزار بشود. (۱۰). آط، آب، مش: مصلق، آج، لب: ندارد. (۱۱). کاز: مصاق، دیگر نسخه بدلها ندارد. (۱۲). آط، آب، آج، لب و. (۱۳). آط، آب، آج از. (۱۴). آط، آب، آج، لب، مش: کند. (۱۵). آط، آب، آج، لب، مش: نه بر وجه مأمور به افتاده باشد. صفحه: ۳۷۸ يَحْسِبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا، می‌پندارند، یعنی منافقان که اینکه احزاب و جماعات «۱» که مجتمع شده بودند «۲» بر حرب رسول من «۳» از قریش و غطفان و از قریظه و نضیر بنه شده‌اند «۴» هنوز، و اینکه آنگه بود که ایشان برفته بودند و گریخته، و منافقان خبر نداشتند. و گفتند معنی آن است که: اگر چه ایشان دانستند که احزاب برفتند و هزیمت شدند، از فرط جهل پنداشتی «۵» گمان می‌برند «۶» که هنوز نرفته‌اند، یعنی همچنان بودند که کسی [۲۴۷-پ]

که پندارد که ایشان را «۷» نرفته‌اند. آنگه گفت: وَ إِن يَأْتِ الْأَحْزَابَ، و اگر دگر باره باز آیند ایشان- اینان که منافقاند- تمنای آن کنند که کاشک «۸» ایشان در بادیه با «۹» بدویان بودندی در میان اعراب. يَسْئَلُونَ عَنْ أَنْبَائِكُمْ، خبر شما می‌پرسیدند که حال شما با احزاب به کجا رسید. و یعقوب خواند: يَسْئَلُونَ، به تشدید «سین» و به «الف» علی تقدیر يتسائلون، ای یسئل بعضهم بعضا «۱۰»، بهری از بهری می‌پرسند که گوی حال ایشان به چه رسید. و لَوْ كَانُوا فِيكُمْ، و اگر در میان شما بودندی، قتال و کارزار نکردندی الّا اندکی از ایشان یا قتالی «۱۱» اندک، علی تقدیر: ما قاتلوا الّا قتالا «۱۲» قلیلا، و اینکه بهتر است به معنی و نظم آیت «۱۳». لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ، آنگه حق تعالی گفت: شما را «۱۴» که مسلمانانی در رسول خدای که محمد اسوتی و اقتدایی هست. و عاصم اینکه جا خواند و در سورة الممتحنة: اسوة، بضم الالف. و دیگران به ----- (۱). آط، آب، آج، لب، مش: جماعتی. (۲). آط، آب، آج، لب، مش: شده‌اند. (۳). آب: کلمه خط خوردگی دارد. (۴). آط، بنرفته‌اند، آج، لب: برفته‌اند، مش: نرفته‌اند، کاز: بنه رفته‌اند. [.....]

(۵). آط، آب، آج، لب، مش: پنداشتند و، کاز: پنداشتی. (۶). آط، آب، آج، لب، مش: می‌بردند. (۷). دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۸). آط، آب، آج، لب، مش: کاشکی. (۹). آط، آب، آج، لب، مش: یا. (۱۰). کذا: در اساس، دیگر نسخه بدلها: ندارد، چاپ شعرانی (۹/۱۲۹): عن بعض. (۱۱). آط، آب، آج، لب، مش، کاز: قتال. (۱۳). آط، آب، آج، لب، مش: اینکه به معنی و نظم آیت لا- یقتر است. (۱۴-۱۲). آط، آب، آج، لب، مش: ندارد. صفحه: ۳۷۹ کسر «الف» خواندند، و آن دو لغت است: مثل عدوة و عدوة، و رشوة و رشوة، یعنی شما را به رسول اقتدایی هست. صورت خبر است و معنی امر، یعنی اقتدا کنی به او و در او نگری در ثبات و ترک فرار که چندان مقام کرد تا دندانش بشکستند و جراحتی «۱» بر بالای ابروش «۲» کردند و نگریخت، و عمش را حمزه بکشتند، و عیبده حارث را بکشتند، و او هیچ جزعی نکرد، و رضا و تسلیم کرد «۳»، و انواع اذیات «۴» و بلیات به او رسانیدند و او به هیچ چیز «۵» بر نگشت و روی بر نگردانید، شما نیز همچین کنی و بر سنت او بروی. پس در اینکه باب و جز اینکه باب جای اقتداست شما را به او، و آنان را که امید دارند به خدای و به روز بازپسین، یعنی روز قیامت، و ذکر خدای کنند بسیار، یعنی آن کس که «۶» به امید ذاکر باشد. آنگه ذکر مؤمنان کرد و آن که ایشان وعده خدای تعالی چگونه «۷» تصدیق کردند، گفت: و چون مؤمنان احزاب را دیدند گفتند: اینکه آن است که خدای «۸» و پیغامبر ما را وعده داده‌اند «۹»، و اینکه آن بود که رسول- علیه السلام- صحابه را خبر داده بود از حدیث «۱۰» احزاب چون بدیدند و مخبر موافق خبر بود، گفتند: هذا ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ، اینکه آن است که خدای و پیغامبر ما را وعده دادند، و خدای و پیغامبر «۱۱» راست گفتند در آن وعده که کردند، و بعضی دگر مفسران گفتند: اینکه وعده آن است که خدای تعالی گفت: أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ

قَبْلَكُمْ» (۱۲) «أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ» (۱۳) «وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا»، و ایشان را نپذیرد الا ایمان که تصدیق به دل است، و تسلیم که در مسلمانی تن بدادن (۱۴) است. آنگه تخصیص کرد بعضی مؤمنان را به خصلی که در ایشان بود، گفت: -----

----- (۱). آط، آب، مش که. (۲-۱۳). آط، آب، مش: ابرویش. (۳). آط، آب، آج، لب: رضا داد و تسلیم داد، آب، مش: رضا داد و تسلیم شد، کا: رضا داد و تسلیم کرد. (۴). آط، آب، آج، لب: اذایات. (۵). آط، آب، مش: چیزی. [.....]

(۶). آط، آب، آج، لب، مش: یعنی که او. (۷). دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۸). آط، آب، آج، لب، مش: تعالی. (۹). آط، آب، آج، لب، مش: وعده کرده‌اند. (۱۰). آط، آب، آج، لب، مش: حادثه. (۱۱). آط، آب، آج، لب، مش: پیغامبرش. (۱۲). سوره بقره (۲) آیه ۲۱۴. (۱۴). آط، آب، آج، لب: تن دادن، مش: تن در دادن. صفحه: ۳۸۰ من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه، [گفت: از مؤمنان مردانی هستند. «من»، تبعیض راست. صفت آن مردان آن است که: صدقوا ما عاهدوا الله عليه]

«۱»، راست گفتند در آن عهد که با خدای کردند و به آن وفا کردند. آنگه ایشان را دو فرقت نهاد (۲): «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ» ای نذر و عهده، بهری از ایشان آند که عهد و نذر خود تمام کردند و بر جهاد صبر کردند تا آنگه (۳) ایشان را شهید کردند، چه ایشان عهد تا به جان کرده بودند. و گفتند: «نحب، مرگ است. و گفتند (۴): قَضَىٰ نَحْبَهُ» آن است که (۵) «بمرد، من قول ذی الرّمّة - شعر: عشيّة فرّ الحارثيون بعدما قضى نحبه فى ملتقى القوم هو بر اى مات. مقاتل گفت: قضى نحبهُ اى اجله عمر خود به سر برد و به اجل قتل رسید. و گفتند: قَضَىٰ نَحْبَهُ» اى بذل جهده فى الوفاء بعهده، من قول العرب: نحب فلان فى سيرة يومه و ليلته (۶) اجمع اذا بالغ فى السير و لم ينزل، قال جرير - شعر: بطخفة (۷) جالدا الملوك و خيلنا عشيّة بسطام جرير على نحب اى على جدّ و جهد. وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ، و بهری از ایشان منتظر شهادتند. و مَا بَدَلُوا تَبَدُّلًا، و ایشان عهد خدای را خلاف و تبدیل نکردند. خلاف کردند در آن که [آیت]

«۸» در شأن که مد [و مراد مِنْهُمْ (۹) و مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ کیست! بعضی گفتند: آیت در شأن انس بن النضر (۱۰) که او روز بدر حاضر نبود، چون باز آمد]

«۱۱» تأسف خورد و نذر کرد که: اگر پس از اینکه کارزاری (۱۲) بود من جان سپار کنم (۱۳) در او. چون روز احد بود و مردم بگریختند (۱۴)، او ----- (۸-۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۲). آط، آب، آج، لب، مش، کا: به دو فرقه بنهاد. (۳). آط، آب، آج، مش، کا که. (۴). آط، آب، آج، لب، مش، کا معنی. (۵). آط، آب، آج، لب، مش، کا مات. (۶). مش: لیلیه، چاپ شعرانی (۹/۱۲۹): لیله. [.....]

(۷). چاپ شعرانی (۹/۱۲۹): بطخفة. (۹). قرآن مجید: فمنهم (۱۰) .. آب، مش آمد. (۱۲). آط، آب، آج، مش، کا: کارزاری. (۱۱). اساس: افتادگی دارد، از آط، افزوده شد. (۱۳). آط، آب، به فدا کنم، آج، لب: فدا کنم، مش: را فدا کنم، کا: جان سپاری. (۱۴). آط، آب، آج، لب، کا. و. صفحه: ۳۸۱ حاضر بود، بیامد و خویشتن در معرکه افگند و قتالی کرد سخت تا آنگه که او را بکشتند. و عایشه [۲۴۸-ر]

گفت: آیت در طلحة بن عبید الله آمد. و عامه مفسران و جمهور اصحاب اخبار بر آند که: آیت در امیر المؤمنین علی - علیه السلام - آمد و عبیده حارث و حمزه بن عبد المطلب و جعفر بن ابی طالب - رضی الله عنهم. فمنهم مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ عبیده حارث است که او را به بدر شهید کردند - و قصه او رفته است - و حمزه عبد المطلب است که او را به احد بکشتند، و آن نیز رفته است، و جعفر بن ابی طالب (۱) که او را به موته بکشتند. و راویان اخبار گویند که: چون رسول - صلی الله علیه و علی آله - جعفر ابو طالب (۲) را به مؤته نامزد کرد (۳)، او را وصایت کرد به تقوی و احتیاط و حراست لشکر و صبر کردن بر کارزار، او برفت تا به مؤته رسید. دشمن پیش آمد آن جا و در کارزار گرفتند، و چون چند تن را بکشتند از بزرگان لشکر او (۴)، او رایت به دست گرفت و به نفس (۵) خود به کارزار گاه (۶) رفت، جبریل آمد و گفت: یا رسول الله؟ جعفر در کارزار است، و به یک روایت او را به (۷) کوهی

بلند برد و خدای تعالی شعاع او قوی بکرد تا او را می‌نگرد و معرکه ایشان می‌دید و مبارزت شجاعان، تا آنکه که جعفر بیرون آمد رایت به دست گرفته و کارزار می‌کرد تا چند مبارز را بیفگند. آنکه ملعونی در آمد و تیغی بزد و دست راست او بیفگند، او رایت به دست چپ گرفت (۸) و می‌گفت - شعر: لا- بأس لماً (۹) قطعت یمینی معی شمالی و اقوی (۱۰) دینی فالیوم (۱۱) بیدو غر (۱۲) السمین و يعرف المهزول (۱۳) بعد حین ----- (۱). آط، آب، آج، لب، مش است. (۲).

آط، آب، آج، لب، مش، کا: جعفر بن ابی طالب. (۳). آط، آب، آج، لب، مش و. (۴). دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۵). مش: به ذات. (۶). آط، آب، آج، لب، مش، کا: کارزار. (۷). آط، آب، آج، لب، مش: روایت آن است که رسول را علیه السلام به. [.....]

(۸). آط، آب، آج، لب و کارزار می‌کرد تا چند مبارز بیفگند. (۹). آط، آب، آج، لب: لمن، چاپ شعرانی (۹/ ۱۳۰): لی ان. (۱۰). اساس: به صورت: «و وقوی» هم خوانده می‌شود. (۱۱). آط، آب، آج، لب، مش: الیوم. (۱۲). چاپ شعرانی (۹/ ۱۳۰): غزء. (۱۳). چاپ

شعرانی (۹/ ۱۳۰): المهزوم. صفحه: ۳۸۲ انا ابو السبیل و ذو العرنین اخو النبی المصطفی الامین کارزار می‌کرد و رایت می‌داشت تا ملعونی در آمد و ضربه‌ای زد (۱) و دست چپش نیز بیفگند. چون هر دو دستش بیفگندند، او از خویشتن طمع برداشت و دانست که بی دست قتال نتوان کردن. روی به جانب مدینه کرد و گفت: السیلام علیک یا رسول الله، سلام مودع لا سلام زائر، و اینکه بیتها

انشاء کرد - شعر: اقرأ السیلام علی النبی و قل له ان ابن عمک قد ثوی مقتولا بأسنه الکفار تحت عجاجه تسفی علیه به الزیاح مهیلا قطعت یداه و فضیلت اوصاله منه و زایله الوصول (۲) فصولا اجلی العداة و غادروه بقفرة لا یستطیع مع الغزاة قفولا فالیک یرسل فی سلام مودع (۳) یا خیر من بعث الاله رسولا آنکه گرد (۴) او در آمدند و به تیغ و نیزه او را بگرفتند و «۵» بکشتند، و نیزه‌ها در او زدند، و او را به نیزه‌ها از زمین برداشتند (۶) و بر هوا رفع کردند، خدای تعالی او را زنده گردانید و به جای دو دست او را دو پر داد تا در

هوا بپرید و بر آسمان شد، و در بهشت با فریشتگان می‌پرد، و از اینکه جا او را جعفر طیار خوانند. رسول - علیه السلام - از اینکه جا بیامد و دلتنگ و رنجور به کشتن پسر عم، و به در سرای جعفر آمد، و اسماء بنت عمیس در خانه جعفر بود و در بزد. اسماء گفت: کیست! گفت: رسول خداست. بدوید و در بگشاد. رسول - علیه السلام - گفت: یا اسماء؟ کودکان جعفر را پیش من آر. او

کودکان را جامه پوشانید و پیش پیغامبر برد. پیغامبر - علیه السلام - یکی را بر ران راست نشانید و یکی را بر ران چپ. و دست بر سر ایشان فرو می‌آورد (۷) می‌گریست. اسماء گفت: یا رسول الله؟ اینکه چیست که با فرزندان من می‌کنی، چنان که با یتیمان کنید! رسول - علیه السلام - بگریست و گفت: یا اسماء؟ خدای تو را مزد دهد ----- (۱).

آط، آب، آج، لب: ضربتی بزد. (۲). لب: الفصول. (۳). چاپ شعرانی (۹/ ۱۳۱): بالسیلام مودعا. (۴). آط، آب، آج، لب، مش: گردش. (۵). آط، آب، آج، لب، مش: و تیغ و نیزه بر او گرفتند و او را. (۶). آط، آب، آج، لب: به نیزه از زمین بر بودند. (۷). آط، آب، آج، لب، مش: فرو می‌کرد. صفحه: ۳۸۳ بکشتن جعفر. اما بشارت باد تو را که خدای تعالی او را دو پر داد تا بپرید و اکنون

در بهشت با فریشتگان می‌پرد (۱) آن جا که خواهد. اسماء تعزیت او بداشت، و در مرثیت او اینکه بیتها بگفت - شعر: یا جعفر الطیار خیر مصرف للخیل یوم تطاعن و شیاح قد کنت لی جبلا الوذ بطله فترکتی أمشی (۲) باجرد ضاحی (۳) قد کنت ذات حمیه ما عشت لی أمشی البراز و انت کنت جناحی و اذا بکت قمریه شجنا لها یوما علی فنن دعوت صباحی فالیوم أخشع للذلیل و اتقی منه و ادفع

ظالمی بالزاح [۲۴۸- پ]

و منهم من ینتظر، امیر المؤمنین علی است که (۴) گوش (۵) شهادت می‌دارد، و بیان اینکه حدیث آن است که هر گه که او (۶) دلتنگ شدی، بگفتی: ما ینتظر أشقاها ان یخضبها من فوقها بدم، چه انتظار می‌کند آن شقی ترین امت (۷) که بیاید و اینکه محاسن را از خون اینکه سر خضاب کند. ابو الطفیل عامر بن واثله روایت کند که: چون امیر المؤمنین - علیه السلام - مردم را جمع کرد برای

بیعت در کوفه، عبد الرحمن (۸) ملجم (۹) بیامد تا بیعت کند. چند بار منع کرد او را و رد کرد (۱۰)، و بیعت او نمی‌گرفت، آخر بیعت او بگرفت. آنکه گفت: (ما یحبس اشقاها)، چه (۱۱) باز می‌دارد شقی ترین (۱۲) امت را از آن که خضاب کند اینکه محاسن را به

و منهم من ینتظر، امیر المؤمنین علی است که (۴) گوش (۵) شهادت می‌دارد، و بیان اینکه حدیث آن است که هر گه که او (۶) دلتنگ شدی، بگفتی: ما ینتظر أشقاها ان یخضبها من فوقها بدم، چه انتظار می‌کند آن شقی ترین امت (۷) که بیاید و اینکه محاسن را از خون اینکه سر خضاب کند. ابو الطفیل عامر بن واثله روایت کند که: چون امیر المؤمنین - علیه السلام - مردم را جمع کرد برای

بیعت در کوفه، عبد الرحمن (۸) ملجم (۹) بیامد تا بیعت کند. چند بار منع کرد او را و رد کرد (۱۰)، و بیعت او نمی‌گرفت، آخر بیعت او بگرفت. آنکه گفت: (ما یحبس اشقاها)، چه (۱۱) باز می‌دارد شقی ترین (۱۲) امت را از آن که خضاب کند اینکه محاسن را به

و منهم من ینتظر، امیر المؤمنین علی است که (۴) گوش (۵) شهادت می‌دارد، و بیان اینکه حدیث آن است که هر گه که او (۶) دلتنگ شدی، بگفتی: ما ینتظر أشقاها ان یخضبها من فوقها بدم، چه انتظار می‌کند آن شقی ترین امت (۷) که بیاید و اینکه محاسن را از خون اینکه سر خضاب کند. ابو الطفیل عامر بن واثله روایت کند که: چون امیر المؤمنین - علیه السلام - مردم را جمع کرد برای

بیعت در کوفه، عبد الرحمن (۸) ملجم (۹) بیامد تا بیعت کند. چند بار منع کرد او را و رد کرد (۱۰)، و بیعت او نمی‌گرفت، آخر بیعت او بگرفت. آنکه گفت: (ما یحبس اشقاها)، چه (۱۱) باز می‌دارد شقی ترین (۱۲) امت را از آن که خضاب کند اینکه محاسن را به

خون اینکه سر! چون پسر ملجم پشت «۱۳» بر گردانید، او اینکه بیتها «۱۴» بگفت- شعر: اشدد حیا زیمک للموت فان الموت لا قیکا «۱۵» ----- (۱). آط، آب، آج، لب، مش: می گردد. [.....]

(۲). آط، آب، آج: امسی، مش: ندارد. (۳). چاپ شعرانی (۹/ ۱۳۱): امسی بغیر سلاح. (۴). آط، آب، آج، لب، مش او. (۵). مش به. (۶). آط، آج، لب، مش را، آب: هر که او را، کا: هر وقت که او. (۷). آط، آب، آج، لب، مش را. (۸). مش ابن. (۹). آط، آج، لب، مش علیه اللعنه. (۱۰). آط، آب: چند بار او را منع کرد او رد کرد. (۱۱). آط، آج، لب، مش: که. (۱۲). آط، آب، آج، لب، مش: باز داشته است شقیتر مرد. (۱۳). آب، مش: تیت. (۱۴). آط، آب، آج، لب، مش: بیت. (۱۵). آط، آب، آج، لب، مش: لاقیک. [.....]

صفحه ۳۸۴: لا- تجزع من الموت اذا حلّ بوادیک «۱» معلی بن زیاد «۲» گفت: یک روز پسر ملجم بیامد و گفت: یا امیر المؤمنین؟ من پیاده‌ام مرا مرکوبی ده. امیر المؤمنین در او نگرید، گفت: تو پسر ملجمی! گفت: بلی. گفت: مرادی! گفت: بلی. گفت: یا غزوان؟ آن اسب اشقر من بدوده. او اسب اشقر به او داد، چون او بر نشست امیر المؤمنین «۳» گفت- شعر: ارید حیا ته و یرید قتلی عذیرک من خلیلک من مراد چون او امیر المؤمنین را آن ضربت زد، و او را بگرفتند و پیش امیر المؤمنین آوردند «۴» او را گفت: من آن همه «۵» با تو می کردم و دانستم که تو مرا بخواهی کشتن به اعلام رسول مرا از اینکه کار، و لکن خواستم تا به حجّت بر تو مستظهر باشم. اصبح نباته «۶» گوید: امیر المؤمنین «۷»- علیه السلام- در آن ماه رمضان که بکشتندش، خطبه کرد و در او «۸» گفت: «۹» أتاکم شهر رمضان و هو سید الشهور و اول السنه و فيه تدور رحا السیطان الا و انکم حاج العام صفا واحدا و ایه ذلک انی لست فیکم، گفت: ماه رمضان آمد و او سید ماهاست، و اول سال است، و در او آسیای سلطان بگردد، و «۱۰» اّلا و شما امسال به حج روی و در یک صف بایستی، و علامت آن که: من در میان شما «۱۱» نباشم. گفت: ما ندانستیم، و او خبر مرگ خود می داد. عثمان بن المغیره روایت کرد که: چون ماه رمضان در آمد «۱۲»، امیر المؤمنین شبی بنزدیک حسن روزه گشادی، و شبی بنزدیک حسین، و شبی بنزدیک عبد الله جعفر، و بر سه لقمه زیادت نکردی. گفتند: یا امیر المؤمنین؟ چرا چنین می کنی! گفت: -----

----- (۱). آط، آب، آج، لب، مش، کا: بوادیک. (۲). آط، آب، آج، لب، مش: معلی بن زهیر. (۳). آب علی کرم الله وجهه. (۴). آط، آب، آج، لب، مش: بردند. (۵). آج، لب که. (۶). آط، آب، آج، لب، مش: اصبح بن نباته. (۷). آط، آب، آج، لب را. (۸). آط، آب، آج، لب، مش: و در آخر خطبه. (۹). آط، آب، آج، لب، مش، کا: رحی. (۱۰). دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۱۱). آج، لب: من با شما. (۱۲). آط، آب، آج، لب، مش: در آمدی. صفحه ۳۸۵: یا تینی امر الله و انا خمیص البطن انما هی لیله او لیلتان، گفت «۱»: فرمان خدای به من آید، و من تهی شکم باشم، مرا یکی دو شب بیش نماند. در آخر شب ضربت «۲» زدند. اما کیفیت قتل او، اصحاب سیر روایت کردند: ابو مخنف لوط بن یحیی، و اسمعیل بن راشد، و ابو هاشم الرفاعی، و ابو عمرو الثقفی «۳» که جماعتی از خوارج به مکه حاضر آمدند و حدیث امیران و احوال ایشان بگفتند و عیب کردند ایشان را و اظهار تکبر «۴» کردند. آنگه گفتند: اگر چنان که ما حسنتی کنیم و جانهای خود به فدا کنیم در سبیل خدای، و برویم و اینکه ائمه ضلال را مراقبت کنیم و فرصت جویم و ایشان را بکشیم، و به کشتن ایشان تقرب کنیم به خدای- جل جلاله- و اگر چه ما را بکشند روا باشد تا کینه کشتگان و برادران خود به نهروان باز خواسته باشیم. عبد الرحمن ملجم گفت: من علی ابو طالب «۵» را کفایت کنم، و برک بن عبد الله التیمیّی گفت: من معاویه را کفایت کنم، و عمرو بن بکر التیمیّی گفت: من عمرو عاص «۶» را کفایت کنم. و بعد «۷» آن بر اینکه عهد بستند «۸» و سوگند خوردند و اتفاق کردند بر آن که اینکه کار در شب نوزدهم «۹» ماه رمضان کنند. آنگه هر یکی «۱۰» روی به کار خود نهادند، پسر ملجم «۱۱» بیامد- و عداد او در کنده بود- و به کوفه فرود آمد، و اینکه کار پوشیده داشت. یک روز بنزدیک دوستی رفته بود، زنی را یافت آن جا از تیم الزباب نام از قطام بنت الأخضر التیمیّی، و امیر المؤمنین ----- (۱). آط، آب، آج، لب، مش تا. (۲). آط، آب، آج، لب، مش: آخر ضربت «۳» به نیم

شب، کا: ضربه‌اش. [.....]

(۳). آط، آب، آج، لب، مش روایت کردند، کا: گفتند. (۴). مش: تکبیر، چاپ شعرانی (۱۳۳/۹): تنکر، کا: انکار کردند. (۵). آط، آب، آج، لب، مش: علی بن ابی طالب، کا: علی بن ابی طالب. (۶). آط، آب، آج، لب، مش: عمرو بن عاص. (۷). آج، لب، مش از، کا: پس بر اینکه. (۸). آط، آب، آج، لب، مش: بنشستند. (۹). آط: نازدهم، آج، لب: یازدهم. (۱۰). آط، آب، آج، لب، مش: یک. (۱۱). آج، لب، مش علیه اللّٰعنه. صفحه: ۳۸۶ - علیه السّلام - پدر و برادر او را به نهروان کشته بود، و او جمالی «۱» داشت. پسر ملجم «۲» او را بدید، مشعوف [۲۴۹- ر]

شد بدو، و او را گفت: شوهر داری! گفت: نه. گفت: رغبت کنی که به حکم من شوی! گفت: تو طاقت مهر من نداری. گفت: مهر تو چند باشد! گفت: سه هزار درهم و غلامی و کنیزکی و کشتن علی بن ابی طالب. گفت: درم و غلام و کنیزک «۳» تحمّل کنم، اما کشتن علی ابو طالب «۴» چگونه توانم! گفت: مقصود من آن است، و اگر نه درم و غلام و کنیزک نباشد هم روا بود «۵»، چه او شوهر و برادر مرا کشته است. آنگه او را گفت: جهد کن اگر اینکه کار بر آید تو را و «۶» از او بجهی، عیش تو با من خوش باشد، و اگر گرفتار شوی ثواب آخرت تو را بهتر از نعیم دنیا بود. پسر ملجم گفت: بدان که من به اینکه شهر برای اینکه کار آمده‌ام پس از آن که مدّتی از اینکه شهر برفته بودم، چه بر اهل اینکه شهر مرا امان نبود. قطام «۷» گفت: من یاری به دست آرم «۸» که تو را مساعدت کند و یاری دهد بر اینکه کار. آنگه کس فرستاد و، وردان بن مجالد را بخواند من تیم الزّباب، و از او یاری خواست. او قبول کرد که مساعدت کند. پسر ملجم - لعنه الله «۹» - بیرون آمد، و مردی را «۱۰» گفت نام او شیب بن بجره، و اینکه «۱۱» مردی خارجی بود: ای شیب؟ چه گویی در شرف دنیا و آخرت! گفت: و آن چیست! گفت: کشتن علی ابو طالب «۱۲». گفت: هبلتک الهبول لقد جئت شیئا ادا، کاری منکر آوردی، چگونه ممکن باشد! گفت: کمین کنیم «۱۳» در مسجد آدینه، چون به نماز بامداد بیرون آید کمین بگشاییم و بکشیم او را، و خویشتن ----- (۱). آط، آب، آج، لب، مش: جمال. (۲). آج، لب، مش علیه اللّٰعنه. (۳). آج، لب: کنیزکی. (۴). مش، کا: علی بن ابی طالب. (۵). آط، آب، آج، لب، مش: رواست. [.....]

(۶). آط، آب، آج، لب، مش تو. (۷). آط، آب، آج، لب، مش او را. (۸). آط، آب، مش: با دست آورم. (۹). مش: پس این ملجم علیه اللّٰعنه. (۱۰). آب دید. (۱۱). آط، آب، آج، لب، مش: آن. (۱۲). آب، آج، لب، مش: علی بن ابی طالب. (۱۳). آط، آج، لب: کنم. صفحه: ۳۸۷ را از اینکه شرف حاصل کنیم. بسیار «۱» بگفت تا او را نرم کرد. آنگه بیامدند به مسجد آدینه و بنزدیک قطام - و اعتکاف گرفته بود و خیمه‌ای بزده - و او را گفتند: رای ما درست شد بر کشتن اینکه مرد. گفت: چون وقت آن باشد مرا خبر کنی و با نزدیک من آیی در اینکه جایگاه «۲». روزی چند بایستادند، و آنگه با نزدیک او شدند، و آن شب چهارشنبه «۳» بود، شب نوزدهم «۴» ماه رمضان سنه اربعین، چهل «۵» از هجرت رسول - علیه السّلام. او جامه‌ای چند حریر بداد و گفت: اینکه در سینه بندی. همچنان کردند، و تیغها بر گرفتند و در برابر آن در بنشستند «۶» که امیر المؤمنین - علیه السّلام - از او در مسجد آمدی، و پیش از اینکه «۷»، اینکه را «۸» با اشعث قیس گفته بودند، و او تقویت کرده بود ایشان را بر آن. و آن شب حاضر آمد تا معاونت کند. و حجر بن عدی در مسجد بود و نماز می کرد با جماعتی که شب آن جا نماز کردند. او از اشعث شنید که می گفت پسر ملجم را: التّجاء التّجاء لحاجتک فقد فضحک الصّبح، بشتاب [بشتاب]

«۹» به حاجتی که داری که صبح تو را رسوا کرد «۱۰». حجر «۱۱» گفت: من بدانستم که آن ملعون چه خواست. گفتم: قتله «۱۲» یا اعور «۱۳»، بیامدم تا امیر المؤمنین را خبر کنم. او به دگر راه آمده بود و من به دگر راه رفتم. امیر المؤمنین در مسجد آمد و مردمانی را که خفته بودند بیدار می کرد، و اینکه قوم همه شب مراقبت کرده بودند، اینکه ساعت خواب برده بود. ایشان را بیدار کرد و گفت: الصّیلة رحمکم الله، به نماز مشغول باشی. عبد الله بن محمّد الازدی گفت: در حال که امیر المؤمنین اینکه بگفت، ایشان -

----- (۱). آج، لب، مش: بسیاری. (۲). آط، آب، آج، لب، مش: که من اینکه جایگاهم. (۳). آط، آب، آج، لب: و آن شب شنبه، مش: و آن شب شنبه. (۴). آط: نوزدهم. (۵). آط، آج، لب، مش: سال چهل، آب: سال بر چهل. (۶). آط، آب، آج، لب، مش: بایستادند. [.....]

(۷). آط، آب، آج، لب، مش: آن. (۸). آط، آب، آج، لب، مش: اینکه سز. (۹). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آب و با توجه به معنی کلام، افزوده شد. (۱۰). آط، آب، آج، لب، مش: رسوا کند. (۱۱). آط، آب، آج، لب، مش: حجر بن عدی. (۱۲). چاپ شعرانی (۱۳۴/۹): قتلته. (۱۳). آط، آب، آج، لب، مش و. صفحه: ۳۸۸ بر جستند و من بریق «۱» شمشیر دیدم و آوازی شنیدم که گفت: لله الحکم یا علی لا لک و «۲» لأصحابک. و آواز امیر المؤمنین شنیدم که می گفت: لا یفوتنکم الرجل، مرد نباید تا «۳» فایت شود و بجهد «۴»؟ و او را تیغ زده بودند. اما شیب بن بجره تیغ بزد، تیغش در طاق آمد و کار «۵» نکرد، و عبد الرحمن ملجم - لعنه الله - تیغ بزد بر میان سر امیر المؤمنین، و آواز در مسجد افتاد که امیر المؤمنین را بکشتند. و اما شیب بجست و از در مسجد بیرون شد با تیغ، مردی او را بیفگند و تیغ از او بستد و خواست تا او را بکشد، مردم با «۶» ایشان رسیدند بترسید و ایمن نبود که گویند کشنده تویی، تیغ بینداخت و او را رها کرد و بگریخت. و شیب با خانه رفت و جامه بکند و حریر از سینه می گشاد. پسر عمی از آن «۷» او در سرای شد، او را دید. گفت: همانا امیر المؤمنین را تو کشته‌ای! خواست تا گوید نه، گفت: آری؟ پسر عمش تیغ بر گرفت [۲۴۹-پ]

بر گردن او زد و سرش بینداخت. و پسر ملجم می گریخت، مردی گلیمی داشت بر او زد و او را بیفگند و تیغش بیوفتاد. او را بگرفتند و پیش امیر المؤمنین بردند، و آن سه دیگر بجست «۸» و به میان مردم در شد و بگریخت «۹». و اینکه یک روایت است. و دیگر روایت آن است که: پسر ملجم او را تیغ در نماز «۱۰» زد و او نماز بیسته بود و الحمد بر خوانده بود و یازده آیت از سوره الانبیاء، که اینکه ملعون او را ضربت زد. او نماز نبرید، بل نماز سبک بکرد و سلام داد، و گفت: «۱۱» فزت و ربّ الکعبه، به خدای کعبه که ظفر یافتم. و پسر ملجم را بگرفتند و پیش امیر المؤمنین آوردند و گفتند: یا -----

----- (۱). آج، لب، مش: کا: برق. (۲). آط، آب، آج، لب، مش لا. (۳). آط، آب، آج، لب، مش. کا: که. (۴). مش: بجهد. (۵). آج، لب، خود. (۶). آط، آب، آج، لب، مش: به. (۷). آط، آب، آج، لب، مش: پسر عمش. [.....]

(۸). آط، آب، آج، لب، مش: بجستند، کا: بگریخت. (۹). آط، آب، آج، لب، مش: در شدند و بگریختند. (۱۰). آط، آب، آج، لب، مش بامداد. (۱۱). آط، آج، لب، مش: برب. صفحه: ۳۸۹ امیر المؤمنین؟ مر «۱» بامرک فی عدو الله، بفرمای آنچه رای تست در دشمن خدای «۲». گفت: اگر من بمیرم به قصاص او را باز کشی، النفس بالنفس، و اگر زنده مانم رای خود در او بینم. اینکه ملعون «۳» گفت: اینکه تیغ به هزار درم خریده‌ام و به هزار درم زهر بر او مالیده‌ام، فان خاننی ابعده الله. ام کلثوم گفت: ای ملعون؟ امیر المؤمنین را بکشتی؟ گفت: پدر تو را کشتم، نه امیر المؤمنین را. گفت: امید دارم که باکی نباشد او را. گفت: پس «۴» تو بر من گری. آنگه گفت: ضربه‌ای زدم او را که اگر بر اهل زمین پبخشند همه را هلاک کند. امیر المؤمنین - علیه السلام - روی به حسن و حسین کرد و گفت: ببری اینکه را و جامه‌ای «۵» نرم و خوار باز کنی برای او، و طعام نیک دهی او را که او اسیر شماسست. اگر من بمانم، رای خود در او بینم، و اگر من بمیرم با او آن کنی که با قاتل پیغامبری کنند، بکشی او را و بسوزی. امیر المؤمنین آن روز و آن شب و بر دگر روز همچنان بود رنجور. راوی خبر گوید، اصیغ نباته «۶» گفت «۷»: خواستم که روز دوم در نزدیک امیر المؤمنین شوم تا او را بینم. حسن علی بیرون آمد - و ما جماعتی بودیم - و «۸» گفت: باز گردی که امیر المؤمنین رنجور است. جماعت باز گشتند، مرا دل نداد، من بنشستم بر در سرای «۹». ساعتی بود، آواز گریه زنان «۱۰» و کودکان بر آمد من نیز از «۱۱» بیرون سرای بگریستم. امیر المؤمنین «۱۲» آواز من بشنید، گفت: بنگری تا کیست! بیامدند و بنگریدند و گفتند: فلان است. گفت در آری «۱۳» او را، مرا در پیش او بردند. او را دیدم عصابه‌ای زرد بر سر بسته، و خون بسیار از جراحتش رفته، و روی او زرد شده چنان -----



----- (۱). آط، آب، آج، لب، مش، کا: مرنا. (۲). آط، آب، آج، لب، مش: تست تا ما به اینکه دشمن خدای چه کنیم. (۳). آب: ابن ملجم، آط، آج، لب، مش: آن ملعون. (۴-۱۰). آط: پس گفت پس گفت، آب، آج، لب، مش: پس گفت. (۵). آط، آج، لب، مش: جای، آب: جایی. (۶). آط، آب، آج، لب، مش، کا: اصبع بن نباته. (۷-۱۱-۱۲-۸-۷). دیگر نسخه بدلها بجز کا: ندارد. (۱۳). آط: در آری/ در آرید. صفحه: ۳۹۰ که نتوانستم فرق کردن میان روی او و عصابه. مرا گفت: چرا با مردم بنه رفتی «۱»! گفتم یا امیر المؤمنین؟ دلم نداد و خواستم تا تو را ببینم. گفت: مرا دوست داری! گفتم: بلی یا امیر المؤمنین، و سر تا پای او بوسه می‌دادم و می‌گریستم. گفت: مگری «۲» که من به بهشت می‌روم! گفتم: یا امیر المؤمنین؟ دانم، و لکن بر خود می‌گیرم که ما «۳» را بی تو زندگانی چون باشد «۴»! چون آن شب بود که او را وفات آمد، فرزندان را جمع کرد و وصایت به حسن کرد- وصایتی «۵» معروف- و در جمله وصایت گفت: مرا در اینکه خانه بری و در بر من فراز کنی «۶» و شما بر در خانه بنشین. چون دانی که من جان به خدای تسلیم کردم، از زاویه «۷» خانه لوحی پدید آمد، برداری و مرا بر آن جا نهی، و در آستانه خانه کفن و حنوط من پدید آید، بر آن لوح مرا بشویی «۸» و از آن حنوط بر من کنی و مرا بر سریر خود نهی. و چون مقدمه سریر از جای بر خیزید «۹»، مؤخره «۱۰» بر دارید و کس را خبر مکنید، و هم در شب مرا ببری تا به ظهر الغری «۱۱» آن جا که مقدمه سریر فرود آید آن جا بنهی و بر کنی از جای که «۱۲» تا بوتی از ساج پیدا شود برو نبشته: هذا ما اذخره نوح النبی لاختیه علی بن ابی طالب. مرا آن جا دفن کنی و نماز یک بار بر من حسن کند و یک بار حسین. گفت: ما او را برداشتیم و در آن خانه بردیم و در «۱۳» فرو گرفتیم «۱۴» آواز او جز به لا اله الا الله نمی‌شنیدیم. از خانه آوازی شنیدیم که کسی می‌خواند: -----

----- (۱). بنه رفتی / بنرفتی. (۲). مش: نگری. [.....]

(۳). آط، آب، آج، لب، مش: مرا. (۴). آط، آج، لب، مش: مرا بی تو چگونه زندگانی باشد. (۵). آط، آب، آج، لب: و وصایت. (۶). آط، آب، آج، لب، مش: فراز گیری/ فراز گیرید. (۷). آب، مش: از در اینکه. (۸). آط، آب، آج، لب، مش، کا: مرا بر آن لوح بشوید. (۹). آط، آب، آج، لب، مش، کا: برخیزد. (۱۰). آط، آب، آج، لب، مش آن شما. (۱۱). آط، آب، آج، لب، مش: ببرید و به ظهر الغری برید که. (۱۲). آط، آب، آج، لب، مش: جای خود چون. (۱۳). آط، آب، آج، لب، مش او. (۱۴). آط، آب، آج، لب، مش و. صفحه: ۳۹۱ أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ «۱» فی ما «۱»، تا سحرگاه مرا گفت: یا یاسر؟ عیسی را بیدار کن. من او را بیدار کردم. برخاست «۲» و بیامد. هارون او را گفت: بیاری «۳» و بنزدیک گور پسر عمّت نماز کن. گفت: چه عمومّت است مرا اینکه جا! گفت: نمی‌دانی، اینکه گور «۴» علی بن ابی طالب است. عیسی بن جعفر وضو کرد و نماز می‌کردند تا صبح بر آمد «۵»، آنگه فریضه بکردند و بر نشستند و با کوفه آمدند. اینکه جمله‌ای «۶» از مقتل «۷» امیر المؤمنین یاد کرده آمد و در قتل امیر المؤمنین، و قطام «۸» شاعر گفت- شعر: فلم أر مهرا ساقه ذو سماحةً كمهر قطام من فصیح و اعجم ثلاثة آلاف و عبد و قینه و ضرب «۹» علی بالحسام المصمم «۱۰» فلا- مهر أغلی من علی و ان غلا- و لا- فتكك إلا دون فتكك این ملجم پس، فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ، عبیده حارث است و حمزه عبد المطلب و جعفر بن ابی طالب، و مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ، علی بن ابی طالب. راوی خبر گوید که: چون عبیده حارث را به بدر بکشتند، و حمزه را به احد، و جعفر را به مؤته، رسول- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آله- گفت:

«۱۱» «۱۲» «۱۳» «۱۴» «۱۵» اللَّهُمَّ أَنْكُ «اِثْكَلْتَنِي عَبِيدَهُ» بن الحارث يوم بدر و حمزة يوم احد و جعفر «۰۵۲-پ»

يوم مؤتة اللهم و هذا علي بن ابی طالب [ربّ]

« فلا تذرني فردا و انت خير الوارثين »، گفت: بار خدایا؟ [مرا مصیبت زده کردی روز بدر به عبیده بن الحارث، و روز احد به حمزه بن عبد المطلب، و روز مؤته به جعفر. بار خدایا]

«۱۶» با من کس نماند جز علی بن ----- (۱). آط، آب، آج، لب، مش، کا: همچین می‌کرد. (۲). آب، مش: بر خواست. [.....]

(۳). آط، آب، آج، لب، مش، کا: بیا. (۴). آط، آب، آج، لب، مش: نمی‌دانی که اینکه قبر. (۵). آط، آب، آج، لب، مش، کا: بر آمدن. (۶). آط، آج، لب: جمله است، آب، مش، کا: جمله‌ای است. (۷). مش: مقاتلی. (۸). آط، آج، لب: مش: و حدیث قطام علیه اللعنه. (۹). آط، آب، آج، لب، مش: و قتل. (۱۰). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۹/۱۳۸): المسمم. (۱۱). دیگر نسخه بدلها بجز کا: ندارد. (۱۲). چاپ شعرانی (۹/۱۳۸): بعیده. (۱۳). آط، آب، آج، لب، مش: جعفر، چاپ شعرانی (۹/۱۳۸): و بجعفر. (۱۴-۱۶). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۱۵). مأخوذ از سوره انبیاء (۲۱) آیه ۸۹. صفحه: ۳۹۴ ابی طالب «۱»، مرا تنها رها مکن و تو بهترین وارثانی. وَ مَا يَدُلُّوْا تَبْدِيْلًا، و اینکه مردان هیچ تبدیلی و تغییری «۲» نکردند فرمانهای ما را. لِيَجْزِيَ اللّٰهُ الصّٰدِقِيْنَ بِصِدْقِهِمْ، گفت: تا جزا دهد خدای تعالی راست گویان را بر راست گفتنشان، و «لام» تعلق دارد به قوله: وَ مَا يَدُلُّوْا تَبْدِيْلًا. وَ يُعَذِّبُ الْمُنٰفِقِيْنَ اِنْ شَاءَ، و عذاب کند منافقان را اگر خواهد. و اینکه دلیل است بر آن که از جهت عقل رواست که خدای تعالی از کافران «۳» عفو کند، و انما قطع بر عقاب کفار از جهت سمع است فی قوله: اِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ اَنْ يُشْرَكَ بِهِ «۴» اَوْ يُتُوْبَ عَلَيْهِمْ، یا «۵» توبه ایشان قبول کند اگر توبه کنند از کفر و نفاق و اخلاص ایمان کنند خدای را - جل جلاله. اِنَّ اللّٰهَ كَانَ غَفُوْرًا رَّحِيْمًا، و خدای غفور و رحیم بوده است «۶». وَ رَدَّ اللّٰهُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنْالُوْا خَيْرًا، و خدای رد کرد و برگردانید کافران را به خشم و رجم، و مراد بر نیامد [ه و]

«۷» مقصود نیافته هیچ خیر و غنیمت در نیافتند. وَ كَفَى اللّٰهُ الْمُؤْمِنِيْنَ الْقِتَالَ، و خدای مؤمنان را کفایت بکرد کارزار کردن. در قراءت عبد الله مسعود هست: و كفى الله المؤمنين القتال بعلی بن ابی طالب. و كان الله قويا عزيزا، و خدای قوی و عزیز بوده است «۸». وَ اَنْزَلَ الَّذِيْنَ ظَاهَرُوْهُمْ مِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ مِنْ صِيَاصَةِ يٰهِمْ، گفت: فرود آورد آنان را که ایشان را معاونت کردند از اهل کتاب، یعنی جهودان بنی قریظه و بنی النضیر. و «هم» ضمیر کافران قریش است و اهل مکه. «من صیاصیهم» «۹» واحدتها «۱۰» صیصیه، و هر بر آمده‌ای را صیصیه خوانند، و منه قیل لقرن البقر و شوکه الדיک و شوکه -----  
----- (۱). آط، آب، آج، لب، مش: و اینکه علی بن ابی طالب است، بار خدا یا. [.....]

(۲). آط، آب، آج، لب، مش: تغییر و تبدیل. (۳). آط، آب، آج، لب، مش: تعالی کافران را. (۴). سوره نساء (۴) آیه ۴۸. (۵). آط، آب، آج، لب، مش: تا. (۶). آط، آب، آج، لب، مش: رحیم است. (۷). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۸). آط، آب، آج، لب، مش: عزیز است. (۹). آط، آب، آج، لب، مش: ای من حصونهم. (۱۰). آط، آب، آج، لب، مش: واحدها. صفحه: ۳۹۵ الحاکه «۱» صیصیه، سروی گاو را و خار چنگال «۲» خروه «۳» را و خار بافنده را صیصیه گویند. قال الشاعر - شعر: وقع الصیاصی فی التسیج الممدد اهل سیر گفتند: چون رسول - صلی الله علیه و علی آله - از کارزار احزاب باز آمد، و ایشان برگشتند و با جایهای خود شدند، و رسول - علیه السلام - و صحابه با مدینه آمدند و سلاح «۴» بنهادند، چون وقت نماز پیشین بود «۵»، جبریل آمد عمای از استبرق در سر بسته بر شتری نشسته، و رسول - علیه السلام - در حجره زینب بنت جحش بود سر می‌شست یک نیمه سر شسته بود، و «۶» گفت: یا رسول الله؟ سلاح بنهادی، و فریشتگان چهل شباروز «۷» است که سلاح دارند و هنوز سلاح ننهاده‌اند، خدای تعالی می‌فرماید که: هم اینکه ساعت به بنی قریظه روی که من نیز آن جا «۸» خواهم رفتن تا میخهای خیمه «۹» ایشان بر کشم «۱۰». رسول خدای فرمود تا منادی ندا کرد: الا و هر کس که او سمیع و مطیع است، خدای می‌فرماید که نماز دیگر نکنند الا به بنی قریظه. و رسول - علیه السلام - رایت به امیر المؤمنین «۱۱» داد و او را بر مقدمه گسیل کرد با لشکری. و رسول - علیه السلام - بر اثر می‌رفت «۱۲»، تا به زیر حصن رسید، ایشان پیغامبر را ناسزا می‌گفتند. بر گردید و بیامد و رسول را گفت: یا رسول الله؟ به زیر «۱۳» حصن مرو که صلاح نیست. گفت: یا علی؟ مگر چیزی شنیدی از ایشان که تو را خوش نیامد! گفت: بلی. رسول - علیه السلام - گفت: چون «۱۴» مرا بینند نگویند «۱۵». آنکه پیش «۱۶» حصن ----- (۱). کا: الحائک. (۲). آط، آب، آج، لب، مش: سرو گاو و چنگال. (۳). آط، آب، آج، لب، مش: خروس. (۴). آط، آب، آج، لب، مش: سلاحها،

کا: صلاح. (۵). آط، آب، آج، لب، مش، کا: رسید. [.....]

(۶). دیگر نسخه بدلها بجز کا: ندارد. (۷). آط، آب، مش: شبانه روز، آج، لب، کا: شبان روز. (۸). آب، مش: بدان جا. (۹). آط، آب، آج، لب، مش، کا: خیمه‌ها. (۱۰). آط، آب، آج، لب، مش، کا بر کنم و درهای حصن ایشان بگشایم و ایشان از خوف مضطرب‌اند در زلزله. (۱۱). آط، آج، لب، کا علی علیه السلام. (۱۲). آط، آب، آج، لب، مش امیر المؤمنین برفت. (۱۳). آط، آب، آج، لب، مش اینکه. (۱۴). آط، آب، آج، لب، مش: بلی یا رسول الله چون. (۱۵). آب، آج، لب: بگویند. (۱۶). آط، آب، آج، لب، مش: بنزدیک. صفحه: ۳۹۶ آمد «۱» و گفت: «۲» یا اخوان القردة و الخنازیر انا [1]

« ذا نزلنا بقوم فساء صباح المنذرین ، ای برادران «۴» خوکان و بوزنگان؟ ما چون به ساحت و پیرامن قومی فرود آییم «۵»، بد باشد بامداد ایشان. گفتند: یا با القاسم «۶»؟ ما کنت جهولا و لا سبأبا، «۷» ای محمد؟ تو هرگز جاهل و دشنام دهنده نبودی. و در راه رسول به صحابه بگذشت «۸» در جایی که آن را صورین خوانند، گفت: هیچ کس را دیدی که به شما بگذشت «۹»! گفتند: بلی، دحیه الکلبی به ما بگذشت بر شتری نشسته بر اینکه هیأت. گفت: آن جبریل است که می‌رود تا «۱۰» حصن ایشان متزلزل کند، و ترس در دل ایشان فگند «۱۱». و رسول- علیه السلام- بیامد و بر سر چاهی از [۲۵۱- ر]

چاههای ایشان «۱۲» فرود آمد که آن را چاه «اُنا» گفتند. و مردم می‌رسیدند و فرو می‌آمدند، و مردم بعضی پس «۱۳» نماز خفتن رسیدند و نماز دیگر نکرده بودند، از آن که رسول گفته بود: نماز دیگر مکنید «۱۴» اَلما به بنی قریظه. نماز را قضا باز کردند، و خدای تعالی ایشان را معذور داشت. و رسول- علیه السلام- اینکه حصن را حصار داد بیست و پنج روز تا کار بر ایشان سخت شد، و حیّی- اخطب به حکم آن که با کعب اسد «۱۵» عهد کرده بود که با او باشد تا آنچه رسد به هر دو رسد. او نیز در حصن بود، کعب اسد «۱۶» گفت: یا قوم؟ بدیدی که ما را چه افتاد، و ما در چه محنت افتاده‌ایم؟ اکنون از سه کار یکی اختیار کنی. گفتند: و آن کدام است! ----- (۱). آط، آب، آج، لب، مش و آواز داد. (۲). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۳). آط، آب، آج، لب، مش، کا: بساحة قوم. [.....]

(۴). آط، آب، آج، لب: برادر. (۵). آط، آب، آج، لب، مش: فرود آمدیم. (۶). آط، آب، کا: یا ابا القاسم، آج، لب: یا ابو القاسم. (۷). آج، لب، سائیا. (۸-۹). آط: بگزشت. (۱۰). آط، آب، آج، لب، مش آن. (۱۱). آط، آب، آج، لب، مش، کا: افگند. (۱۲). دیگر نسخه بدلها بجز کا: ندارد. (۱۳). آط، آب، آج، لب، مش، کا از. (۱۴). آط، آب، آج، لب، مش، کا: نکنند، که بر اساس مرجح می‌نماید. (۱۵-۱۶). اساس: اسید، با توجه به ضبط دیگر نسخه بدلها و مآخذ خبر، تصحیح شد. صفحه: ۳۹۷ گفت: اما آن که به اینکه مرد ایمان آرید «۱» و او را تصدیق کنی که شما را روشن شد که او پیغامبر است و صادق و فرستاده خدای تعالی، و نعمت و صفات او در توریت خوانده‌ای و بدیده «۲» تا ایمن شوی بر جان و مال و فرزندان، و بر جای بمانی. گفتند: ما اینکه نکنیم، و از دین خود بر نگردیم. گفت: چون اینکه نخواهی «۳» بیایی تا به دست خود زنان و فرزندان خود را بکشیم، و آنکه بیرون شویم و با ایشان قتال کنیم. اگر دست ما را باشد، زن و فرزند «۴» را بدل بود، و اگر دست ایشان را بود بر ما، ما را دل مشغولی «۵» نبود. گفتند: چگونه کشیم اینکه بیچارگان بی گناهان «۶» را؟ و که را دل دهد که اینکه کند؟ گفت: وجه «۷» سه دیگر آن است «۸» که امشب شب شنبه است، و محمد و اصحابش از ما ایمن باشند برای آن که دانند که ما شنبه رها نکنیم «۹»، و از اینکه جا بیرون شویم، بر اینکه قوم زنیم، باشد که ما را کاری بر آید. گفتند: اینکه هم نکنیم که شنبه بر خود تباه کنیم و حرمت او برداریم و در او حدیثی کنیم که پیش آن نکرده‌ایم «۱۰» ما و پدران ما. و آنان که در شنبه کاری ناشایست کردند «۱۱»، دیدی که ایشان را چه رسید از مسخ. گفت: اکنون امشب احتیاط کنی و هشیار باشی تا فردا رای دیگر ببینیم. بر دگر روز کس فرستادند به رسول، و گفتند: یا محمد؟ ابو لبابه بن عبد المنذر را که از بنی عمرو بن عوف است به ما فرست تا ما با او رای زنیم در صلاح کار خود، و قبيله «۱۲» او از حلفای اوس بودند. رسول- علیه السلام- او را بفرستاد. چون او در حصن شد، مردان و زنان و -----

----- (۱). آط: آری/ آرید، آج، لب: دارید. (۲). آط، آب: بخوانده و بدیده، مش: بخوانده و دیده‌اید، آج، لب:

بخوانده‌اید و بدیده‌اید، کا: دیده. (۳). آط، آب، آج، لب، مش کردن. [.....]

(۴). آط، آب، مش: فرزندان. (۵). آط، آب، آج، لب، مش، کا: دل مشغولی. (۶). آط، آب، آج، لب، مش، کا: بی‌گناه. (۷).

دیگر نسخه بدلها بجز کا: ندارد. (۸). آج، لب: سیم آن است، کا: سدیگر. (۹). اساس، آط، آب، آج، لب: کنیم، به قیاس با نسخه

مش، تصحیح شد. (۱۰). آط، آب، آج، لب، مش: پیش از اینکه نکرده باشیم، کا: پیش از اینکه نکرده ایم. (۱۱). آط، آب، آج،

لب، مش: کردند. (۱۲). آط، آب، آج، لب، مش: خلفای. صفحه: ۳۹۸ کودکان پیش او باز شدند و در روی او «۱» بگریستند، او

را دل بسوخت بر ایشان. گفتند: روا باشد که نه «۲» بر حکم محمّد فرود آییم. گفت: من گفتم «۳» روا باشد به زبان، و لکن اشارت

کردم به دست به حلق، یعنی اگر فرود آیی بکشد شما را، و اینکه معنی به تعریض اعلام می‌کردم «۴» تا بدانستم «۵» که آنچه

می‌کنم «۶» خیانت است با خدای و رسول. گفت: بیامدم و با پیش رسول نرفتم، راست با مسجد رسول رفتم و خویشتن در ستونی

بستم و با خدای عهد کردم که من در زمین بنی قریظه نباشم و در جایی که با خدای و رسول خیانت کردم. چون باز گشتن من

نزدیک رسول «۷» دیر شد، از احوال من «۸» پرسید، قصّه او را بگفتند، گفت: اگر پیش من آمدی، من برای او «۹» استغفار کردم،

اکنون چون برفت و خویشتن بیست من او را نگشایم تا خدای توبه او بپذیرد «۱۰». پس از آن خدای توبه او بپذیرفت «۱۱»، و جبریل

آمد و رسول را خبر داد. و او «۱۲» در حجره امّ سلمه بود، سحر گاهی «۱۳» امّ سلمه گفت: رسول - علیه السلام - بخندید. من گفتم: یا

رسول الله؟ دندان خندان باد، چرا بخندیدی! گفت: خدای تعالی قبول توبه ابو لبابه فرو فرستاد. من گفتم: یا رسول الله؟ روا باشد

که من بروم و او را بشارت دهم! گفت: روا باشد، و اینکه پیش از آیت حجاب بود. گفت: من برفتم تا به در مسجد «۱۴» که بر

حجره من بود آواز دادم و گفتم: یا با لبابه؟ ابشر فان الله قد تاب «۱۵» علیک. -----

(۱). آط، آب، آج، لب، مش: و در او. (۲). آط، آب، آج، لب، مش، کا: ما. (۳). آط، آب، آج، لب، مش، کا: آییم او گفت.

(۴). آط، آب، آج، لب، مش: اعلام کرد. (۵). آط، آب، آج، لب، مش: ابو لبابه گفت دانستم. [.....]

(۶). آط، آب، آج، لب، مش: که آن. (۷). آط، آب، مش: چون باز گشتم با رسول، آج، لب، کا: چون باز گشتم دیر شد رسول

علیه السلام. (۸). دیگر نسخه بدلها بجز کا: ندارد. (۹). آج، لب: آمدی او را، مش: آمدی از بهر او. (۱۰). آج، لب، مش: نپذیرد.

(۱۱). آط، آب، آج، لب، مش، کا: بپذیرفت. (۱۲). آط، آب، آج، لب، مش: و رسول. (۱۳). دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۱۴). آط،

آب، مش: مسجدی. (۱۵). آط، آب، آج، لب الله. صفحه: ۳۹۹ جماعتی که در مسجد بودند خواستند تا او را باز گشایند «۱»، او

گفت: نخواهم تا رسول خدای مرا باز گشاید «۲». رسول - علیه السلام - چون به نماز صبح بیرون آمد او را باز گشاد «۳». و جماعتی

از بنی هلال در اینکه حصن بودند از «۴» بنی قریظه از «۵» بنی اعمام ایشان، ایمان آوردند پیش «۶» حکم «۷» [۲۵۱-پ]

سعد معاذ. و مردی نام او عمرو بن سعدی «۸» از جمله بنی قریظه. او بر عهد اول مانده بود که با رسول کرد. آن شب از حصن به زیر

آمد «۹» و به طلیعه رسول بگذشت «۱۰»، و آن شب [نوبت]

«۱۱» محمّد بن مسلمه بود، گفت: تو کیستی! گفت: من آنم که چون جمله بنی قریظه با محمّد غدر کردند و عهد او بشکافتند، من

بر عهد او بایستادم و غدر نکردم - عمرو بن سعدی «۱۲». محمّد بن مسلمه گفت: اللهم لا تحرمني اقاله عثرات «۱۳» الکرام، و دست

بداشت از او. او بیامد و آن شب به مسجد رسول آمد و آن جا بود، و بر دگر روز برفت و کس نداند «۱۴» که کجا رفت، مفقود شد.

حدیث او رسول را بگفتند، گفت: خدای او را برهانید به وفایش. چون روز شد، بنی قریظه بر حکم رسول - علیه السلام - فرود

آمدند «۱۵». اوس بیامدند و گفتند: یا رسول الله؟ اینان حلفا و موالی مانند، توقع آن است که با اینان همان کنی که با موالی خزرج

کردی پیش از اینکه، و رسول - علیه السلام - پیش از آن حصار داده بود بنی قینقاع را و ایشان در حکم رسول آمده بودند، و عبد

الله ابی سلول ایشان را ----- (۱). آط، آب، آج، لب، مش: بگشایند. (۲). آط، آب،

آج، لب، مش: نخواهم که باز گشایند تا رسول خدا باز گشاید. (۳). آط، آب، آج، لب، مش: بگشاد. (۴). آط، آب، آج، لب، مش، کا: بودند نه از جمله. [...]

(۵). آط، آب، آج، لب، مش: و. (۶). آط، آب، آج، لب، مش از. (۷). آج، لب: صبح. (۸). آط، آب، آج، لب، مش: عمرو بن سعد، عمرو بن عدی. (۹). آط، آب، آج، لب، مش: بیرون آمد. (۱۰). آط: بگزشت. (۱۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۱۲). آط، آب، آج، لب، مش: عمرو بن سعد، کا: عمرو بن سعد. (۱۳). چاپ شعرانی (۹/۱۴۱): لا تحرمی ثمرات. (۱۴). آط، آب، آج، لب، مش: ندانست. (۱۵). آط، آب، آج، لب، مش قوم. صفحه: ۴۰۰ بخواسته بود و رسول ببخشیده «۱»، اوس همین «۲» چشم می‌داشتند. رسول- علیه السّلام- گفت: راضی باشی که مردی هم از شما که سید شماس در ایشان حکم کند! و آن سعد معاذ است. گفتند: راضی باشیم یا رسول الله؟ و سعد معاذ مجروح بود در اینکه وقت، در مسجد رسول خیمه‌ای زده بود و او در آن جا بود، و زنی نام او رفیده او را مداوات «۳» می‌کرد، و اینکه زن خویشتن «۴» بر اینکه کار وقف کرده بود، و رسول- علیه السّلام- او را برای آن در اینکه خیمه فرود آورده بود تا هر روز او را ببیند و نزدیک باشد به وی «۵»، و اینکه جراحت او را در غزات احزاب رسیده بود. چون رسول- علیه السّلام- او را به حاکم کرد در بنی قریظه، قوم اوس بیامدند و چهار پای بیاوردند و او را بر نشانند و مخدّه در پس پشت او نهادند، و همه راه او را می‌گفتند: یا با «۶» عمرو؟ رسول خدای تو را به حاکم کرد در بنی قریظه، و ایشان موالی تواند با ایشان احسان کن. چون بسیار بگفتند، گفت سعد را وقت آن نیست که او برای ملامت لائمان جانب خدای بگزارد «۷». یکی از ایشان گفت: چون من از سعد اینکه شنیدم، دانستم که او جز به قتل ایشان حکم نکند. چون سعد بنزدیک رسول- علیه السّلام- رسید، رسول «۸» اوس را گفت: بر خیزی و سیدتان را فرود آری. ایشان سعد را فرود آوردند و گفتند: یا با عمرو «۹»؟ رسول خدای تو را به حاکم کرد در موالی تو که بنی قریظه‌اند. سعد روی با ایشان کرد و گفت: عهد خدای بر شماس که از حکم من باز پس نیایی و از جانب رسول خدای همچنین است همه گفتند: آری، و رسول- علیه السّلام- گفت: همچنین است، تو حاکمی محکم از قبل من بر ایشان، تا حکم آن باشد که تو کنی. گفت: چون چنین است، لقد حکمت فیهم بقتل الرّجال و سبی النّساء و الذّراری و قسمه الاموال، چون «۱۰» من حاکم محکم ام، حکم کردم که مردانشان را بکشند و زنان و کودکان را به بردگی ----- (۱). کا: بخشید، آط، آب، آج، لب، مش قوم. (۲). آط، آب، آج، لب،

مش: همان. (۳). آط، آب، آج، لب، مش، کا: مداوا. [...]

(۴). آط، آب، آج، لب، مش را، کا: خود را. (۵). آط، آب، آج، لب، مش: بر رسول. (۶). با عمرو/ ابا عمرو. (۷). آج، آب، لب، مش: بگذارد. (۸). آط، آب، آج، لب، مش قوم. (۹). آج، لب: یا با عمرو سعد. (۱۰). دیگر نسخه بدلها بجز کا: ندارد. صفحه: ۴۰۱ بیارند، و مالشان قسمت کنند. رسول- علیه السّلام- گفت: لقد حکمت فیهم بحکم الله من فوق سبعة ارقعه، در ایشان به حکم خدای حکم کردی از بالای هفت آسمان. آنکه بفرمود تا ایشان را به زیر آوردند و در سرای زنی از بنی النجار باز داشتند، و از آن جا که بازار مدینه است بفرمود تا چند خندق بکنند و ایشان را بیاوردند، و ایشان هفتصد «۱» مرد بودند، و گفتند: نهصد. و امیر المؤمنین علی را و زبیر را نصب کرد «۲» به آن که ایشان را گردن می‌زدند و در آن خندقها «۳» می‌انداختند. حیی اخطب در میان ایشان بود، و حله‌ای پوشیده داشت بر خویشتن پاره پاره کرده بود تا کس از او بر نکند. بیامد و پیش رسول خدای بایستاد و گفت: و الله ما لمت نفسی فی عداوتک و لکن من یخذل الله یخذل. آنکه روی به قوم کرد و گفت: کتاب و قدر و ملحمة کتبت علی بنی اسرائیل. آنکه پیش رفت تا گردنش بزدند. یکی در حق او گفت- نام او جبل بن جوال «۴» الثعلبی- شعر: لعمرک ما لام ابن اخطب نفسه و لکنه من یخذل «۵» الله یخذل لجاهد «۶» حتی بلغ النفس عذرها «۷» و غلغل «۸» بیغی العز کل مغلغل «۹» [۲۵۲- ر]

عروه بن الزبیر روایت کرد از عایشه، گفت: در اینکه واقعه از جمله زنان یک «۱۰» زن را بکشتند، و او پیش من بود بازی می‌کرد و می‌خندید و حکایت خود می‌کرد، در میانه یکی از ورای حجره آواز داده که: کجاست فلائه! او گفت: اینکه جاست. گفت:

بیرون «۱۱» آی. او برخاست همچنان خندان. گفتم «۱۲»: کیست اینکه که تو ----- (۱).  
 لب، مش: هفصد. (۲). آط، آب، آج، لب، مش: کردند. (۳). آط، آب، آج، لب، مش: خندق. (۴). اساس: حواس، دیگر نسخه  
 بدلها: ندارد، با توجه به ضبط کلمه در منابع و مآخذ، تصحیح شد. (۵). آب: یخزله. (۶). اساس: به صورت «یجاهد» هم خوانده  
 می شود، آب: مجاهد، کا: فجاهد. (۷). آط، آب، آج، لب، مش: جهدها. [.....]

(۸). آب، مش: قفل. (۹). آب، مش: مقلقل. (۱۰). آط، آب، مش: یکی. (۱۱). آط، آب، آج، لب، مش: برون. (۱۲). آط، آب،  
 آج، لب، گفتند. صفحه: ۴۰۲ را می خواند، و کجا می برد تو را! گفت: به کشتن. گفتم: چگونه! گفت: من مردی را از آن شما  
 بکشته‌ام به آسیایی که بر او افکنده‌ام از حصن، و نام آن مرد خلّاد بن سوید بود، او را بیرون «۱» بردند و گردن زدند به قصاص  
 خلّاد. عایشه گفت: مرا از دلیری و طیب نفس او به قتل فراموش نمی شود که او دانست که او را بخواهند کشتن و مبالات نمی کرد.  
 محمّد بن اسحاق گفت از زهری که: زیبر بن [باطا]

«۲» القرظی در روز کارزار «۳» در جاهلیت «۴» به ثابت بن قیس بن شماس بگذشت و او را اسیر گرفته بودند، او را موی پیشانی ببرید  
 و رها کرد، و اینکه علامت امان «۵» اسیران بودی در عرب، و به آن معنی بر او دست مئی ثابت کرد. اینکه روز ثابت «۶» او را دید  
 باز شناخت. او را گفت: یا زیبر؟ «۷» مرا می شناسی! گفت: چگونه نمی شناسم، تو آنی که من تو را در فلان وقعه از کشتن خلاص  
 دادم و رها کردم تو را. ثابت گفت: من می خواهم تا تو را مکافات «۸» کنم امروز، بیامد و رسول را گفت: یا رسول الله؟ زیبر  
 القرظی را بر من دست نعمتی هست، و من می خواهم تا مکافات «۹» کنم او را. او را به من ببخش به جان. گفت: بخشیدم. بیامد و  
 گفت: خون تو از رسول بخواستم. گفت: زندگانی را چه خواهم کردن با بردگی زن و فرزندان! ثابت بیامد و گفت: یا رسول الله؟  
 زن و فرزندش «۱۰» را به من ببخش. گفت: بخشیدم. باز آمد و گفت: بخواستم و ببخشید. گفت: زن و فرزند را چه خواهم کرد به  
 پیری با درویشی! برفت و رسول را گفت: یا رسول الله؟ مالش نیز به من بخش. گفت: بخشیدم. بیامد و گفت: تو را و فرزندت را و  
 مالت را از رسول خدای بخواستم و او ببخشید. ----- (۱). آط، آب، آج، لب، مش: برون.

(۲). اساس: افتادگی دارد، از آط، افزوده شد. (۳). آط، آب، آج، لب، مش: روزگار. (۴). آط: جاهلیت در کارزاری، آب، آج،  
 لب، مش: جاهلیت در کارزار. (۵). دیگر نسخه بدلها، بجز کا: ندارد. (۶). آط، آب، آج، لب، مش: ثابت بن قیس. (۷). آط، آب،  
 آج، لب، مش تو. (۸-۹). آط، آب، آج، لب، مش، کا: مکافاتی. (۱۰). آط، آب، آج، لب، مش: فرزندان او را. [.....]

صفحه ۴۰۳ گفت «۱»: هیچ دانی تا با سید ما کعب بن اسد «۲» چه کردند! ثابت گفت: بکشتند او را. گفت: حال سید بدو و حضر  
 به چه رسید! حیی! خطب گفت: گردنش «۳» زدند. گفت: سید آل شمر «۴» را چه کردند! گفت: بکشتند. گفت: بنو کعب و بنو  
 عمرو را چه کردند! گفت: همه را بکشتند. گفت: یا ثابت؟ به حق آن مئی که مرا بر تو است که مرا به ایشان در رسانی که مرا «۵»  
 در زندگانی خیری نیست «۶» پس از ایشان. ثابت دست برداشت تا او را نیز بکشتند، و ثابت بن قیس در اینکه باب گفت - شعر: وقت  
 ذمّتی انّی کریم و انّنی صبور اذا ما القوم جازوا عن الصّبر و کان زیبر اعظم النّاس منّی علی فلما شدّ کوعاه بالأسر أتیت رسول الله  
 کیما أفکّه و کان رسول الله یجری بما «۷» یجری و رسول - علیه السلام - فرموده بود تا: هر کس که موی بر آورده باشد او را بکشد،  
 اعنی موی عانه. و آنکه بفرمود تا: مالهای ایشان بیاوردند و قسمت کردند، سوار را دو سهم و پیاده را یک سهم، و خمس «۸» آن  
 بیرون کردند و رسول - علیه السلام - بر مستحقّان خمس قسمت کرد. و در لشکر رسول سی و چهار اسب بودند، و اول غنیمت که  
 افتاد رسول را که ببخشیدند و قسمت کردند غنیمت بنی قریظه بود، آنکه سبی و بردگان ایشان را بر دست سعد بن زید به نجد  
 فرستاد تا بفروختند و به اسب و سلاح بدادند و با پیش رسول آوردند، و رسول - علیه السلام - از زنان ایشان کنیزی بر گرفت نام  
 او ریحانه بنت عمرو بن خنافه، و او را به بردگی می داشت و می خواست تا اسلام آرد تا بر او -----  
 ----- (۱). آط، آب، آج، لب، مش یا ثابت. (۲). اساس: کعب بن اسید، به قیاس با نسخه بدلها و با توجه به مآخذ خبر،

تصحیح شد، کا: کعب بن اخطب. (۳). آط، آب، آج، لب، مش: گردنشان. (۴). اساس: شمر، آط، آب، آج، لب، مش: شمود، چاپ شعرانی: (۱۴۳/۹): سموال، مآخذ خبر: سموال سموال. (تاریخ پیامبر اسلام، ص ۴۱۵ زیر نویس ح)، کا: سمر. (۵). آط، آب، آج، لب، مش بی ایشان. (۶). آط، آب، آج، لب، مش: خیر نباشد. (۷). اساس: یجر الننا، به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد. (۸). آط، آب، آج، لب، مش از. صفحه: ۴۰۴ نکاح بندد. گفت: رها کن تا در ملک تو باشم «۱» که من نمی‌خواهم تا دین جهودی رها کنم. رسول- علیه السلام- دست از او برداشت و پیرامن او نیز نگشت، و رسول را «۲»- علیه السلام- دل در او بسته بود. یک روز از پس پشت خود آواز نعلینی «۳» بشنید، گفت: اینکه ثعلبه بن سعید است که آمده است تا ما را «۴» بشارت دهد به اسلام ریحانه، او آمد و بشارت داد که ریحانه اسلام آورد. رسول شاد شد. چون «۵» کار بنی قریظه تمام شد، سعد معاذ «۶» را «۲۵۲-پ» وفات رسید، و رسول- علیه السلام- و صحابه بر او بگریستند. محمد بن اسحاق گفت: روز خندق از مسلمانان شش مرد «۷» کشته شدند و از کافران سه مرد. و روز بنی قریظه یک مرد کشته شد، خالد بن سوید که آن زن آسیا سنگ بر او زد. رسول- علیه السلام- روز فتح خندق گفت: الان نعزوه و لا یغزونا، پس از اینکه ما به غزای قریش رویم و ایشان به غزای ما نیایند. و فتح بنی قریظه در آخر ذی القعدة بود سنه خمس من الهجرة، فلذلك «۸» قوله تعالی: وَ أَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاةٍ يَهُم. قوله: مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، «من» تبیین راست، و مِنْ صَيَاةٍ يَهُم، ابتدای غایت است. وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ، و خدای ترس در دل ایشان افکند. فَرِيقًا تَقْتُلُونَ، گروهی را می‌کشید. وَ تَأْسِرُونَ فَرِيقًا، و گروهی را اسیر می‌گرفتید. وَ أَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِيَارَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ، و خدای تعالی به میراث به شما داد زمین ایشان و سرایها و مالهاشان. وَ أَرْضًا لَمْ تَطُوهَا، و زمینی که شما پای بر او ننهادهای. ابن زید و مقاتل و یزید بن رومان گفتند: زمین خیر است. قتاده گفت: زمین ----- (۱). آط، آب، آج، لب، مش: ملک تو می‌باشم و می‌گردم. (۵-۲). دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۳). آط، آب، آج، لب، مش: نعل. (۴). آط، آب، آج، لب، مش: مرا. (۶). آط، آب، آج، لب، مش، کا: سعد بن معاذ. (۷). آط، آب، آج، لب، مش: تن. [.....]

(۸). آط، آب، آج، لب، مش: و ذلک. صفحه: ۴۰۵ مکه است. حسن گفت: زمین پارس «۱» است و روم. عکرمه گفت: هر «۲» زمینی است که گشاده شود مسلمانان را تا به روز قیامت «۳».

### [سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۲۸ تا ۴۸]

#### [اشاره]

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَرْضَوْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمْتَعِكُنَّ وَ أَسْرَحْنَ سَرَاحًا جَمِيلًا (۲۸) وَ إِنْ كُنْتُمْ تَرْضَوْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا (۲۹) يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (۳۰) وَ مَنْ يَقْنُتْ لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعَمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَ أَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا (۳۱) يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنْ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا (۳۲) وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَ أَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَ آتِينَ الزَّكَاةَ وَ أَطِعْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (۳۳) وَ اذْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَ الْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا (۳۴) إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْقَانِتِينَ وَ الْقَانِتَاتِ وَ الصَّادِقِينَ وَ الصَّادِقَاتِ وَ الصَّابِرِينَ وَ الصَّابِرَاتِ وَ الْخَاشِعِينَ وَ الْخَاشِعَاتِ وَ الْمُتَضِعِّينَ وَ الْمُتَضِعِّاتِ وَ الصَّابِئِينَ وَ الصَّابِئَاتِ وَ الْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَ الْحَافِظَاتِ وَ الذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَ الذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْرًا عَظِيمًا (۳۵) وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ

رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا (۳۶) وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مِمَّا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا (۳۷) مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سِنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا (۳۸) الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا (۳۹) مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۴۰) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا (۴۱) وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (۴۲) هُوَ الَّذِي يُصَلِّيْ عَلَىكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ يُخْرِجُكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا (۴۳) تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا (۴۴) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (۴۵) وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِآذِنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا (۴۶) وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَثِيرًا (۴۷) وَلَا تَطْعَمِ الكَافِرِينَ وَالمُنَافِقِينَ وَدَعِ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا (۴۸)

### [ ترجمه ]

ای پیغامبر بگو زنان خویش را «۴» اگر هستی شما می‌خواهید «۵» زندگانی اینکه جهان و آرایش آن بیایى تا کاویتان بدهم «۶» و روانه و گسی «۷» کنم تا گسی «۸» کردنی نیکو. و اگر هستی شما می‌خواهید «۹» خدای را تعالی و پیغامبر «۱۰» را - علیه السلام - و سرای واپسین «۱۱» را، بدرستی که خدای - عز و جل - بساخته است «۱۲» نیکو کاران را از «۱۳» شما مزدی بزرگ. ای زنان پیغامبر هر که آرد از شما کاری «۱۴» زشت هویدا «۱۵»، زیادت کنند او را عذاب دو چندان «۱۶»، و هست آن بر خدای تعالی آسان. و هر که فرمان برد و طاعت دارد از شما خدای را - جل - جلاله - و پیغامبر «۱۷» را - علیه السلام - و کند نیکی، بدهیم او را مزد او دوباره، و بساخته‌ایم «۱۸» او را ----- (۱). آط، آب، آج، لب، مش: بابل. (۲). آط، آب، آج، لب، مش آن. (۳). آط، آب، آج، لب، مش، کا و کان الله علی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرًا و خدای تعالی بر همه چیزی توانا بوده است. (۴). آج، لب، مش: بگو مرحفتان خود را. (۵). آط: می‌خواهی، که بر متن مرجح می‌نماید. (۶). آط، آج، لب: تا چیزی بدهیم شما را، آب، مش: تا تمتع دهم شما را. (۷-۸). آط، آج، لب: رها، آب، مش: روانه. (۹). آط، مش: می‌خواهی / می‌خواهید. (۱۰). آط، آج، لب: پیغامبرش، آب، مش: پیغامبر او را. (۱۱). آط، آج، لب: باز پسین، آب، مش: آخرت. (۱۲). آط، آج، لب: بیچاره است، آب، مش: مهیا کرد. (۱۳). آب، مش: برای زنان نیکو کار از. (۱۴). آب، مش: به گناهی. [...]

(۱۵). آب، مش: ظاهر. (۱۶). آط، آج، لب: دوباره. (۱۷). آط، آج، لب: رسولش. (۱۸). آط، آج، لب: بیچاره‌ایم، آب، مش: مهیا کنیم. صفحه: ۴۰۶ روزی گرامی «۱». ای زنان پیغامبر نیستید «۲» شما چون یکی از زنان اگر پرهیزگار باشید «۳» مه کنید «۴» فروتنی نمودن «۵» به گفتار که طمع کند آن کس که در دل او بیماری شک بود، و بگوی «۶» گفتاری نیکو «۷». و آرام گیرید «۸» در خانه‌های شما و برمه آرایید «۹» بر آراستن «۱۰» جاهلیت پیشین، و به پای دارید «۱۱» نماز را، و بدهید «۱۲» زکات را، و فرمان برید و طاعت دارید «۱۳» خدای را - عز و جل - و پیغامبر او را - علیه السلام - بدرستی که می‌خواهد خدای تا ببرد از شما پلیدی ناشایست و گناه، ای اهل خانه «۱۴» و پاک گرداند «۱۵» شما را پاک گردانیدن «۱۶». و یاد آورید «۱۷» با آنچه بر می‌خوانند در خانه‌های شما از آیت‌های خدای و حکمت، بدرستی که خدای هست دور اندر بیننده و آگاه «۱۸» -----

(۱). آط، آج، لب: کریم، آب، مش: نیکو. (۲). آط: نیستی / نیستید. (۳). آط، آج، لب: اگر بپرهیزی از معاصی. (۴). مه کنید / مکنید. (۵). آط، آج، لب: نرمی مکنی. (۶). آط: بگوی / بگوئید. (۷). آب، مش: گفتن درست. (۸). آط: بیارامی، آج، لب: بیارامید، آب، مش: قرار گیرید. (۹). برمه آرایید / میاراید (۱۰). آط، آج، لب: برون میایی آراسته چنان که اهل. [...]

(۱۱). آط، آج، لب: به پای داری. (۱۲). آط: بدهی / بدهید. (۱۳). آط: داری / دارید. (۱۴). آط، آج، لب: رسول، آب، مش: پلیدی



را که اهل بیت رسولید. (۱۵). آط، آج، لب: بکند. (۱۶). آط، آج، لب، مش: پاک کردن. (۱۷). آط: یاد کنی. (۱۸). آط: که خدا لطف کننده و دانا بوده است، آب، آج، لب: که خدای تعالی همیشه لطف کننده خبر دهنده است. صفحه: ۴۰۷ بدرستی که مردان مسلمانان «۱» و زنان مسلمانان «۲» و مردان مؤمن و زنان مؤمنه، و مردان فرمان بردار و زنان «۳»، و مردان راست گوی و زنان «۴»، و مردان شکیبای کننده و زنان، و مردان ترسکار «۵» و زنان ترسکار «۶»، و مردان صدقه دهنده و زنان «۷»، و مردان روزه دار و زنان روزه دار، و مردان نگاه دارنده فرج خویش «۸» را و زنان نگاهدارنده، و مردان «۹» یاد کننده «۱۰» خدای را - عز و جل بسیار و زنان یاد کننده «۱۱»، بساخت «۱۲» خدای تعالی ایشان را آمرزش و مزدی بزرگ [۲۵۴-ر]

. و نباشد مردی مؤمن و نه زنی مؤمنه را چون بگزارد و حکم کند خدای - عز و علا - و پیغامبر او - علیه السلام - کاری و فرمانی که باشد ایشان را که برگزینند چیزی دگر از کار ایشان «۱۳»، و هر که نافرمانی کند «۱۴» خدای تعالی را و پیغامبر او را - علیه السلام - بدرستی که گمراه شده باشد گمراه شدنی هوید «۱۵». ----- (۱-۲). آط، آج، لب: مسلمان. (۳). آط، آج، لب، مش: و نمازکنان از مردان و از زنان، آب: و مردان مطیع و زنان مطیع. (۴). آط، آج، لب راست گوی. (۵-۶). آب، مش: ترسنده. (۷). آط، آب، آج، لب، مش صدقه دهنده. (۸). آط، آج، لب: فرجهای خود. [.....]

(۹). اساس: زنان، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، و با توجه به معنی عبارت، تصحیح شد. (۱۰-۱۱). آط، آج، لب: ذکر کننده. (۱۲). آط، آج، لب: بیجارده است، آب، مش: آماده کرده است. (۱۳). آط، آب، آج، لب: خود. (۱۴). آط، آج، لب: بی فرمانی کند، آب، مش: عاصی شود. (۱۵). آط: آشکارا، آج، لب: آشکارا. صفحه: ۴۰۸، [۲۵۴-پ]

و چون می گفتی «۱» تو آن کس را که نعمت کرد خدای تعالی بر او و نعمت کردی تو بر او نگاه دار «۲» بر خود زن خویش را و پرهیز از خدای تعالی، و پنهان می کردی «۳» در تن خود آنچه خدای پدیده کننده است «۴» آن را، و می ترسیدی «۵» از مردمان، و خدای تعالی سزاوارتر بدان که بترسی «۶» از او، پس چون بگزارد «۷» زید از او حاجت «۸» را به زنی به تو دادیم زینب را تا نباشد بر «۹» مؤمنان تنگی در زنان پسر خواندگان ایشان چون بگزارند از ایشان حاجت «۱۰»، و بود «۱۱» فرمان خدای تعالی کرده «۱۲». نباشد بر پیغامبر - علیه السلام - از تنگی در آنچه واجب کرد خدای تعالی او را دین و نهاد خدای در آنان که بگذشتند از پیش، و هست فرمان خدای - عز و جل - قضای تقدیر کرده «۱۳». آنان که برسانند «۱۴» پیغامهای خدای و بترسند «۱۵» از او و نترسند «۱۶» از کسی مگر خدای تعالی، و بسنده است به خدای شمار کننده. نه بود «۱۷» محمّد - علیه الصلوة و السلام - پدر یکی از مردان «۱۸» شما، و ----- (۱). آط: گفتی، آج، لب: گفتید، آب، مش: گویی. (۲). آط، آج، لب: باز گیر. (۳). آط، آج، لب: و باز می پوشی، آب، مش: و پوشیده داری. (۴). آط، آج، لب: آشکارا خواهد کرد، آب، مش: آشکارا کننده است. (۵). آط: می ترسی، آب، مش: بترس، آج، لب: می ترسید. (۶). آج، لب: بترسید. (۷). آب، مش: حکم کرد. (۸). آط، آج، لب: حجتی، آب: شهوت را، مش: حاجت خود را. [.....]

(۹). آط: ور/ بر. (۱۰). آب، مش: چون قضا کرده باشند شهوت را. (۱۱). آط، آج، لب: بوده است. (۱۲). مش: چون کردنی. (۱۳). آط، آج، لب: قدری انداخته. (۱۴). آط، آج، لب: برسانیدند، آب: می رسانند. (۱۵). آط، آج، لب: بترسیدند، آب: می ترسیدند. (۱۶). آط، آج، لب: نترسیدند، آب: نمی ترسیدند. (۱۷). نه بود/ نبود. (۱۸). آط: مردمان. صفحه: ۴۰۹ لکن پیغامبر خدای - عز و جل - است و مهر «۱» پیغامبران - علیهم السلام - و هست خدای تعالی به همه چیزی دانا. ای مؤمنان «۲» یاد کنید «۳» خدای را - عز و علا - یاد کردنی بسیار. و تسبیح کنید «۴» او را «۵» بامداد و شبانگاه «۶». اوست آن که درود می دهد «۷» بر شما و فریشتگان او تا بیرون آورد «۸» شما را از تاریکی «۹» سوی روشنای، و هست «۱۰» به مؤمنان مهربان. تحیت اهل بهشت «۱۱» آن روز بیند او را سلام بود و بساخت «۱۲» ایشان را مزدی «۱۳» بزرگوار «۱۴». ای پیغامبر؟ بدرستی که ما فرستادیم تو را گواه بر امت و مژده دهنده و بیم کننده «۱۵». و خواننده «۱۶» با «۱۷» خدای تعالی به دستوری «۱۸» او و چراغی روشن. و مژده «۱۹» ده مؤمنان را بدان که

ایشان راست از خدای - عز و جل - فضلی بزرگ «۲۰». ----- (۱). آط، آج، لب: مهتر،  
 آب: خاتم. (۲). آط: ای آنان که مؤمنانی. (۳). آط: یاد کنی. (۴). آط: تسبیح کنی، آب: تسبیح گوید. [.....]  
 (۵). آط، آج، لب به. (۶). آط، آج، لب: نماز شام، آب: شب. (۷). آط: صلوات فرستد، آب: صلوات می فرستد، آج، لب: صلوات  
 فرستاد. (۸). آط، آب، آج، لب: بیرون آرد. (۹). آط، آب، آج، لب: تاریکیها. (۱۰). آط، آج، لب: و بود. (۱۱). آط، آب، آج،  
 لب: تحیت ایشان. (۱۲). آط، آج، لب: بیجارد، آب: مهیا کرد. (۱۳). آب: مزدک. (۱۴). آط، آج، لب: با کرامت. (۱۵). آط، آج،  
 لب: ترساننده. (۱۶). آط، آب، آج، لب: و باز خواننده. (۱۷). آط: وا/با. (۱۸). آط، آب: به فرمان، آج، لب: به فرمای. [.....]  
 (۱۹). آب: و بشارت. (۲۰). آط، آج، لب: بزرگوار. صفحه: ۴۱۰ و مه دار طاعت «۱» کافران را و دورویان را، و دست بدار مکافات  
 آن که تو را می رنجاند و توکل کن بر خدای، و بسنده است «۲» به خدای نگاه دار و کار گزار. قوله: یا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكِ إِن  
 كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، مفسران گفتند: سبب نزول آیت آن بود که زنان رسول - علیه السلام - هر یکی بر رسول آرزوی «۳» کردند:  
 امّ سلمه برده ای بخواست «۴»، و میمونه حله ای بخواست «۵»، و حفصه جامه مصری خواست، و جویریّه چادری خواست، و زینب بنت  
 جحش بردی بخواست یمنی، و امّ حبیبه بردی با جامه ای سحولی خواست، و سوده گلیمی خیبری خواست، و رسول - علیه السلام -  
 آن نداشت وقت را، چه «۶» رسول - علیه السلام - چنین دعا کرد که: اللَّهُمَّ احْنِيْ مَسْكِيْنَا وَ اَمْتِيْ مَسْكِيْنَا وَ احْشُرْنِيْ فِيْ زَمْرَةِ  
 الْمَسَاكِيْنِ [۵۵۲-پ]

. رسول را - علیه السلام - از آن کراهت آمد و سوگند خورد که یک ماه با زنان مقاربت نکند و از زنان هجران «۷» کرد و از صحابه  
 نیز. و در اینکه وقت نه زن به حکم رسول بودند، پنج از قریش و چهار «۸» از دگر قبایل: عایشه بنت ابی بکر، و حفصه بنت عمر، و  
 امّ حبیبه بنت ابی سفیان، و سوده بنت زمعه، و امّ سلمه بنت ابی امیه، و صفیه بنت حبیب الخبیریّه، و میمونه بنت الحارث الهلالیه، و  
 زینب بنت جحش الاسدیّه، و جویریّه بنت الحارث المصطلقیه. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: یا أَيُّهَا النَّبِيُّ اٰیْ پیغامبر  
 بزرگوار؟ بگوی زنان را «۹» اگر چنان است که شما را دنیا و زینت و متاع او می باید، بیا ..... بی «۱۰» تا من شما [را]

«۱۱» تمّع دهم، یعنی چیزی بدهم «۱۲» و طلاق دهم شما را و رها کنم بر وجهی -----  
 (۱). آط، آب، آج، لب: فرمان مبر. (۲). آط، آج، لب: بس باشد، آب: بس است. (۳). آب: آرزویی. (۴). آط، آب، آج، لب،  
 مش: برده خواست. (۵). آط، آب، آج، لب، مش: حله خواست. (۶). آط، آب: وقت راحت. (۷). آط، آب، آج، لب، مش، کا:  
 هجرت. (۸). آط، آب، آج، لب، مش: و باقی. (۹). آط، آب، آج، لب که. (۱۰). اساس: بیای/ بیایی، کا: می باید. (۱۱). اساس:  
 ندارد، از آط، افزوده شد. (۱۲). آط، آب، آج، لب شما را. [.....]

صفحه: ۴۱۱ هر کدام نکوتر «۱». رسول - علیه السلام - در آمد و زنان را جمع کرد در بعضی حجرات، و اینکه آیت بر ایشان خواند  
 و آنکه گفت: مسارعت مکنی تا آن که با پدران و خویشان خود مشورت کنی. گفتند: یا رسول الله؟ ما را در اینکه باب با کسی  
 مشورت نمی باید کردن، خدای تعالی ما را تخیر می کند میان دنیا و آخرت و میان زینت دنیا و خدای و رسول، ما را در اینکه «۲»  
 اندیشه ای باشد یا مشورتی؟ ما «۳» اختیار خدای و رسول و آخرت کنیم. رسول - علیه السلام - شاد شد، و خدای تعالی آیت قصر  
 فرستاد و گفت: چون ایشان تو را اختیار کردند، تو نیز بر ایشان اختیار مکن، و هی «۴» قوله: لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ «۵» وَإِنْ كُنْتُنَّ  
 تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، اینکه وجه دوم است برای آن که تخیر میان دو چیز باشد، گفت: و اگر چنان است که خدای را می خواهی و  
 رسول را و سرای آخرت را، فَإِنَّ اللَّهَ أَعْيَدَ، خدای تعالی نهاده است و بجارده «۶» برای آنان که محسنانند «۷» از جمله شما مزدی  
 عظیم. عایشه گفت: رسول - علیه السلام - پس از ایلاء «۸» بیست و نه روز در نزدیک من آمد. من گفتم: یا رسول الله؟ نه تو ماهی  
 سوگند خورده ای، و امروز بیست و نه روز شمارده ام! گفت: یا عایشه؟ ماه هم سی روز باشد، و هم بیست و نه روز. فقها خلاف  
 کردند در حکم تخیر. [عبد الله]

«۹» عمر گفت و عبد الله مسعود که: چون مرد زن را مخیر کند میان مقام با او بر نکاح و میان رفتن، اگر زن اختیار مقام کند آن را حکمی نبود و نکاح بر جا باشد، و اگر اختیار مفارقت کند طلاقى باشد «۱۰»، و اینکه مذهب «۱۱» ابو حنیفه است و اصحابش. -----  
 (۱). آط، آب، آج، لب، مش: نیکو، کا: نیکوتر. (۲). چاپ شعرانی (۱۴۸/۹) چه. (۳).

آج، لب را. (۴). آط، آب، آج، لب: و هو. (۵). سوره احزاب (۳۳) آیه ۵۲. (۶). آج، لب: بیجارده. (۷). آج: محسانند. (۸). آط، آب، آج، لب، کا به. (۹). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۱۰). آط، آب، آج، لب، مش: طلاق باشد رجعی. (۱۱). آب امام اعظم. صفحه: ۴۱۲ و زید بن ثابت گفت: اگر اختیار شوهر کند یک طلاق باشد، و اگر اختیار مفارقت کند سه طلاق باشد، و اینکه مذهب مالک است «۱». شافعی گفت: نفس تخییر «۲» را در طلاق اثری نباشد الا به نیت، اگر نیت طلاق کند طلاق باشد، و اگر نکند طلاق نباشد. و مذهب ما آن است که تخییر طلاق نباشد، و اگر مرد زن را مخیر کند و او اختیار خود کند یا اختیار شوهر، نکاح بر جای باشد، و دلیل بر اینکه ظاهر آیت است فی قوله: وَ أُسْرِحُ حَكْنَ سَیْرًا حَمِیْلًا، چه به اتفاق مراد به اینکه تسریح طلاق است لقوله تعالی: فَأَمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیْحُ یَا حَسَانَ «۳» فی ما «۷» را علیه السلام بر سیل و عید گفت «۸»: ای زنان رسول من؟ هر کس که از شما کاری ناشایست «۹» کند یا معصیتی که در او آزار خدای و رسول باشد «۱۰»، یُضَاعَفَ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَیْنِ. ابن عامر و ابن کثیر خواندند «نضعف» «۱۱» من التضعیف، و باقی قراء خواندند: [یضعف]

«۱۲» من المضاعفة. و مفاعلة [و تفعیل به یک معنی بسیار آمده، قال الله تعالی: رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا «۱۳» فی ما «۱۴»: عذاب «۱۵» او مضاعف کنند یعنی دو چندان که عذاب دیگران بود. و در معنی «ضعف»، خلاف کردند، اهل لغت بعضی گفتند: ضعف الشیء مثله «۱۶»، و بعضی دگر گفتند: مثله. مثال اول یقال: کان معه درهم فضاعفته، ای جعلته درهمین، و مثال دوم: ضاعفته، ای اعطیته درهمین، حتی یحصل معه «۱۷» ثلاثه دراهم. -----  
 (۱). آط، آب، آج، لب، مش و. (۲). آط، آج، لب، مش: تخییر. (۳). سوره بقره (۲) آیه ۲۲۹. [.....]

(۴-۵). لب: تخییر. (۶). آط، آج، لب: تخییر. (۷-۱۲-۱۴). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۸). کا یا نساء النبی الایة. (۹). آب: ناشایسته. (۱۰). آط، آب، آج، لب، مش: بوده باشد، کا: بود. (۱۱). همه نسخه بدلها: یضعف. (۱۳). سوره سبأ (۳۴) آیه ۱۹. (۱۵). آج، لب: ضعفه عذاب. (۱۶). آط، آب، آج، لب، مش، کا باشد. (۱۷). آط، آب، آج، لب: له. صفحه: ۴۱۳ و ابو عبیده «۱» گفت «۲»: اینکه فرق میان «ضاعفت» و «ضعفت»، آن «۳» است یقال: ضعفت الشیء اذا زدت «۴» علیه مثله، و ضاعفته اذا زدت علیه مثله. و قوله: «ضعفان» [۲۵۶- ر]

، در او هم اینکه خلاف کردند، بعضی گفتند: مراد آن است که مضافا الی ما حصل لها من العذاب فیکون «۵» معه «۶» ضعفین. و بعضی دگر گفتند: یزید علی الحاصل بمثلیه فیکون ثلاثه امثال غیره. وَ کَانَ ذَلِکَ عَلَی اللّهِ یَسِیْرًا، و اینکه بر خدای آسان است. آنگه گفت: وَ مَنْ یَقْنُتْ مِنْکُنْ لِلّهِ وَ رَسُوْلِهِ، گفت: و هر کس که از شما طاعت خدای و رسول دارد و عمل صالح کند، مزدش دوباره بدهیم و برای او بیجاردم «۷» مزدی کریم و ثوابی جزیل. اگر گویند: چرا ثواب و عقاب «۸» مضاعف آمد! گوئیم بعضی گفتند: برای علو «۹» منزلت ایشان و اتصال ایشان به رسول- علیه السلام- چنان که در شاهد، احسان و اساءت معتبران نه به آن منزلت باشد که کار اراذل، و جزای افعال ایشان از نیک و بد بر یک حد نبود. و جواب معتمد از اینکه آن است که: خدای تعالی دانست که اعمال ایشان از نیک و بد بر وجهی واقع خواهد بودن که مستحق ضعفی یا دو ضعف از جزا شوند از ثواب و عقاب، چه قلت و کثرت ثواب بر مذهب درست به مجرّد فعل نیست «۱۰»، بر وقوع فعل است علی وجه دون آخر. و در شاذ، عاصم الجحدری خواند «۱۱»: «من تأت»، و «من تقنت»، بالتیاء فیهما نظرا الی المعنی. و جمله قراء بر خلاف این اند. و روایت کرده اند از ابن عامر و یعقوب: قراءت «تا» فی قوله: «تقنت» «۱۲». و «من» لفظی است صالح واحد را و تشبیه را و جمع را و مذکر و مؤنث را- چنان -----  
 (۱). آط، آب، آج، لب، مش ابو عمرو و ابو عبیده. (۲). آط، آج، لب، مش: گفتند،

آب: گفته‌اند. (۳). دیگر نسخه بدلها: ندارد. [.....]

(۴). آط، آب، آج، لب: زادت. (۵). آط، آب، آج، لب، مش، کا: فتکون. (۶). آط، آب، مش: منه. (۷). آط، آب، آج، لب، کا: بیجاریم، مش: بجاریم. (۸). آط، آب، آج، لب، مش، کا ایشان. (۹). آج، لب و. (۱۰). آط، آب، مش بل. (۱۱). آب: خوانده. (۱۲). آب، مش: یقت. صفحه: ۴۱۴ که رفته است - قال الفرزدق فی الاثنین - شعر: تعال «۱» فان عاهدتني لا تخونني تكن مثل من یا ذئب یصطحبان یا نساء النبی لستن کأخید من النساء إن اتقین» آنکه به مدح ایشان در آمد و تأدیبشان، گفت: ای زنان پیغامبر؟ نیستی شما چون یکی از زنان اگر از خدای بترسی. فزاد گفت برای آن نگفت: کواحدة من النساء، که لفظ احد چون معدول است از اصل خود صالح باشد واحد را و تنبیه و جمع را، قال الله تعالی: لا نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ (۲) فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ (۳) فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ، نباید تا خضوع کنید در سخن گفتن با مردان. فَيَطْمَعُ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ پس طمع کند آن کس که در دل او ریبی و تهمتی باشد و ضعیف اعتقاد و «۴» بصیرت باشد در دین. و گفتند: «مرض»، به معنی فجور است در آیت. وَقُلْ قَوْلًا مَعْرُوفًا، و بگوی «۵» گفتاری درشت «۶» درست. در خبر است که: بعضی از زنان صحابه چون اینکه آیت آمد، چون مردی به در سرای ایشان آواز دادی، و در سرای مردی نبودی تا جواب دهد، آن زن انگشت در دهن نهادی و آوازی منکر کردی منفر برای اینکه آیت را. وَقَرْنَ (۷) فَظَلْتُمْ تَفَكُّهُنَّ (۲) ظَلْتُمْ عَلَيْهِ عَاكِفًا (۳) فی ما «۴» است که خواند: «و اقررن» علی الاصل من القرار. فاما آن که به کسر «قاف» خواند، گفت: امر است من الوقار، بقولهم «۵»: عدن من الوعد و صلن من الوصل، یعنی با وقار باشی، يقال: و قر یقر و قورا و وقارا اذا سکن و اطمأن. اعمش روایت کرد عن ابی الصّحی که او گفت: هر که که عایشه اینکه آیت خواندی چندان بگریستی که مقنّش «۶» تر شدی. یزید بن هارون روایت کرد عن محمد بن عبد الله که او گفت: سوده را گفتند - زن رسول را که: تو چرا حج و عمره نکنی چنان که دیگران می کنند! گفت: یک بار که واجب بود کردم، از اینکه پس حج و عمره من آن است که از خانه بیرون نیام چنان که خدای فرمود مرا فی قوله: وَقَرْنَ (۷) وَلَا تَبْرَجْنَ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى. مجاهد و قتاده گفتند: تَبْرَج، تکسر و تبخر و تغنّج باشد. و گفتند: مجنبی و کرشمه مکنی چنان که اهل جاهلیت پیشینه کردند. و گفته‌اند: اظهار زینت باشد «۸». در معنی جاهلیت خلاف کردند. شعبی گفت: میان عهد عیسی است و میان محمد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَىٰ آلِهِ - ابو العالیه گفت: روزگار داود و سلیمان است که در آن روزگار زنان پیرهن «۹» ----- (۱). آط، آب، آج، لب، مش: ظلیت. (۲). سوره واقعه (۵۶) آیه ۶۵. (۳). سوره طه (۲۰) آیه ۹۷. (۴). آط، آب، مش: علیه، آج، لب: علیه. (۵). آط، آب، آج، لب، مش، کا: کقولهم. (۶). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها: مقنّش / مقنّعه اش. (۷). اساس: و قرن، با توجه به ضبط قرآن مجید، تصحیح شد. (۸). آط، آب، آج، لب، مش و ابراز محاسن. (۹). مش، کا: پیرهن. صفحه: ۴۱۶ نادرسته پوشیدندی و اندام ایشان ظاهر بودی. کلبی گفت: جاهلیت عبارت است از آن روزگار که ابراهیم - علیه السلام - در او یزاد، چه در آن روزگار زنان پیرهن از درّ نظم کردند و در پوشیدندی، و جز آن جامه دیگر نداشتندی و به بازار و مجمع مردان در آمدندی، و اینکه در روزگار نمود بود، و خلقان همه کافر بودند. حکم گفت: جاهلیت آن روزگار بود که در میان «۱» آدم بود و نوح و آن هشتصد «۲» سال بود، و در آن روزگار زنان زشت بودند و مردان نکو، پس زنان به مردان رغبت کردند و در مردان آویختندی. عکرمه گفت از عبد الله عباس که: جاهلیت میان ادریس بود و نوح - علیهما السلام - و آن هزار سال بود و دو بطن «۳» از فرزندان آدم «۴». در آن عهد بطنی ساکنان سهل بودند و بطنی ساکنان جبل. و مردان کهستان «۵» نکو روی بودند و زنان زشت، و مردان سهل زشت بودند و زنان نکو. ابلیس پیامد بر صورت غلامی و خویشتن «۶» به مزدوری به مردی داد از اهل سهل و آنکه نای و پیشه‌ای بساخت و آن می‌زد. مردم آوازی شنیدند که هرگز نشنیده بودند. بر او مجتمع شدند و آن می‌شنیدندی. خبر در نواحی برفت، مردمان کهستان «۷» به آن جا آمدند به نظاره آن، وعیدی بساختند، و همه مردم مجتمع «۸» شدند آن روز، و زنان خویشتن بیاراستندی و آن جا آمدندی. و مردم «۹» از اهل کوه آن جا آمد در روز عید ایشان، و زنان را بدید و جمالشان برفت و مردم کهستان «۱۰» را خبر

داد. ایشان بیامدند و آن جا مقام کردند و زنان به مردان مایل شدند و مردان به زنان، و فواحش آشکارا شد، فذلک قول الله «۱۱»: وَ لَا تَبْرَجَنَّ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى. قتاده گفت: هر روزگار که پیش اسلام بوده است آن را جاهلیت خوانند. -----  
----- (۱). آط، آج، لب: کریمان، آب، مش: که از. (۲). آط، لب: هشتصد. [.....]

(۳). آط، آب، آج، لب، مش بودند. (۴). آج، لب و. (۱۰-۷-۵). آب، آج، لب، مش، کا: کوهستان. (۶). مش، کا را. (۸). آب، مش: مستمع. (۹). آط، آب، کا: مردی. (۱۱). آط، آب، مش: و ذلک قوله. صفحه: ۴۱۷ آنچه امر کرد زنان رسول را به آن که نماز به پای دارند «۱» و زکات مال بدهند «۲» و طاعت خدای و رسول خدای دارند، گفت: وَ أَقِمْنَ الصَّلَاةَ، نماز به پای داری، و زکات مال بدهی، و فرمان خدای و پیغامبر خدای بری «۳». إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ، که خدای می‌خواهد که رجس از شما که اهل بیت رسولی ببرد، و پاک کند شما را پاک کردنی. مقاتل گفت: مراد به آیت زنان رسولند، و «رجس»، آن گناه است که خدای نهی کردی از آن زنان را. قتاده گفت: بدی «۴» خواست. ابن زید گفت: رجس، شیطان است، و مراد به «اهل البیت» در آیت اهل بیت رسول اند- علیه و علیهم السّلام. وَ يُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيراً، در آیت دو قول گفتند: یکی آن که در حق زنان رسول است، و ظاهر قرآن مانع است از اینکه لقوله: «عنکم» و «یطهّرکم»، و اینکه خطاب مردان «۵» باشد نه خطاب «۶» زنان، و نیز اخبار متواتر است که مخالف و مؤالف روایت کردند از طریق «۷» مختلف که: مراد به «۸» آیت و اشارت در اهل البیت به علی است و فاطمه و حسن و حسین. عطیة روایت کرد از ابو سعید الخدری، که، رسول- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ - گفت: اینکه در حق پنج کس آمد: من، و علی، و فاطمه، و حسن، و حسین - علیهم «۹» السّلام. عطاء بن ابی رباح روایت کند که امّ سلمه گفت: اینکه آیت در خانه من فرود آمد «۱۰»، و آن آن بود که: رسول- علیه السّلام- در حجره من بود، فاطمه- علیها السّلام- آمد «۱۱» و دیگری آورد و در آن جا حریره بود. رسول- علیه السّلام- گفت: برو و علی را ----- (۱). آط: داری، آب، مش، کا: دارید. (۲).

آط: بدهی، آب، آج، لب، مش، کا: بدهید. (۳). بری / برید. (۴). آط، آب، آج، لب، مش: زنا. (۵). آط، آب، آج، لب، مش: و ایشان مردان. (۶). آج، لب با. (۷). آط، آب، آج، لب، مش: طرق، کا: طرف. [.....]

(۸). آب، مش اینکه. (۹). آط، لب: علیه و علیهم. (۱۰). آط، آب، آج، لب، مش: آمده است. (۱۱). آط، آب، آج، لب، مش: در آمد. صفحه: ۴۱۸ بخوان و حسن و حسین را. او برفت و ایشان را بخواند، و ایشان با رسول- علیه السّلام- از آن طعام بخوردند. رسول [۲۵۷- ر]

- علیه السّلام- بر سر گلیمی خیری نشسته بود، آن گلیم بر گرفت و بر ایشان افکند و دست برداشت و گفت: اللَّهُمَّ اِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ اهل بیت و هؤلاء اهل بیتی فاذهب الرجس عنهم و طهّهم تطهيرا، بار خدایا هر پیغامبری را اهل «۱» بیتی بوده‌اند، و اینان اهل بیت منند [رجس از ایشان ببر و پاک کن ایشان را پاک کردنی. در حال جبرئیل آمد و اینکه آیت آورد]

«۲» إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيراً. امّ سلمه گفت، من گفتم: یا رسول الله؟ من نیز «۳» با شما ام! گفت: اِنَّكَ عَلَى خَيْرٍ، تو بر خیری و لکن اهل البیت من اینانند. عوّام بن حوشب روایت کرد از پسر عمّش مجّع بن الحارث بن تمیم «۴»، گفت: در نزدیک عایشه «۵» شدم و گفتم: یا امّاه؟ چرا روز جمل بیرون آمدی از خانه و فرمان خدای کار نبستی فی قوله: وَ قَرْنِ فِي بُيُوتِكُنَّ- الایة! گفت: آن قدری بود از خدای و برفت. آنچه گفتم: چه گویی در علی! گفت: تسألنی عن احب الناس «۶» الی رسول الله! گفت: از کسی می‌پرسی مرا که رسول خدا از او دوست تر «۷» کس را نداشت. من دیدم رسول خدای را جامه‌ای «۸» گردانید در گرفته و می‌گفت: اللَّهُمَّ هؤلاء اهل بیتی و حامتی فاذهب عنهم الرجس و طهّهم تطهيرا، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ- الایة. من گفتم: یا رسول الله؟ من از اهل تو هستم! گفت: تنحی فانک علی خیر، دور باش که تو با خیری، و لکن اهل البیت من اینانند. ابن ابی ملیکه روایت کرد از اسماعیل عبد الله «۹» جعفر طیار از پدرش که او ----- (۱). لب و. (۲). اساس: ندارد، از آط افزوده شد. (۳). آط، آب، آج، لب، مش: هم.

(۴). آط، آب، آج، لب: میمر، مش: میمون. (۵). اساس رضی الله عنها. (۶). آط، آب، آج، لب، مش کان. (۷). آط، آب، آج، لب: دوستر. (۸). مش در. (۹). آط، آب، آج، لب، مش ابن. صفحه: ۴۱۹ گفت: روزی رسول - علیه السلام - نگاه کرد رحمت دید کر «۱» آسمان فرو می آمد «۲»، گفت: کیست که برود و علی و فاطمه و حسن و حسین را به من خواند! زینب گفت: من بروم، یا رسول الله؟ او برفت و ایشان را حاضر کرد. رسول - علیه السلام - حسن را بر دست راست خود نشانده، و حسین را بر دست چپ، و علی را و فاطمه را در پیش روی. آنکه گلیمی خیری بر ایشان فگند و گفت: اللهم لكل نبي اهل و هؤلاء اهلي. در حال خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ - الآية. زینب گفت: یا رسول الله؟ من با شما در زیر اینکه کساء «۳» نیایم «۴»! گفت: أنك الی خیر ان شاء الله. شداد بن ابی عمّار گفت: در نزدیک واثله بن الاسقع «۵» شدم، جماعتی آن جا بودند «۶»، حدیث علی بر آمد. ایشان علی را دشنام دادند، من نیز همچنان کردم. چون ایشان برفتند، مرا گفت: علی را دشنام دادی! گفتم: قومی را دیدم که اینکه می گفتند، من نیز بگفتم. گفت: خبر دهم تو را به آنچه از رسول - علیه السلام - شنیدم در حق او! گفتم: بلی. گفت: از فاطمه زهرا شنیدم که یک روز گفت: رسول - علیه السلام - مرا بخواند و علی را و حسن و حسین را، امّا حسن و حسین را بر رانهای «۷» خود نشانده، و مرا و علی را از پیش بنشانده، و جامه‌ای گرد ما در گرفت و اینکه آیت بر خوانده، و آنکه گفت: اللهم هؤلاء اهل بيتي و اهل بيتي احق، بار خدایا؟ اینان اهل بیت منند، و اهل بیت من سزاوارترند. ابو داود روایت کرد از ابو الحمراء، گفت: نه «۸» ماه به مدینه مقام کردم، جز «۹» یک روز. به هر وقت نماز رسول - علیه السلام - به در حجره فاطمه و علی آمدی و گفتم: ----- (۱). مش: کردید که رحمت از، آط، آب، آج، لب، کا: که از. [.....]

(۲). آط، آب، آج، لب: فرود می آمد، مش: فرود می آید. (۳). کا: گلیم. (۴). مش: بیایم. (۵). آط، آب، آج، لب، مش: واثله بن الاسقع، کا: واثله بن الاسقع. (۶). آط، آب، آج، لب، مش: بودیم. (۷). آط، آب، آج، لب، مش: زانوهای. (۸). چاپ شعرانی (۹/ ۱۵۴): هشت. (۹). آط، آب، آج، لب، مش: چون. صفحه: ۴۲۰ الصّیلة رحمکم الله ... ، إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا. عبایه بن ربیع «۱» روایت کرد از عبد الله عباس که گفت: از رسول - علیه السلام - شنیدم که او گفت: خدای تعالی خلق را به دو قسمت کرد، و مرا در بهترین قسم کرد، و ذلك قوله: وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ «۲» فَأَصْحَابُ الْمِمْنَةَ «۳» أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ «۴» وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ «۶» إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا. اینکه جمله روایات و طرق مخالفان است که ثعلبی امام اصحاب الحدیث [۲۵۷- پ]

در تفسیرش بیآورد. و اما آنچه از طرق و روایات اصحاب ماست و مخالفان «۷» در دیگر کتابها، آن را حصر و حدی نیست، کتاب به آن مطول شود، بر اینکه قدر اختصار کرده شد. و ابو عبد الله الدامغانی صاحب کتاب «سوق العروس»، اینکه خبر بیارد «۸» در کتابش، و عقب خبر اینکه بیها بیارد «۹» - شعر: انّ يوم الطهور يوم عظیم فاز بالفضل فيه اهل الكساء -----

----- (۱). آط، آب، آج، لب: عبایه ربعی، مش: عباس ربعی، چاپ شعرانی (۹/ ۱۵۴): عنان بن [!]

ربعی، کا: عنان بن ربعی. (۲). سوره واقعه (۵۶) آیه ۲۷. (۳). سوره واقعه (۵۶) آیه ۸. (۴). سوره واقعه (۵۶) آیه ۱۱. (۵). آط، آب، آج، لب، مش: بهترین. (۶). سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۳. [.....]

(۷). آط، آب، آج، لب، مش، کا ما. (۸-۹). آط، آب، آج، لب، مش: بیآورد، کا: یاد کرده است. صفحه: ۴۲۱ قال يا ربّ انهم اهل بيتي فاستجب فيهم الهی دعائی اذهب الرجس عنهم و عن الابناء منهم «۱» و عن بنی الابناء رحمه الله و السّلام علیکم و صلاة الأبرار و الاتقیاء و همو «۲» بیارد «۳» در اینکه کتاب لبعض الشعراء - شعر: تناول لیلی و لم أرقد فبت کذی اللدغ و الارمد لذكر النبی و ذکر الوصی و ذکر بنی المصطفى احمد حسان الوجوه عظام الحلوم کرام المغارس و المحتد و من دنس الرجس قد طهروا ففاز الّذی بهم یقتدی علی - ابو حسن «۴» و الحسین رشیدین للراشد المرشد زید أرقم «۵» را پرسیدند از اینکه آیت، گفت: مراد بنی هاشمند - آل علی و آل عباس و آل عقیل - و اینکه آنانند که صدقه بر اینان حرام باشد «۶» و خمس حلال، و اینکه قول شاذ است. و

اذْکُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ، حق تعالی با خطاب زنان رسول آمد و گفت: یاد کنی آنچه در خانه‌های «۷» شما می‌خوانند از آیات خدای و حکمت. مراد به آیات، قرآن است و به حکمت احکام قرآن بر قول مقاتل و قتاده. إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا، خدای تعالی لطیف و لطف کننده و دانا بوده است. قوله: إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ، مفسران گفتند: سبب نزول [آیت]

«۸» آن بود که زنان رسول بیامدند و گفتند: یا رسول الله! خدای تعالی در قرآن مردان را یاد کرد و ما را که زنانیم ذکری نیست، همانا در ما خیری نیست و طاعات ما مقبول «۹» نیست! خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. ام سلمه گفت: اینکه حدیث من گفتم رسول را، و روز به نماز پیشین نرسید که ----- (۱). آط، آب، آج، لب، مش، کا: عنهم. (۲). آط، آب، آج، لب، مش، کا: هم او. (۳). آط، آب، آج، لب، مش، کا: بیاورد. (۴). آب، مش: ابو الحسن. (۵). آج، لب: زید بن ارقم. (۶). آط، آب، آج، لب، مش: شد. (۷). اساس: خانهای / خانه‌های. (۸). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۹). آب، آج، لب، مش: قبول. صفحه: ۴۲۲ خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، و رسول - علیه السلام - اینکه آیت بر منبر بخواند، و من از شکاف در حجره بشنیدم. مقاتل حیّان گفت: سبب آن بود که چون أسماء بنت عمیس با شوهرش جعفر بن ابی طالب از حبشه باز آمد و با زنان رسول او را ملاقات بود، ایشان را گفت: در «۱» قرآن در حق زنان هیچ فرود آمد! گفتند: نه. بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول الله! زنان در خیبت و خسارند «۲». رسول - علیه السلام - گفت: چرا! گفت: برای آن که خدای آن جا «۳» که ذکر مردان می‌کند، ذکر ایشان «۴» نمی‌کند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. حق تعالی گفت در اینکه آیت: إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ، مردان مسلمان و زنان مسلمان و مردان مؤمن و زنان مؤمن «۵»، وَالْقَاتِنِينَ وَالْقَاتِنَاتِ، و مردان مطیع نماز کن و زنان به اینکه صفت، و مردان راستیگر «۶» و زنان راستیگر «۷»، و مردان صابر و زنان صابرات «۸»، و مردان خشوع «۹» و تواضع کننده و زنان به اینکه «۱۰» صفت، و مردان صدقه دهنده و زنان صدقه دهنده، و مردان روزه‌دار «۱۱» و زنان روزه‌دار «۱۲»، و مردان خویشتن نگاه دارنده و زنان بدین «۱۳» صفت، مردان ذکر خدای کننده بسیاری و زنان بدین «۱۴» صفت، اینکه جمله مبتداست اسم «ان»، و أَعِدَّ اللَّهُ لَهُمْ، در جای خبر اوست، خدای بجا رده است برای ایشان آمرزش و مزدی و ثوابی بزرگوار. ابو سعید خدری و ابو هریره روایت کردند که، رسول - صلی الله علیه و علی آله - گفت: هر آن مردی که در شب بیدار شود و برخیزد و اهل خود را بیدار کند و وضوی نماز کنند «۱۵» و دو رکعت نماز کنند، کتب من الذاکرین الله کثیرا و الذاکرات، ایشان را بنزدیک خدای بنویسند در جمله آنان که ذکر خدای کنند بسیار از مردان و زنان. ----- (۱). آط، آب، آج، لب، مش: از. (۲). مش: خسارت‌اند، کا: خسارند. (۳). آط، آب، آج، لب، مش: اینکه جا. [.....]

(۴). آط، آب، آج، لب، مش، کا: زنان. (۵). آط، آب، آج، لب، کا: مؤمنات، مش: مؤمنه. (۶-۷). آط، آب، آج، لب، مش: راستگوی. (۸). آط، آب، مش: صابره. (۹). آط، آب، آج، لب، مش: خاشع. (۱۰-۱۳-۱۴). آط، آب، آج، لب، مش: بر اینکه. (۱۱-۱۲). آط، آب، آج، لب، مش: روزه دارنده. (۱۵). آط، آب، آج، لب، مش: وضو کنند، کا: وضو سازند. صفحه: ۴۲۳ عبد الله عباس گفت: یک روز میکابیل بنزدیک رسول آمد - علیه السلام - و گفت: یا رسول الله! بگو: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر [۸۵۲-ر]

و لا حول و لا قوه الا بالله عدد ما علم و زنه ما علم و ملا ما علم، هر «۱» کس که اینکه کلمات بگوید، او را شش خصلت بنویسند: اول نام او در میان آنان بنویسند که خدای را تعالی ذکر بسیار کنند، و فاضلترین ذاکران باشد «۲» در آن شب و آن روز، و «۳» برای او در بهشت درختان بنشانند، و گناه از او فرو ریزد «۴» همچنان که برگ از درخت «۵» و خدای تعالی بدو «۶» نظر کند، و هر که خدای به او نظر کند او را عذاب نکنند. مجاهد گفت: بنده‌ای از جمله «ذاکرین الله کثیرا و الذاکرات»، نباشد تا ذکر خدای نکند در جمله حالاتش از قیام و قعود و اضطجاع. عطاء بن ابی رباح گفت: هر کس که تفویض کند کار خود با خدای تعالی، داخل باشد فی قوله: إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ و هر که اقرار دهد به آن که خدای تعالی، خداوند اوست و محمّد رسول خداست، و دلش

موافق زبانش باشد، او داخل باشد فی قوله: وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ. و هر که طاعت خدای دارد در فریضه، و طاعت رسول دارد در سنت او، داخل باشد فی قوله: وَ الْقَائِمَاتِ وَ الْقَائِمَاتِ. و هر که زبان را صیانت کند از دروغ، داخل باشد فی قوله: وَ الصَّادِقِينَ وَ الصَّادِقَاتِ. و هر که او صبر کند بر طاعت، و صبر کند از معصیت، و صبر کند بر مصیبت، او داخل باشد فی قوله: وَ الصَّابِرِينَ وَ الصَّابِرَاتِ. و هر کس که نماز کند، و آنان را که بر چپ و راست او باشند «۷» به «۸» ایشان ننگرد، او داخل باشد فی قوله: وَ الْخَاشِعِينَ وَ الْخَاشِعَاتِ. و هر «۹» که در «۱۰» هفته‌ای یک بار صدقه‌ای بدهد «۱۱»، داخل باشد فی قوله: -----

----- (۱). آط، آب، آج، لب، مش: که هر. (۲). آط، آب، آج، لب، مش، کا: باشند. (۳). آج، لب: ندارد. (۴). آط، آب: فرود ریزند، آج، لب، مش: فرو ریزند. (۵). آج، لب: درختان. (۶). آط، آب، آج، لب: به او. [.....]

(۷). آط، آب، آج، لب، مش، کا: باز نشناسد از آن که. (۸). آط، آب، آج، لب، مش: با. (۹). آط، آب، آج، لب، مش کس. (۱۰). آط، آج، لب، مش هر، کا: هر کس که. (۱۱). آب، مش او. صفحه: ۴۲۴ وَ الْمُتَصِّدِّقِينَ وَ الْمُتَصِّدِّقَاتِ. و هر کس که از هر ماهی «۱» ایام البیض روزه دارد، داخل بود فی قوله: وَ الصَّائِمِينَ وَ الصَّائِمَاتِ. و هر که او فرج از حرام نگاه دارد، او داخل بود فی قوله: وَ الْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَ الْحَافِظَاتِ. و هر «۲» که او پنج نماز به اوقات و شرایط خود به جای آرد، داخل بود فی قوله: وَ الذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَ الذَّاكِرَاتِ. آنکه گفت: خدای تعالی برای آنان که موصوف باشند به اینکه صفات، مغفرت و آمرزش نهاده است و مزدی و ثوابی عظیم. قوله: وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَةٍ - الْآیَةُ. مفسران گفتند: آیت در زینب بنت جحش آمد و در برادرش عبد الله بن جحش، و اینکه زینب دختر امیمه بود، امیمه دختر عبد المطلب بود عمه رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ. رسول کس فرستاد و او را بخواست برای زید بن حارثه، و او مولای رسول بود - علیه السلام - و آزاد کرد «۳» وی «۴». او را از سبی جاهلیت خرید در سوق عکاظ و آزادش بکرد و به فرزندى پذیرفت او را. چون رسول کس فرستاد و خطبه کرد، زینب بنت جحش پنداشت که رسول او را برای خود می‌خواهد، اجابت کرد. چون بدانست که او را برای زید حارثه می‌خواهد، ابا کرد و گفت: من دختر عمت «۵» رسولم و از اشراف زنان قریشم، کی روا دارم که زن مولای باشم؟ و برادرش عبد الله «۶» همین گفت، و اینکه زینب زنی به جمال بود، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، گفت: وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ، نباشد هیچ مرد مؤمن را و هیچ زن مؤمنه را که چون خدای حکمی کند و رسول وی بر ایشان، ایشان را اختیاری باشد بر آن «۷». -----

----- (۱). مش در. (۲). آج، لب، مش کس. (۳). آب: آزاد کرده. (۴). آط، آب، آج، لب، مش: رسول - علیه السلام. (۵). آط، آج، لب: عمه، کا: عمته. (۶). آط، آب: عبد الله بن جحش، آج، لب، مش جحش. (۷). آط، آب، آج، لب، مش: باشد بر کار خدای تعالی. صفحه: ۴۲۵ اهل کوفه و اهل شام، أَنْ يَكُونَ خَواندند به «یا» برای آن که میان فعل و فاعل حایلی هست من قوله: «لهم»، و باقی قراء به «تا» خواندند، لتأنيث «الخيرة». وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، گفت: و هر کس که او در خدای و رسول او عاصی شود، او گمراه شده باشد گمراهی روشن ظاهر. زینب چون اینکه آیت بشنید، گفت: راضی شدم و کار در دست تو کردم، آنچه فرمان است می‌فرمای «۱». رسول - علیه السلام - او را به زید داد، و مهر رسول بداد - علیه السلام ده دینار و شست «۲» درم، و پیرهنی «۳»، و مقنعی، و ازاری، و چادری، و پنجاه مداز طعام، و سی صاع خرما. ابن زید گفت: آیت

[۲۵۸-پ]

در «۴» ام کلثوم بنت عقبه بن ابی معیط آمد، و او اول زنی بود که هجرت کرد و از مکه به مدینه آمد و خویشان را به رسول داد به هبت «۵». رسول - علیه السلام - او را پذیرفت، و آنکه زید بن حارثه داد او را، او ابا خواست کرد «۶» و برادرش نیز گفت: ما با رسول پیوند خواستیم، چون او را به غلامی دهد رضا ندهیم، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، او راضی شد و رسول - علیه السلام - او را بدو داد. وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ، اِنَّا مخالفان ما آوردند که: سبب نزول آیت آن بود که رسول - علیه السلام - یک روز در «۷» سرای زید حارثه آمد به کاری «۸»، زینب را دید خویشان بیاراسته، رسول او را دوست بداشت، گفت: سبحان الله



مقلّب القلوب و الابصار، سبحان آن خدای که «۹» دلها و چشمها بگرداند. چون زید باز آمد، زن او را بگفت. زید بدانست که او در دل رسول افتاده است. در حال خدای تعالی کراهت آن زن در دل زید فگند «۱۰». زید بیامد و گفت: یا رسول الله؟ مرا «۱۱» اینکه زن نمی‌باید، می‌خواهم تا طلاقش دهم. ----- (۱). آب، مش، کا: بفرمایی. (۲).  
آط، آب، آج، لب، مش، کا: شصت. [.....]

(۳). آط، آب، آج، لب، مش، کا: پیراهنی. (۴). آب، مش شأن. (۵). آب، مش: هبه، آط، آج، لب: هیبه، کا: بهبه. (۶). آط، آب، آج، لب، مش: ابا کرد. (۷). آط، آب، آج، لب، مش، کا: به. (۸). آج، لب: به کاری می‌آمد، کا: آمده بود به کاری. (۹). آط، آب، آج، لب، مش، کا: او. (۱۰). آط، آب، آج، لب، مش، کا: افگند. (۱۱). آط، آج، لب از. صفحه: ۴۲۶ رسول- علیه السلام- گفت: چرا! تو را در حق او تهمتی هست! گفت: نه یا رسول الله، جز خیر نیست، و لکن مرا با او خوش نیست. رسول او را گفت: برو و ابلهی مکن و زن را نگاه دار و رها مکن، و در دلش خلاف اینکه بود برای آن که دلش به او مشغول بود، می‌خواست تا زید او را طلاق دهد تا او را به زنی کند. زید او را طلاق داد. چون عدّتش «۱» به سر آمد، رسول- علیه السلام- زید را گفت: یا زید؟ من کسی دگر «۲» را نمی‌دانم از تو استوارتر بر سر خود، بدان که مرا می‌باید که زینب را به زنی کنم، و کس را نمی‌دانم که اینکه راز با وی توان گفتن مگر تو را. اکنون تو را بیاید رفتن و زینب را برای من بخواستن. زید گفت: بیامدم تا زینب را اینکه حدیث کنم. او را یافتم که آرد می‌سرشت تا نان پزد. او در چشم من به خلاف آن آمد که بود، نیارستم در او نگریدن از حرمت را و آن که رسول- علیه السلام- خواست تا بر او عقد کند «۳». پشت بر او کردم و گفتم: یا زینب؟ بشارت «۴» تو را که رسول خدای تو را می‌خواهد. او گفت: فرمان او راست، و رسول او را عقد بست، و ولیمه ساخت، و خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. اکنون بدان که، آنچه از اینکه حدیث موافق مذهب ما نیست، آن است که: رسول- علیه السلام- نشاید که چندان زنی بیگانه را بنگرد و تأمل کند تا عاشق شود، و نیز خود «۵» که بر زن مردمان عاشق شود، اگر چه عشق از قبل خداست و شهوتی باشد سخت به مشتتهای «۶» مخصوص «۷»، و لکن منفر است. و ما بیان کردیم که: خدای تعالی پیغامبران را از منفران نگاه دارد تا مؤدی نبود با نقض غرض او از اجابت دعوت ایشان. فامّا آنچه از اینکه باب ممتنع نیست که باشد، آن است که: زید را با زینب زنش وحشتی رفت، چنان که عادت باشد «۸» بنزدیک رسول آمدند، رسول- علیه السلام- ----- (۱). آط، آب، آج، لب، مش: وعده‌اش، کا: عده او بگذشت. (۲). آط، آب، آج، لب، مش، کا: دیگر. (۳). آط، آب، آج، لب، مش: عقد بندد. (۴). آط، آب، آج، لب، مش، کا: باد. (۵). آط، آب، مش، کا: نشاید. [.....]

(۶). مشتتهای / مشتتهای. (۷). آط، آب، مش عشق. (۸). آط، آب، آج، لب، مش، کا: به حکومت. صفحه: ۴۲۷ گفت: أَمْسِكْ عَلَيكَ زَوْجِكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ، گفت: زن را نگاه دار و از خدای بترس، و او را وعظ کرد، فذلک قوله تعالی: وَ إِذِ تَقُولُ لِلَّذِي، یاد کن ای محمد چون گفتمی آن کس را که خدای بر او نعمت کرد، و تو بر او نعمت کردی، یعنی زید حارثه [را]

«۱». اَمَّا نِعْمَتِ خَدَائِكَ بِهٖ هِدَايَتِي بِكَ، و اَمَّا نِعْمَتُكَ بِرَبِّكَ فَتَقْوَايَا، و اَمَّا نِعْمَتُكَ بِرَبِّكَ فَتَقْوَايَا، و اَمَّا نِعْمَتُكَ بِرَبِّكَ فَتَقْوَايَا. اَمَّا قَوْلُهُ: وَ تَخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ «۲» وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ، دلیل آن نکند که او از خدای ترسد «۸»، برای آن که اینکه در حق آن کس روان «۹» باشد که او از خدای ترسد، چنان که گفت: [۲۵۹- ر]

[يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ «۱۰»، وَ لَنْ أَسْرَكَتَ لِيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ «۱۱» فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا، چون زید حاجت خود را از او روا بکرد، یعنی قضای شهوت خود از او بکرد، و اینکه برای آن گفت تا بدانند که زن پسری کرده «۸»- علی کل حال، حلال باشد- ق ..... اللّٰخُولِ وَ بَعْدَهُ. وَ اَصْلُ «وَطَرٌ» حَاجَتُ بُوْد، وَ دَرِ قَضَائِ شَهْوَتِ اسْتِعْمَالِ كُنُنْد، قَالَ الشَّاعِرُ: وَ دَعْنِي قَبْلَ اَنْ اُوْدِعَهُ لَمَّا قَضَى مِنْ شَبَابِنَا وَ طَرًا وَ قَالَ آخِرُ- شَعْرُ: ----- (۱). آج، لب: داد. (۲-۸). آط، آب، آج، لب، مش، کا: پسر خوانده. (۳). کا: در دل پنهان می‌داری. (۴). آب: عثمان بن عفان. (۵). آط، آب، آج، لب، مش، کا: می‌کرد. (۶). آط، آب،

آج، لب، مش، کا: او. (۷). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. صفحه: ۴۲۹ و کیف ثوایی بالمدينة بعد ما قضی وطرا منها جمیل بن معمر زوَجناکها، او را به تو دادیم به زنی. آنکه علمت آن بگفت که چرا کردیم: لکی لا- یكون علی المؤمنین حرج فی أزواج أَدعیائهم إذا قَصُوا مِنْهُنَّ وَطراً، تا بر مؤمنان حرجی و تنگی نباشد در زنان پسری کرد گانشان «۱» چون قضای شهوت کرده باشند از ایشان، و با ایشان دخول کرده، مراد رفع حرج است و نسخ عادت و سنت جاهلیت در اینکه باب. و کان أمرُ الله مفعولاً، و کار خدای «۲» کردنی باشد با فرمان خدای، و اینکه لفظ محتمل است امر فعل را، و امر قول را. اگر بر فعل حمل کنند، معنی آن باشد که: «ما حم» «۳» و قدر واقع، خدای چون خواهد که باشد «۴»، از آن چاره نبود، و کس منع نتواند کردن. و چون به معنی قول باشد، معنی آن بود که: فرمان خدای کردنی بود، و نشاید تا در آن خلل کنند. مسروق گفت از عایشه که: اگر رسول- علیه السلام- چیزی از وحی پنهان باز خواستی کردن، اینکه آیت «۵» پنهان باز کردی. گفتند: زینب به اینکه آیت بر زنان رسول فخر کردی، گفتی: انا اگر مکن- ولیا و سفیرا، من از شما گرامیترم به ولی و سفیر، که شما را پدران و خویشان شما دادند به رسول، و مرا خدای داد، فی قوله: زوَجناکها. محمد بن عبد الله بن جحش روایت کرد، گفت: عایشه و زینب یک روز مفاخرت کردند. عایشه گفت: من آنم که عذر من از آسمان فرود آمد. زینب گفت: من آنم که نکاح من از آسمان فرود آمد، و شبی گفت: مرا بر تو ای رسول الله ناز است به سه چیز: یکی آن که جد من و جد تو یکی است، و دگر آن که مرا خدای به تو داد، سهام «۶» آن که سفیر «۷» جبریل بود. قوله: ما کان علی النبی من حرج فیما فرض الله، گفت: بر پیغامبر حرجی و -----

--- (۱). آط، آب، آج، لب، مش: پسر خوانده‌شان، کا: پسر خوانندگان. (۲). آط، آب، آج، لب، مش تعالی چون. (۳). آط، آب، آج، لب، مش: حتم. [.....]

(۴). آج، لب: نباشد، مش: باشد. (۵). مش: آیتها. (۶). آط، آب، آج، لب، مش: سیم، کا: سیوم. (۷). کا: سبیر. صفحه: ۴۳۰ بزه‌ای نباشد در آنچه خدای بر او فرض کرد. گفتند «۱»: فرض الله، ای قدر الله، و قیل: قطع الله لأجله «۲». و گفتند: معنی «فرض»، تقدیر است، و اصل او قطع باشد. و اینکه جا مراد آن است که خدای حلال بکرد بر او «۳» نکاح زینب [۲۵۹-پ] که زن پسر خوانده او بود. سینه الله، ای کسنته الله و مثل سنته الله، و التقدير فرضاً مثل سنته الله، صفت مصدری محذوف باشد، و معنی آن که: اینکه مانند آن است که [با انبیای مقدم کرد از تحلیل محرماتی که بود پیش از آن بر سبیل مصلحت. و گفت «۴»:

معنی آن که چنان که]

«۵» انبیای مقدم را مؤاخذت نخواهد «۶» کردن به آنچه ایشان را حلال کرد و بر ایشان جرج نباشد در آن، نیز تو را مؤاخذت نکند «۷» و بر تو حرج نباشد. و گفتند: معنی آن است که چنان که زن او ریا را به داود دادم، زن زید حارثه را به تو دادم. و گفتند: نصب او بر اغراء است، ای الزم سینه الله فی الذین خلوا من قبل، ملازم و متابع باش طریقه انبیای گذشته «۸» را، و وجه «۹» اول درست تر است. و کان أمرُ الله قَدراً مَقْدوراً، و کار خدای قضایی باشد مقدر، کاین واقع. الذین یبلغون رسالات الله، محل «الذین» جزاست برای آن که بدل «الذین» اول است یا صفت او، فی قوله: سینه الله فی الذین «۱۰» و کفی بالله حسیباً، و خدای بس است محاسب عمل خلقان و حافظ آن. ----- (۱). آب: و گفته‌اند. (۲). آط، آب، آج، لب، مش و قیل أجل الله. (۳). آط، آب، آج، لب، مش از. (۴). آب، مش، کا: گفتند. (۵). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۶). آب، مش، کا: نخواهند. (۷). آط، آب، آج، لب، مش، کا: نکنند. (۸). آط، آب، آج، لب، مش، کا: انبیاء اول. (۹). آط، آب، آج، لب، مش: وجهی. (۱۰). آط، آب، آج، لب، مش خلوا [.....]

(۱۱). آط، آب، مش، کا: برسانند. (۱۲). آط، آب، آج، لب، مش: بکنند، کا: کنند. (۱۳). آط، آب، آج، لب، مش، کا: نکنند و یخشونه «۱۴». آط، آب، آج، لب، مش، کا: بترسند. (۱۵). آط، آب، آج، لب، مش ترسند. (۱۶). آط، آب، آج، لب، مش: نترسند. صفحه: ۴۳۱ آنکه چون رسول- علیه السلام- زینب را به زنی کرد، منافقان زبان دراز کردند و گفتند: محمد ما را نهی می کند از

آن که زن پسر را به زنی کنیم، و او زن زید را به زنی کرد. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، گفت: ما کان مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ، مُحَمَّدٌ که رسول ماست، پدر هیچ کس از مردان شما نیست، نه زید و نه جز زید بر حقیقت، تا نکاح زن او بر او حرام باشد بعد مفارقتش از او، و آنما او پدر قاسم بود و طیب و مطهر و ابراهیم، از صلب او اینکه چهار پسر بودند، و از بطن فاطمه او را حسن و حسین بودند، و رسول - علیه السلام - ایشان را بر اطلاق پسر خود خواند فی قوله: ابناي هذان ريحانتاي من الدنيا، گفت: اینکه دو پسر «۱» من، دو ريحان منند از دنیا. و حديث امير المؤمنين «۲» معروف است که: روزی در صفین، مُحَمَّدٌ بن الحنفیه را گفت: انت ابني حقا، تو بر حقیقت پسر منی. گفتند: یا امیر المؤمنین؟ پس حسن و حسین نه پسران تو اند! گفت: هما ابنا رسول الله، گفت: ایشان پسران رسول خدای اند. و اینکه جواب آنان است که گمان بردند که به آیت تمسکی است ایشان را در آن که حسن و حسین پسران رسول نه‌اند، و ظاهر آیت خود مناقض قول اوست آن جا که گفت: مِنْ رِجَالِكُمْ، از مردان شما، و حسن و حسین از مردان وی «۳» بودند، نه از مردمان ما. و ذکر اطلاق اینکه اسم بر ایشان از خدای تعالی است فی قوله: فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبَاءَنَا وَ آبَاءَكُمْ «۴» وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ، نصب او بر اضممار «کان» است، یعنی و لکن کان رسول الله، و لکن مُحَمَّدٌ رسول خدای بود. وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ، و باز پسین پیغامبران، تا پنداری که او مهر نبوت است، به نبوت او در بعثت انبیا را مهر کردند. مُحَمَّدٌ بن جبیر «۵» روایت کرد از پدرش که، رسول - علیه السلام - گفت: انا مُحَمَّدٌ و انا احمد و انا الحاشر الذي يحشر الناس على قدمي و انا العاقب الذي ليس بعدی ----- (۱). آط، آب، آج، لب، مش: پسران. (۲). مش علی. (۳). آط، آب، آج، لب، مش، کا: ایشان. (۴). سوره آل عمران (۳) آیه ۶۱. (۵). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۹/۱۶۲): مُحَمَّدٌ بن حسن. ۱. صفحه: ۴۳۲ الله [نبی].

«گفت: من مُحَمَّدٌ و احمد [و حاشرم]

«۲» که خدای تعالی بر پی و اثر من خلقان را حشر کند، و عاقبم که از پس من پیغامبر «۳» نباشد دگر. و قرآء در «خاتم» خلاف کردند «۴». عاصم خواند به فتح «تا» ای آخر النبیین، و علی هذا قرآءة من قرأ: «مختوم خاتمه مسک» «۵»، ای آخره. و باقی قرآء خواندند: «خاتم» به کسر «تا» علی وزن فاعل، یعنی او ختم کرد و مهر بر نهاد. و بعضی دگر گفتند: هما لغتان بمعنی واحد، کطابع و طابع «۶»، و طابق و طابق. وَ كَانِ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا، و خدای تعالی به همه چیز عالم بوده است. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا، گفت: ای مؤمنان و گرویدگان، ذکر خدای کنی، ذکری بسیار. عبد الله عباس گفت: خدای بندگانش را هیچ چیز نفرمود الا و آن را حدی معلوم کرد، و ایشان را در بعضی احوال بر ترک آن معذور داشت، الا ذکر او که آن را حدی نهاد، و سقوط آن به عذری باز نیست الا به زوال عقل، بل گفت: در جمیع احوال ذکر من باید کرد که ممدوح آناند که چنین «۷» کنند، فی قوله: الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ «۸» [۲۶۰- ر]

. و قال: اذْكُرُوا «۹» وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا، گفت: و تسبیح او کنی به بامداد و شبانگاه. مفسران گفتند: نماز بامداد و نماز دیگر خواست. عبد الله عباس گفت: نماز بامداد و نماز شام و خفتن خواست. مجاهد گفت: مراد کلمات تسبیح است، من قوله «۲»: «سبحان الله»، «و الحمد لله»، «و لا اله الا الله»، «و الله اکبر»، «و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم»، چه اینکه کلماتی «۳» است که طاهر را و جنب را و حائض را و محدث را شاید گفتن و باید گفتن «۴»، پس عبارت کرد به تسبیح از جمله اینکه کلمات که اخوات اوست. هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ، او آن خدای است که صلات «۵» فرستد بر شما به رحمت. سدی گفت: بنو اسرایل موسی را گفتند: أ يَصَلِّي رَبُّنَا، خدای ما را صلاتی باشد! خدای «۶» وحی کرد به موسی که بگو اینان را که: صلات من به «۷» رحمت باشد، و رحمت من واسع است به همه چیز برسد. و گفتند: معنی يُصَلِّي عَلَيْكُمْ، آن است که ذکر جمیل شما در عالم و عالمیان آشکارا کند. اخفش گفت: مراد آن است که بر شما برکت کند، که اصل کلمه از لزوم است. وَ مَلَائِكَتُهُ، و فریشتگان به استغفار، چه معنی «صلوات» مختلف بود به اختلاف فاعلان، از ما دعا باشد و از فریشتگان استغفار، و از خدای - جل جلاله - -----

----- (۱). آط: کثر، آج، لب: کثیر، مش: ندارد. (۲). آط، آب: من قول. (۳). آج، لب: کلمات. (۴). دیگر نسخه بدلها بجز کا: ندارد. (۵). آب، کا: صلوات. (۶). آب، کا تعالی. (۷). دیگر نسخه بدلها: ندارد. [.....]

صفحه ۴۳۴: رحمت. لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ، تا بیرون آرد شما را از تاریکی کفر و معصیت به نور ایمان و طاعت، به «۱» الطاف و توفیق و اقدار «۲» و تمکین. وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا، و او به مؤمنان رحیم بوده است همیشه. تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ، تحیت ایشان و خطاب ایشان «۳»، یعنی مؤمنان آن روز که با جوار رحمت او روند و ملاقات باشد ایشان را سلام بود از خدای - جل - جلاله - و از فریشتگان. و ابو حمزه الثمالی گفت: يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ ضمیر راجع است با ملك الموت کنایه عن غیر مذکور، آن روز «۴» که ببینند «۵» ملك الموت را. و بر قول آن کس که گفت: ضمیر راجع است با نام خدای، و اینکه ملاقات با خدای است «۶»، تفسیر «لقا» آن باشد که برفت چند جایگاه «۷»، و بیان کرد که «۸» کنایت راجع است با ملك الموت، قوله: الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ «۹» وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا «۱۳» یا أَيُّهَا النَّبِيُّ، ای پیغامبر بر کشیده رفیع منزلت؟ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا، ما فرستادیم تو را شاهد «۱»، تا گواه باشی بر خلقان، و برای ایشان و بر ایشان گواهی دهی «۲»، چنان که گفت: فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا «۳» وَ مُبَشِّرًا، و مژده دهنده مؤمنان را و مطیعان را. وَ نَذِيرًا، و ترساننده کافران و عاصیان را. وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ، و باز خواننده با خدای به «۴» فرمان او «۵»، و چراغی [۲۶۰-پ]

روشن تا اهل دین را بدو هدایت باشد در ظلمت ضلالت. و نصب جمله بر حال است از مفعول به، و آن «کاف» است فی قوله: إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ. جابر عبد الله انصاری گفت: چون إِنَّا فَتَحْنَا «۶» وَ بَشَّرَ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا، و مژده ده مؤمنان را به آن که ایشان را فضلی بزرگوار خواهد بودن و ثوابی جزیل. وَ لَا تُطْعِ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ، و تو ای محمد فرمان کافران و منافقان مبر. وَ دَعِ أَذَاهُمْ، و رها کن آن رنجی که از ایشان به تو رسید، و بر بلیت ایشان صبر کن و مکافات مکن ایشان را تا وقت باشد. و اینکه «۸» پیش از آیت قتال آمد، و چون آیت قتال آمد، اینکه آیت را منسوخ کرد «۹» حکما. وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ، و توکل بر خدای کن و اعتماد. ----- (۱). آج، لب: شاهد. (۲). آط: گواهی دهد، آج، لب، کا: گواهی دهی.

(۳). سوره نساء (۴) آیه ۴۱. (۴). آط، آج، لب: با او به. (۵). آط، آج، لب، کا وَ سِرَاجًا مُبِيرًا «۶». سوره فتح (۴۸) آیه ۱. (۷). آط، آج، لب را، کا گو. (۸). آج، لب، کا آیت. (۹). آج، لب: کردند. صفحه ۴۳۶ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا، و خدای بس است تکفل کننده به آنچه بنده را باید در دین و دنیا و در آخرت و اولی «۱». تَمَّتِ الْمَجْلَدَةُ الْخَامِسَةُ عَشْرَ مِنَ الْمَجْلَدَاتِ الْعَشْرِينَ وَ يَتْلُوهُ تَالِيهَا فِي الْمَجْلَدَةِ السَّادِسَةِ عَشْرَ قَوْلَ اللَّهِ - عَزَّ وَ عَلَا: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ [۲۶۱-ر]

----- (۱). آط تم الجزء الخامس عشر و يتلوه في السِّدَّاسِ عَشْرَ، قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ الْآيَةَ. تم الكتاب و وقع الفراغ بحمد الله و حسن توفيقه في تفسير القرآن يوم الاربعاء التاسع عشر من صفر سنة تسع و اربعين و ثمان مائة، على يد العبد الضعيف الرَّاجِي الى رحمت ربِّه، محمَّد بن عوص نيشابوری، حامدا و مصليا و مؤمنا، آج، لب تم الجزء الخامس عشر و يتلوه في الجزء السادس عشر قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ الْآيَةَ، تم الكتاب و وقع الفراغ بحمد الله و حسن توفيقه. کا و الله اعلم بمراده. کا و الله اعلم بمراده.

جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتبع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتبع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی: [www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-(۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

